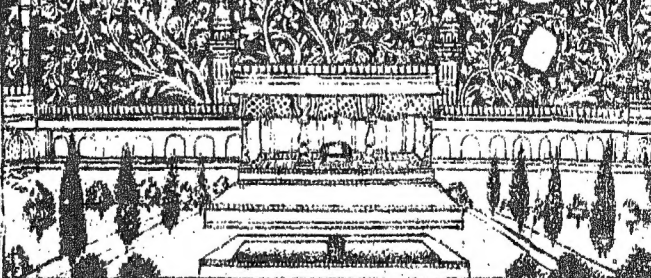


شرح لی سیر لی سیر

تأليف من قبل صاحب المصنفين المذكورين في كتابه المذكور



مخازن سوسو



من تصنیف محققین و مستشرقین و فاضلین و ائمه العارفین

در عهد طابع بهنام محمد حسن

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ربنا اتنا من لدنا حسنة هي لنا من امرنا رشد السجدة سجدة متعينة و
وتموكل عليه فهو باله من شره وبقضاء من سيئات اعمالنا ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله صلى الله تعالى
على خلقه وعلى جميع عباد الله الصالحين من اهل السموات والارضين وعلى نبي
تسلينا كثيرا عيا انا عيسى كويده نبوة ضيقت سكينه
اتقى اثنين من المسلمين ثم لاو جميع المسلمين السجدة في غير اهل
عدم استطاعت مدت جبل سال تقريبا باخر طيلة ذلك الوقت دام نمود و در
بخطا العتق اسير احاديش مرد يه اكابر و مشايير و مصنفات ارباب
تجمع اخبار و آثار و مشتمل بر كليات و اشعار و نوادر و النظاري و نواديات
والاسكان سى شيخ بنده و انصنيفه و اكثر اسما و جليل شهره و اهل
فكرات و عارف و اشارات جسد راجع بيان نبوت و كليات
منها باوجود اسير محال بر چند دفتر بالخط نازى در

[illegible]

باسماح شتادین رسیده است نیاز ارواح و انبساط اشخاص ترقی و تزیید پذیرفته
 منکر اگر آن با تکریم رسیده بود و مدارسه آن اختتام پذیرفته باینجه اشارت شده و منکر
 که طبایع سلیمه و ایمان مستقیمه مکان اوطان این ناحیه را بشناخت قصص و احوال
 قرآنی بجای محل اشارت و لطایف و عبارات را بمعانی تخصیص بتالیفات
 مرتبات و تزیینات مذهب سیدین میل تمام و قنطش مالا کلام است نسخه دیگر که مشهور
 بنجوت مذکوره و مقرون بصفت مذکوره باشد استند حافض بودند و تفسیر استند
 از قصه چهره حضرت موسی کلیم الرحمن موسی بن عمران علیه السلام و تفسیر
 علیه کتاب خانه مدتی و تحبیل تفسیرها که از کتب معال علیها استنباط نموده
 بود و در مجالس تذکیر به حضور اکابر و اشرف گذرانیده مرقوم گردانیده مدار
 مانده بود و خاطرات تزیینات آن عازم گشت با اشارت شریفه نخامیم از منکر و حمل
 بهر که ظهور در عرض قبول بفرمان خرامیدن گرفت امیدوار از بنحای بر
 بار خجالی سحانه آنکه مقبول قلوب عرفا و مطبوع طبایع ظرافت باشد و انهم و خط
 و ذل محفوظ و قلوب ابل صفا محفوظ و الله الموفق و المعین و هموم نشان گل

و خطها فی کتاب الیس البصر	شعر بی لایزال تحت الارض فی حد
قد الیس التراب و الاحجار	کم من کتاب کریم کان کاتبه
کن بالذی عالیه انجیسه تذکره	یا من اذ انزلت عینک فی کتب

اللهم فتح لی بالخیر و جعل عاقبه امری الی الخیر یا دایم المرحوم یا کثیر المن ذوالک
 و منک الاجابت و نذا بجد و علیک التکلان یا حنان یا منان یا منان یا منان یا حنان
 و حسب یا بابت حضرت موسی کلیم علیه السلام و انجیسه و کتب و کتب و کتب
 انجیسه از اصول طبایع بار حام طاهر و انکه استخیران اخبار و کتب تبصیر ان آثار

مهره فن تواریخ و کمال علم عالمی در مصنفات رفیع البیان شدید الارکان
خویش چنین ایراد فرموده اند حضرت کلیم الرحمن موسی بن عمران علیه السلام
چهار واسطه یعقوب اسرئیل صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ اصل میگرد و هم موسی
بن عمران بن یصیہ بن قاض بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
خلیل الرحمن صلوٰۃ اللہ تعالیٰ علیہ علی ولاده اکرام و نسبت شریف انحضرت بن
طریقہ نبوت پیوسته که چون لاوی ابن یعقوب را کبر سن دریافت و عمر وی را
و نه سال بخامیده بود و حلیه در عقد نکاح خود در آورد مساعده به ابنته بنت مار
ابن لشی و حق تعالی مراد را ازین زن چهار پسر داد و عشق و مهر و تزویج و وفا
و چون چهل و شش سال از عمر قاضی منقضی گشت قاضی بنت شین بن بتویل
بن الیاس در سلاک از داج منخرط گردانیده یصیہ از وی متولد گشت و چون یصیہ
سخت سالار شرمیت بنشادیت بن رکبا بن لقیاراد و حباله خود آورد و عمران
از وی در وجود آمد و این روایت بن اسحق است و در عرائس نور و روایت
دیگر است عمران و یقیر است و یصیہ برادر جوان است و این روایت نیز در
عرائس و سیر و قصص الشریع اکثر تواریخ مذکور است و اللہ اعلم بحقیقه الحال و چون
عمر عمران هفتاد و کشید بچینی بنت بتویل بن رکبا بن لقیاراد است و از وی دو فرزند
احمد و یحیی موسی و مارون علیهم الصلوٰۃ و السلام متولد گشتند و این نیز گوار
از اعاظم پیغمبرین و اکابر مضر بن ابراکاه حضرت جل جلالہ اند و علوم مثبت و
منتهی قیامت ایشان از حد و صف بیرون و از مرتبه تعریف افزون است و شرح ظهور
این دو در ظلمت آباد و شب و بخت ظلم عدوان بروایت اکثر نقل چنان بوده است
که جوانان بن الولید که در الکتاب مصر و زمان یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام

بدین خلقت و چون اراده بود از دنیا بسری محبتی خرامید شخصی از بنی اعمام
 او قابوس نام متصرف ملک مصر گشته بر سر سفره نماندی با استقلال تمام نشست و
 رسوم کفر و ضلالت را در عهد ریای منطقتش به و احیا کرد و خلایق و رعایا بدین کفر
 و بت پرستی دلالت کرد و عامه مصریان به متابعت وی درآمدند اما بنی اسرائیل
 از آن شیوه ناپسندیده انحراف نمودند و اولاد یعقوب از آن شیوه ناپسندیده
 اشتغال نمودند و از آن طریق مذمومه مستعجاب نیستند و چون قابوس اخلاص
 را علیه الصلوة والسلام و در مقام مخالفت مصر دید تمامت بنی اسرائیل را بقید رقت
 مقید گردانید و پندگی گرفته گفت که شما خدام و مالیک ما بوده اید و نسبت
 عبودیت خاندان ما انعام داشته و تمامی بنی اسرائیل را بارتکاب مال شایسته
 و افعال فحش الطافه مامور گردانید و روزگار بنی اسرائیل در زمان حکومت
 قابوس بشدت محنت ران بود و چون آن لعین از درفش و غور و عیان
 و بل و ثبور تفکد ابو العباس بن لید بن مصعب بن ریان بن ارشته بن قارن
 بن عمرو بن علق بن عاد بن عوض بن ارم بن سام بن نوح کفر عمون موسی بود
 مملکت مصر را در تحت و تصرف خود در آورد و بدین قابوس احیاء و اسم بت پرست
 نموده بر بنی اسرائیل لشکر می کشید و بکشتن و بتضاعت او میت و لیس استخفاف
 بنی اسرائیل تن داده بنوا اسرائیل خاطر بر مصابرت و سکیبائی قرار داده با قدام
 تحمل استقبال آن لیسیت می نمودند و در مخالفت دین باطل می فروزند و در کیفیت استقبال
 وی بر بنی اسرائیل مملکت می روایات بنظر فقیر رسیده چنانچه در بعضی از قصص
 مثل تکه اللطایفه و تاج القصص و غیر آن آورده که فرعون در یک حال باخ
 توطن داشته و انجا محنت اشتغال می نمود و انتقال می داد از آن ناحیه می چنین گشته

اند که در پنج فوط و شدت مجامعت بر اهل آن بلاد استیلا یافته بر تبه که اکثر ایشان
 قرار بر فرار اختیار نمودند و یکی از آن فرعون بود که بجانب نتراسان آمد و بپوشان
 خوشنخ هرات گذر کرد و اهل آنجا بجناب فرعون بنظر بدین بدگاه
 وی آمد تا آن کتب متقدمان خوانده بود و بکلمه کاهنت نیز پرداخته و چنین معلوم
 کرده بود که شخصی بصورت چنین و سیرت چنان در مصر حکومت و بادشاهی استقلال
 یا بدین نامی ملوک آن تاجید در رتبه تسخیر او در آیند و اما آن وزیر وی بشا و همراه
 مترصدی بود که کیفیت انیخال رچه وقت ظهور کند چون نظرویی بر فرعون
 افتاد و صورت ویران که در قوت متخیله وی مصور گشته بود موافق یافت از روی
 کرد که اگر کجائی و کجایمیری گفت از تخم و غنیمت مصر ارم که انجا شنیده ام که زنی
 و از زانی است چون نام مصر شنید حرص وی بقتضای زیاد شد و خلوت ساخته
 از نشانیهای پنهانی و عیب پنهانی وی باز پرسید با آنچه عای بود اطلاع یافته
 نحوه حقیقت حال بروی کشوف گردانید و همراه وی بمصر رفتند فرعون و اهل آن
 قافله خراشت نموده بود و چون خبر نره رسیده خبر داری همراه اما آن بازار نشاند
 بفرود شد هر کسی آمده و خبر نره از باروی بر می داشت که فردا از بدجم تاجه خبر نره تا
 یا منظر لقیه بروند و اما آن است هبی باز آمد و صورت حال از نمود روز دیگر خود فرعون
 بپا از آمد با وی نیز همین ماجرا در پیش بردند فرعون گفت این شهر ناپرسا نیست
 اینجا معاویه این مردم نبوی دیگر میباید کرد فالیز را تمام به یکی از مقتربان بادشا
 بفرخواست و وجه آنرا بدو دست سلاح داده کی را برای خود و دیگری برای
 اما آن مقرر ساخت و در آن گورستان مصر مسکن گرفته از بهر چنانکه که بیاد دند
 انجا از می بستاندی و چون قافله از انجا میگذشتی از سرسری در می گرفت

مدتی بنشیند تا مال بسیار از نیمه بدست آورند و از آن ساسانیان تمام خود
 از سلاح و غلام و غیر آن و با خشنام تمام بکارست بادشاه آمدند بادشاه ایشان
 را بنواخت و چون کفایت امور سلطنت و ترتیب اسباب مملکت داری و درویش
 فرعون نمی دید لاجرم آهسته آهسته بسیاری از امور مملکت بوسی مغرض گردانید
 و بسبب کفایت وی در خزینه مال بسیار جمع آمد تا بجهتیتی که ملک او را قطب الدوله
 لقب کرد و کار وی استعلا یافت و قدر و منزلتش نزد وی ارتفاع پذیرفت تا بجا
 رسید که ملک مراد را کرامی داشت بفرعونش لقب گردانید و در کیفیت ملاقات
 وی بملک روایاست روایتی است که هر بنوازه در می گرفت روزی بنوازه پسر
 بادشاه را بمقبره می آوردند و طیفه خود را از ایشان طلب کرده در می خواست نمود
 گفتند این بنوازه فرزند ملک است گفت بر بنیتقید یردیناری باید داد یعنی شش
 طلا ملازمان ملک هر چند اقتناع پیش میبردند و در مبلغ می افزود تا عاقبت
 صد و نینار تا از ایشان نگرفت مراد را نداد بعد از آنکه ملازمان بادشاه
 بازگشتند و کیفیت حال معروض داشتند ملک طلبید که بیاورند چار صد غلام
 همه سیاه پوش با اسپان سیاه و سلاحهای سیاه بایشان همراه بارگام ملک
 آمدند و بغیر از فرعون و نامان که سفید پوشیده بودند و بر سپاه سفید سوار گشته
 چون نزد ملک آمدند ملک از وی پرسید که من را کجاست بفرعون در جواب گفت
 من به نام خود و واقع خود و تاراج خربوزه و بی استقامی ملک در امر مملکت
 معروض گردانید و گفت یا ملک من از بی نصبت عدالت و انشای انصاف
 و معدلت تو باین دیار آمدم و چون جور و اعتساف از اقل با صانع و کجا بر
 من آمده کرم و بی التفاتی بادشاه و بی استقامی در امر عیت دیدم خواهستم شش

بر آنکه میسر تا شناید بیدار آن جلالت بادشاه مستعد گردیم و کیفیت استیلا اقویا بر بعضی
 معروض گردانیم باین امر من تلقای نفس اشتغال نمودم که هیچ آفریده متعزّی احوال گشت
 تا اکنون بحضود و کانیز گشتم و مجموع اموال و عبید و مواسی که در تیرت بدست آورده
 بود هر یک پیش ملازمان ملک کشید و ملک را احوال او ضاع و می تحسین باد و سخنان و
 استماع نمود و او را آنخص و تحسین و ترصد احوال رعایا منصوب گردانید و بامدم معال
 با حسن وجهی مدینه تا اکثر رعایا شکر گذاری وی می نمود و روزی در عظیمی شام
 وی در ترقی می بود تا بادشاه را وفات آمد و بواسطه آنکه شهادت بجای و میل عریض باد
 میرسد حکومت مستند گشت و چون باین امر مستغرق گشت و تمامی مملکت که انقیاد
 وی بر حاضر احوال جان بستند و خود را معتقد و مطاع صریان دیده بدین باطل ابل
 گشت از دین حق انحراف نمود و مردم را بدین شرک و عبادت مستقیم و دالالت میرسد
 بنواز ابراهیم و حیات حضرت یوسف علی الصلوٰه و السلام بدان دین میل
 نکردند و انقیاد فرمان باطل می نمودند بر ایشان دست تقدیر بکشاد و مردم ایشان
 بر قیامت ذول نبیگی خود منسوب گردانید و این فرعون که از فرعون الهی صلوات
 علی فضیلت بمرتب از فرعون سابقه ظالم و تنگ کار تر بود و بنی اسرائیل را فرقه
 گردانید به فرقه را بکاری باز داشته طایفه را که قوت و شوکت داشتند بقلع حصار
 از حصار مشغول گردانیده بود تا از برای وی از معاونان زر و نقره و فلزات دیگر
 حاصل کردند و چندان شغف ریاضت بآن فقیران ملحق میگشت که اعضا و جوارح
 ایشان از شدت شغف اعمال و اشتغال مجروح گشته بود و طایفه دیگر را بهمارت و گلکاری
 مقرر داشته از برای وی مقصور و محصور و عمارت گوناگون می ساختند و سرنج
 و محنت تمام عمر بطنی نگذارند و چون فرقه را به بخاری و بزمه بچندادی

و امثال آن باز داشته بود تا به است خاصه وی با آن که گشتش می نمود و گشت
قوت و استقامت اینجا را نه اشتی برایشان جزیه وضع کرده بود روز بروز و مقام
نجزیه دان می پسندد اگر خپاچه در او و مقاطعه اندک فعلی ماه یافتی یا مثلا
بعد از غروب آفتاب آن مقاطعه آوردندی دست راست آن مستمدا را بگذاشت
در غل و آوردی و یکماه او را در محبوت بگذاشتی و او بدست چپ کار میکردی
و هر روز مقاطعه مقرر خود فردی آوردی محاطا و بامربی اسلطان بود و
باز زمان ایشان آنکه بهر یک از ایشان مقداری معین کنان میداد تا مشیتند
و می یافتند و تسلیم و کیلان او میکردند و نوکران او نیز بنی اسلطان را چاکری و تحریک
میفرمودند و باعمال از دال مثل کناسی و سرگین گشتی تحلیفشان می نمودند و آنکه
قول تعالی پس و موکم سور العذاب القصد فلیعول تا مدت ه سال در او ایل عهد
سلطنت خود مردم را عبادت ایشان و عبودیت صنام تکلیف میکرد و چون چریک
احکام و نفاذ او امر و نوای خود بمرتبه اقصی و غایه قصوی مشاهده کرد جمعی حسی
با مردم اظهار نمی نمود که شمارا اکنون از عبادت من منع میکنم چه این صنام من
مصنوع و محدود و مقهور است و در تصرف من تا اگر خواهم ببال بکنم و اگر نخواهم
بدارم و استحقاق الوهیت هر کسی است که بر همه تولی باشد و بصفت او مستقیم
پس عبودیت من را بترسم و انگاه تفسیر انار که الا علی و میان قوم ظاهر گردانید
و اهل مصر عبادت اصنام و پشش تا شیل السجده و طاعت خویش و ناکت کرد
چنانکه در کلام مجید خبر داد و فخر قنادی فقال انما یکم الا علی احضار یعقوب
علیه الصلوٰة والسلام بعد از اظهار این امر شمع جمع آورده بعد از عبودیت خود خواند
و گفت اگر عبادت من قیام ننماید از کمالیعت امورات شاید آزاد باشید

و اگر ترو و اشکبار نماند شمار زیادت برایم سابق لعذاب الیم مغرب دادم و بنو
 اسرائیل از قبول این امر با منوره از شریعت آبا و اجداد خود بجا آورده بودند و این
 ایشان را بعد از اینها که ناگون و خدمت‌های حسد مغرب داشت و همواره به
 نامبارک با نیت و تذلیل بنی اسرائیل مصروف میکرد و انقدر فقیران نداشتند
 آن لعین کشیدند و از دین و اسلام انحراف نمودند تا طاعت او ندی جل و علا
 بنصره ایشان رسیده اراده از لیه با بجا و حضرت بنو موسی بن عمران صلوات
 الله و سلامه علیه تلقی گرفت و از مقتضات ظهور آن نور و برز آن سور با سر
 یکی آن بود که در خلال این احوال شبی لعین در خوابی که اشی از جانب و بایه شاک
 پیدا شده و بر تبه بیدار یافت که تمامی حصون و قلاع مصر را از بسجوت و اشرار
 و قزاقی سیج اشری باقی نگذاشته و مگر ساکن بنی اسرائیل را از سطوات آن
 مضمون ماند که اصلا به بیرون نماند و ایشان تعرض رسانیدند و چون از
 هیبت آن واقعه بفرود لرزیده بیدار شد و با ستحضار کا بنان معبران فرمان داده
 صورت واقعه را در میان آورد و معبران گفتند تعبیر آنست که شخصی از بنی اسرائیل
 مبعوث گردد که در اتصال قبایان یزد میبنا نماید و در خلع و قمع دو دمان سلطنت
 سسی بلع مبذول دارد و منجمان گفتند که ما را اینج نظر است فلک و مقارنات بنویس
 در تقاویم و سطرلابات چنین معلوم گشت که حضرت از فرزندان حضرت قیوم
 علیه الصلوٰه و السلام شخصی ظهور کند و امتحالی ملک و اختتام سلطنت اینچنان
 بخریج و می شفق پذیرد و چون گفت خرمیج بن شخص و گفت که از مسائل بس
 سال دیگر مو عی ظهور و بر فرادوست و چون خواست تا بکشد و این خویش قضایا
 مرم حضرت جل جلاله منصرف گرداند و تقدیر الهی سبحانه تعالی تغییر در آن

برین قرار یافت که از اولاد کور بنی اسرائیل قبل رساند و من بعد از آن قابله را
 بپستوان حامله گمارد تا هر سپهر که بای از در حقیقت برین کند از پایش در آرند
 حاصل الکلام آنکه در آن سال که در آن بنی اسرائیل مقتول گشتند و در سال
 آینده زمان قبطیان را بر پستوان بنی اسرائیل برانگیخت تا بر سر دهن بنی اسرائیل
 زن قبطی آید شد تا در آن سنوات هر سپهر که مقتول میشد قبل میرسانیدند و هر خنثی
 که می آمد باقی میگذاشتند تا اطفال نامعده و در آنوقت مقتول گشتند و پست
 نه از آن طفل سر بریده شد و تا کلمه الله صاحب دیده شد و در دایه آنکه این
 واقعه مدت مدید برداشت تا چنانکه چکبال بر بنیوال بگذشت در میان بنی اسرائیل
 علت طاعون شایع گشته خلقی بسیار عدم بر وجود اختیار کردند و اعیان و انالی
 قبطیان نزد فرعون آمده نظم نمودند که رجال بنی اسرائیل بر حمت عون که
 میشوند و پس از آن قبل میسند اگر حال بنیوال گذرد و بزودی نسل انجاعت منقطع
 گردد و کفایت مهات مشوار و امور حسب بیا باز گردد و فرعون را این سخن معقول
 افتاد فرمان داد که کیسای کشند و کیسای بگذارند و درین سال قبطیان از قتل اولاد
 بنی اسرائیل دست برداشتن حضرت ناردن علیه السلام متولد شد و در ظلمت
 ستری چهلانی بر پستمان علم طالع گشت ملاحظت بر خساره جلالت او پیدا
 و محصل کرامت بر نشان ملا و بلوح دیده بودید و بلوح حسن جهان سیطه خوار چون
 بوستان افلاکی او نور دیده خود مزین گردانید و در این زندان خاک را طهار
 اسرار و شقایق حقایق حدائق بیایست یافتن از نهیای عالم غیب از دور
 اشارت لاریب نداد و او که ادیبان عالم ملکوت خطیبان منابر جبروت و یقین
 تمام سعادت انجام انصاف و حببت انفاق نموده اند که نارند است را با الت

الفتن منضم گردانید و باز رحمت را با او و جاست متصل سازید و نون نور از پر تو
 سباج و راج غم ترش علیهم نوره تالی وی گردانید و پنج پیش حروف را در
 سلاطین کم کشیده نام این بنده خاص با اختصاص ماکر و انید تا بهار بدایت
 چراغ و در طریقت در راه اهل ضلالت برافروزد و با الف الف جمعیت در میان
 اهل طاعت پدید آرد و باز رحمت خلق را راحت ارشاد نماید و با او و جاست
 اهل سفاهت و اصلاح و سدا و باز دارد و بنون نور عرفان ارباب سیاحت از
 قل و زوالت بجز جاه و جلالت رساند و چون سال آینده از تنق غیب نمایند
 گشت باز حاتم تمام را بنیام حور و اظلام بیرون آوژند و طهر کل از مخد عطلو
 بعالم ظهوری آمد فی الحال باز بعالم غیبش میفرستادند اتفاقا درین سال حضرت
 بانصرت سلطان تخت جاه و جلالت بر تان تخت فضل و کمال منظر نظار لطیف
 و احسان کلیم الرحمن موسی بن عمران صلوٰۃ الله تعالی و سلام علیه از غیب
 بیامین شهید و آید و عالم کون و فساد را بنور رشند و رشاد و منور گردانید و کجاست
 حال بنمونان بود که در سال قتل ارباب پنجم بقوانین خود معلوم کردند که امسال
 سال ولادت آنفرزند است و انعلاق او در رحم در فلان شب مقرر دانسته
 بسلامت آمدند و معروضی فرعون گردانیدند که مولود موعود او شب بیکشنبه
 بیرون خواهد آمد و انشای است که آن شخص در رحم قرار گیرد فرعون گفت که
 تدبیر نیست گفتند شب فرمان باید داد که مردان از زنان جدا باشند و با یکدیگر
 اختلاط نمایند فرعون فیهود نامند و یان ندانند که ای بنی اسرائیل مجموع از
 شب بیکشنبه از یکدیگر ملک از جرایم شما در گذشته عنایات بادشاهان و عوا
 خسران در باره شما ازانی خواهد داشت بنوا اسرائیل و نباشد تمام نموده

۳۱
و در حین سفری سفر کرده صغیر و کبیر از شهر بیرون آمدند و فرعون را در خیال افکند
که انشب با سکنند و می آید و با لشکر خود استیمنت فراهم کرد و نزد موسی و هارون
بنی اسرائیل و نزد بعضی از اصفا و ریان بن الولید فرعون یوسف بود علیه الصلوة
و السلام و بگفت ایسان مشرقت شده میباشد شما باید بامیدانکه مولود مبارک است
مقدم و مغرور و کرم از صلب او در وجود آید و با این عظمت عمران پدر حضرت موسی
علیه الصلوة و السلام که از مقربان و معتقدان او بود مصحوب خود گردانیده با سکنند آید
و در قصر را بد عمران را بنگاه داشت بر در قصرین نمود و چون شب شد و فرشتگان
شاد و آفرافتان ضیاء از زیر عروسی ساری عالم کشید و سر ابراهیم و عیسی و قاسم شام
را بر ایوان این صندل ساری لاجوردی بام بر کشیدند و کواکب ثواب چون اجتناب
زین مواکب سر از درجای فی زنگی انحصار عالی مناتب برین کردند سیارانی که
مشاطگان عروس فلک اندریر جاو و اوالسماوات احکامک و شد آواز کردند و غنای
مجال قفس در طربستانه ان بن جان ملکوتی و لغات جبروتی پرده عشاق غزل
ساری ساز کردند و در سبیت روز سفیدان شب و اج بود و بود شب تاب شب و اج بود
ماهی که بر لعل فلک کان کند و در عزم انشب بهر شب جان کند و درین شب
نزدان بنی اسرائیل بوحده رعایات و امید عنایات از ازواج مفارقت نموده
بودند و در عیش و نشاط و خوری و نهیاط میفرودند خوانین بنی اسرائیل نیز بسیر
آمده گذر ایشان بر در قصر فرعون افتاد و مادر موسی علیه الصلوة و السلام نیز در
آن طواف با ایشان موقت نموده پیش عمران آمد عمران را چون نظر بر آن
ماه پیکر آمد آتش شجوت در کانون باطنش اشتعال یافت و کولان قضای و قدرتها
قدرت مرکب نیز کلام شهوة را در سیران استیاد و جولان در آرد و متقاضی غلبه

نعمام ایتها هم محبت و محبت و سبحان بیل مباحثت در فضا و هوا باطن عمران بحیثیت
 نسیم اشتها و زردین گرفت رعد نطفه تعا صفا غریب آغاز کرد باطن نطفه چنانکه در
 از آسمان صلب عروانی در زمان صدف رحم مادر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آتما
 انگاه مهندسان قدرت الهی حل علا قصر عالی بنا موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام
 در فضا می شیمه بنیاد نهاد ملکات الارحام که عامل لایت مشایم است حیات
 که درین بنای نسیم و قفس نسیم دستکاری نماید فرمان آمد که صورت کلیم نقش
 کلیمیت که حواله آن بعالی ان کرد ما خود بید قدرت خویش مباحثت این امر خود
 ترتیب صورت وی نمایم که صطفیتک نفسی انگاه قدرت قادر چون نقاشی آغاز
 کرد صباغ ازل رنگ آمیزی بنیاد نهاد صنایع حکمت قلم صنعت و دست گرفته
 لوح جبینش بنقوش حسن جمال بخارشت تاج صطفیتک علی الناس برفق وی نهاد
 و در تاج صطفیتک نفسی در وی پوشانید فطرت از قدرت سوال کرد که این عجب
 کارخانه سعادت صنایع و دیباچه بدایع کیست و اوصاف کمال و قوت جلال
 وی چیست قدرت جواب داد که این عنوان منشور کرامت و یرمان و دستور
 سلامت است این آن گلیست آتش که در تنور آتش در و در تنور تازه بهرین آتش گلیست
 که در رود نامی نیل عوطه خورد و باز سجاده بر روی اندازد و آتش سوزان آتشگاه
 آتش محبت او بگیرد و آب در یابی موج زمان از باران یده وی بهر زمین
 اطلست تو فلک از تاج ندی وی ترکی باشد سدره المنتهی از درخت بهت وی
 برگی بود در ایام زندگی در تالوتش در آریم و از خلوتخانه لاهوت بهمانخانه
 تا سوتش فرود آریم زهر کباب غضب فرعون را بر عده تمیش تریاق گردانیم
 و دل شیه را بقوتش مشتاق سازیم روزی باشد که بطبره قهر الوده او خساره

کلکون فرعون چون را چون نیل و کوه و گردانیم و لطیفانچ با سیاست او قبطی را زانو
 حیات مجتبیان مات اندازیم و در بیابان غم مدین بی زاد و راه افسس سرگردان
 گردانیم و در لوج بل مرد پرست وی داده متعبد گویند آن دختر شیب گردانیم آنکس
 پیغام آن ابی یحیی که بیست و هشت سال شنیدیم فرستیم و مدت ده سال شنیدیم
 فرمانیم بعد از آن منادیان طلب بفرستیم تا او را به بیابان مصر خوانند در آن بیابان
 قطرات باران بر شال جلالت عاشقان بروی متقاطر گردانیم بر قهار او برین
 در آیم رعد مار بغیریدن فرمان دهیم که گاه زامهان روی گردانیم و از نیک
 تنگ خود گردیم تا متحیر و روی بودی این ارد از درخت ترو تازه آتش
 اندازه بروی جلوه و بسیم کنایه طلب در گردن وی اندازیم و او را بجانب
 کشیم که به طورش بر آیم و صد و بیست چهار هزار سن بیواسطه با وی در میان
 آیم بعد از شبانی بعلم لدنی قایم گردانیم هزار سوره توریت هر سوره هزار آیه بود
 انعام فرمانیم بدو و از لشکر گاه سجان نامه توریت و در مقام سرگردان برین
 یاد صیابش به جانب فرعون بیوفاستیم باره چو بت دوست وی نشان
 عظیم گردانیم فوری از انوار منور آثار خویش در عین باطنش ولایت نهیم و این
 و برینان بقوم کمالانش فرستیم و عاقبت لامر بران مسرفان او را غالب گردانیم
 و بعد از آن در میقات بنما جانش شمول گردانیم و چند آن را زنا و سر بهر باو
 در میان آیم که در غانی کسری باقی پنداشته شناسی دیدار در خاطر وی پدید آید
 آید و از خطای ب امین کن ترانی از آن خوابید بیدار گردانیم تا بار شجره
 ایمان را بابت توبه و ایقان تازه گردانند که سبحانک ای مبتی که یکست ناما
 المذنبون قطرات دیگر باره از قدرت سوال کرد که انجوشا برت بتقریر

بتقریر احوالی بود شمه اوصاف کمال وی نیز بیان فرما جواب داد که این بجز
 برگزیده و اسیت نبوت بر فراز طایف قنوت بر کشیده و سپاس نشو نبوت و رسالت
 و کان رسولانیت مکرر کرده قرست و نجاست و قریب و نهج و مجرانش انگیرانی است
 من جانب الطور نار است مشک نافه عطر انیری که بسج کثیر از نکر که کثیر است
 منظور نظرات عنایت است و تقصع علی عینی اتین جمال نمای حضرت است
 و القیت علیک مجتبه منی مخاطب بخطاب ملک بدینک یا موسی است شرف
 تبشیر فاستمع لایحی است مشرق الصدور شرح علی صدری اوست مفعول
 القدر و قیسی امری اوست شارع حکام شریعت که اقم الصلوة لکری کاشف
 حقیقت است یا موسی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی صاحب عباد و انفس پاک
 الی جناسک شخج بیضا است محرم لا از اغراض و کم الله موسی تعلیم است علمیت
 ای انکه ز عشق آگاه توئی انا اسم نبی خاص و محرم شاه توئی انا حقیقت
 ز تو طالع گرد و چون محرم انی انا الله توئی و صلوة الله تعالی و سلام و تحية
 و اگر امر علی بنیا جید است قالی و علی موسی تعلیم علی جمیع الانبیاء و المرسلین
 رب العالمین رحمتنا الی المقصود ابن عباس رضی الله تعالی عنه گوید که هیچ
 چیز بی اصل و پند فصل گشت در جرم مادر منتقل نشد مگر که ستاره او بر آسمان
 ظاهر شد و چون در حین انتقال آن قطعه همیشه طلوع کوکب موسی بر همان جلال
 منجمان که تبر صد آن می بودند مشاهده آن کوکب نمودند و آن صحرای بی ابر
 مجتمع بود و در فرا و بر آورده غلغل و غیر با وج فلک افیر رسانید نه چنانچه آواز آسمان
 بگوشش فرعون رسیده عربی در دل و پیدانند بر در قصر آمد از عمران پرسید که این
 چه آواز است و چون آن را شنیدند گفتند که این آواز است که از آسمان می آید و در میان

باو چون معلوم خود را بموهم تبدیل داده گفت چنان بیناید که بنوا سر ایل از اعزاز
 و اکرام تو خوشدل گشته اند و از غایت سر و نفس به فرمایدی کنند و چون بمقام
 خود باز گشت به آن رغب از خوئی که بروی ستولی شده بود در خواب نرفت و خلعت
 که مادر موسی علیه الصلوٰه و السلام در ایام صل از انار و علامانی که بر حوال طاری شو
 از راه و فارغ بویب او هیچ یک از قوابل بروی موکل نبود و مدت نه ماه
 که انصاب ایام صل است بروی بنحو اال متقاضی شد و در این ایام شعلی آورده است
 که عطا از ابن عباس عنی الله تعالی عنهم نقل کرده که چون وقت وضع حال آمد و علامت
 طلق بر مادر موسی علیه الصلوٰه و السلام پیدا شد و ای بود از گمانشگان و فرعون که
 با مادر موسی محبت قدیمی میداشت از برای آن واکین فرستاد و بجهت خود
 فرستاد که اگر دانیده باوی این را در میان نهاد آن قابله گشت قبول نبرد و نه
 با مادر و اعانت مادر موسی اهتمام نموده تا کلیم الله علیه الصلوٰه و السلام از عالم
 به عالم شهادت آمد گویند نوری باوی همراه بود که زوایای اشخانه و خیابای آن
 کاشانه از سطوت نور آن حضرت منگوست و بواسطه سطوح آن نور و سطوت ظهور بر عجب
 بر آن وایستولی شد که لرزه بر اندام وی افتاد و محبت تمام از آن و لید سعید در
 دل آن وایه پدید آمد بعد از آن با مادر حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
 در گفت و شنید آمد و مافی الضمیر خود اظہار کرده گفت که ای زن عمران بدانکه
 در بهشت در حال بانو دجیم کرده بودم که اگر فرزند تو پسری باشد البته قبل سام
 و یا فرعون را از نیجات واقف گردانم اما نوری در بین منفرزندش دیده
 کردم حسن و جمال و چهره وی مساینه دیدم که بعد از اعلیٰ عاقلان و می گفتم منفرزند
 را بنیک نگاهدار که بان فرزندت که عالم در گفتگوی بنده و خوف و ترس و در پیش

بد آنکه حصه تو از این قصه از آنست که دل ترا با موسی علیه الصلوة والسلام سستی است و
 شیطان را با فرعون شایسته چنانکه فرعون گماشتگان خود را می فرستاد تا اولاد
 بنی اسرائیل را شیع سیاست هلاک میکردند تا شاید که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 از جمله مالکان گردد که گماشتگان فرعون صفت فریت خود را هر روز می فرستد
 تا اولاد و احفاد و جوان را بتبذیر معاصی هلاک میکردانند تا باشد که موسی را
 که کلیم رب جل و علا و ندیم طور سینا می قالیت تیغ سید ریح شکست یلایک
 گردانند تا آنگاه که موسی دل از رحم غفلت بقضای الهی عاظم محبت آمد و ای
 لطف شهنشاهی نور فیض الهی جل و علا در بین می شایده کرد و مقیر الت
 که این دل موسی و ارا بلیس فرعون صفت را از دار الملک مصر وجود بمجاوت ملک
 و دو جل جلاله بیرون خواهد کرد و حکومت و ریاست او را از بنی اسرائیلیان
 اعضا و جوان منقطع خواهد گردانید و قصه عطا از ابن عباس رضی الله عنهما و
 میکنند که چون موسی علیه الصلوة والسلام متولد شد بعضی از همسایگان بر منی
 وقوف یافته تبویم آنکه همسایران باید که بعلت همسایع قوت فرمایند بعضی از
 مترصدان این امر الکفیت حال اعلام کردند گماشتگان فرعون تیغ صفت
 بخانه عمران نهادند و در و بام بخانه را فرو گرفتند و خواهر موسی علیه الصلوة
 والسلام پیش مادر و دید که ای مادر شباس فرعون از ولادت فرزند خرم
 اند و قبل بر درم هجوم کرده آمده اند مادر متحیر گشته و عقل از وی زایل شده
 از رعایت منظر اب موسی را در خانه پنهان در تنور قفطان انداخت و این
 الهام حق تعالی بود که در دل وی افکنده بود چون عوانان بخانه عمران
 چهره که تخصص کردند هیچ کس ندیدند از آنجا میروست گشتند مادر و سر

چون از آن درشت بهوش آمد گفت فرزند خود را از غایت بخودی در میان می قلندم
 ندانم و کجا بود و طلب فرزند نمیداد که ناگاه آواز کودکی از نو فرشتان برآمد و بر سر
 ستور دید و دید که فرزند در تنور است حضرت موسی را علیه الصلوٰه و السلام سلام
 از تنور یافته بپوشان آورده لبطه ای درویش سپیدالی که نظیر انوار حق کلام
 است در فرقیاست زبانیه قصه و رخ عاصی جانی خواهد کرد که او را سیاست باوین
 از جناب سلس الی جل و صلا بطوع گرداند حق سبحانہ تعالی عاصی محمدی را علیه الصلوٰه
 و السلام حکم و ان مسکن الاوارد مادر تنور قنسان جنیم در آرد تا زبانیست از
 وی باز داشته امید منقطع گردانند انگاه بموجب فرمان تم نخی الذین تقوا
 از قواش بپایان آورد و در کنار طغیانده بشیر ترش ترتیب فرماید و بر سر
 چشمش بنار و اغراز بخواباند که تسکین علی فرشت و سبب ابن مینه گفت رضی
 تعالی عنه قوم فرعون بود و سده را که وک و بروایتی هزار چنان خیر اکر و ک نبی
 اسلام را قتل رسانیدند تا باشد که موسی را آن میان مقول گردد اما چون
 حفظ الی جل علامت ان احوال می بود موسی بر اندام وی آرزو گشت که لای
 شیطان را بگی بهت مصروف آن بود که بنده را از خدمت ایمان عریان گردان
 چندین هزار را اعمال پسندیده ساز و نیاز و خیرات و برات و طاعات
 و عبادات بحجج ریاد انواع عصیان و خطایا نابود گردانیده بطاع نکه شاید
 بایمان بنده دست ببری نماید و چون حفظ الی حمایت ناشناهی جل و علما
 ایمان بنده را در کف عصمت خود میدارد امید آنست که از کید و نیر و می مصیبت
 و حقوق نامانده قصه ضحاک مفسر حقه الله علیه از ابن عباس رضی الله عنهما
 روایت میکند که چون مادر موسی علیه الصلوٰه و السلام ایستاد فرعون در چشم

اولاد و محبتش اجماعی اسرائیل شده که بر فرزند و بند خود تیره که نباید بچنگ
 ما اعلان گرفت و گرد خواست تا طغیان کن غیب روی نماید تا تثبیت بان نموده
 فرزند وی از عرصه هلاک نجات یابد و دنیا عالم عینی بندار لاری سمیع و الفیضه
 در او اندک از برای وی تابوتی ترتیب کن و او را در تابوت چون فرد صحت
 متخرون گردان و او را در دریا ریزل افکنده بجزرت ما سپار سلیمان صلی الله علیه و آله
 چنانچه حق تعالی در قرآن از منوایه خبر داده و گفته شما علیک موه آخری ادا و حینا
 الی اکمل الی حی ان اقد فی فی التابوت فاقد فی فی الیم الایه و در موهفوت
 ابهام عینی بخاری رجوع کرد که وی نیز از متابعان فرعون بود از وی استماع نمود
 تا تابوتی از برای وی ترتیب گرداند بخار سبب آن پرسید گفت طفلی و منتم فوشت
 تیمابوت احتیاج دارم و درایتی آنکه از طریق صدق اخراج نموده گفت فرزند
 دارم و از ترس قبطیان می اندیشیم خواهیم که در تابوتش از کید متحرضان محفوظ دارد
 بنجا چون کیفیت حال معلوم کرد فی الحال شرفا فلان اولاد بی اسرائیل رفت
 و خواست تا ایشان را ببرد و مطلقان دمه حق تعالی زبانش را از لطف باز داشت
 تا مطلقا مطلق نتوانست نمود چنانکه بشارت خواست که تفهیم ایشان کند پیش
 شد فلان از بشارت مفهوم وی طول گشته او را نیز بر این پیش خود برانند چون
 به مقام خود رسید باز زبان وی بطق گشت خواست تا گشتگان فرعون را
 بجا کند و دیگر باره زبان وی از لطف باز ایستاد این نوبت نیز بر این پیش بخانه
 بیرون فرستادند که سیوم نیز بهین طریقه خواست تا اظهار کند هم زبان لک
 گشت و هم دیده تا بنیان بخار با خود گفت که غالباً این که در آن پیوسته است که قبطیان
 را هلاک خواهد ساخت با خود خشم کرد که اگر این نوبت فوت ناطقه مرا بگفت

و با صبر باز آید دیگر اصفا طلبار این امر نماید حتی تعالی چون صدق وی مشاهده
فرمود و بر وقوت بوی باز آمد و سر اچه دلش را بنور تجید و ایمان روشن گردید
و تا بوقتی تیرا شیده بهاء موسی علیه الصلوٰة والسلام تسلیم کرد و ما در کایم الله فرزند
خود را شیر داده و سر کشیده در لفافه پیچیده در آن تابوت مخفی نگذاشتند و سر
را بقیع و قاراندوده در رود نیل انداخت و گویند که ای قوه دست ما یکی حضرت
موسی را علیه الصلوٰة والسلام روی نمود در میان سلاطین ملک و ملکوت و برگزیده
حضرت جبروت را بر سر نهاده و جریان در آمد و او را می نیز تا نزد یک قصر فرعون
که بر کنار رود نیل ساخته بود و در دختی استوار گشت و آنروز اتفاقاً در آن قصر
غرفه نشسته بود و بر شط نیل بساط انبساط نهاده و بحضرت امام قبه بارگاه باج
مهر و ماه برافراشته چون نظرش بر تابوت افتاد و خواست تا کیفیت حال معلوم کند
همچو از خادمان که در خدمت وی بودند فرمان داد تا بدریافت آن تابوت
مبادرت نمودند و بدست آورده بنظر وی آوردند و چون ملازمان جد و اهتمام
نمودند سر آن تابوت را نتوانستند کنایه و خواستند تا بشکسته نشد و دلش
انداختند و سخت آرزو نمود که باطن می نبوی را میان منور چشم جانش بر آید
عرفان محط بود برین امر و وقوت یافته مجلس حاضر گشت و چون نظرش بر تابوت
افتاد با خود گفت که فضل کشای این صدوق منم مفتاح فتوح نوحه من امام آخر
دل استیغ نوحه ایش محبت بود چون را لحظه محبت از محبت تابوت حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بشام جانش رسید دل را جذب کرده تابوت را پیش خود
طلبید و گفت فضل این تابوت بنام ملک می نامیوت بوده است و جل و علایک
و نیز بنام حضرت ادهل و علایک بود و تثبیت بذل قسمیه نموده دست بجا تیب

تابوت دراز کردی بحال کشاده گشت نوری از آن تابوت طبع گشت که دیده
 از عطا الله آن خیره میشد و نور آفتاب در جنب آن تیر می نمود و انگاه نظرش
 بر کردی افتاد و کوه بریان خلد برین خوشه چین خمرین حسن جمال او بود و در میان
 مناظر علین عجب و دلال از ملاحظت بر کمال وی مبشر بودند عیبت حسن خلق
 و فاکس بسیار مانده ناما ترا درین سخن انکار کار مانده ناما اگر چه حسن خلق
 بجلوه آمده اند اما کسی حسن ملاحظت بسیار مانده ناما نیز نقد بسیار از کارش
 آرند اما یکی بسبب صاحب عیاد مانده اشارت ای درویش تابوت
 حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام پیش فرعون آوردند چهره پند جد و جود
 کرد تا بکشاید نتوانست کشاد زیر اگر در آن تابوت دوستی تعالی بودند
 و چون بدان تابوت بنام حق تعالی بود دشمن تابوت دوست کی تواند کشود
 و مهربی که بنام دوست بروی نهاده باشند بدست دشمن کشاده می گردد و
 کد لک دلی که در وی مهر دوست بود و الدین امنوا شد بهالند و بروی مهر
 دوست بود که ثبت الله آمنوا بقول الثابت ابلیس که دشمن تلبیس است
 چگونه تواند که مهر دوست کشاید و مهر دوست از دل بنده مومن بیاید انقصه
 چون استیة تابوت حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام بکشاد حضرت موسی
 علیه الصلوٰه و السلام چشم باز نموده در روی استیة نگریست و بتشی فرمود حضرت
 مقطب القلوب جل علا و دوستی موسی در دل استیة بر تلبه سیلاد او که زیاده از
 تقصیر نتوان کرد و گویند که فرعون را در تخری بود که بهی طلیه از حسن جمال راسته
 و سپر استه فلما بعلت برص مبتلا گشته بگویند که دیده اشش نیز از قوت باهره
 عاقل بود و بهی طبا از معاجزه این دو علت عاجز بودند کی از ایشان که جامع

میان طبابت و کلمات و درین هر دو فن مهابتی تمام داشت بعضی و بعضی
 رسانیده بود که زوال این دو علمت منحصر است باستعمال لعاب دمان و در
 حیاتی که بصورتی انسان در او ان دولت تو از رو و نیل پدید آید در آن
 روز که انصورت بوقوع پیوست آن دختر را نظر بر آن سرور افتاد و دید که گشت
 در دمان دارد و از وی شیر می مکد و حاجت طلب بر خاطرش خطور کرده و فکر
 از لعاب دمان مبارکش بر موضع بر جس مالیده از آن علمت خلاص گشت و
 بروایت دیگر بجزو نظری که بجانب آن منظور افکند و دیده اش نیز بینا گشت
 فرعون چون مشاهده آمیختی نمود از غایت ایهتاج باغزار و اکرام تمام حضرت
 موسی را علیه الصلوٰه و السلام بر داشت و بر سرینه خود نهاد و شجره مخبش بنام
 سموت بار آورد گشت اعیان ملک و در آن که بر بصورت اطلاع یافتند با و محو
 گفتند که همان کوکب است که در بیت پیام قسری سلطنت تو خواهد شد و قمل وی
 تاخیر نخواهد نمود تا مملکت از زوال مخورند تا بانه نصیحت ارکان مملکت فرعون را
 مسموع افتاده جلادی طلب کرد تا خون آن بگیاہ بریزد و نمیدانند است
 که قصاص قدر جوشن عصمت در روز نازل بوشاشید مرغ و تیر بر او القصولی را بر بدن
 راه نداد امر فرعون استیازبان شفاعت بر کشاده ایقار حیات آن فرزند
 خواہش نمود و بجسی و لعل لعین را تسکین دهی گفت قره صین لی و ملک القمل
 عسی ان یغیثا و اتخذہ ولدایینی ای ملک دستت کی بوستان عیش ما با نواز
 اشجار و ریاحین و اطهار و اقاحی مزین و شالی است ولیکن آنچه می بایست بنمونه
 فرزندی می بایست نخل قدی در چندی لاله و می و سبیل مہر می نرسد سخن
 سوسن زبانی نبخشید بعدی غنایست بستان رحمت جانی که نو بود و در

سینه ما باشد فرعون گفت اگر قره العین نوباشد از من نباشد که مرا با و حاجت است
 حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم سو گند بآگس کیا و سو گند که اگر فرعون
 بقدره العینی موسی علیه الصلوٰه و السلام اقرار کردی چنانچه اسیر او را فرستاده و حق
 تعالی مراد را بدایت کرامت فرمودی چنانکه اسیر را کرامت فرمود و لیکن چنانچه
 مراد را ازین دولت محروم گردانید ننگی است بر پیشانی فری و تندی اگر بدو ستر
 بسته بر گزیده اعتراف نمودی قبول حضرت جلال احدیت گشتی چنان
 می بری و حق بنده مؤمنی مطیع که مدت هفتاد سال بوجدانیت حضرت خداوند
 جل و علا اعتراف نموده و مینویست ابنی ارا و علیهم الصلوٰه و السلام متعرف بوجه و
 کوس محبت ایشان در قطار و کثافت شهرستان و جو فرود گفته اگر از آن دم
 آخرین مرنبده افکنده را مرد و نگرداند بلکه بفرمود رسالت کرم حضرت عریض
 عجیب نباشد القصده شفاعت آشیه تون فرعون از قسطل حضرت موسی
 علیه الصلوٰه و السلام گذشته او را بجلیلیا جلیلیا خود بخشید بعد از آن با خطیبی
 که فرزند دلبند خود را چه نام می نهی گفت نامی که مناسب حال وی اختیار میکنم
 این فرزند را از میان آب و درخت آورده ام و بلغت قطاب را میگویند و در
 راشی من او را موسی نام نهادم و بعد از آن که عبرتی لشکر دند شین را بسین
 مبدل گردانیده موسی گفتند و این نام تا بقیامت بر آن باقی ماند شهادت
 گویند در روز زاری از حضرت جلال احدیت جل جلاله سوال کردند که خداوند
 این خاکیان بی مایه مفلسان بی سر را چه نام کنی مگر مسلمان نام می
 جواب داد آری اینها از روز زاری باز قدم در مقام اسلام و تسلیم دارند و
 را مسلمان نام کردم پس میگویم المسلمین قبل ننگی است بر پیشانی صغیر بنده

را در اول نامی بنده تا بقیامت آن نام از وی زایل نمیکرد و حضرت بزرگوار
 عالم تعالی تقدس و نظم بنده را در روز از لسان نام نهاده باشد اگر
 این نام تا بقیامت بروی بماند عجیب اما حصه از توفیق حضرت
 که والد موسی علیه الصلوٰه والسلام فرزند وی بود از حبندی پسندنی
 که بدل و جان دوست می داشت و تقویش مهر محتش بر صحایف لطیف
 دل و جان می نگاشت از شیشه شیشه بر وی برسان بود خواست تا در کف
 حفظ و حمایتش از کاید اربابش در محظوظ و مضمون داد خطاب که او را در پیا
 اند از بعد از آن آثار قدرت ماطالعه کن اید رویش روح کونینش به از وی
 بلند پرواز که سرست سلطان عشق نشین جای او بود و سلطانزادی نظر تمام
 حرمت می بود گاهی دست شفقتی بر سر وی فرو آوردی و گاهی طعنه از مطیع انعام
 بوی حوالت کردی قاعده می باشد که سلاطین محبوبان خود را در پیرامون خود
 دارند تا از نظر ناجبان محفوظ بمانند لطم هر چه آورد از عدم حق در وجود به چو
 افتادند پیش بر سجده همچون رسید آخر با دم فطرتش به در پس پر از عشق
 مادر موسی علیه الصلوٰه والسلام از برای وی تابوت ترتیب کرده صدق
 وجود ساخت و او را در دریای خوشنوا رانداخت اینجا حکمت خداوندی جل علا
 از برای قره العین روح و شمع الفواد جان از تخته پاره خاک صندوق بدن
 ترتیب نمود و در زنگ کاف او را بموهم مخوم بیند و بسا تقدیر ستر پایی او را
 به بیم و خشت انگاه موسی روح را در کفن محن پییده و عطر خست در وی مالید
 و کلام معرفت بروی افشاند و محل مودت در دیده وی کشید و در وقت
 لحظه احسان شیر حرمت و مخبران و رکام جان چکانید و در صحن رون بدن

در آورده و سر آن صندوق را بقیرتو قیر استوار گردانیده و بطاعت برایت در هم
 بسته بدریای خوشخوار دنیا انداخت که آنما مثل الحیوة الدنیا که بر آنرا کلاه است
 درویش ما و موسی علیه الصلوٰة والسلام فرزند را در دریا انداخت چون تابو
 میان دریا رسید نهنگان روی بوسی آورده ما و لعقب تابو رسید و بدوی
 گرفت که اکنون که غلشت پیرده ظلماتی بر روی عالم کشد که ابر حال فرزند دین
 خود واقف گردانم الهی دانسته را زنا و شنونده آواز تا توفی احوال در زمین
 بر حضرت توفی شده نیست خطاب آمد که لا تخافی ولا تحزنی کذا کس چون تابو
 بدن در بلاطم امواج محض در وقت انتشار ریاح فتن در گرداب اجل را بدید بهنگام
 شیاطین قصد او کرده و در لاک و کوشک بیان معاصی بر حوالی او صف کشد کوهها
 مضیباتی نهاد را در بیم شکند بادای مخالف هواهای نفسانی بادبان غمرا
 گسند کار بنده بیچاره برقی باز آید و چندان وقت اگر عنایت الارباب
 جل جلاله چنانکه والد موسی علیه الصلوٰة والسلام خطاب لا تخافی ولا تحزنی
 تسے داد بنده در مانده را نیز این ندا بسج جان در بد که آن لا تخافوا ولا
 تحزنوا و ابشروا بآیة التي کنتم تعدون از کرم خداوندی جل علایع غیب و
 نباشد اشارت آورده اند که والد موسی علیه الصلوٰة والسلام در آن
 وقت که فرزند را در دریای انداخت مناجات کرد که الهی شمن فرعون و فرعون
 مرا در خانه بین تو می است و هلاکش در دریا سجد و جبهه حقین نزدیکت حکمت
 که مرا کار این امیر فیضانی بنیان عالم غیب بگوش سپوشش و این نادره
 کسب چاره فرزند ترا و در یاد پیش است کی رای باکت آن دریای ملکیت
 و دیگر کی در بای عدوت و آن منظره با فرعون چگونه است او لشکر در مارا

بیل اندازن محاطت و مراقبت مابست بفرزند خود مشاهد یکنانی دانی کرد
 دریای هم قادریم که او را سلامت بر ساحل کرامت رسانیم **لقصرتین**
 بشواید و پیش تر ازین در دریا در پیش است یکی دریای دنیا که عبارت ازین
 برنج است دیگری دریای حقیقی که کنایت از دوزخ است چون ترادرین دریا از
 نهنگان کفر و شرک و اتفاق نگاه داشتیم در آن دریا از نهنگان زبانیه و سلاسل
 اغلال نگاهداریم بساط سخن بداند که حق تعالی بخت کس نمی فرستاد
 و از برکت الوهی بخت کرامتشان مخصوص گردانید اهل جواریان عسائی علیه
 الصلوٰة والسلام دومی فرستاد و او را وحیت الی الحواریین دومیم بریم خالو
 دومی فرستاد آنها را رسول ربک پیغمبر بنو عربسل دومی کرد و او دومی ربک
 الی اهل چهارم برین دومی کرد بان ربک او دومی لها پنجم بلا که دومی کرد و او دومی
 ربک الی الملائکه ششم برسل دومی کرد و ما را رساند من قبلک من رسول الا
 یوحی الیه به تخصیص حضرت رسالت صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء و سلم آنها را
 الیک ششم ماد موعی علیه الصلوٰة والسلام دومی کرد و او دینی الی ام موسی آن
 ارضیه از شرف دومی جواریان را مایه و نعمت آمد ربنا انزل علینا مایه من
 موم راضی و تعالی ما بعیشی است آمد آن پیشتر که بکلمه من فرزند نور از شرف خود
 بعسل شفا از علت آمد فیه فاعل الناس و زمین را اخبار از احوال خلقت آمد
 یومیند تخت اخبار را و از دومی ملائکه برسل را حضرت آمد بدوید کم ربکم بخوان
 من الملائکه و از دومی برسل اسلام و شریعت آمد شرح کلم من الدین ما وصی فوجا
 و از دومی ماد موعی علیه الصلوٰة والسلام فرزند را نجات از بلاک آمد فرود
 نامه الی الله طبعه شمر لقیحق تعالی خواست که درباره موسی علیه الصلوٰة

اطهار قدرتی نماید بباد و زمینی و حی و ممود که طهره چند شیر در کام وی ریز تا بان
 شیر تو خوی کند و شیر به سج دیگر قبول نمند چنانکه فرمود و در مستطاب علیه المراضع نظیر
 این است که در زیات آدم علیه الصلوة والسلام در روز میثاق از من نبات
 وی بیرون گرفته خواست که در دریای نوح و در دنیا اندازد اول ایشان را از
 پستان ربوبیت شیر تربیت در کام جان بچاند که است بر کم مقصود آن
 بود که چون شیر تربیت از پستان ربوبیت نوشیده باشد بشیر هر ضربه از مراضع
 مجامع و نیزه سوز و سوزانند بلکه تمامی تلذذات تمتعات دنیوی و بر خود حرام
 گردانند تا باز به تربیت همانی حقیقی فایز گردند که سببی بری من کل و
 باین مقام گویا گردند و با عی من از اقلیم بالایم سر عالم نمیدارم و نه از اقلیم
 نه از اقلیم سر اتم نمیدارم و نه از اقلیم دایم اطفش بشیر شوق برورده و به چو من
 مخمور آن شیرم سوزم نمیدارم اگر کسی سوال کند که حکمت چه بود در
 حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام در آتش و آتش به نند جواب آنکه
 ارباب بیات را در بناب اقل است قول اول است که در آتش و آتش در آتش
 تا طبیعت هر دو کسب نهد و وقت ابلان حکام شریعت نشان منکر را که خطیب
 فصد با آتش قهر سوزاند و در وقت اطهار را نواز تصیق جان عارفان و در
 که بوستان ایمان و معرفت اند با حیات عرفان برافروزانند قول دوم
 ای موسی فدای تو بود و گریه خواهی بود منافقان و منافقان منافقان
 در آب غرق خواهی کرد و غرقنا الی من غرق و منافقان منافقان خواهی بود
 یا خدا که انصاف حق و انتم منظر و انیم موسی تو امر و نذر آتش و آب در آبی تا نذر
 از آتش عذاب و آغوش آب امین بیا قول سیم امیوسی اول در آتش و

پس راب نادانی که اگر چاه اول سوزش سرش و خون خواهد بود اما عاقبت
 احیای مناجات در جوی میقات روان خواهد شد **قول** چهارم ای موسی
 امروز در آتش و آب درانی تا بحال آخر الزمان دانست که هر که تمنای دیدار ما
 دارد او را در میان آب و آتش خوش میاید بود **عیت** ز چشم دل بدن
 خاکیم در آتش و آبست به چشم بین و بدل رحم کن که کار خرابست **قول** خیم
 ای موسی امروز در ایام غلویت آتش و آب بیکو بین تا فردا در ایام جلوت
 معنی آن بدانی امروز آتش تنور و آتش کوره و آتش طرخوبی دیدم و آتش تخولف
 می بین فردا آتش تلعین خواهی دیدم و آتش سوزنده است فردا آتش افزون
 امروز سوزناست فردا روز بارانست دیگر ای موسی آبت از دریا فردا خطابت
 مولی سبحانه تعالی امروز آب نیل فردا خطاب جلیل و قیل امروز آب علامت
 و فردا خطاب کرامت امروز آبت بنام ما فردا خطابت کلام ما ای موسی
 آتش منوریم محرق و فردا آتش نامیم شرقی امروز تر آبی نمودیم محرق فردا
 خطابی بشنو انیم شفق امروز در آتش تنور در و تا فردا آتش طرخوبی از محرق
 نترسی امروز برین دریا گدازی تا فردا که ضعیفی که وقت غرق قطبان بود از
 غرق نترسی **اشعار** دو که در کس بمانند در وقت ضعیفی به
 بیم خواری و باز بایشان باز دادند در وقت عزت با من و نیز گواهی ال
 یوسف علیه الصلوٰه والسلام که او را از یعقوب سواة الله علیه اگر نداند
 خواری و باز آوردند لغت و نیز گواهی دوم موسی بود علیه الصلوٰه والسلام
 که از مادرش بمانند در وقت ضعیفی نبل خواری و بوی باز دادند لغت
 و نیز گواهی باز دوتن را از دلقه شریف بیرون آوردند **نسخه** و خواری با

باز بر دند لبرت و شادمانی اول حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از که برین
 آورند تهرن و اندوه و سوگواری باز با بنی فرستادند بجمال عزت و شادی و
 بزرگواری که لقد صدق الله رسوله الرویا با حق است و علی بن اسجد الاحرام ان الله
 همین دویم حضرت آدم صلی را صلوات الله علیه از بهشت بیرون آوردند بقتاب
 و زاری قاهره و حکماکانافیه باز با زریه صاحب با بنی رسانید لغبت و امن و ملک
 و بزرگواری او خطه با سلام تهنیت کند که روح نازنین را از تن نینده مومن
 بیرون آرند بدشواری که و انما نزعنا غرقا باز بوی رسانند راحت و آسایش
 یا ایها النفس الطیبه ارجی الی ربک راضیه رضیه لطیفه ما و موسی علیه الصلوٰه
 و السلام فرزندی بود و بران فرزندان ترسان بود او را گفتیم در دریای نیل اندازان
 و قدرت ما که که او را از ان مهلکه چگونه سلامت بیرون آریم با امن و حشمت تو
 بسپاریم و لا تخافی و لا تحزنی به چنین ترسایانی است و تو بر فوت آن بیت
 ترسان و ازانی ایمان خود را با سپرده در دریای عنایت ما انداز و انگاه که کن
 که چگونه با امن و امانت بتو واصل میگردد انم و بروج و راحت میرسانیم که او را که
 بهم الامن و هم بهت و ن لطیفه حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام بطاهر
 در مهلکه امواج جل در مرض تکف بود اما در منی در کف رب جلیل جل جلاله و عزیز
 شرف بود چنانکه حضرت ابراهیم علیه الصلوٰه و السلام بطاهر در آتش سوزان بود
 و در منی در کفستان سلامت فرزندان بود حضرت اسمعیل علیه الصلوٰه و السلام
 بطاهر در زیر تیغ بران بود اما در منی در کف حمایت امن و امان بود حضرت
 یونس علیه الصلوٰه و السلام بطاهر در شکم ماهی در زندان بود اما در منی در تن
 خل حضرت الهی جل و علانان بود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

علیه السلام بطاهر در کعبه غار مخزون بود و ترسان اما در معنی بوعده حضرت
 ملک جبار جل و علا نشادمان بود و همچنین بنده همومن در آن زودی به سیدنا
 بامار و مورهم عثمان باشد و لیکن در معنی بعنا لیکت غفار جل جلاله قرین
 و یحسان باشد که فروغ و ریحان و ضیاء نعیم اما اوضاع حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در کربلا و بی سجاد و
 وახتار و عده کرم نمودن متبصران خصوص اخبار و خبر
 قصص و آثار و کتب عالی مقام از چنین اظهار فرموده اند که چون آن در
 گرانمایه در یاربوت دقان فرود بلند سمار قوت علیه الصلوٰۃ والسلام آن
 بانوی عظمی از نابوت بیرون آورده و کربلا گرفت و معجزاتش در دوزخ
 جای داد و خاطر خاطرش تیره میشد آن بهمال بوستان گشت و گلستان
 بسالت مشعل گشته از برای حضانت آنحضرت باطراف و جوان ملک و نسا
 و با حضار اطهار آن ناحیت فرمان داد تا گویند که چها حصه دایره جای محمد
 مصر و بند بلامت آمدند و حضرت بنوت پناهی بفرمان الهی جل و علا که
 فرموده بود و حرمنای علی الاضغ پستان هیچ کدام از آن مضعات در آن
 نگرفت و مادر موسی را در آن اوان از احوال فرزندان و کیفیت واقعه چگونه آگاه
 بنمود و خاطر فاتروی از فرزند مخزون چنان حال و حال می نمیدانست خوابش
 را که سماء بریم بود از برای تفقد حال برادر در بر و فرستادیم با سجاد
 و استعلام آثار برادر خویش موسی علیه الصلوٰۃ والسلام باطراف و جوان
 تزدیدی می نمود و را نشان داد آن گذریش بسیار گاه فرعون قتل و گفتگوی نمود
 در میان آن قوم شایع گشته چون تفحص و تبس نمود دید که برادرش را

را مخدرات مصححون گماشته دست بدست می بریند و چون تاج و دیباج بر سر و دوش
 می نهند و هر یک را تمنا انکروی میل به پستان او کنند و او از جمله عراض میکند
 تا هرگاه که مرضه پستان در دمان وی بنهادی موکل قضا مهر بر دمان و منی دیگر
 ناز از زبان آن دایگان اعراض میشود کما قال الله تعالی فبصرت عجب
 ای عن بعد و هم لا یسترون انها اخته چون خواهر موسی علیه الصلوٰه و السلام
 انیمین مشاهده کرد پیش آمد و با ایشان گفتگو در آمد خطاب کرد که بل او که علی است
 کیقلونه کم و هم له ناصحون یعنی شما را دلالت کنم بخانه دانی که به کفالت و خصمانت
 وی گماشته می قیام نمایند و در ارضاع و تربیت وی تعصیه میکنند و در تفسیر التور
 گوید که ما مان خبا حاضر بود چون این سخن از مریم استماع نمود گفت که این دختر
 حال این کودک می داند او را بگیرد تا از حال این کودک خبر باز دهد مریم چون
 از آن لعین بن سخن شنید گفت که این سخن از برای نیکوخواهی اینجا ندان گفت
 و مرا مادر است که فرزندش را عمو نه بقبل رسانیده اند و او را نعم و اندوه دل
 مستولی گشت گفت شاید با منی فرزند دل وی آرام گیرد ملک نیز ازین تردد
 باز رهد و مادر من از آنکه گفت و هم له ناصحون آن بود که در هم ملک ناصحون
 باین تاویل است از وی باز داشتند و فرعون مریم را بغیر خود تا کافل بیدار ساخت
 گردانند مریم نزد مادر مراجعت نمود و کیفیت حال معروفه داشت مادر در وسایل
 خوف در جا گاهی از شبانست فرزند نازان و گاهی از خشیت فوت وی گذران
 بعلق و اضطراب تمام ترسان و ازیران در انتقام در آمد چون فرزند را در کنار
 نهاده چشم بخشاید و در وی مادر گاهی کرد و تبسم کنان سینه وی در دمان
 گرفته شیر میدن گرفت و عبرت تمام تناول نمیداد اسیر از سخت خاطر

برود و مادر موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام اکران نمود و از وی استند عاگرد گشت
 فرزند فله ذکبه و قرة العین منست او را از خود جدا کردن تحمل ندارم تو هم اینجا
 نترس من باش و نه پدر من من میا مادر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت که آنچه
 ملکه فرماید بالراس العین اطاعت نمایم ولیکن مرا عیال اطفال هستند اگر من
 اینجا متوطن شوم امور ایشان تحمل بماند اگر اینجا ملکه عنایت فرموده فرزند با
 سپارد و از عهد آن چنانکه معهودست بیرون آیم استیج قبول این تند سیرت
 لاجرم والدہ موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام اجرة مقرر کرده مایحتاج و مصاحبی که
 است ترتیب فرمود و مقرر فرمود که آن نهال گلشن محبت را در بهشت بکینست بقصر
 سلطنت شکاری حاضر گرداند و باین طریق فرزند را مادر همراه خویش مقتضای
 وعده الله تعالی بسلامت باز آورد و کما قال الله تعالی فردناه الی امه کی
 تقرعینہا ولا تحزن گویند که غنیمت فرزند اکران را مادر مدت بکشانند و فرزند
 بنود و بر وایتی سه شبانه روز اما حاصله باب تحقیق از قصیده مالت
بلسان اهل شاریت بشنودان ای درویش که دران از
 ذات تو تزداد باب تحقیق ظاهر و لاج است و آن چنانست که حکیم علی اطلاق
 جل علاموی دار روح ترا در تابوت قالب مقتضای حکمت از لیه عنایت
 ابدیه در آورده و آنرا در ریاضات مثل الحیوة الدنیا کما و انزلناه من السماء
 انداخته اهل نیافرخون صفت بهمت قاصد خود خواستند تا موسی روح ترا بلام
 تزد و صیر کرده و قیام خود در آزند و این شاہباز بلند پرواز روح
 که بجهت موصوف و سیمونیت معروف بود باب و دانہ انجیانی میل نمیکند
 و منزل و مادای خود بغیر از دست سلطان حقیقت نمی پسندید لاجرم سر

باطاعت و فروغ نیاں درینیاورد و تا عنایت الهی جل علاه اسیر در دست
 شفقت برکشند و تا بوقت نهاده بشیریت را بقوت ذکر و شوکت فکر از پیش بر
 ناموسی روح بجای از قید هستی و تعلقات خود پرستی باز دست انگاه در مصر
 بهشت دایگان رضوان و غلمان و حور و قصور را بزمی عرض کردند موسی
 روح بهیچ یک از اینها التفات ننمود و شهید و شیر بهشتی بایل گشته با معنی نظم
 نمود در باغی را بهشتش از بهشت و حور و غلمان فارغیم و ذر نعیم بدو عالم
 بهر جانان فارغیم طفل جان نژاد ای لطف ازل می پرورد لا جرم از مبد و شهید
 شیرستان فارغیم تا محبت خداوندی جل علاه بر بان حال میگوید که اگر میخواهد
 که این رضیع رضیع انسان بیارم او را شیر و بشیر از بستان رضا و تقاضی
 همنامی باید لا جرم منبیهان عالم غیب تصدیق وی نمود و در کنار ای لطفش
 نهاده بشیر تقاضای بستان رضا و تقاضی می پروراند چنانچه حضرت مولود
 قدس سره در عنوای میفرماید **مثنوی شیر خواره** چون ز دایک بکشد
 لوت خواره شد مرا می بلد به بشیر زمینی چون جوب به چون فطام
 خویش از قوت القلوب به شیر حکمت خور که شد نور سیر به ای تو نور می بی جوب
 را نا پذیر به نا پذیر کردی ایجان نور را تا به بی بی حجب ستور به چون
 ستاره سیر بر گردون کنی به بلکه بی گردون سفیر چون کنی به ای درویش
 تا در تابوت قالب بشیر الفت مجوسی از شیر تقاضا یلوس پس آن تیر
 که این تابوت قالب در هم شکستی تا از بها لاک فراق نجات یافته بمبار و وصل
 اتصال یابی و بانیمقال گویا کردی **مثنوی تو مرا جان جهانی**
 حکیم جان جهان را تو مرا گنج روانی حکیم گنج روان را دل من خود ده چو گنج

نازش شیر خالق بدو چو من آن شیر تو خوردم چکنم شیر زانرا از هر خلق رسیدم
 از همه باز رسیدم به نه نه نام نه بدیدم چه کنم کون و مکان را از می است خوارم
 سر مخلوق ندادم به چو ترا صدید و شکارم چکنم تیر و کمان را به ز تو هر ذره چو کافی ز تو هر
 قطره جهانی به چو ز تو هست نشانی چکنم نام و نشان را از اشارت الحیل قصه چو
 لشکرستان بر ساکنان بوستان تا خشن آرد بجای بسیل زاع در باغ
 منزل سازد و اسحان بلبلان در بوستان بسجع دوستان نرسد عدل بسبب
 چون مسافر غریب روی یزادیه منول آرد و سر زانوی خاموشی بندد و در صحر
 گلزار دیده از دیدن خار برسد و گوید باغ را بی طراوت گل نتوانم دید و
 بوستان را بی کرشمه بسیل مشایده نتوانم کرد بعد از آنکه روزی چند بر آید
 و لشکرستان خرگاه کافوری برت از صحن بسایتین بپردازد رایحه ریوی باغ
 اهل عالم را معطر گرداند و س گل با جعد بسیل ملز قبه فیروزه گون برین کنند
 باد صبا با زلفت نبشته عشق بازی آغاز کند نسیم مهر انگیز چون شاو گلکان
 آمیز آواز حسن گل بسجع بسیل رساند بلبل بر بوی گل راه بوستان پیش
 گیرد و منتظر تبتل بر پیش غمازی گل در خاک ندال بالیده بناله و زاری باین
 تر نیم غزل سراسی آغاز کند به باغی از عشق بین که بسیل غدا چه میکند
 که عشق نیت ایندیغی غما چه میکند به بجز رام سوی کلبه اوزان ماشینی به تا بنگر
 که عشق تو با ما چه میکند به ایدرویشین سپح میدانی که چه میکنیم و این باغ
 از کدام نافه عطر فام می بویم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام سوار رسید
 بسیل و از ناله آغاز کرد روزی خواهد بود که بسیل روح تو نیز از فضا می هوا
 قدس بوی انس شنود و غم خاک بوسی آن استان کند و باین زلف تیر

کرد و قطعه من بسبب عشق کتون سوی گلستان میروم * بوی از آن گل یافتنم
 و ندر پی آن میروم * چون آنچه گشتم روان بی پادشاه باغ جان * بجای
 من داد است از آن سرت و غلطان میروم * من عند کیب چو دم در شتر
 گل نالان شدم * بی بی کی من آن بدم سوی سلیمان میروم * یا صمد
 ام صفت شکن می بود و زندان تن * افتاد لب از پای من اکنون بسبب
 میروم * به صد بند را بگشتم و ز دشمنان بگریختم * بالشکشش تنم تا پیش
 سلطان میروم * رجعتا الی القصة آورده اند که چون مادر موسی علیه الصلوة
 و السلام فرزند را حبس خویش را در کنار دید و نم دانده بر کنار یافت بشکر
 آفرید کار جل و علائق و تبریت وی بحبیت خاطر قیام می نمود و استیلا
 در رعایت خاطرش با رسال بدایا و اکمال عطایا روز بروز میفرمود تا بهیال
 بوستان نبوت بطرف گلستان قنوت بر کنار جو بار آمانی در بهار جوانی
 قد کشید و مجد تعمیر فرستاد و رسید اسیه خاتون بوی پیغام فرستاد که مرا خاطر بقبر
 و بلند من متعلق است و ملاقات وی بنایتش تمام بحبیت چون بود سینه
 پنهانده بهاران نشسته به پیش از آن من بهو سحایان مشتاق مامول انکار
 مرا با خود همراه بیار و تا بر این روح پرورش شام جان معطر و لغایب روح
 گسترش و مانع روح منجر گردد و با عی اسی ماد بوی یار بدین بهیال رسال
 در چشم من ز خاک برش تو تیار سان * ما چون نمیرسیم بدان آرزوی
 یارب تو آرزوی دل ما یار سان * مادر موسی علیه الصلوة و السلام
 وعده کرد که در فلان روز بعد قصدا الله تعالی بشرف ملازمت فائز آیم
 و انیسر زنده و بلند را که خون جگر پرورده ام منظر کیمیا مثال انحضرت فائز

و مستعد گردانم آتیه بخاکان بارگاه و پرستاران دو خواه اشارت
 فرمود که در فلان روز که موعد وصول انحضرت بود همه بمنزل مادر موسی روند
 متابعت وی نموده تحت و هدایا بقدر حوصله مهت و بخود استطاعت بخوا
 نشان روزگار وی نمایند علی الصبح آنروز که برین دریا معلق و این بحر
 خضم مطبق یعنی سپهر ازرق زودق زیرین نسق جمشید نورشید را ان
 و فرشتان تقدیر پیش جهان افروز در فانوس آنبوس فلک انیر برافروز
 ملازمان مهمل علیا و بنادمان بانوی عظمی هر یک با تحت و هدایا بمنزل مادر
 آن فضل البریا روی آوردند و از اینجا با عزاز و اکرام تماشا طوطا
 گویان بکریاس عفت پناهی رسانیدند اسب یکرام و احترام نصفه نیکنا نمود
 مخاطب جوی و میخورد و او را بشرفیات باو نشانمانه سرفراز گردانید و بعد از آن
 حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام بجلعتها آراسته و زیور با پیر بسته بروشم
 مستمندان نهاده بنزد فرعون فرستاد و فرعون را در انوارش کرده در کنار نهاد
 و بدجوی وی تن زد و موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بتائیدات آسمانی تشبیه
 قواعد سلطانی مستحق پرست دراز کرده ریش چون شیش فرعون را در دست
 پیچیده چنان برگشید که موئیها برکنده شد و بان انگفا کرده طپا پنجه بر روی
 فرعون فرو آورد و بر دایمی انکه چوبی در دست داشت که بان ملاعبه نمید
 بر سر فرعون زد چنانچه اثر ضرب دی بر سر فرعون بیون پدید آمد و بزبان
 حال با وی باین مثال مجادله می نمود که ای مدبر مرد و دای مخدول مطرود
 تو نه بهمان کاویند شهر بلخی که تادانه در زمین نمیکاشتی نان شب نداشتمی
 امروز که کوس سلطنت شجعتی میزنی و منشور از لیت ناخوانده و حکم ابدیه نا نوشته دیکو

الوهیت می کنی اگر خدا فی اعدا را چرا در کناری پروری و اگر انانی گهواره
 جنبانی می نازع خود چرا اختیار میکنی حاصل کلام آنکه فرعون از نجات که موی
 علیه الصلوة والسلام نسبت بوی پیش بر دلبنایت برسم شد و بروی غضب
 مستولی گشته عثمان تملک از دست تملک بیرون رفت و گفت عاب
 است که این همان کودک است که سبب خرابی مملکت و واسطه نهادن قواعد
 سلطنت من خواهد بود و نفوذ و تاسیاف را حاضر گردانند و این کودک از برود
 بقتل رسانند اسیر از خیال خبر دادند اسیر بروی تمام نژاد فوجام
 آمد و فرعون را خشمناک یافته تمهیدات معذرت آغاز کرد و بادی بر سبیل
 گفت که این کودک است هنوز سجلیه عقل و ادراک متخلی گشته و افعال خود را در
 خود مندان نموده و ان چندان وزنی ندارد چه قلم تکلیف بر ایشان جریان نیافته
 منی زبان گویا دارد و فی و تنگی ادنی پای روان کودک است در همه چون مترو با هم
 در حقیقت چون دام پوست خفته و چون گل دست بدست و ایگان میفرشته با صد هزار
 فریاد قطره شیر نیافته و با هزار ناله و فریاد بکنند از شن پذیرند بیده فی عقل دارد
 مانع و فی فنی شایع اگر بر سبیل اتفاق ترک ادبی از وی پدید آید و یا از وی
 جهالت با مر ملائیمی قدام نماید بنادانی حمل کردن ادلی و بدیل عفو پوشید
 اجری هر چند از نیگونه معذرت می نموده غرضش از شتعال تسکین نیافت
 آخر الامر بران قرار یافت که نقد علقش را بر محاک امتحان بیازماید و طبقی بر
 از مایه قوت احمر با لگنی بر از آنکه نژد او آرد اگر میل با تش کند و آنست که بقتل ناقص
 که حمل آن جزائی که نسبت بفرعون نموده بود بر نادانی کنند و اگر بیاقوت رو
 آورد و از آتش اجتناب نماید معلوم شود که آن معالایش از روی آتش قصد

بود و بدان سبب تحقق قتل گشته نیز معنی اتفاق نموده طمینی پراز یا قوت
 و لگنی پراز از خاک رانش و پیش آن افتاب مهوش آورده نهاده حضرت مکه
 علیه الصلوٰۃ والسلام خواست که قبر مان محفل دست بجانب یا قوت دراز کند
 و آنجا خیمه ای را برپا کرد و در آنجا در روز سید و بشیر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 انیمینی القامه و کرای موسی مردان راه را از تشویشستان لکش شهر رحمت
 عیار را امتحان با قتل کنند کسی را که در طفلی در تنور آتش پرورده باشند امروز از
 آتش چرا ترسد لاجرم دست وی از گرفتن یا قوت باز داشته بجانب آتش
 دراز کرد تا آنکه گرمی از منقل آتش بر داشته بر روی زبان خود نهاده و حرارت آتش
 بر زبان آن مهوش تصرف نموده چنان بسوخت که اثر لگنت آن زبر رگی
 بر زبان در افشان آن سلطان تحت رسالت و بر زبان بخت جلالت علیه
 الصلوٰۃ والسلام ظاهر بود چنانکه حق تعالی از اسخا خیر باز داد و گری گفت و
 احلل عقد من لسانی لفیقه قولی و در بعض روایات از تواریخ مسطور است که مکه
 علیه الصلوٰۃ والسلام جميع حروف را از مخارج ادا کرده می مگر حرف سین را چون
 سورت واقع بر مینوال جریان یافت اسیر حاجت قومی گشته صدق مقال و
 بر فرعون و ابلیس وی ظاهر گشت و بدان سبب است از قتل می باز داشت
 او را باز بقابلت تسلیم نموده بخانه اش باز فرستادند و مادرش بموجب فرموده
 علی نموده بجا قضاوت وی قیام نمود تا سن شریفش بحدوده سالگی رسید بعد از آن
 آسینه بتیمیت او پرداخته فرمود تا چهار صد غلام با ملابیس زرین و کاکیل
 مرصع و طوقهای سیمین و بیکریای زرین ملازم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 باشند و هر وقت که سوار شدی از غایت شمت و تجمل دم را مظهر آن می شد

که فرزند فرعون است و پس سالها شد آسمانی از مخدرات عطا قیطر از حباله
نکاح او آورد موسی را علیه الصلوٰه والسلام از آن زن و فرزند وجود آمد و در آن
و تولید بدستور ملوک و سلاطین شهر مصر را آئین بستند و اکثر خلائق بعینش نشاند
نشدند فرعون نیز بواسطه خلاق پسندیده و صفات حمیده او را محبت نمود
خویش خاص و او در محبت خاص خویش محرم است و با عزت و اکرام وی و
پرداخت و ارباب مملکت اصحاب کثرت را بر رعایت جانب وی و رعیت متصرف
و بدقی بنشیند و در راه و مملکت وی می فرود تا آن هنگام که از وی
قبل قطبی روی نمود و بدان سبب ابواب محبت و بلا بر وجه امال وی گشود
چنانکه بتفصیل همین خواهد گشت انشاء الله تعالی اما لطایف و
الاشیارات المناسبتة لهذا الواقعة الحزینة بدین
واقعته اختلافی واقع است میان مورخان و هر یک از این مخالفان بطریق
خویش سندی ایراد فرموده اند و این اختلاف در آنست که بعضی میگویند چون
حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام انکارش برداشت و بی زبان نهاد دست
وی صلافت و زبان وی سوخت و گروهی بر آنست که دست وی سوخت
اما زبان سوخت و بعضی گویند یکدوم سوخت و طایفه گویند که دست و زبان
وی هر دو سوخت اما طایفه اولی که گفتند دست سوخت و زبان بسوخت لیل
می گویند که دست و زبان هر دو سوخت بقدر آن حقیقتی که حیرت انگیز است که او علیه
الصلوٰه والسلام و بی زبان نهادن از مقتضای طبیعت بود و لطیفه بود و روش
موسی علیه الصلوٰه والسلام احتجاج بمقتضای فرمان دست و زانمی کند انکارش و
تصرف از آن دست کوتاه می کند و آنکه مقتضای طبیعت عمل میکند انکارش

در وی تصرف می نماید تا باینکه هر که امر و نهی مقتضای حکم و فرمان شریعت
 عمل میکند و در آتش دوزخ را با وی کار نیست و هر که بر وفق طاعت و خلاف طاعت
 عمل کند مستحق آتش دوزخ میشود اما دلیل طایفه دوم که گفتند دست شست
 و زبان نشوخت میگویند که دستش بموی فرعون رسیده باشد چون اثر
 باشد که نبش آلوده گردد و زبانشوشت با آتش از غش پاک تواند کرد ای حکم
 آتش دست موسی را که بمسایشش بر شویش آن ملعون آلوده گشته بود
 تا آن غش تباه منقوب گردد و زبان را تعرض بینهای که با دمیقات بمنجا
 مسامات خواهد نمود بطریق این است که بدست و سلطان تحت خلعت را
 علیه الصلوٰه والسلام که در آتش نمرود انداخته اند نمرود و دیند نامی است
 و پای انحضرت نهاده بود با آتش خطاب آمد که همان بت نامی پیش بسوز
 لاجرم آتش نسبت بان قبو آتش سوزان بود نسبت باحضرت بوستان گاو
 بود که اعضا و جوارح مومن نبش معاصی آلوده است اما دل بنور تجوید آلوده
 ای آتش دوزخ در وقت ضرورت برنج و آن منکم الا واد باغش و الا آتش محار
 را که باعضا و جوارح بنده پیخته است چنان بسوزی که هیچ فتنه و جود
 عاید نگردد که نصیب اتی من نار جهنم نصیب ابراهیم من نار و زوین کنگان
 اما تخصیص از زبان اگر تصدیق و اقرار را آسته و پیرایه بوده اند
 نرسانی که بدل محبت ما در زبیده اند و نریان با مناجات کرده و اما دلیل طایفه
 سیم که گفتند هیچکدام نشوخت است که دستش که در وی نور حجت پدید آمد که
 و او خل پیک فی حبیبک بنج برضار من غیر سوء و زبانی که اسرار محبت در حین
 محاسن در وی ظهور کند و حکم الله موسی تکلیما آتش با این و عضو چه کار نکند

ابیدر ویش و منی که در و نور حجت خواست بود و هنوز نابوده و زبانی که با حق تعالی از
 خواست گفت هنوز ناگفته باتش فرعون نمی سوزد ولی که بهفت و سال معد
 معرفت حق تعالی بوده و زبانی که محل سیران کمر شهادت بوده اکثر باتش فرعون
 هنوز در چه عجب و اما دلیل طایفه چهارم که گفتند هم دست و هم زبان هر دو بسته
 سبب حرقت زبان آن بود که فرعون موسی را بقبر نزدی اختیار کرده بود و او را
 فرزند میخواند و موسی نیز خیا نچه عادت کودکی داشت مراد را بابا می گفت زبانی
 که مرد دشمن را بابا گوید سزاوار است که باتش را و بیگانه و سبب حرقت است
 آن بود که فرعون موسی را علیه الصلوة والسلام دوست می داشت و بعضی از
 وی بهتاج مینمود و همواره میخواست تا با وی بر خیزد و طعمام خورد و اگر
 موسی علیه الصلوة والسلام با وی طعام خوردی و انگشت بزرگش را با وی
 ایشان حق نان و نمک تحق پذیرفتی و از کرم مولی تعالی نشتریدی که کسی
 با دوست وی طعام خورده بودی او را بپاک گردانیدی چنانکه حضرت رسول
 فرمود صلی الله علیه و سلم که من اکل مع مقهور غفله و دیگر رعایت حق نمک
 بر موسی علیه الصلوة والسلام واجب آمدی و در حین ابلاغ رسالت چون
 نهنگام غلظت و سیاست پیش آمدی رعایت از حق نمودن شکل بودی
 پیشش بسوخت و مجروح شد تا مانع موکلت کشتی و از فرعون و فرعونیان
 منع می بودی و نظیر این است که ملک علی بنده به بیمار کرد و رویشی ناکو
 مبتلا میگردد تا خدا خلق بسبب آن از وی مشغول گردند و از محالست نمودن
 وی اجتناب نمایند و از نظر قبولش باندازند تا آن بنده پیوسته بر گاه
 خداوندی جان علایق باند و اگر این بنده بهال و منال و صحت و کامرانی آخر

طاعتی و باطنی گشتی و از درگاه خداوندی جل و علا روی گردان شدی
 و فاسق و فجور بلکه کفر و نفاق عیسایا باشد تعالی منه مبتلا گشتی و
 و اکنون که بیمار و زار و نزار است روز و شب کار و دمی از تو بهر دستت
 آری در ویش تا بنده صاحب مال و جاه و شایسته است صحت مفرور به
 کس صحبت و موافقت وی غیبت کنند و چون فقیر و تنگ تنه و از روی رو
 گردان شوند و اگر زن و فرزند و خویش پیوند و مقام وفاداری با وجود
 فقر و بیماری از وی بزنند و تبعه وی می نامند چون ایام حیوة مقتضی
 گردد و پیک اجل متقاضی شود و خویشان و قریبان نیز از وی بپند و اوار
 ساختی در خانه نگذارند با الفور بگورستان فرستند و شاید که از وی یاد دنیا
 اینها همیشه تا بنده اند که ناگزیر او گیت و مرجع و مال او کجاست و ملا فو
 معاون او جناب کبریاست جل و علا امر از ایشان بپرسد و بپای از ماسو
 بپرسد نماید رباعی میان بجا و جانش محبت از نیست مگر که حسن است قد
 و عشق لم یزلیت بهرید و از چنانم که پیش او میم که در مشا به در
 نشان زنده دلیت اما اشارت ارباب تحقیق و متحصص است
 که حضرت موسی علیه السلام و السلام نسبت بفرعون معاند نموده که بطاهر
 بی ادبی و بدین باطن تمام ادب بود و در عالم تحقیق نیز بعضی از شطلاحان گاه
 راه و مقام اولال از عین پیروی سخنان گستاخان بر زبان میگردانند که اهل
 شهرت از آن ترک ادب نامند و لیک ارباب حقیقت از عین ادب می اندیشند
 قد کس که شربت شراب وحدت بود و خانه بر اندازد کوی محبت در عین شکی
 بر زبان دوی را نداند شربت گشت حیرت باز آن نعت گرفته می گفت کفرت

یازدهمین گوشه چشم اشارت میفرمود که آن اهل بیت با عدلی که لک روزه نگان راه
 تحقیق و پویشندگان طریق تشویق را از نیکنه مقالات بسیار بوقوع پیوسته
 این مسکنان مخانه محبت را در دار القضا قیامت حاضر گردانند و این که
 عشق جنون الهی را در سالهای نفعه عجب الهی منجم میداد و ان الی الخ
 بالسلال در آورده و در دار الشفا کرامت پیش آوردن و در ان سخنان گستاخ
 ایشان را در عرض عرض در آن نهضت میان عالم غیب بعد از خواهی انقون زبان
 کشاده گویند که این بجایین در حدیث یقین غیبی است و العقل بوده اند
 و سرستی سر وحدت ظهور آورده اند ای بلکه اگر تصدیق بمعنی مطایبه
 حسن با قوی جنت و انیکه لکن چنین دوزخ پسیند که عاشقان جلال مایل
 بکلام یکبار دارند نگاه این هر دو را در نظر عاشقان و از اند شیخ شبلی گفت قد
 سه که اگر فردا را منبر سازند بسیار بهشت دوزخ من دوزخ اختیار کنم زیرا که در
 بهشت رضای نیست و دوزخ رضای او و رضای او بیجانة تعالی
 رضای من است و است از چاست کشنج عاقی قدس و در اوج آورده است
 که عاشقان جلال طالبان و صانع جانب بهشت انگشت گران روزه و جانب
 دوزخ انگشت زمان و در بهشت ذکر نشان التهارا بجای رنده و دوزخ و در میان
 احسان انسان بود زیرا که در آن که جلال می از نعمت حجاب زد و جلال می از
 پوسمان کنندیدی که در چشمشان چگونه حجاب نرود آمد و آتش گلشن حجاب
 شعله کشت بر کرا بهشت مشغول است و نیست او گرد و در کرا خود مکاشف را
 آتش نرود و محسوس شود که کائنات انجمه مع ترا و فوا و یلا و ان کائنات
 در حال فوا شوقه و بهشت اگر با یار خود با شفی تراده و دوزخ بهشت آید و اگر بی

یار خود مانی ترا حشرت جنهم شد به ایدر ویش همدین واقعه موسی علیه الصلوٰه
 والسلام نظر کن که اگر موسی بستی بیا قوت در از کردی زیاقوت داشتی
 و نه جان چون از یاقوت بستی کشیده داشت هم یاقوت یافت دهم جان
 هر که در دنیا دل بوی بنده دنیا داشته باشد و فی دین من کان یدر العالیه
 عجلناک فیها ما فشار و هر که دین خست یا کند و از دنیا دست باز دارد هم دین
 با وی بماند و هم دنیا و من اراد الاخره و ساعاها سعبها پیر بر گفت قدس
 که حق تعالی دنیا را بیا فرید و بر قومی بیا راست و انجامی بلاست و آخرت
 را بیا فرید و بر قومی دیگر بیا راست و گفت این نشان عطاست و خود را
 بر قومی دیگر بیا راست و فرمود که این عطای بر عطاست آنگاه گفت هر که
 از آن ماست اشیات لمولفه آتشی افروخته و هم جهان من بسوخت
 گفتم آبی بر شدم کام و زبان من بسوخت به نعمت هر و جهان با نیامیخو است
 آتش عشق آمده هر و جهانی من بسوخت به اهل عقبی سود و طالب مینی زین
 گرمی بازار او سود و زبان من بسوخت به دینی و عقبی برت عشق مولی ماند
 سطوت تو بر تجلی این و آن من بسوخت به صد هزاران پره بود اندر میا و دوت
 جمای از یک شعاع آه و فغان من بسوخت به اگر معینی پیش ازین گفتی بر شمنه
 این زمان نورش شرح و بیان من بخیر اما و کرد واقعه مهاجرت
 کلیم الرحمن علیه الصلوٰه والسلام از مصر به مدینه به بیت قبله قطی
 و آنچه از استغاثات انبیا و ائمه است بتفصیل ناخوان عقد لالی خبر و ناقلان نقل
 متلانی آثار در مصنفات عالی مقدار خویش چنین ایدر و فرموده اند که چون حضرت
 موسی علیه الصلوٰه والسلام در اوان دولت و اقبال در عهد تربیت فرعون

و بر مقتضای عقل سلیم طریق سلامت می پیوید اما بحکم حبسیت اهل پرست
 بر اسباط بنی اسرائیل ترحم میفرمود و از تکالیف و مشقتها که قبطیان بر آن
 می گماشتند ملول خاطر می بود و چون از خوف فرعون امکان معاشرت نداشت
 گاهی که افواج عجم مترکم و امواج هجوم مظلوم می شد از برای تخفیف فطرت
 و انجلاهی مراه خاطر خطه بطوف شهر و سیر بازار پنهان بیرون آمدی و ساحت
 خاطر شریف را بان استمال میداوی اتفاقاً روزی پسریل تفرج برای میگشت
 و در آنوقت مردم بحیث شغلی که داشتند کویچه و بازار را بازار پرداخته بودند و شهر
 را خلوت ساخته چنانکه حصتها از آن خبر داد که و دخل الدینیه علی حین غفلت من اهل
 و آنوقت قیلوله بود و بر دایمی بین ایشان این که مردم در خانه ها بودند و کوی و بازار
 خالی بود و یک قطبی قانون نام که خباز فرعون بود با یکی از بنی اسرائیل در آنوقت
 فوج قبطیا حلیین یقینان ندانستند و ندان من عده روایتی است که آن را
 سامی بود و موجب منازعت قطبی با وی آن بود که بحیث ترتیب امور خباز
 مقدار همیشه خریده بود و میخواست که بمطبخ فرعون رساند و از سامی استمداد
 نمود که مقداری از آن تهیه بر دارد و سامی ابامی کرد و میان ایشان منازعه
 بطویل انجامید حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بر ایشان بگذاشت
 و چون اسرائیل از دست قطبی زبون گشته بود و با وی طاقت مقاومت نداشت
 موسی علیه الصلوٰۃ و السلام استعانت نمود و قاستغاثه الذی من شیعه علی که
 من عده حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام چون آنکه قطبی بر آن اسرائیل
 متبادر کرد پیش قطبی آمد و زبان نصیحت بگشاد و گفت دست از این مظلوم
 باز دارد و او را با حق و می باز گردار چون قطبی التفات نصیحت آنحضرت نکرد

موسی علیه الصلوٰۃ والسلام را طاقت مصابت بپایه اسرارسل نماند و آنجا
کمال حسیت او بود و دستش برآورده بر قطبی فرو آورد و بی توقف با شارت
سراشت مبارک انگوشت او در قلاوه دیگر ملاعین مرتبط گردانیده با سایر
و در خیمانش شریک کشید و محافل الهی تعالی تو که موسی نقضی علیه و
بعد از آنکه از آن محل گذرشته ناله غضبش متوقف گشت از صدمه و آن فعل بیسیان
شد چه هنوز بدرجه نبوت نیافته بود و وحی به او کثرت را با خضرت متوجه
نگشته لاجرم بنا و آن فعل بشیطان فرمود که بنام من عمل الشیطان انداخته
مفضل مبین و ضحاک فسر حمد الله تعالی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما روایت می کند که حتی سبحانه تعالی در محل حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
نوری نهاده بود که شمع آن نور در نظر شریف آنحضرت در ایام منظور میبود
چون این امر وجود آمد آن نور از نظر آنحضرت سست گشت حضرت موسی علیه
الصلوٰۃ والسلام دانست که بیجان غیب را میواقعت که انوار لامع خورشید
را محجوب ساخته لاجرم زبان بجز خوارگی نگذاشت و قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر
و چون تحقیق اخلاص وی در قوربه انت خلعت حضرت در وی پوشانید تو به
وی قبول فرمود و قضا الله هو الغفر الیمیم و چون کسی بر مقام حاضر نبود این
واقعه مخفی و قائل تحقی بنام روزی دیگر که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
بطرف کوی و بازار توجه نمود و خاطر وی متعلق واقعه گذشته می بود باز به
اسرارسل با قطبی رنگبوی دید پیش آمد و اسرارسل از خبر آه گشت آنحضرت
تخصیص که هر روز ترا با یکی از اینها خدمت در هر خطه یا دیگری کینه و عداوتی
انگاه بجانب ایشان توجه نمود که اسرارسل را از جنگ قطبی خلاص گردانید

چون اشرطش موقوت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام دید فریاد نموده گفت سنجوایی که مرا
 بقتل رسانتی چنانکه دیر و زکی را کشتی از تیریدان لقتنی که اقلت نفسا بالاسس
 قطبی این سخن را استماع نموده دست از اسرائیل باز داشت و بنا بر آنکه شنیده بود
 که صاحبان خون خپاز به نزد ملک متعاضد نموده و ملک طلب قاتل وی تمام فرمود
 تا او را بقصاص رسانند همان محطه صورت واقع را عرض فرعون رسانیدند
 فرعون را سلسله قصد پلاک موسی که پیوسته نصب العین غمیری بود در حرکت آمد
 و بحیث دفع التماس بقیه القصد را در صورت قصاص مصور ساخته با حصاری
 علیه الصلوٰۃ والسلام فرمان داد تا بعد از او اشد شهادت شود و نهال موجودش را
 از پای درآرد و در آنوقت که فرعون بحکم کرد خزیل بن صابوت که مومن آل فرعون
 عبارت از دست اینجا حاضر بود و تبجیل تمام از تیره فرعون بیرون آمده حضرت
 موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام از نیال خبر داد چنانچه حق تعالی فرمود و جابر بن
 من قتی الدنیه یسعی قال یا موسی ان الملائکة یاترون بالکتوک فانخرج انی ملک
 من الناصحین گفت سرور آن قوم با یکدیگر مشورت کرده بقتل تو اتفاق کرده
 اند اکنون وقت آنست که فرار برقرار اختیار کنی و ازین شهر مهاجرت پیش گیر
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام چون نصیحت آن قریق شفیق را مبنی بر خلاص
 عقیدت دید بر همان ایستاد که از خانه بیرون آمده بود و تنهایی را در احوال از شهر بیرون
 رفته قدم در بنیابان نهاد و مقصد و مطلبی معین نداشت می گفت عسی ربی
 ان یدبیرنی سوار السبیل و چون تبوک کل حسن ظن تمام در راه نهاد و بود و جابر
 حق تعالی فرشته بصورت آدمی سپیدی سوار نیزه در دست بکمرش تا او را
 بجانب یدین راه بری می کرد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از حضرت

حق سبحانه و تعالی طریق سعادت از مشرق و طلوع مسکنت می نمود و کرب نجبی را
 انظار لیلین و مدت بهشت شبانروز بهشت تمام آن راه بسیر بود و در نیت با گل گیس
 و بقول صحرا گشته را نیده بود و ضعف و ناتوانی بر تیره استیلا یافته بود که سبزی آن
 گیاه از زیر پوست حلقوم حضرت مشاهده می شد که پای افراز وی متخرق گشته
 و پای مبارکش آبله زده گشته برگزینت سفر ندیده بود و تنگی مجامعت نکشیده
 مسافران از او و راحله می باید تا قطع مسافت توانستند کرد و موسی را علیه الصلوة
 و السلام نهد و راحله چیری دیگر بود از روزیکه پای افراز فرار در پای کرد و نان
 ایسان در انبیا نچدل نهاده و بر میان جان برست و مطهره دیده را پرات گریه
 کرد و بر کعبه اندوه نشست و پای در رکاب نعوت آورد و خدا نم و محنت
 بطلا زمت باز داشت و با نیت یقینا بان می پیود تا باب مدین رسید که گاه
 الله تعالی و کما ورد ما مدین وجد علیه امته من الناس لسقون و ما مدین
 عبارت از جانی که چون فکر عقل عمیق و شبان اندیشه ارباب از اول
 بعید بود و پای دختی که سر تیره چو زاکشیده بود و اخضمان بطرام شریا بر سر
 و تنگی بر سر استچاه نهاده بودند که چیل نفر بالستی تا بر داشتن آن گشت
 وادی و چون زمانی حضرت کلیم علیه التحیه و السلام در ان مقام توقف فرمود و دید که
 فوجی از رعایا با غنای نامحدود و موهاشی نامحدود از اطراف صحرا متوجه ان مقام
 گشته بر سر چاه از دحام نمودند و موهاشی و غنای خود را سیراب کرده انگشت
 فرستاد که باز بر سر چاه نهاده از استچاه برگزینت و دید که دو عورت با گوشه
 چند از ده را یستاده و دیده انتظار در راه نهاده تا شاید از راعی از رعایا
 ایشان انصاف نموده گوشه گان ایشان را تات دهد و این را عیان گشت

سنگ بر سر چاه نهاده هیچگونه تلفتی احوال ایشان نگشتند و آن فقید گان
 از دور مایوس پیموده بودند حضرت موسی علیه السلام نور عصمت از حسین
 ساطع دید و آفتاب حیا از برج تکمین ایشان طالع نبرد ایشان زخمه استطلاع
 احوال نموده گفت شمار ابره حالت که چون آفتاب و ماه در محاسن حیا متوار
 گشته اند و چون لور لور و مرجان در قعر بحر انزو و امتلاالی مینامید ایشان سطر
 زبان در قفس زبان بنواد آردند و داد سختوری بدادند که اسجوان غریب
 که انار و داد از چین تو بسین و انوار شد و بنشاد از خیمه منیر تو بسیمین
 ما را ضعیفی است که گمان افتخام بر بازوی مانیت و قوتی تمام و آب دخی
 مانی ما ساعتی در زاویه صبر و بادیه تحمل دست انقطاع بر سینه جلع می نهم
 گوشه اتز و اختیار میکنیم تا چند آنکه این شعله مشعله نشیند و دو آن صفا
 شود بقایای اب این را عیان کرد و قمر این حیا ضل نما ندگوسفندان خود را
 بآب سیراب نموده باز غرمت مراجعت مینامیم حضرت موسی علیه الصلو
 و السلام پرسید که شمار از فراتبان و اعیان مردمی نیست که متعبد این
 تواند بود و مرد را قوت مقاومت با این را عیان بیروت می تواند او گفتند
 ما را در خانه پدری پیری است که سیاض سپیده دم شعاع از موی اوست و هر
 از شفق کلخونه روی او چون در محراب مناجات موسی سفید بکشیاید گنا بکار
 ما یک دل را در امید بکشیاید چون قطره چند ابله دیده در شتیاق مشا به
 جمال حق تعالی بیاید و شعلهایی آتش دوزخ را بنشانند و چون بت نیاز بارگاه
 بی انباز بکشیاید ما چندین سیرا دبستاند موسی علیه الصلو و السلام
 گفت ای دختران و پیرا بچه نام خوانند و راه بر نه یک وی چگونه دانند

گفتند بنحیث نامست و راه با و بیان کنم که است اری شمع شفقت را
 با صین عنایت ترکیب کرده اند و یار یقین را با یار برکت تالیف نموده اند
 و اینچهار حرف را در سلاک نظام ترتیب داده اند و نام آن سند سند است
 نهادند یعنی بسبب برکت وی عنایت انزومی جل و علا اهل یقین را برکت
 وصال میرساند القصه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بر صفت آن
 فقیران بخشوده پیر چاه رفت و انگ کوه پیکر را که چیل مرد باستی تا او را
 از سر چاه بچنانیدی دست و پا از آورده از سر چاه برداشت و دور انداخت
 و آن دلو عظیم که چیل مرد توانا از کشیدن آن عاجز بودند در چاه فرو گذاشت
 و پر آب کرده بالا کشید و گوشت آن ایشان را سیراب کرده باز گردانید و چون
 اقامت بسایه آن درخت که پیر چاه که سر بلخ ایوان فلک بر کشیده بود
 و از شدت مجامعت پیران درخت باز نهاده رو بدرگاه مهین کار ساز جل و علا
 آورد و حاجت خود مروض جنابت س خداوندی گردانید جل و علا
 رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر امام حسن بری گفت رحمه الله علیه
 که برگرد موسی صلوٰۃ الله تعالی و سلام علیه از حق تعالی دنیا طلبی مگر آنروز
 که مقدار طعام درخواست کرد که سد جوع او شود و چون دختران بجانب پدر
 مراجعت کردند پدر گفت امروز چه عجب که نبودی باز گفتی گفت مردی صفا
 یافتیم غیب که پیر چاه نشسته بود و یا رحم کرده بر یکسی ما بخنود و گوشت آن
 ما را آب داد و نمه از جلادت و قوت وی یا پدر حکایت کردند شعیب علیه الصلوٰۃ
 و السلام صحبت او مایل گشته و اطهار شتیاق نموده دختر نذر گفته که اسم
 یحیی و ابود لطلب وی فرستاد و حجامه احدی به ششی علی استخیار قاتل آن

بدو که لیبریک اجر ماسیت لنگفت پدرم ترمین خواند تا نزدیکی ستایت تو بتو
 انعام نماید حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام اجابت فرموده و عقب آن
 خاندان بنوت و خلاصه دو دمان قنوت روان گشت بعد از آن عصمت بیو
 متقاضی او آمد که موسی علیه الصلوٰۃ والسلام سابق باشد و صفور لاتی و اگر
 راه بروی علیه الصلوٰۃ والسلام شتبه کرد و صفور از عقب اجازت منبیه
 و از برای دفع توهم ملالت بر آن نتیجه شمیم رسالت ظاهر گردانید که من اولاد
 یعقوب پیغمبرم علیه الصلوٰۃ والسلام و نظر بر اعضا نامحرم مناسب خاندان
 پیغمبران نیست جهت تقدیم و تاخیر این بوده است و چون حضرت موسی علیه
 والسلام بمنزل شریف حضرت رسالت مانی نزول فرمود و قاعده تحیت
 بجا آورد شعیب علیه الصلوٰۃ والسلام مقدم او را گرامی داشته از احوال
 اوضاع اش تفحص فرمود و بعد از وقوف بر حسب نسب او بمواعید و بشارات
 منتظر گردانید و بخلاص و بنجات از بنایان و تعدادیان بشارت داد و خلاص
 جاه و قص علیه القصص قال لا تحف بنوت من القوم الظالمین بعد از آن
 ضیافت تقدیم رسانید تا از محنت جوع و شقت راه ربانی یافت اما اطفا
 و اشارات و حکم مواعظ که در خطبه نو یافته مندرج است
 شریفه اید و پیش سنت الهی جل و علا چنان در دو یافته است که هر که خواه
 بر وسادت تقرب خویش مستند گرداند او را بدو راه علای وصال است
 جمال خود برساند اول تربیت او است که او را از مالوفات و مستلذات
 وی باز دارد و با هر چه آرام گرفته است و لغت پذیرفته از آن متوجش گرداند
 آدم صلی علیه الصلوٰۃ والسلام که پیش و عاشقان درگاه و سر غیر مخصوص

بارگاه بود در صفت صفوت قبح صافی محبتش در دادند و از ناطق ثریا انقطع
 شری کلد دولت و آئین حشمت اولستند تخم طیش سید کرامت کردند و تنویر پیشتر
 بنور خاص حضرت خود نمودند و بخشش بر اعیان ملایک خاصه و مقربان را بسجود
 او فرمودند و او را بچهار خویش در دار نعیم در آوردند و با انواع لذتها و نعمتها
 بنواختند چون خاطرش نعمت فرود آمد و اسبابش و کامرانی بنیادید
 منصوب بر بخت و غار زلتی در دامن بهشت اوختند و او را از آن در قرار بان
 و اربابا ناکندند اول ممالک بهشت بوستان سرای بهشت و در زیر نگین
 نگین وی در آوردند و قطار چهار بارش فرودس باوسلم داشتند و آخر
 برخاک تو دمای سر اندیشین پهلوی مسیطانیدند و هر خطه خطاب میسید
 که کل من کیمینک و حق چینیک میسیت وی روز چنان وصال جان
 افروزی به و او روز چنین فراق عالم سوزی به افسوس کرد و فرمودم ایام
 اندوزی نویسد و این روزی به نیر و شادی را سیصد سال اندوه
 و نامرادی در عقب نهادند اما زینهار تا نگویم که بهشت را از آدم ستاندند
 فی بلکه آدم را از بهشت باز ستاندند تا انس بغیر نگردد و نقد وجودش در لایه
 در دنیا و سوز و گداز تفاوت پذیرد که لکست حبیب علیه الصلوٰه و السلام
 خاطر مایل قامت بود تا همواره در یک مقیم باشد و با اقرار عیسی بر خویش شفیق
 و شفیق بود و عداوت و منازعت در میان خویشان پدید آوردند تا بضررت
 هجرت اختیار بایست نمود تا بغیر آرام نگردد که لکست چون حضرت موسی علیه
 الصلوٰه و السلام در میان قبطیان نشو و نما یافته بود و تخیل قدش بر جوینا
 بر افانی مستقیم گشته کوس فتوت در ممالک حکمت فرو کوفته و حسن و خاشاک

جهالت از قید ان ضلالت فرورفته گاهی برادر کبیر شمسیتی و گاهی ملاکبر
 پوشیدی شدت ارتباط منضمی بمقامی شده بود که او را موسی بن فرعون
 میگفتند چرا که نسبت وی بپنی اسرائیل هنوز بغیر از رضاع مبین نشده بود
 و گویند هرگاه که موسی علیه الصلوة والسلام سوار شدی چهارصد نفر از
 که با وی سوار شدند و بیشتر از امور مملکت معوض برای شریف وی بود
 غیرت الهی جل و علا او را بر سرند ناز نیندیدند و در پونه سوز و گداز نشین
 در آفرید که هرگز او را در ره محبت جاسی دهند در پلا و محنت بیرونی وی کشیدند
 چنانچه در حدیث قدسی وارد است که الله تعالی فرمود اذ اجبت عبده حبلی
 فی حلقه نکتته اشیا جعلت بدیهه سفیفا و قلبه حزینا و نکتیت بدیهه عن صراط الدنیا و
 باجملا ان احب اوله که ائمه و آخره عزامت او که قبول و آخره قبول از وی هر
 صاحب جلالی که با عاشق خود دلالت نکند و او جمال نداده است بنماید و بگوید
 بنواز و بگوید از دنا از نه با او و ما را بر نیار و دست از او باز ندارد زیرا که
 حق جلال و جمال آن اقتضای کند که صد هزار محب صادق فریاد و نفی بر
 آرند و صد هزار عاشق در سلسله قهرا و اسیر شوند اگر زهر بدینوشد و اگر قهر
 کند بخورشد آترو ز که بفرش محبت بساط ابنساط می انداختند و علم شوق
 و لوای عشق بر می افراختند آتش در بر می افروزانند و خرمن آرزو را بباران
 بر می افروزانند و گفته در زمین دل عاشق جز تخم بر آوی نرود و جز آب حیات
 نخورد آدم صنی را علیه الصلوة والسلام سیصد سال خون جگر با لودن
 حوالت افتاد و فوج بنی را علیه الصلوة والسلام تیرانه لبس من ملک
 بر جگر آند شیطا نرا با وی در گشت نشانند لعین و گنجید و مپسوی در گنجید

تو پیاییم و ترا سرست شربت گردانیده شیخ تارک اعداد سلیم و نصرت و اعانت
 خویش موی گردانیده که از پیش پندیده مقاصد برافرازیم که الکاب ای ارواح کرم
 اطاعت نماید شما نیز بخیزد روز عالم بشیرت نزول کنید و درنگهای مشتاق تا
 بر ریاضت بگذرانید و در صومعه آب و خاک روزی چند مجاهده بکشید تا باز با خیر
 کار با صدهزار تحت رضوان و فضایل شمایل روح و ریحان بخت خود باز تو انیم
 که یا ایها النفس المطمئنة ارجی الی ربک را ضیئه ضیئه تا با خود میگویند برت
 ایکه می بینیم برید اریست یارب یا خواب و خوشی تن را در چنین نعمت پلن خیر
 ای آدم اگر ترا در صحبت مار و ابلهین بنیاد فرستادیم بازت و در وقت انبیاء
 و مرافعت اولیاء و پادشاهان باز تو ایم ای محمد علیک الصلوٰة والسلام اگر ترا تنها
 با خاطر مجروح و سینه شمع بمیدانیم بازت با چندین هزار اسوار با لپها
 بخندان و دلهای شادان مقرون بفتح و نصرت و مشحون بغرور دولت مستقر
 غریت باز تو ایم ای یوسلی اگر ترا بخوف و بیم از میان ناز و نفیم بیرون آوردیم
 و از سر بر کامانی باجیری و شبانی فرستادیم باز بدولت نبوت و شمت و شمت
 مؤثر گردانیدیم و رایت آیت و حکم الله موسی تکلیما بر فرارسند و رانی
 تو بر افراشته دشمنانت را تیغ قهر مقهور و قتل ساجد و دوستانت را سینه
 قبول مقبول گردانیده ممالک را با ایشان بعد از تسلیم داشتند که لک
 ای روح عزیز اگر ترا مدتی در خاک ان ذلت و حشت مقید داشتیم و صحبت
 نفس بود مبتلا گردانیدیم اما عاقبت بجزا کرامت و منازل قربت رسیدیم
 فادخلی فی عبادی و ادخلی جنی القلست که امام حسن بصری زید
 رحمته الله تعالی که بر هر که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام را مقصدی

و نیامی قطلبیده بود مگر آنروز که مقداری طعام خواست رب انی لما انزلت
 الی من خیر فقیه تاسه جوعه او گردد و حکما گفته اند که حکمت در گرسنگی نخست
 آن بود که تا بدن وی از آلاش طعم سام و عنون پاک گردد و نقد وجودش بر
 باطنش جوع در برون ریاضت از غل و غش طبیعت مطهر شود و چنانکه ناقصان
 را پرورش و طعام و شراب کلاما ملازم تربیت و جماعت و اجتناب
 یحیی ابن معاذ رازی گفت قدس سره اجموع طعام الله فی الارض شیخ
 به ابدان الصدیقین و الله خذ الله تعالی فی الارض لقوی بها قلوب
 المریدین میگوید گرسنگی و جماعت میست که حضرت جل احدیت جل ذکره از
 برای تربیت ابدان صدیقان تربیت فرموده و حکمت لشکریست از ع
 حضرت خداوندی و علا از برای تقوی پس می پیران فرستاده چنانکه
 فقیر گوید جانزاده در حکمت تن را شهوت بد نقصان این متوی حجاب
 آن بود و در گرسنگی و در آن قزای به سود و دست گرسنگی که تن را
 زیان بود و گرسنگی بسته بر آغوز به زرم به آن به کرد و معرکه لاغری
 بود و دل صیبت در بر صفا و ان که اندر به آن که چون صفت همه تن
 استخوان بود و بساط سخن به کس پیری کس را شمع آوردند در
 حال اول برادران یوسف پیری بدر علیه الصلوة والسلام شمع آوردند
 از برای استخلاص نبامین یوسف علیه الصلوة والسلام گفته اند که ای
 شیخا گوید ویم زکریا علیه الصلوة والسلام پیشتر خود را شمع آورد و آفت
 که از حق تعالی فرزند می خواست رب انی وهب العظمی و استمل الارشیا
 سیوم دختران شعیب علیه الصلوة والسلام پیری بدر را شمع آوردند تا

تا موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گوشتندان ایشان را تاب و دوا بونا شفع لیل
 اگر کسی گوید که مرتبه نبوت از شیخیت زیادت است و پیغمبری را شفع نیاوردند
 و پیغمبری را شفع آوردند و جواب است که مقصود پاسخ خاطر عاصیان این است
 که عاصیان پیروز شدند و لیکن پیروز نشوند اگر پیغمبری را شفع ساختی کار پیروز
 مشکل شدی کار به جبار و تعالی اقول ای بنده من که موسی در سجده
 سفید کردی بر چند عصبیان بنویان مبتلائی شفع جبرایم و عذر خواهی معاص
 تو همان موسی سفید و دل با مسید تو بسند است چون عود بنو و جبر
 آوردیم به بانامه سیه موسی سفید آوردیم به جبر بنده گناه من زرد افروخت
 افزون از گناه خود امید آوردیم اشارت پایش از پایش
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام اگر چه بنیامند بود چون ضعف و تران شعیب
 حرم نموده آب از چاه بر کشیده و گوشتندان ایشان را تاب و دوا پس اکرام الاکرمین کفاره
 بر کمال است و باد شاه بی زوال خداوند نم یزل و لایزال جل جلاله و عزم نواله و ضعف
 بنندگان و ناتوانی ایشان بعد قدیم میدانند چون بنندگان خود را در بیابان
 عصبیان تشنه لب عطشان بنید و دلو تو فیتی بچاه تو بژانابت فرو فرست
 و ایشان را سیراب حضرت گرداند از کرم و بنده نوازی وی عجب نبود و یا شجوه
 دیگر تقریر کنیم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام ضعف و تران شعیب و عاصیان
 الله علیه است شفقت از امتین نبوت بیرون آورد و برای گوشتندان ایشان
 از چاه بر کشیده مثال این است که فردا قیامت جوق جوق متقیان را بدار
 و علی و صلی بر ابراهیم نشسته و علیها دولت برافراشته نو عتبان است حقیر
 منها زانوبت دولت ایشان و در خمای عصمت با دانه نوازه و اندرین تو

در جات می نوادند مقرران جلال بر مرکب اقبال طر فواطر گوینان در عنای
 انسان ایشان بجلوه ناز و اعزاز دنیا زنده و عاصی چند مغلس بی فراق و منور
 در نادی غم و اندوه سوزناوی حسرت و ندامت نهاده فی پایز اوقات رفتن
 و فی سبب راسخوکت گرفتار فی درنا علی که عرض را شاید فی در کسبیه را که می
 مرادی از آن بدست آید کرد ادبار بر رخسار روزگار وی فتنه آتش حسرت
 در کانون سینه مخزون وی استقامت پذیرفته اند و سر و مخلوقات و مظهر
 موجودات علیه افضل و اکمل التحیات موسی وارد رسای درخت عسی ان بی شک
 بر مقام محمود انشسته باشد چون نظر بخیط وی بر عصا جنة افتد فی الحاصل
 و شفقت از استیستن رافت بیرون آرد و دلوشفا عسی لایل الکبار من امتی که بر
 و لسون لعطیک ربک فرضی بر بسته بچاه نیاز و افتقار فرو گذارد و بقوة بازو
 و کان بالونین حیا بر کیفیات از اجبت سیراب گرداند ای روی تو محراب
 دل غمناکان مد وی است تو سر مایه بر سر خاکان مد در روز که روزند سوسی
 پاکان مد جز تو که کند شفاعت بی باکان اشارت فی ایحیا مفسران
 که کاشفان حقایق مستوره و ناظران جواهر منشوره اند و تحقیق آیه فجار تله
 منشی علی استیجابین فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی ان عقیقه توره
 را بچینامی ستاید و بار ما فطنت و دکامی نماید که هیچ صفت از صفات پندیده
 مرز نماند و حمیده تر از حیا نیست و بزرگان گفته اند که تعالی عقل او قسم کرده
 است نه از آن بردان داده و یکی بزبان و حیا را نیز منقسم بدو قسم گردانید
 نه بزرگان عطا فرموده و یکی بردان کرم نموده اگر چه جمال را باب جمال یعنی
 زنان بزرگوار است و بودی همه زنان بیگفت خاک نیز زیدی از حد نقصان

معمول ایشان حکما گفته اند هر بانوی که بحلیه یا زین بنود یا کینرگان برابر بود
و غنی که از مال خود بهره مند نبود باز دوران یکسان بود و هر که خدمت مخلوق مطیع
و نیوی کند او سنگ بهمان بود در روح الارواح آورده است که در بعضی از
کتاب استانی آمده است عیدی آنکس ما تحت منی انست الناس عید یک
و انست لبقاع الارض و نو یک و محت من ام الکتاب زلاتنا لکنا شک
فی احساب یوم القيمة بنده من تا ما دام که از من شرم میداری عید یک
بر مردم پوشش و ذوق تر از بقاع زمین فراموش گردانم و ذلات ترا
از صفح ام الکتاب محو سازم و در روز قیامت با تو در حسابت شمایم
تو ری قدس سره بسیار میگفت پرسیدند که این گریه از خوف گناه است یا
گاه برگی برداشت و گفت گناه بسیار داریم ولیکن گناهان من بمقدار گناه
وزیر ندارد و چنین فضل و کرم او سبحانه ولیکن از شرم توحید و طاعت خود میگردد
توانندگان افلاس خود چنین طلب کرده اند و سابقان سرت چنین خورده اند از
طاعات و عبادات خود چنین شرم میدارند و ما را از بی ادبیا و گستاخیا
شرم و حیانی لطیفه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بآن دختر احسان
و زریه شعیب رسول شکرین از برای وی فرستاد که پدرم ترا میخواهد تا نیکوی
ترا جزا دهد بخیر یک اجر باسقت لنا کرم خداوندی بین جل جلاله که سبده بدر
مسکند و الله تعالی برای وی رسول شکرین میفرستد و حق تعالی هم مضمین آنرا و فرستاد
شما را میخواهد تا بمه پیامزد و بدو کرم لیسفر کنم من و نو یکم اشارت اگر کسی
گوید که حکمت در فرستادن جعفر را از برای استدعا حضرت موسی علیه الصلوة
و السلام چه بود جواب است که تا جعفر را صلاح و امانت موسی علیه الصلوة

والسلام بداند و بواسطه امانت و دیانت میل خاطر بوی تعلیق کرد و این میل
مفصلی محبت شود و محبت بمواصلت انجامد که سنت الهی جل علاه چنان
گفته است که هر که در ازل مسند وصال نامزد کرده اند ابتدا از نعم محبت برخوردار
منشور معاملتش بر کشیده اند که اگر فرزندان دختر دیگر طلب موسی مبارک
کنودی و نقد صلاح و عفت حضرت موسی را علیه الصلوٰه والسلام هر چنان
بیا نمودی رنج بردن بروی نصیب بودی و لذت وصال به دیگر اندی
عاشقان الهی را در این بر چهره بماندی تحت فراق ایشان کشیدی و لذت وصال
دیگران بروی تمامی گفتمی آنچه گفته است تو ای نظارگی گانه جمال یار
می بینی نه ز مایه آوری هر که در آن حساری بینی و هم بر باد چون سوزنم غم
خاکسرخد را که در چشم در آیم چون در آن دیدار می بینی لعلت که چون
حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام از اب دادن گو سفندان فارغ شد بر نیز
سایه درخت رفت و نشست خود را دید بقرن برین و شکم گرسنه گرفته و مانده و در خواب
گشته عرض نیاز بدرگاه خداوندی جل جلاله فرستاده گفت الهی انا فقیر نا مشرب
انا مریض انا ضعیف الهی هم غریب هم فقیر هم بسیار هم ناتوان ندای شنید
که یا موسی الفقیر من لیس لثنی الضعیف والغریب الذی لیس له مثل حبیب الرحمن
الذی لیس له مثل طبیب الضعیف الذی لیس له مثل رقیب حضرت موسی علیه الصلوٰه
و السلام حال مسکنت چیست اگر کم هیچ نباشد نه بدینی نه بقیتی و چون تو
دارم همه دارم و اگر کم هیچ نباید لطیفه آن پیغمبر زادگان در آرزوی یک قطره آب
بودند و در ویل تحت تخت فرعون جاری کرده اند الانهار تجری من تحتی تو
در آرزوی یک لب نان و خراش و در زیر گیس فرعون ملو قال یا قوم لیس ملک

دشمن در ناز و نمیت می نازد و دوست در محنت و بلا می گذارد و سمیت فرعون
 تحت خویش خوش تکیه زده و موسی از خدایان جوی می طلبد و روزی خواهد بود
 که مسکله بر قلب شود و دشمن در آرزوی کفایت و استقامت می نالد و می گوید فیض
 علینا من الماء و آخر نیاید و دوست در بزم انس از دستاقتی قدس شربت ظهور
 و می کشد که در تقسیم ربهم شرابا ظهور دشمن در آرزوی طعام از جماعت می نالد
 و دوست در میان نصیحت می بالد و لحم می باشد تهون شیخ اثنی گفت قدس
 که مقتالی امروز با دوستان خود آن میکند که فردا با دشمنان خواهد کرد که اما بلا
 محنت امروز و دوستان را گذرانده است و فردا دشمنان را پاینده هرگز امروز می
 گذارد فردا بنواز و هرگز امروز بنواز و فردا بگذارد و فردا بر تخت سلطنت نشاند
 و ابراهیم را علیه الصلوة والسلام در آتش می اندازد و عارف است که نظر تمام از
 صورت بردارد و بظاهر و باطن ناظر معنی باشد خونریزی ظاهری نمیدید
 و ادون باطنی مشاهده کند کما قلت ایات ای بیتج ایتلا خون مجسمان

ایر می عاشقان خود و روان بخیر	دلبران بگزین نریزند آبروی عاشقان
دلبران خون عاشق صد هزاران بخیر	طوفان مرکز قتلش منظر صدها جان
جان بگفت بنهاد و شکستیم گریان	گر ترا خود اسکار می کشد چون بگری
در کنار صند ویت بینی که چنان	آن دیو آخر صیدی بسج میدانی که
جام ولت اندک در کام شهیدان	لطیفه اید و دینش حضرت علی

الصلوة والسلام آخری را بطلان نمی ورستند و او را انجانی نمود و میخواستند
 و من قبول کرده بکار نیست شعیب علیه الصلوة والسلام شرف می گرد و جناب
 حضرت خداوندی جل جلاله و است هزار قطره نبوت را علیه الصلوة والسلام

مطلب تو فرستاده است و ترا بمهرمانی سرای خست میخوانند و این نداده و داده که هیچ
 داعی الله و تو در آن با سبیل و رزیدی خود بخودی خود بان دعوت است و درت
 نموده ترا میخوانند که والله یدعوالی و السلام عمر را اگر قبول این دعوت نمائی
 بر آئینه که پیشیت فایزائی و مبتدا ده دیدار شمس گردی اما و اگر عجب
شعیب علیه الصلوٰۃ و السلام و حضرت موسی را صلوة الله
 و سلامه علیه بنا کحت اجل نبات و کیفیت از دواج ایشان ناظران عقد لالی
 و حافظان روایت عالی انا چنین سبب نموده اند که چون خطیب الانبیاء و آو
 الاقیما حضرت شعیب بنی علیه الصلوٰۃ و السلام از غره جمال موسی علیه الصلوٰۃ
 و السلام انداز انوار نجابت مشاهده فرمود و امارت دولت و اقبال در حاصل سبیل
 او تفرس نموده و امانت و دیانت وی بشعیب علیه الصلوٰۃ و السلام ظاهر
 لایع گشت و بمعاونت و انداد توفیقیه خاطر شریف مشاهده کرد و فرزندان را نیز از
 ترو و تقصد امور گوشتندان جمعیت خاطر دست داد و قالت احدی یا ایست باجر
 ان غیر من استاجرت القوی الامین یعنی کی از خیران گفت که ای پدر مهربان
 این جوان نیکو نهاد پاکیزه اعتقاد را با پیروی سرفراز گردان که بهترین اجران
 است که بقوت و امانت متصف باشد پسید که قوت و امانتش را بچندان
 و تر گفت که قوتش چنانست که سنگی عظیمی سنی نفر نایز یاوه فرو رسد بایستی تا
 از محل او برداشتی وی تنها برداشته بدو را فکند و امانتش آنکه در راه و گفت
 تا در عقبش و م تاصیانت نظر کرده باشد بدین عجب شعیب علیه الصلوٰۃ و السلام
 بجز ورامی زیادت شد تا بحقیقت که خود اظهار این امر فرموده گفت ای ابراهیم
 نکمک احدی اینی مائین قال المفسرین ہی التي ارسلها لطلبه علیه الصلوٰۃ

والسلام فرمود و میخوانیم که یکی ازین دو سلام در زمان نبوت بود و بعد از آنکه
 از او بود و از آن حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای شیخ انبیا و ای مقام
 اصفیاء ما کا بین خاندان طهارت از کجا باشد و مستقیماً حواری قصر رسالت
 چگونه بدست آید متاع حسن معاشرت در روز بازار عسرت یافت نیست علوفه داد
 حقوق زوجیت در انبار خانه روزگار من موجود نیست مدعی ام از میان لشکر دشمن
 بمقتضای انظار ملا ابطاق من سخن الانبیا جبریده سیرول آمده و از سنگلاخ باو
 مدین با جگر کباب و دیده پر آب و دل پر خون و مینه نزول آمده حضرت شعیب
 فرمود علیه الصلوة والسلام علی جبرنی شامی حج فان ثمت عشر افرغ عنک
 فرمود بر تو شققت نه پسندم و تکلیف ملا ابطاق رواندارم اکنون کا بین خیر
 و وصال آن نیکوتر بر این خدمت بهشت سال قرار میدهم و اگر چنانکه ده سال
 خدمت با تمام رسانی آن مکرمتی باشد از نزد تو و ما را دیدان شوق علیک مستحب
 انتشار اند من اصحابین ای فی حسن الصحبة عاک و الوفا ریشه طاعت چون
 کلیم علیه الصلوة والسلام من مقال لطف پر کمال شیخ الانبیا و علیه الصلوة
 و السلام مشاهده فرمود و متمثل آنحضرت را از دوزخ عسرت قبول فرمود چون
 میرالت که بیت بنیان بود ای امین گوی بس بدار ده که چند سال بجان
 خدمت شعیب کند و چون عقد مناسکحت ایشان در ازل تحقق پذیرفته بود
 لاجرم بر طبق آن منبیا ان الله تعالی ملائکته بحیر الابل الی الابل
 بیت بطالعی که الفاخر کند بدان انجم بساعتی که افاضل کند بدان انجم
 تبشیر قوا عدم مناسکحت و منتهی معاقه مواصلت پروا خسته بینیا معصده لخاص
 منعقد گشت و کلیم الرحمن علیه الصلوات السلام بر رعایت مراعی بالغ

مساعی اقدام میفرمود و چون را عیان از اعضا می چاره نیست که بان بسیار
 از امور شبانی متوقف است سعی آن نموده برآیانی آنکه شعیب علیه الصلو
 والسلام دختر را فرمود تا از اعضا می که در خانه محفوظ است عصای از برآ
 موسی علیه الصلو والسلام بیارد و حال آنکه فرشته بصورت آدمی آمده بود
 و عصای بخطیب بنیاد علیه الصلو والسلام سپرده صفورا آن عصا را برین
 آورده موسی داد شعیب علیه الصلو والسلام چون معلوم فرمود که آن عصا
 امانت است گفت که این عصا را بگذار و دیگری بردار موسی گفت علیه الصلو
 که این عصا بمن است مهم میان ایشان بقال قیل انجامید در اشتهار مجاز
 فرشته بصورت بشری بجا که ایشان ظاهر گرفت گفت موسی عصا را بر زمین
 انداز و هرگز نکند و قوت آن باشد که عصا را برگزید و عصا را روی نگه دارم
 بانجگر رضی شده حضرت کلیم عصا را بر زمین انداخت بر چند شعیب مبلغ مبلغ
 داشت تا عصا را از زمین بردارد متوقف است برداشت بعد از آن حضرت موسی
 علیه الصلو والسلام دست دراز کرد عصا را برداشت و عصا بوی خنک خاص
 یافت و روایت دیگر است که مورخان از ابن عباس رضی الله تعالی
 عنهما آورده اند که شعیب علیه الصلو والسلام مبلغ هفتاد و از عصا می انبیا
 علیه الصلو والسلام در خانه محفوظ داشت و در آن میان عصای بود و در
 از درخت آس بطول ده گز و گویند که حضرت آدم صلی علیه الصلو والسلام در
 وقتی که از بهشت بر زمین می آمد از برای دفع سباع جبرئیل علیه الصلو والسلام
 آن عصا از درخت مورد بهشت قطع کرده بوسی داده بود و آن عصا دست
 بدست می گشت تا شعیب علیه الصلو والسلام رسیده بود و شعیب علیه

الصلوة والسلام نام شده بود که آن عصا حواله بنیمبرست از اولاد اسرئیل
 که حضرت پروردگار جل جلاله با وی سخن گوید و با بکار چون ام موسی بر برعی غنام
 مقرر شد شعیب علیه الصلوة والسلام فرمود تا موسی علیه الصلوة والسلام
 بخانه درآمده یکی از آن عصاها برگزید و گو سفندان را رانده متوجه برعی گردد و
 چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از برای گرفتن عصا بد آنخانه درآمد
 همین عصا بجانب موسی علیه الصلوة والسلام میل کرده استعدا نمود که
 مرا ببرد از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آن عصا برداشته بر وی آید
 و شعیب بفریب علیه الصلوة والسلام که در قوت با صبره اش ضعیفی بود بدست
 مبارک آن عصا را اساس نموده گفت ای موسی این عصا را رفعت شانی است
 و عظمت بر تانی این عصا حواله بنیمبرست که حق تعالی بیواسته با وی سخن گوید
 این عصا را بگذارد و دیگری ببرد از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام طریق
 دالت آنحضرت بخانه درآمد تا آن عصا را نهاده دیگری ببرد و دیگر یاران
 عصا بجانب وی حرکت کرد با خصاص خود با آنحضرت فرمود موسی علیه
 الصلوة والسلام همان عصا بیرون آورد و با شعیب منع فرموده موسی
 باز گردانید حاصل آن هفت نوبت موسی علیه الصلوة والسلام این عصا
 در خانه می نهاد و بار عصا خود را بیرون جلوه میداد تا گویند که کثرت این عصا
 با موسی بسخن درآمده گفت خدنی فانی لک و ابرار که من از ان توام
 تا موسی علیه الصلوة والسلام کیفیت حال با شعیب علیه الصلوة والسلام
 بیان فرمود و شعیب علیه الصلوة والسلام دانست که خلعت نبوت پوشیده
 بشرف تکلم الهی جل و علا سر فراز خواهد گشت و حضرت شعیب علیه الصلوة

والسلام و صیت فرمود که ازین عصا قافل میباشی که ازین عصا امور عظیمه
مشاهده نوایی نمود انگاه روی بدختر آرد که بشارت باد تر از این نموده تو
از کباب را بنیاد بود و خرگاه نور و فضا طور خواهد زد و رحمت سینا و را از او
خانه اتی انا الله و هم خواهد رسید عصا القیان شان او سحر فرعون را
مستاصل خواهد ساخت مدت چهل سال مگر که در سیاهان شیه خواهد بود و از آنگاه
کوه بار بواسطه الفجار و از ده چشمه سیاه را خواهد گردانید و در خانه راز نمره
رب ارنی انظر الیک خواهد زد از موکلان عدل جواب کن ترانی میخوانند
مست زاستغناش زخم کن ترانی میخواند موسی به یسای فراتجلی بر کرد که کوب
فقت که چون عصا موسی علیه الصلوٰة والسلام تسلیم نمود موسی بر آید
مواشی را بصحرای برد و نا بچرنگاه ایشان رساند اتفاقاً در نواحی سیاهان مدین
مراعی بود سبز و خرم و فرخنده چون باغ اراک بر سر راه آن بنده زار ایشان بود
بنایت عظیم و مراعی و مراعی از وی در بیم شیب علیه الصلوٰة والسلام و بر آید
صفورا و او را گفت که المیوسی زمینها را که سفندان را بنگران صحرا نه بر یک
که اینجا از دانی است عظیم که از وی هم شبان و هم گوسفندان در عرصه ملک است
اند و حال آنکه انصحر اجبست آن از دانی از و در اغنام و چرانیدن چشم نموده
مانده بود و آب و صلت آن بحال رسیده اتفاقاً گوسفندان موسی علیه
الصلوٰة والسلام میل انصحر کردند که بنده زار و مرغزار خرم بود و حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام گوسفندان را از آن مر باز نتوانست داشت حال
آنکه گوسفندان علف زار خرم دیدند بچریدن میغول گشتند و موسی علیه الصلوٰة
والسلام عصا را در زمین خلاصیده و بعضی از دستهای خود بر وی آویخته

ساحتی با سحر است مستولی گشت بناگاه آن از دماغ سفندان و در چراگاه دیده
 بقصد آن باز میل خود بهیرون آمد و روی بجانب مویشی بی تماشائی روان
 و گویند که صفور در نیوقت بر بالای بام برآمده بود و از غایت اشتیاق بر بام
 رواق نظر در عقب موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فرستاده می گفت چیست او
 میبرد و عاشق کسین نگارنش چون مرده که در سینه بود حیرت جانش
 و توفیق نموده که بناید موسی علیه الصلوٰۃ والسلام میل بالنظر که بشیوه آن از راه
 بود نماید چون دید که موسی در انصراف آمده و گو سفند از در آن مرتع یکه کرده خال
 وی متروک شد و چون خروج از دماغ قصد ابلاک اغنام مشاهده کرد نبات
 مضطرب گشته با پدر عرض احوال نمود پدر بزرگوار التجا بصیرت علی بن ابی طالب علیه السلام منتظر
 تا از درای پرده غیب چه لطیفه مظهر خواهد آمد در انشا را بنیال صفور امتحان
 بشد تا به بیند که احوال چه منوال قرار خواهد گرفت دید که از مقام خود حرکت ننمود
 استغف که بروی او نیخته بود بر زمین بهیسا و بصورت ثبانی عظیم برآمد و بدین
 اثره تاریوی آورد و یکدم در کشید و از آن ریاض خورم بصیرای عکس شایسته
 و باز آمد و آن صفت پراشته بهیست ادلی معاودت نمود پدر را از کیفیت حال
 واقف گردانیده فرشتان موسی عظمی بریان عصی که بعد یقین میداد
 بهین ایتین مشاهده کردند و کمر شمل را و صاعقه موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام و بعضی از خصایص آن
 ایزه تواریخ چنین ایراد فرموده اند که آن عصا از چوب سبزه جنت بود و در آن
 وی ده گز بود و قد موسی نیزه گز بود علیه الصلوٰۃ والسلام و میراث نام
 صحنی بود علیه الصلوٰۃ والسلام و در نام وی اختلاف متعانی بن

سلیمان می گوید رحمه الله تعالی کرد ویر القصة نام بود مقاتل بن حیان میگوید
 کرد ویر اغیاث نام بود و نزد بعضی از ایدیه می گفتند فاما بیشتر علمای اینند که نام
 وی علی بن بود و در قرآن حقیقی او را چهار نام خوانده است اول عصا و ان لقی
 عصاک و دوم حیه فاذا هی جثیه می گویم فبان فاذا عصا جثیه نام جان تهنه کاهان
 و از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما متقولست که فرمود عصا موسی را علیه الصلوة
 و السلام نیک معجزه بود بلکه در عصا موسی هفت معجزه ظاهر بود و جامع این کلمات
 را که بطلای کتب انقاسیر و تواریخ و قصص و اخبار مبادرت نموده از اخبار معجزات
 عصا که در کتب بتفاریق مذکور گشته است معجزه بنظر رسیده درین نسخه در سلک
 انضمام در آورده و بر آن اشارت غریبه لطائف بدیع متفرع ساخته چنانکه بنظر
 شریف از باب البایات بدر رسید و بصنوف تحسین و الوف تدوین معین
 مسکین تعیین خواهد یافت **معجزه اولی** بیثبوت پیوسته که مر آن عصا را
 دو شعبه بود و چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام تنیابانی رسید می شکست
 زنجبار شام سینه و سیره عالم را بطلایه غیر فام طبناس آل عباس گزیده آید
 و متعلنان شیت بجهه قیران قار بر اوراق فو و زرا مسود ساختی مثل اطلکان
 قدرت جعد مجعد عروسی شنب البنالیه شک و سبیل و عجزه و قنفل برابر شنی جام
 گیتی نای عالم البنا ظلام تیره فام شتی آن دو شعبه بر مثال آفتاب و ماه نور
 و ضیاء را فروختی و آن مقدار که چشم کار کردی با آن نور منور گشتی **معجزه**
 دوم که چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام از نهند شراب ناب جنب شتر
 و خاطر شریفش مایل بشیر و انگبین بهشتی بودی و مان مبارک بر آن شعبین
 نهاده ای از یک شعبه شیر خالص از دیگری غسل معنی بدو باد می **معجزه سوم**

چون حضرت رسالت مآبى علیه السلام را علیه الصلوة والسلام انش عطفش در
 باطن مشتکل گشتی و یاز برای سقایت اغنام آب خواستی بر چهره آمدی
 و آن عصا بچاه فرو گذاشتی هر چند چاه عمیق بودی بمقدار خاک چاه قد کشید
 و بر سر دوی طرفی بر مثال دوی پدید آمدی و از آب مخلو گشته هر چاه برآمد
 معجزه چهارم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام محتاج بطعام
 گشتی و صورت جماعت در باطن مبارکش ظهور کردی آن عصا را بر زمین نهادی
 فرمودی قوت آن روز بالفور حصول پیوستی معجزه پنجم آنکه چون
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام میل نمیکردی آن عصا را در زمین فرو
 بردی فی الحال نبرندی و شاخها بگسترانیدی و گل و شکوفه پدید آمدی و در
 میوه که خاطر مبارکش بان مایل بودی همان زمان از آن درخت عالی تخت بکمال
 رسیدی و گویند که در اکثر اوقات بار آوردی و بعد هرب نیوتم آن عصا را خوب
 بآدام بود معجزه ششم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 بدشمنی مقاتله کردی از آن دو شعبه فی دوازده ناپدید آمدی و بجانب خصم تیر اندازی
 معجزه هفتم آنکه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در قطع منازل سنگود
 یا گوی و یاد دینی پیش آمدی که از وی گذشتن دشوار بودی آن عصا بر وی
 زدی فی الحال تنها از راه وی برخاستی معجزه هشتم آنکه به دریای
 رودی و یا نهری یعنی که رسیدی که بی گشتی عبور بر روی میگر گشتی عصا بر
 روی راه پدید آمدی و از آنجا گذشتن آسان شدی معجزه نهم آنکه اگر حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام شکر پیش آمدی و سافت امتداد یافتی و پیاده
 رفتن دشوار بودی قدم بر آن عصا در گردانیدی و بر وی سوار شدی

بر مثال برق خافت بصرت سید را بمقتدر رسانیدی چنانکه استیلاج پیچیدگی
 پای نبودی میجره و هم آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در سیاه
 راه شب بیداری آن عصا طریق موصول بمقتدر اشارت نبودی میجره باز هم
 آنکه چون منتی کریمی بشام حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام رسید آن عصا
 را جویندی عطی از آن حاصل آمدی که را نخواستن بمسافت رسیدی میجره
 و و از و هم آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام غمیت ای کردی
 و در آن راه قطع طریق بودی عصا با وی سخن را آمدی و گفتی که باین راه و
 که قطع طریق در کمین اند میجره سینه و هم آنکه چون گوسفندان وی اگر سینه
 شندی برگ از دخت برای ایشان فرو ریختی هر چند دخت بلند بودی حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام حاجت بالا رفتن نبودی میجره چهار و هم
 آنکه اگر باری و موزی از شترت زمین بیداشدی آن عصا هم از وی دفع
 کردی میجره پا تر و هم آنکه اگر بیهوشی اتفاق فتادی حضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام چهار و مستاع خود همه را بر سر او بار کردی و او را برگردن نهاد
 هیچ گرانی از و حضرت وی زبیدی میجره شانز و هم آنکه حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام چون خواب غفل شندی آن عصا بنگاه بانی دست
 گوسفندان وی قیام نبودی تا آن هنگام که آنحضرت از خواب بیدار شندی میجره
 هفت و هم آنکه روز پنجشنبه آن عصا از پیش حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 غایت گشت و بر باریت خطه کعبه رفتی و هفت بار طواف خانه کردی و بعد سینه سینه آمدی
 اینجا که اکنون بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و ده بار بخواجه علیه الصلوٰۃ
 والسلام صلوٰۃ فرستادی و امتنان و پیر از خدایتالی خواستی میجره هجده و هم

انکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام خواستی که بر ولایتی عبور کرده بفرقی
 آن اطلاع یافتی آن عصا دیر ایداشتی و بر مثال مرغی طیلین نمودی و او را بهر
 آن ولایت بداشتی تا بر واقعات و اوضاع آن ولایت مطلع گشتی همچو
 نور و هم آنکه هر چه فرعون با قوم خود بگفتی در خلا و ملا عصا حضرت موسی علیه
 الصلوة والسلام را از آن ماجرا گاه گزاشیدی تا موسی علیه الصلوة والسلام
 بتدارک آن پرداختی **سوم** آنکه چون طعامی نزد حضرت موسی علیه
 الصلوة والسلام آوردندی و آن گرم بودی چنانکه خوردن آن باستانی است
 ندادی بر عصا در آن طعام در آوردی بجهت ابل یا زامدی و اگر طعام سرد بود
 گرم گشتی معجزات دیگر نیز در وی بود از خوارق عادت که مستون کتابت دارد
 احاطه آن ننموده و قسماً خفا از بهره استظهار آن نشوده اگر پرسند که چون
 حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام گو سفندان اند او را از برای صیانت
 مراعی از خیانت سبع عصائی میبایست تا اغنام وی مصنون محفوظ بمانند
 آنگاه بایان حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم که را حیان کلام رابع و کلام مسنون
 عن رعیتیه اندازد برای صیانت رعیت خویش یکدام عصا فایز گشته اند و خوا
 و صفات عصا ایشان چیست جواب باینکه انشاء الله تعالی که حضرت شعیب
 علیه الصلوة والسلام گو سفندان خود بموسى سپرده بصورت مدین منورین او
 بر آنت که در آن بیابان سبع و گرگان بسیار اند و در کبیر غنایم با کس
 ایشانرا غنیمت شمارند عصائی بوی داد تا شتر سبع از خویشی و مراعی
 باز دارد و حضرت جلال احدیت جل و علا که ترا را می خود ساخته و مراعات
 خویش بر تو ایجاب فرموده که عبارت از عصا و جوارح است و در بیابان

بدین دینی در طاعت زار زین لایعین است شهرت فرستاده و بعلم قدیم
 میدانند که اگر گمان شیاطین در کین ابلهک رعایا تواند لایعین برای دفع
 و سواست یوسوس فی صدر الناس عصای که عروه و نفی تو تواند بود و بتو انعام
 نموده است و ان کل لا الا الله است و معجزه که از عصای موسی علیه الصلوٰة
 والسلام موجود است مثل آن از یکا بطور ریخته بلکه بر آب نشیند و
 بهتر تا این است معجزه که از عصای عصا موسی مرقم کلابیان گشته
 تغییر آن در یکم و تحسب بسین میسازم و جام جهان نمانی از برای ارباب تحقیق
 می پیرازم اید و پیش اول گفتیم که عصا حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام
 دو شعبه بود از برای تائید و توفیق عصای کاکر و حید از برای شمشیر است که اقرار
 و دیگری تصدیق آن عصا در شب تاریک شناسائی می آید و این عصا در کتاب
 دینی عارفانرا بمعرفت نامی میداد و میم آن عصا از یک شاخ خود شیرینیه
 و از شاخ دیگر عسل مصفی میداد و این عصا از شعبه قرآنی شیرینیت برینا و از شعبه
 تصدیق عسل مصفی محبت حق تعالی میداد و میم آن عصا در وقت حاجات
 رسیده و از فقر چاه مناک بر می آورد و این عصا در وقت مناجات آب
 زریده مناک و آه از سینه غمناک بر می آید و چهارم آن عصا را چون حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام گرشیدی بر خاک و گل زدی از برای طعم
 حاصل گشتی از عصا را چون بنده گرسنه مایده شاه کرده و بر جان دل
 زنده بطوب خود و صل گردد و پنجم آن عصا چون موسی علیه الصلوٰة والسلام
 فواکراستی درخت شادی و از امیوه دادی این عصا چون بنده باز چوبه
 این شجره طیب را در انجا است پس شیوه دهد ششم آن عصا چون حضرت

علیه الصلوة والسلام استخوان متفکری که در زیر خیمه خورشید از فتنه یاججب بر
کمال لاریجیای و بدوی شمولی نداشتی انحصار چون البیس قی طبعیست
نقدایان کند و در نقدی رسیده و در سر و لام است خود را یکشد و در شیطانی
سین را بان با نواز و ختم آن عصا اگر گوی استی عظیم حضرت موسی را
علیه الصلوة والسلام پیشانی از راه موسی علیه الصلوة والسلام بر داشت
انحصار نیز اگر بنده را که گوی یا سنگ را بر پیشانی از راه بنده بر دارد
پشت چون موسی علیه الصلوة والسلام را گذر بر روی افتادی آن
عصا بر آن دریا زوی آنها از پیش برخواستی چنانکه گرد و غبار از قدر بریابر
اندی انحصار چون بنده را گذر بر روی آتشین بر رخ و رخ افتد انحصار
انقش بر رخ را از پیش بنده بر دارد و همه را گل گل از سر و زنده گرداند
نهم آن عصا چون راه دور روی و گشتی و حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام بر داشت بمنزل مقصود رسانیدی انحصار چون بنده از درگاه
دور افتد بقوت الیه بعد الحکم الطیب و العمل الصالح بر فتنه بنده از درگاه
بر داشت چون استرس رسانند بهم انحصار اگر حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام راه نداشتی او را بطریق مستقیم رشا و فنودی انحصار چون
بنده راه نجات ندارد بحال خود و مانند طریق حاصل مقصود موسی نماید و ابواب
سد و دیو می بکشد پادشاه انحصار چون شام حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام نبی کریبی بگذشتی طبعی از عطر حنبت و داغ وی بگذرانیدی
با شام موسی بدان ایچ مرغ گشتی انحصار چون بنده را نیز از گندها و
وزلات غلام روی داغ برید اید ما سخا از مهب حمت بمشام جانفش زانده و از

عن معاصی و زلات الشی برمانند و از دهم القضا حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام از دزدان که راه زمان زمین اند خبردار کردی انعیصا بنده را
 از دزدان شیاطین که راه زمان دین اند واقف می گردانند نیز دهم القضا
 آن عصا چون مرا می حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گرفتستی بگر
 از درختان برای ایشان فرو ریختی انعیصا نیز چون رعایا اعضا که سینه
 هارایا و عطایای طاعات و عبادات گردند از درخت نجات مثل کلمه طیبه
 کشفه طیبته و اوراق اشواق و اشارات بر ایشان نثار گردند چهار دهم القضا
 حضرت زمین را از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فتح کردی انعیصا
 موزیات دین را که عبارت از اخلاف و مبدء صفات در پست از بنده بازی
 دارد پانزدهم القضا در سفر برگردن حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نشسته
 و چهار او را برداشتی انعیصا در دل بنده می نشیند و بارگاه از گردن بنده
 میسب دارد شانزدهم القضا چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام سجده
 شدی گو سفند ان او را شبانی کردی انعیصا چون بنده بخواست رو در دل
 بنده را با سبانی نمیکند هفتم القضا در بنده یکبار سجده طواف کنی و می
 استغفار از برای امت حضرت علی علیه السلام کردی انعیصا در زمی
 هزار بار بقلب الیه الصید الکلم الطیب با ستانه کبریا می رود و شفاعت گوینده
 خود می کند نیز دهم انجا چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ولایتی
 را خواستی بدیدی اعضا ویران شده بر آن ولایت بگذرانی بدی انجا چون
 بنده خواهد کرد ولایت عالم را بوسیت رسانده کند انعیصا در دل و پیرا بنده
 برش مجتبه تا سر الرحمن علی العرش استوی در مانده نوزدهم آن عصا هر چه

فرعون در خلا و ملا با وزیر او راند ما خود گفتی یک سبک بحضرت موسی علیه الصلو
والسلام بیان کردی انحصار هر چه در خلوتخانه تو حسین او ادونی بادشاه عالم
عزیز تعالی با حبیب خود گفتی یک باینده در میان می نهی بشتم انحصار ملک
گرم حضرت موسی علیه الصلواة والسلام را سرد و طعام سرد را گرم ساختی انحصار
دل بنده را از دینی سر و بخت جدا دندی جل و علا دل گرم میگردد اندر خان

کجاست ساقی ما تا بهم زنده مارا	بروید از دل ما فکر می دگر را
کجاست بحر حقایق عصای سحر	که قطعه قطعه کرده است دریا را
کجاست کاشن مانیت لیکن با نیش	که چشم بند کند مگر با شن بنیا را
چنان بپند و پشت که فره را بینی	بنمیر و زنه بینی تو شمس کبر را
ز چشم بند و دست اندر روزی	بر روی بحر زنه بینی تو موج دریا را
ترا طپیدن زورق نشان از موج	چنانکه جنبش مردم زرد ز اعمارا
عجب تر آنکه خلایق مثال پروانه	آهی پرند و نه بینند شمع دلهارا

اشعار
ترت و در وجه تفصیل کلمه توحید بزرگان چند وجه ایراد فرموده اند از
جمله آن وجه ده وجه مبین میگردد وجه اول آنکه آن عصا از شعیبیه
الصلواة والسلام بحضرت موسی صلوات الله تعالی و سلام علیه رسیده بود و کلمه توحید
از حق تعالی بتو رسیده است اشهد انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا السمع و البصر
آنچه چنانکه فرعون از عصا موسی بتو رسیده حضرت موسی علیه الصلواة والسلام نیز
از عصا خود بتو رسیده تا خطاب کند که خدا ما و لا تحت و از کلمه توحید به یکس تسبیح
بلکه امید همه مردم آن بوی قولوا قل لا اله الا هو و الملائکة و اولوا السمع و البصر

عصا حضرت موسی علیه الصلوة والسلام متکلمون و میفرمودند تسبیح یا سبحان
 الاولی و توحید برگزیده و میگردیدند بیتی که ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
 وجه پنجم **عصا موسی علیه الصلوة والسلام** حال میان مردم
 نیست و عصا اجرام علوی و جسمی است که توحید تو استیفا نموده است که
 الله نور السموات و الارض وجه ششم **عصا حضرت موسی علیه الصلوة والسلام**
 شاهی بوده از دخت بریده و توحید تو خدای است که پنج او در دل شاخ او فرو
 رسیده که شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السما و وجه ششم **عصا حضرت**
 در دست موسی علیه الصلوة والسلام نموده می نمود و پس که توحید در هر حال
 نماید اگر چه کافره است و سال باشد که نموده و خواهد نمود من قال لا اله الا الله
 دخل الجنة وجه هفتم **عصا حضرت موسی علیه الصلوة والسلام** در آن روز
 زمین از بسیت چندین هزار کس از دینی گشت و عقوبتی بعد از این که از آن کس
 توحید صد هزاران هزار از دینی از کشتن برانید آمدت ان قائل الناس حتی
 یقولوا لا اله الا الله و در عجبی از عذاب برانید لا اله الا الله حصنی من دخل حصنی
 امن من عذابی وجه هشتم **عصا حضرت موسی علیه الصلوة والسلام** در
 ایام حیات نفع رسانید و چون از دنیا بدار بقا حلت فرمود **عصا در دنیا بگذشت**
 و در بزم قدس قرار میداد که توحید را و فایده است که هرگز از بنده جدا نیست و نفع او
 در دنیا و آخرت از بنده منقطع فی نخل اولیا که فی الحیوة الدنیا فی الآخرة
 وجه نهم **عصا حضرت موسی علیه الصلوة والسلام** ده گز قد بیش نه داشت
 و در حجم مقداری در می بیش نبود الا ما شاء الله و کلمه توحید را و قد و قاستی است که
 زمین و آسمان و عرش و فرش ملک و ملکوت غیب نموده است و نور و کرم

بایک شهر سواریست که چون الکاه وی دفنای هوای بیست مجلس راست کرد
 بنیم بارزم وی مقام عنایت قال علیه الصلوة والسلام ما قال علیه الصلوة
 والسلام ما قال علیه الصلوة والسلام ما صعدت الا برزاجها فاصعدت الی الله
 تعالی نظر الی قائلها حتی علی الله تعالی ان لا یظن الی موصدا لا یجتمه وجمهم
 محل عصا ورسیت واما تک جمینک یا موسی و محل توحید الی و لکست فی قلوبهم
 الایمان و دست از عالم خاک و دل از عالم پاکست انخل نظر خلق و این مهبط نظر
 حقیقی این است که نظر الی صور کم و لا الی اعمالکم و لکن نظر الی قلوبکم و دنیا کم و طایفه
 شریفه حقیقی عصا حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام در قرآن چهار جا
 چهار نام یا فرموده اول عصا و ان الی عصا که زیر آنکه موسی بود علیه
 والسلام و دوم حیه فاذا هی حیه زیر آنکه مرده بود زنده گشت سیوم لقبان فاذا
 هی لقبان مسین زیر آنکه سحر ساحران را بیکدم و کشید چهارم جان بهتر کاهنا
 جان زیر آنکه سیرع السیر بود اید و لیس و کتو حیه نیز این چهار معنی مندرجست
 مشکای اهل اسلام است و اختص بجمیل المرحیه است دل مرده را زنده می گرداند
 او من کان میتا فاحیناه لقبان است که سحر سحره قتل را و را بیکدم نابود میکند
 قولوا قولا سیدا یصلح لکم اعمالکم جانست یعنی سیرع السیر بطرفه العینی از
 نرو بنده بجنبه حقیقی متصفا میگرد و الیه الصیعد الکلم الطیب تلمعه عصا موسی
 علیه الصلوة والسلام چهار جا در قرآن چهار نام مذکورست هفتاد و هزار و هزار
 ساحران را نابود کرد و کلمه در قرآن پند و نیت جانی جمیل نام مذکور شده اگر
 گنایان هفتاد و ساله بنده را نابود کرد و انداز کم خداوندی عجب مغرب شفا
 و کریم و ان ابدان حضرت موسی علیه الصلوة والسلام

بأبلی خولیش بحاجت منصر حکیم حق تعالی فایز گشتن در سال
بجانب فرعون الی آخر القصة ناظران عقود الی جنب و قصد منظر خاور مان
نقود آثار شامل شخص در مصنفات خود بر وایات صحیح و عبارات فصیح چنین مخر
و مقرر گردانیده اند که چون کلیم الرحمن موسی ابن عمران صلوة الله تعالی علیه
علیه مدت معهود که حضرت شعیب علیه الصلواة والسلام مقرر فرموده بود بگذر تریب
و در سال نهم درآمد خواست تا تکمیل مدت ده سال نماید که اکل جلیلی بود و قال رسول
صلی الله علیه وسلم حین غسل ارمی جلیلی قضی موسی علیه الصلواة والسلام فقال
اللهم اوفضها و ابر وایت تیر اند برده سال موجوده دیگر بفرموده تا مدت
سال خدمت با تمام رسانید و با بطلان چون سال آخر درآمد شعیب علیه الصلواة
والسلام موسی را بوعده خویش مبشر گردانیده فرمود و امسال هر چو از مناجات
گو سفند ان تحصیل بپند و آن خاصه از آن تو باشد و سببش و موجب تیر
معینست تو گرد و حق سبحانه و تعالی در دل مبارک موسی علیه الصلواة والسلام ننگند
تا گو سفند از ابر لب آورده بارش و عینی عصا بر آن آب زد و چون گو سفند
از آن آب شامید و آن سال همه استن گشته دود و بزدند یکی نزد یکی داده
حضرت شعیب علیه الصلواة والسلام چون این امر متبادر شد فرمود و است
که این نعم حق تعالی است در باره موسی علیه الصلواة والسلام و بوعده خود وفا
نمود و ان نتج با حضرت سلم داشت بعد از آن کلیم الرحمن از خطیب الانبیاء علیهم
الصلواة والسلام حضرت انصاف طلبه مسئل او و بشرف اجابت اقران
یافت و با ابل خویش عزیمت خدمت بپادشاه و نازون علیه الصلواة والسلام
نموده متوجه مصر گشت و ابل و حامله بود و نه ماه که مدت حملت و زایش پیدا شده

و در قطع مسافت طریق ویران اختیار می کرد و تو هم انکه نباید از ملوک شام بجنبه طاعت
 فرمان فرعون گزندی باحضرت رسد و چون بنابر تو هم ندکوار طریق جاده نجات
 فرمود و همانرا در ایشان بجانب طوفت او و فی الواقع ان راه ازین تمبصر موصول بود
 و چون مسافت پیخوزه قطع کرد و در شب ششم بودی سینا رسید و اتفاق آفتاب شب
 بود که انقا نشان تقدیر صحیفه هوا را بمشک او فرو خضاب داده بودند و شطگان
 تدبیر نقاب عنبر فام شب بر جمال عروس نگارین قنبر فلک کشیده بودند و نشان
 بادشاه و روان سحاب را بر زیر این ایوان عالی ارکان کیشیده و ابر بر کس
 سر پرده سنجابی بروج طارم هوا بر فراشته و ستایان منبع سر سامت کای می پیچید
 کیشاده و لبیط غیر او بساط خضرا را بر شفا قطرات امطار آب زدن گرفته شیران
 رعد و رعد را سحاب بفریدن در آمده و اندر مایان برق در دریا بارش و امان برین
 باز کرده و چنین وقت صفورا را مقدمات طلوع می نموده و هنگام وضع حمل پیش آمده
 غلظت تاری و صواعق باد و بوری و تگرگ ز مهری و در در مخاض پیر سر
 ظلمات بعضیها فوق بعضی متوالی گشته و در گنگان بست تقدیری بجانب و در از
 کرده و گوشتن ان هر یک بجانب راه و از پیش گرفته حضرت موسی علیه الصلوٰة
 و السلام در میان این همیشه اید مضطر گشته حرم را گفت که اتسی بر فرزند زنا
 ایجان برودت را بلعان حرارت هم ای حاصل آید چه چند صفورا مقدس برانته
 سنگ بر آیین نیزه اصلا انری از انش ظلمت بر میگردد و حضرت موسی علیه الصلوٰة
 و السلام خود بذات خود متضدی آن شده مقدس برانست خواست تا سنگ
 بر آیین زنده باد سوخته را در بود و در عقب آن فیت سنگ و آیین با و دیگر موسی
 علیه الصلوٰة و السلام مضطر گشته سرخیز زانوی تقدیر نهاد و بعد از حطه چشم کشا

در اطراف و جوانب آن بیابان نظری افکند از جانب طور سینا و ششای
مشاهده کرد که همان بود که آتش فخال لایله الکونانی است ناله علی ایتمک منبیا
بقیاس او اجد علی النار هدی و اصل خود را گفت که در قیام اقامت کنید که من
بینم شاید که از اخبار و ششای اقتباس نموده بشما باز گردم و نعم فاسال

چرخه ده که بیخانه از باب که م	هر یقینی ز پنی ملتس می آید
میچکس نیست که در کوی توانکس نیست	هکس استخاطر یقینی هوس می آید
ز آتش دوی این نه منم خرم و بس	موسی اینجا با میدی بسی می آید

بعضی از تافلان اخبار چنین گفته اند که از منزل موسی علیه السلام تا محلیکه
فرخته آتشش بر بیاض آن روشنی افتاد و از ده فرسنگ بود فاما بواسطه
نفسانی و استعداد روحانی بجز دوهی بان روشنای نزدیک شد آتشی عظیم
دیدنی که دریت و دو خان سر همان بر کشیده و اعضا و ذرات آن شجره که
آتش در کمال حضرت و نصرت کبری طوبت آن شجره انطقا آتش میزدونی
سقوط آتش خضر از آن شجره را بسواد مبدل است بلکه لحظه غلطه آتش شتر
میشد و نصرت و نصرت شجره زیادت میگشت حضرت موسی علیه السلام
متحیر و از آن حال متعجب گاهی در آتش نگاه میکرد و گاهی در اندرخت بنظر فروخته
می نمود و آتشی که آنرا دو در بانه زدن نبود و از طوبت و نداوت آن درخت انطقا
کمی پذیرفت و آن درختی بود که از حرارت و بیوست ناز و بولت اختیار میکرد و هر
بوی نزدیک تریش آتش از وی خفنی تر میگشت و چون باز پس رفت آن
آتش بوی نزدیک سیاحت اشمارت میکرد و درین سنت الهی جل و علا چنین
بنده با او نزدیک تر گردد و در تر باشد و چندین بار پیشش گذر حران پیشش

جناب قدس عزت یکتا است	نه آنرا نردبان دنی گسند است
سخن از حبت چو لبش چنبد گوی	بدین پائی شبکه چند پوس
چو غایت نیست راه در هر و آن را	نه تن راره و نه اندانخانه جان را
په پنداری فتاده در غرور	تو پنداری که نزدیکی تو دور

حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در مقام تخریج کچر سلیقه قدری از آن شش
 بدست توانداورد تا مقداری گیاه خشک که آتش بدان افروزند بر هم بسته بر
 سر عصا استوار کرده و بجانب آتش پیش برده متوجه نوشت آتش از موسی خارج
 نموده بجانب اعالی شجره بایل گشت موسی مایوس گشته درخواست که باز جصول
 مقصود باز گردد دید که آتش باز بجانب وی میل نموده نزدیک شد باز موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام بطرف نار توجه نموده آتش دور تر رفت چند توبت انجی عالم
 تکرار یافت چون موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نزدیک می شد نار فراری نمود
 و چون باز میگشت آتش را قبال می نمود میست از کوی دوست چو عاشق کشیده
 دارد پای نه کند عشق هم از موسی دوست می آید حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام در فکر انداخته حیران بماند و در بیان حیرت سرگردان گفت درین
 انشاء آوازی شنید که هرگز پیش آن آواز نسمع او راه نیافتم بود که قایل گشت یا آنکه
 حضرت کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام جواب داد که ای یکتا به چند بجانب است
 و چپ نظر کرد و چپش را ندید کرت دویم و سیوم نیز همین ندا مسمع وی رسید
 جواب می داد و منادی مییدید آخر گفت چه کسی تو که سخن ترا می شنوم و ترا
 نمی بینم ندای رسید که من آنجسم که هر جا هستی با توام و بتو از نفس تو نیز یکبار
 اتی اما کدرب العالمین و انار یک یا موسی چو اخطاب خطاب حضرت

موسی علیه الصلوٰۃ والسلام رسید حضرت کلیم سجده و افتاد گفت یا الهی انیکلام است
 که می شنوم یا کلام رسول تو خطاب آمد که انیکلام کلام من است و این نور نور من که در درگاه
 عالمیانم ای موسی بیشتر آنی ازین سخن هم و بیم و دل کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام غالب
 گشت ایت جلانی دید ظهور کرده و ترتیب جمالی در ضمن وی نمود اگرچه سطو طینت
 الهی جل علا پر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام حکم راندن آغاز کرده و تجلیات عظمت
 پر و روکاری جل جلاله از پرده حجاب الی نموده چون خیال شده که از ایت
 جلال عقل وی بدوش گشت و فهم و ادراک فراموش آمد دل از جای برت خواجه
 از احساس مغزول گشت بیک روح غریبیت سفر پیش گرفت و باز رگان عمر بار بست
 بر حقیقتی فرشته بفرستاد دست ثانی بر سینه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 نهاد و ابوالسطله آن فی الجمله یرافقتی حاصل آمد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 دست بصبارده بهر ارجله بر پای خواست و بعد از آن فرشته نیز یک دست آمد
 خطاب جناب من بسیمع وی رسید که انی انار یک فاضل تعلیمک انما لوالد
 المقدس طوی و هذا مقام بسط الکلام بتوفیق الملک العلام جل جلاله اما بیان
 سیمه از نکات و لطائف و اشارات و محارف هر
 در تفسیر هر صفت بر بواطن ارباب البیان ایض گشته است درین کتاب میمون
 خطاب مرقوم رقم کلک بیان میگردد و بگویند بوشن اصغاف و زبان حسان به
 تحسین معین سکین جنبای ایدر و لیش حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام که
 شاه مبارک بند پر از هوای هویت بود و خواستند که از قیود تعلقات صورتی نجات
 ضروری باز آرند و از خدمت اهل عیال بفرست حضرت ذوالجلال جل جلاله مشغول
 گردانند اهل بر وی تنگ و اگر فتنه و بهتوانی بساط انوار و مصائب پیشین میگردانند

استحسان باضطرار در آوردند و طلب یک ذره آتش سرگردان کردند چند انکه سنگ
 بر مقدمه صحرای زو یک شعله آردی بظهور یعنی آند مقداح را بر زمین زد و مقداد با و
 بسخن در آمد که ای یونسی با من قهر کن که آتش غضب در کانون سینه بر میخیزد
 که آتش آتش حقیقی ظهور میکند لابد آتش مجازی در پرده خمول محقق میگردد و دوست
 میخواهد که باینده خود ملاحظه سخن گوید مظاهر قهر لاجرم روی در عدم می نهاند و
 ظهور را حق بنور اخلق و نظیر این واقع آتش که در آتش قرب و کرامت که مسند قرب
 حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم بر فراز طارم عرش نهاده اند و نوید که آتش
 در اقطار و کائنات عالم در انداخته ایس نقالیست در نظر عالی اثر آنحضرت بریب
 و زمینیت تمام جلوه ناز آغاز کردند و بگوشت چینی از آنحضرت مستطهری بودند و غایت
 ذوالجلال جل و علا از تنق جلال جلال الایالی بوی نمود و دامن پش از اخبار
 توجیه بغیر مظهر گردانید که باز اغ البصر و ماطنی صیت ای عشقت هر زمان دل سرگرد
 بیشتر ای حسنت برفش در دیده نوری بیشتر چون بتابد بر تو نور تجلی در برت
 میل کی ماند سوی خود و قصوری بیشتر آورده اند که روزی جماعتی از مدعیان
 یابلی گفتند که محبت مجنون مخصوص بحال تو نیست بلکه درین آیه که صبر است
 جمال نماید مجنون را التفات خاطر بان میفرمایند خواستند تا لفظ محبتش را بر محاک
 استحسان بیازمایند نازنینان تبسلیه هر یک خود را بر نور ناگوناگون آراستند
 بر مجنون خواستند تا جلوه نمایند لیکن بغیر محبت عنان گرفته از مهر نهانی بر آن
 غمخوره در مقام جلوه گری در آورد و با مجنون اظهار این معنی نمود که مدعیان منشور
 دعوی کنشاده اند دقیقه گران التماس التفاتی مینمایند واقف حالی باشی
 که در حسا را قبایل خویش را بناخن ادبار خراشی مجنون بزبان حال بان میفایند

برشام دو دانه من آتش بگردون افکنند	خورشید را همچون شفق در خاک بخون
با خازن بیت بگو که خور و علفان غار عظیم	کس مهر ناز خویش را بر دیگری بخون
که از حیرت بشنود از جور سیل شسته	خود را جویباران از هوا بر خاک افکند

حقیق نیران ارباب حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 در آن بیابان اطلبش سرگردان بود بوی نمودند که ای موسی آتش سوزنده
 بی طلبی از آتش فروزنده غافل تو وجود نامرئی را می بینی و یا غافل تو خبر از راه تو
 جوی و از سرانی انا الله یجری تو روشنائی میخوابی از آشنائی نمی اندیشی
 تو جند و آتش می طلبی از جذبه دلکش خبر نداری ای موسی تو آتش می طلبی ترا برای آتش
 طلبید بدینی نفرستاده ایم ترانه از برای آن آفریده ایم که گاهی سبیلبری لشکر
 فرعون کنی و گاهی در بیابان مدین سرگردان و از فرعونیان گریزان باشی و
 گاهی در اوج بل فرادریای کوسند ان شعیب علیه الصلوٰۃ والسلام در چاه فرو کنی
 و گاهی از برای دختر شعیب بانی اختیار کنی من ترا برای خود آفریده ام و منم
 و نفسی که یک برائی می سازد نور پیراک طوز زده باشد در بیابان اطلب آتش
 کجا و دای موسی گشتگان تیره ضلالت را راه هدایت تو خواهی نمودن اگر برا
 چه ترسی نور تو حید در اقطار عالم تو منتشر خواهی گردانید از برای آنکه آتش سرگردان
 چه کشتی تشریب کانه تعالی بقول بنده من نرا از کتم عدم بعضائی عالم وجود از
 برای رکوع و سجود و طلب انوار شهوات آورده ایم و دست چهار هزار نقطه بر
 و صد هزاران هزار علماء و ارباب قنوت از برای تحمیل ابرادت تو فرستاده ایم
 دنیا و آخرت مخلوق از برای است عالم غیب و شبهات موجود از برای تو و نو
 گاهی بخدمت حق و گاهی بملامت زن گاهی نوکری سلطان و گاهی جاگر

این وان گاهی در پی نفس هوا و گاهی در صد و جور و جفا گاهی بفسق و فجور مشغول
و گاهی بجرم اهل منور و لشیع الرومی قدس سره نوی باطن و باطن خونی

اول آخر تو عشق ازل خواهم بود	دوم هر ماده حسری را چون ازل بود
آنچه بیشتر بدو جانب هر خار بنه	چون زن فاحشه هر شب تو در شمع
دل من در طلب لذت نیای دین	ترک این باغ و بهار چمن بجوی کن
اشعار حضرت موسی را شلوی علیها الصلو	شیر مرد اول خود را سگ هر کوی کن

مهلکی در میان بود چون مهلت بگذشت حلیه خود را برداشت و روی بمصر آورد
چون در راه آمد شب تاریک پیش آمد و باران باریدن گرفت و گرگان در راه
افتادند موسی علیه الصلوٰة والسلام در حال اضطراب بحال خود فریاد خطابست
خداوندی جل جلاله در رسید که لا تحف موسی علیه الصلوٰة والسلام آرام یافت
بگذشت بنده مومن را در مدین دینی با شعیب طایف غیب عهده اطاعت خدمت

پیش آمده است و اجل معهود در میان مقرر گشته که اگر اجارا جهم الایستخرون
ساعتی و لایستقدمون و چون آن اجل منقضی گردد و مهلت عمر بسر آید و شب
تاریک بپیش آید باران حسرت از آید بیدار گردد و صرصره تنهاده صاعقه آید
متعاقب گردد و در عمارت در دمار و غریب در آید بر تپه را آینهها در جستن آید
گرگان ورنه در رزمه اموال افتند از فقر و ارجح و اجار شایع شذرات اعمال
ممكن الحصول نمانده بنده سر سیم بحال خود در مانده ناگفته بداهتی از مشجعه غنائت
کشتی طایفه ظاهر گردد و فیضان لطف الهی ظهور کند خطایه که لا تحف و لا تحزن
با نیخطاب خطاب بنده در مانده قرار و آرام و اطمینانی حاصل نماید و بفرار
بال مرفه الحال مجرب رومی آورد و نقلست که آنشب وقت ظهور روز

حقیقی بود هر پیرایه که در افکار و اکناف عالم برافروخته بود نذر و نشست
 و همه شهاب و مرد و شعله های همه نیران بطنی گشت و در هیچ سنگ و آهنی
 شراره نماند سبب همان بود که نور مجازی را با نور حقیقی قوت نمی ماند نکته
 اید و لیش و قتی که نور مجازی را با نور حقیقی قوت نمی ماند ظلمت معاصی را با نور
 ایمان بقا کجا باشد لطیفه در آفتاب که آدمی را علیه الصلوة والسلام بدینا و نشاند
 شراره از نوار آتین سنگ عقبه کردند تا در وقت حاجت به نگاه که سنگ بر آتین
 زنند آن آتش پوشیده بطنه را آید در آتش که موسی علیه الصلوة والسلام در
 سنگ و آتین نهاده بود بیرون نتوانست آورد نور توحید یک حضرت و جلالت
 احدیت جل جلاله خود در دل بنده و ولایت نهاده باشد شیطان لعین
 با وجود که ضعیف آن کید شیطان کمال ضعیفاکی تواند که در وقت مرگ او
 الحسب الله عجیب عبارت از آنست از دل بنده برین بر تحقیق شریف
 و تمیق لطیف که ساکنان راه و طالبان الله تعالی را موسی و ابراهیم
 نماید و در طریق طلب نمودار انیواقه پیش آید بگوشش هوشش بنو اید و لیش
 چون نوای بلابل عشق و گلستان طلب با سماع ارباب عشق طرب و انشمار
 رواج عنایت از مذهب حیرت بر حضرات شجره را سطر بطنه را تید عاشق موسی و ابراهیم
 مدین فراق روی بمصرصال آرد و قدم در بیابان طلب نهاد از روی امتحان
 طریق وصول بر روی شسته گردانند و آفتاب عشق و شادی اقول پذیر و
 شام طیش و نامرادی پیش آید بحاجت غم و اندوه در فضای هوای سینه
 مژگم گردد و رعشه تقاریر غریبان آید و برق استیلا در جستن آید صحرای بلا و
 صاعقه ابتلا متعاقب گردد باران اشک از غمام دیده متفاطر گردد و اگر گشت

روی با کلافت رمل اعمال آرد و صفورا را ایام فرزند گرفته زادن گیرد و ظلمات محجب
 خلائی که عبارتست از تعلقات مانع صفای وقت گردد و عاشق موسی وارد طلب
 رشاش نور تم رشش علیهم من نوره روی بمقتضای اعمال آرد و سنگ طاعت آیین
 استطاعت زدن گیرد و از قبح اعمال نور حقیقت بظهور نیاید چنانکه جهل کند مراد و
 نه پیوند و در وادی حیرت سر سیمه و حیران گردد و از درون جان فریاد برآرد که
 بیست شب تاریک دره وادی این در پیش و آتش طویر کجا و عده دیدار کجا
 چون خلق و اضطراب عاشق از حد در گذرد و آتش اشتیاق در باطن و شش تنال
 پذیرد و دستگیر مانند گمان بغیر یادی رسیده از طور وجود وادی مقدس
 بر شجره دل همه از انواع انوار الله نور السموات والارض در نظر بصیرتش جلوه
 گری در آرد و جان در پی نظر و طلب آن نور از غایت سر و موسی وارد نوره روانه
 ای انی انش من جانب الطور نارد و اندازد و اهل اسم و رسم را دواعی کند و قلم
 تقلید جدید است چه بیندازد و در شب حیرت ماه بریدن گیرد و ظلماتی که در پیش
 حواس مودع است در پیش اندازد و روی بشجره دل آرد تا شاید لعل از انوار
 معرفت و شعله از نیران محبت حاصل کند و اثر در طریق طلب بدرقه هدایت خود
 گرداند علی اشک منهل العقیس و اجد علی النار هدی حضرت موسی علیه السلام چنان
 بآن آتش نزدیک می شد آن آتش درخت چنهان میگشت و چون جمع
 می نمود آن آتش در ظهوری افزود و موسی را علیه الصلوة والسلام بجا
 خود میخواند تا در آن ترو و اظهار ترو و نوبت موسی علیه الصلوة والسلام
 از سوسن شید عارف را نیز بشجره دل آتشی مینماید و فرشته اعصان حداد
 و فرغ امکان از سطوت آن آتش سه چشمه چون بمقتضای انی وجهت وجه

در وقت تمام توجه روی بوی می آورد تا در تحت تصرفش در آرد و حجب کبریا
مختجب میگردد که مالک لایب و رب الارباب و چون بجهت عدم استحقاق
پای ذمه اول در دامن جنول در می کشند باز با طعنا ضامنش برنجینه حضرت
خود میدوانند که انا الطلوب فاطلنی تجدد فی سیکوید **للمشیح الرومی**

درخت و انشی دیدم خداوند که جانانم و خلعت الیه الیلوی و وقت اللیل بیایا ایجان توئی موسی اینقا کتبنا توئی عیسی من ممت که منی سکا ایل منم شون استجد که سندا سختی منم	در اینجا اندان آتش مگر موسی عرام چهل سالست چون موسی بگردان چو برگری عصا گردم چو اندازیم لغایم چنانکه در می من اندازم چو برانم چو او سندا که سار ز در و در چو نالانم
---	---

ایدر ویش تا موسی علیه الصلوة والسلام دو نوبت برهوش از وی ازیل
گشت قوت اجتماع انی انا الله و اریس نشند که لک تا سالک را نیزه و فنا
دست ندید محرم اسرار توحید نگردد و آن فنا بشریت است و دیگر فنا فی التوحید که
آنرا فنا فی الفنا می گویند چون این دو فنا حاصل آید نور توحید را شجره دل علم بدون

گیرد و شجره اخضر دل نمای آتش حقیقی گردد که الذی جعل لکم من الشجره الاخضره ناراً
خافوا انتم منه توقدون مکان و امکان کلی بطرف شود و جنت هستی و اندیشه
هوایستی در بحر شایده مستغرق گردد و چنانکه شیخ فریدالدین عطار علیه السلام بیان نموده

ما نور آن دیدم و کون از چشم من نهاده روزی بدون آتش طلب افنا گشت طلب ناکه بدون شده از قدم برکن عالم از رسم رویش ز برقع ناگهان بپشت در پس	چند امستی تا با بر جهان من نهاده ازین آتش شود و شغب در انجمن نهاده شد ما نور وحدت زد علم این ما و من نهاده شد دودی و سوسو هر زمان در درون نهاده شد
--	---

ایدر ویش درین وقت هست که آتش بنزدان شجره زامیکنند که من آسمان شجره فود
 من شاطی الواد الاین فی البقعة المبارکة من شجره ان یا موسی انی انا الله
 و تسمی را نیز در همین سری به خاطر ظهور کرده است و عظمه سیاه هم این است

اگر بودی امین بزی بری از بی	اگر بودی امین بزی بری از بی
ز قید تن بدر آورضا علی علم جان	ز قید تن بدر آورضا علی علم جان
بظلمت برب چرخان نور طلع غیبی	بظلمت برب چرخان نور طلع غیبی
چشمه دولت استجیات جویند	چشمه دولت استجیات جویند
تو غافل چو شناسی ظهور سر وجود	تو غافل چو شناسی ظهور سر وجود
حجاب غلظت نور از میان تن بردار	حجاب غلظت نور از میان تن بردار
برای قدس بهرم گلی دیگر شکفت	برای قدس بهرم گلی دیگر شکفت
برفت جان ز منی وقت بکوی تو ماند	برفت جان ز منی وقت بکوی تو ماند
فرجیست جا هست اگر زدی کرم	فرجیست جا هست اگر زدی کرم

مسکین حسین بن مصطفی قدس سره آنوقت که این آتش بگی شجره و آتش را فرود گرفت بنزد
 تمام ناسوخته شعلهها انا حق از ویرانه اعدا بر جوالی بودند از سطوات انا حق بجا
 سوخت اطفای بودیت ایضا از دستگیری که گفت خاصیت این آتش است

که هر کوروی باشد و هر کوروی می باشد بر هر دو مبارک آید ان بود که من
 فی النار من جوهرا آری این آتش چون ظهور کند عارف در وی بر مثال
 خود باشد که چون این آتش در اجزاء وجود او تصرف کند نفس چو شمع زن گیر
 تا این آتش هم بر خود مبارک آید تا بوی نهشته او شکا اگر در که اگر آتش نبود
 میان خود و بی دفرقی نبود پس چون عزت خود بوجود آتش بود پس آتش

بروی مبارک آمد لاجرم خود بشکرازد وجود در میان شهادت گفت من تمام
 بسوزم تا بر اهل حوالی من مبارک آید از نجا بود که حسین نور الله تعالی روحه
 در آنوقت میگفت الهی منیت نامسوئی فی لاجه منک فنجی نامسوئی علی
 تنیک ان ترجم علی من سعی فی قتل یعنی با بکلی شجره وجود انسانی را چون
 خود فدای آتش عشق تو کردیم تو نیز لطافت خویش من شام ساعیان این سعادت
 را که بر حوالی این تنه اند لطیف رحمت معطر گردان تا بر ایشان بسم مبارک آید و
 ایدر و این شجره حسین تمام نسوخته بود لاجرم از شعله اناحق و انا نیت سید بود
 و آن دو منبعث از طاعت قلب بود چون قالب را نیز در باخت و بالتش ابتلا
 بسوخت نقایح بکلی از جمال کمال او برداشته و خاکستر وجودش را در آفتاب
 بروی آتشی بی دو در جلوه گری الله الله آمد تا همه اند که این آتش
 است که از آب نمینند و این شعله است که از باد تسکین یابد این آن آتشی است
 که از مشاع غیب بعالم شهود آمده است و این شعله است که از کانون بطون در شعله
 وجود گرفته است **لمؤلفه فی هذا المعنی** آتشی آمد پدید جسم و جان من خست

سوخت جسم و جانم ایحرم خدا ایا بر سر
 کین آتش بود که حاصل از مشاع غیب
 اعلی می بود پنهان زیر خاشاک جو
 من ز دیده شریکیم آسکه بنشیند سلم
 خواشم آبی زغم شاید که سوزم کم شود
 خلق گویند هم چنین این رفیر منبر گو
اشارت حق تعالی در شجره سوز

در درون سینه ام چون خود در مجر خست
 کین چنانش بود که روی جلوه جبر خست
 کین جان منی عقل را در اوج فکر پر خست
 عاقبت پیش طرد و مجمع شکست خست
 این خون اتوده بود و آتش من خست
 و ز زمین آتش فدا و بر فلک خست
 آه کین آتش هزاران و اعظم خست

انشی بدید او در دنا موسی را بدان انش بدام در راه کنگار در نهال شجره صنوبر
 دل انسانی انشی نهاده اند که عبارت از انش شوقست که بدان انش عاشق بدام
 درمی آرند خاصیت انش موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آن بود که هر چند قوی تریش
 آن درخت بنه و تر و فزنده تر میگشت خاصیت انش شوق در دل مجبان است
 که هر چند قوی تر می شود طراوت و نصارت شجره دل زیاده میگرد و اینجا انش
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام مقدمه نبوت بود اینجا انش شوق بدرقه قربت آن
 آن انش موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام و کلام از بی رسانید اینجا این انش نه
 السلام لم یزلی رساند سلام قدامن حسین و کرمته از تحقیقات و
 تحقیقات درایت باور است فاخلع ثعلبک و حکمت
 درین امر بدانکه بزرگان در تفسیر این آیت دو فرق گشته اند بعضی اهل
 تفسیر اند و گروهی اهل تاویل ما اول اقوال مفسران تفسیر نمایم و بعد از آن
 بطالیف و اشارات ارباب تاویل شروع کنیم **قول اول** ابن مسعود
 عنه روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که فرمود تعلین حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آنروز از پوست حمار ناپیاسته بود و آن پوست
 مناسبست وادی مقدس نداشت لاجرم امر تلج آن آید و محطت
 اید و پیش و قتی که پوست حمار در پای موسی علیه الصلوٰۃ والسلام لاین رسالت
 وادی مقدس نیست و در میقات المناجات جمع نمی شود و محبت و نیام دار
 اند نیاجسته در دل بنده مؤمن که وادی اقدس حضرت جلال احدیت است اهل
 جلال در وقت المناجات المصلی نیاجی بر یقین بدانکه عبارت از آن بدتر
 و ناپسندیده تر است پس بنده ادنی تر که با خراج آن کوشد و دل را از آن پاک بگذرد

گردانده و خالص از برای محبت الهی جل و علا فایز سازد تا بکثرت خدا داد
 خداوندی جل و علا تسبیح گردد **قول دوم** مجاهد میگوید رحمه الله تعالی
 و این قول منقولست از حکمرانه رضی الله عنه که حکمت در امر خلع نعلین آن بود که
 آن زمین از حق سبحانه تعالی استمداد نموده که پیشتر مساس قدم شریفه و سوره
 علیه الصلوة والسلام فایز نشد اگر و انداخته اند واسطه پیمان نباشد تا آن
 زمین طایفه سیاحت قدم آنحضرت پاکتر گردد و به واسطه تواند بود به قدم شریفه
 و به واسطه محبت محققانند بدانکه دل بند با مومن نیز چون وادی مقدس
 طایفه ضرب الله مثلا طایفه که شجره طایفه پاکست عشق محبت الهی جل و علا
 وارد آن مقدس نزول فرمود جهیدی کن تا او را از محبت دنیا و آخرت بریان
 سازی و این نعلین از قدم وی بیرون اندازی تا دل بشیرت مساس عشق
 محبت الهی جل و علا از جو واسطه محبت نورانی و طمانی فایز گردد **قول سوم**
 سعید بن جبیر گوید رحمه الله تعالی که حکمت در خلع نعلین آن بود تا تواضع و تهلیل
 زیادت گردد چنانکه در طواف کعبه شرط است بر تنه پای رفتن و در نماز لازم
 کفش بیرون کردن از برای رعایتش الطهارة و محافظت ادب کعبه
 در حریم حرم وادی مقدس همین معنی ملاحظه فرموده امر آمد خلع نعلین و همه دانند
 که نزد پادشاهان مجازی عیست با کفش رفتن نزد پادشاه حقیقی جل و علا بطریق
اولی قول چهارم فارابی گفت رحمه الله تعالی که حضرت موسی علیه السلام
 و السلام آن کفش از برای دفع ضرر و زیارت پوشیده بود خطاب آمد که موسی
 موسی تو دفع ضرر از کفش میدانی باز از او سبب فایز شدت سبب چو دراز
 ناگویند آنچه ترویج سبب دفع از وی حشر است بود همان سبب از وی آنحضرت است

موقوفات محققانه ای انگاه دنیا از برای دفع ضرر و جلب نفع بدست
آورده و آنرا از برای دستگیری در روز احتیاج نگاه میداری و اقب
باش که قضیه عکس خواهد گشت و آنچه سبب عزت می پنداری سبب ذلت خواهد

چو عا جسر واری باید همی مرد	چو فلاتون یونانی چه آن کرد
حیات خوش ممت خوش گشتی	کردنی را بد نیستی در بسپرد
تکلف گر نباشد خوش توان بود	تعلق گر نباشد خوش توان بود

قول چهارم آنست که فعل از برای راحت کاره تعالی یعول میو
هر که قدم در دای طلب بماند راحتها بکلی بیاید گذشت و مختصا را یکی اخینا را یکی
پیش جنگ طلبانینختا تیر را آن چادر

قول پنجم فرخون قطع رفت کند و بوطن اصلی خود مراجعت نماید کفش
بپوشد و کند عصا باندازد کاره تعالی یعول مدتی در دای طلب سرگردان
بودی و چون کوی و زخم چوگان تقدیر بسپرد دیدی اکنون که بمنزل مقصود

رسیدی آلت سفر بانداز و بساط اقامت در مقام استقامت بنشین شهادت
ایدر ویش مدت عمر و طلب مقصود قدم از سر غذا از خون جگر ساخته در میان
خوشتار دنیا سرگردانی کشیده چون روح ازین سفر با خطر برجع و مستقر خوشتر

روی آرد که یا استباه النفس المطننه ارجی الی ربک این تعلیم آب خاک که
آلت سفر و پای افراز روح می بوده بدرگاه بگذارد و از قیود مطلق شسته بجان
قدس سر ام لهما المیر نری رحمه الله فیما یرید جان برآورد

باده باز را نکتیض از خوشی تنم	من ازین حتی خود نیابتنگ آمده ام
تو چنان جنبیم کن که ندانم که منم	منع مانع ملکوتیم نیم از عالم خاک

یکدور روزی نفسی ساخته اندازیدم نیستم زانغ در عن طوطی شکسته تا من از شوق مقص را به در هم شکتم بهوای سرکشش پروبال بزنم	پیش ازین قالب در چاک است ای نسیم سحری بوی حاصلش می آید خاک آرزو که پرواز کنم تا بهر یار قول هشتم اهل تحقیق میگویند
---	---

که آخلق تعلیک ای منیر قلبک عن ذکر الدارین و ذکر از فکر دنیا و عقی
فایع ساز انگاه عشق و محبت مایه از سلطان العارفین گفت قدس سر
و فنی دنیا را دشمن گرفتم و حق تعالی را دوست پس بسیار یار یگداشتم و جفا
رغم و خدا میخالی از محبت و قات اختیار کردم انگاه چندان محبت حق تعالی بر من
مستولی گردانید که وجود خود را دشمن گرفتم از حق تعالی ندار سید که انی نپو
چون می بینی صنع من در وجود خویش گفتم خداوند من در میان همه قدرت است
و صنع تو و فعل تو و خلق تو شیخ فریدالدین عطار فرماید قدس سره ابیات

زهی فرو صبور و فدا آن ذات ترا بر ذره ذره راه بسیم دوی را نیست ره در حضرت تو وجود جمل ذات حضرت است	که بر هر ذره می تا بد زرات دو عالم هم وجه الله بسیم همه عالم قوی و قدرت تو همه آثار صنع و قدرت است
--	---

قول هشتم اهل محبت میگویند که تعلین عبارتست از محبت اهل اولاد و تا
این تعلین از قدم محبت بیرون نمایی پسند عزت بخلعت محبت الهی جل و علا
منته بگویی لقلست که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود و در کمال
و در تریفت ساله روزی پس را در کنار گرفته بود و پوچم میداد و پرسه در می
و خگفت با یا ایدرم را دوست میداری گفتم بی دخل نمره زده پیوست گشت

جعفر صادق رضی الله تعالی عنه سرودی در کنار گرفتن ماهوش باز آنکه گفت
 فرزند دل تنگی کن که ترانه دوست می دارم باز در ترانه نغمه و دوش از دوشی دل
 گشت اما من متحیر باند که اگر نغمه اول از غیبت بود نغمه دوم را سبب چه بود و غیبت
 گفت ای پدر روزی از شما شنیدم که می گفتید خدا تعالی را دوست میدارم
 کسیکه خدا تعالی را دوست دارد فرزند چگونه دوست دارد و رباعی بگرفت
 مرا عشق بکاری خوش خوش به گفتا چون آدم تو پای بیدان کش
 آتش جهان سوخت سرازاتش خویش مه کاتش به سیزم شد و بهیم آتش
 ما را خواهی خطی بجام در کش به کاند کیدل و دوستی ماند خوش قول
 خلق فطین عبارت از انسلاخ از محبت روح و بدن که محبت او ندی جل و علامت
 غیر ذل جمع گردد و از نجاست کار با شربت گفته اند که حب و کسبت از دوش
 صادق با کائنات است از روح و با اشارت بر بدن یعنی چون محبت غالب آید فی
 روح گذاردنی بدن فی جان ماندونی تن همان عشق ماند و پس تا عاشق بازن
 تمام گوید اگر در به پا شد این من به منم اگر می هست تو می به
 در در به من پیوسته گوید اندر من قوم از تن ماند و نه جان و در آن
 و احوال تنی بت تو قول هم فطین عبارت از فانی و اندیشه
 آخرت که این هر دو قاطع طریق اهل الله است بجا از تعالی که چون ساخت
 دل خود محبت الهی جل و علامت شود و ظلمات اندیشه دنیا و آخرت از رویا
 بر اطن ارباب معرفت خست بریزد و حسن و خاشاک محمدان در طوالت شهر
 عشق و شملات تا قدم باگ فرو سوزد چنانکه فیه گوید ایچا است
 از فروخت عشق و جسم جان بسخت گفتن ای بر کشم نام و زبان بسخت

<p>تغیبت هر دو جهان با عافیت پیوسته و دنیا و آخرتی برقت و عشق مولی مانند لعل ایل عقیقی سود بر دو عالم است بی زیان تشنه دیدار ایم در میان طلب چونکه مرآت جان دیدار جانش عیا حسد بر آن پرده بود اندر میان با دوست که معینی پیش ازین گفتمش شمرده</p>	<p>از تشنه تشنه که هر دو جهان من پیوسته سلطنت نور علی این دین آن من نصیب گرمی باز آرا و سود و زیان من نصیب کاشک این تشنه کی روح و روان من نصیب طلعت تن در تجر و نور جهان من نصیب جمال از کیش آه و فغان من نصیب این زمان نورش شمع و پیاوست</p>
---	---

فصل یازدهم اخلاص تعلیم اهل توحید و پیغمبر که تحقیق معنی مایه از
هر دو نوع افعال تجلیه از هر دو جنس احوال که عبارتست از قرب و بعد از وصل و
فصل از غدا و بقا و تجلی و استوار و صحو و صحو و غیر آن تا مستصف گردد و بعد از صفات
دوست و متعلق با ضلالت محبوب و محلال و مجازی و در شهو حقیقی و استیلاک
سلطنت بشریت در نور حقیقت **للعطائر قدس سره** تا نور الهی خود در زیر
و زبر کردی و درستی مطلق و معنی بهر کردی و این پرده نبادت بر زبر هم که
هرگز نه و پرده به نیایی تا پرده در کردی حاصل الکلام که حضرت مولی علیه
الصلوة والسلام بر کوه طور بدشت پدید آمد و لیکن با درخت آمد و درخت که نام او
و نودی من اشجود و درخت را چه نام بود عصا و تعلیم آن در دست و این در کجا
فرمان آمد که کلیه از طریق محبت است و پامیزی در دست عصا گرفته و در پای تعلیم
کرده که تعلیم است سلوک است و تواضع و اخلاص آن است ساکنان با توجه میکنند با پدر
که بره نباشد آن به که برهنه باشد اخلاص تعلیم و باز آمده دست که انی پیش
گیری و از حضرت ماگدا می دیدار کن که اباید که دست می آید ساجد تا دست پر

باز کرد و بخت تو عصا بدست آمده است بر اندی لاجرم دست تهی باز گردی گویند
 گفت که چون حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام امر خلیع نعلین آنرا فی الحال
 هم نعلین بپوشی بپوشید و هم نعلین باطنی تا آنگاه که در حرم حرم از بار یافت
 آمد و پدیدارید و پیش موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام در وادی مقدس امر خلیع
 نعلین آنرا که از خلیع نعلینک و خواجہ بالا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در مقام قیام
 نعلین از خلیع نعلینک تهی آنرا مقتضی است که چون سید صلوٰۃ اللہ تعالیٰ
 سلام علیہ حرم برای قرب رسید خواست تا خلیع نعلین نایب خطاب آنرا که ای
 محمد نعلین از پای دور کن تا گرد نعلین ترا سر زیده عرش و فرش گردانیم

ای دل و دیده خاک نعلین است	رشته جان ز شرک نعلین است
شد اویم زخم چون جگر است	تا چون نعلین زیر پا سپرد
بیداری کرد و وفای تو سود	که چون نعلین رخ بر بیای تو سود
چهره عرش را که جام صفات	که نعلین تو عجب از دست
چون شد شش خاک بات کحل عین	شد از آن مقتدر بدان نعلین

ابیر و پیش تفاوت میان این دو حال زانست که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام محب بود و حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم محبوب موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام طالب بود و محمد صلی اللہ علیہ وسلم مطلوب موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 خود آمده بود و ظالمیتها محمد صلی اللہ علیہ وسلم آورده بودند سبحان الذی اسری
 بهر که خود بیاید مجر و متب باید شد تا در خلوتخانه قرب بار یابد و هر که بسیار ندیده
 با ویست با حرم سرای وصال راه دهند لکن شیخ الطائری قدس سره

موسی را ز بهر نزدی خود بر با طقدس
 خود را در او فکند در آن وادی طبری

<p>کند فضا فی قدس تعلیم شود تا محرم حرم شوی در صف صف احمد بیاضت مالکذب اقلب یابی وین را براق بین اگر فرستاد اگر کجا وین را شبنم بر بخت بخت که دنی وین را از عرش ساخته ایوان کجا</p>	<p>حالی ندای جادوش عزت بدو رسید چهل شب در انجیریم بخت چله نشین موسی ابن تیرانی جانسوز ضرب خورد او را خدای گفت ز تعلیم دور شو او را بعد چهل شب پیوسته بار داد آنرا از طور کرد سرائی حرم بدید</p>
---	---

مستحق است که چون کلام ازلی و خطاب لم یزلی موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
گشت و انکلامی بود که کلام هیچ مستحکم نمی ماندست و موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
بواسطه ضعف بشریت طاقت استماع و قوت استماع از کلام قدیم نداشت لاجرا
بمقتضای عنده ظهور حاجی بنور اخلاقی لشکر جواسس پیصال یافته و قوی بشیر
از کار فرو مانده را و یه نهادوش از امتناع بستی شغلی گردانیدند و از لباس تقصیر
عریان ساخته بخلوت جمیع متغلی ساختند هم آن بود که از توان تر تجلیات صفاتی
تکینیه و موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از هم فروزید و فرات وجودش بر فرو
انوار شهود از روز زرقید و بیرون برد چه عجب گردلم از بر قوا انوار شهود
دوره دزه شود از روز زرقید و بیرون میرغ دل منتظر اندر قفص تن ناکمی باشد و
با یک صغیری بر بیرون پرد حکیم انلی بجلت لم یزلی دانست که در و در خطاب
مستطاب طاقت موسی طاقت گشته و ماه اصحابش در حقایق فناده خواست تا
او را از انتقام چریت پشت باز آرد و قوای بشیری و شاعر ظاهری او را باز
با و باز و با موسی علیه الصلوٰۃ والسلام خطاب فرود که مالک جهنمیک
یا موسی موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از انتقام تنزل نموده و از انجیریم لال بر طوطا

جلال الشجر خویش الشغال فرموده گفت ای عصا تو کا علیها و ایش بهای علی منحر
ولی ضیاء مار بخری گفت خداوند از من سوال میفرماید از ما بیت و حقیقت و
آن عصای منست بروی تکیه میکنم و با و برگ از درخت برای گو سفندان خود میریزم
و مرا با وی حاجتهای دیگر نیز هست و چون نفاذ حاجات منحصلاً در مقام گنجی اثر
نداشت از تفصیل با جمال الشغال فرمود و تکیه بداند علماء از تزیینات تحقیقات
و تزیینات بشمار است و از باب اشارت را نیز لطایف کثیره و معاونت بشیر و از نظر
یکچندی در این رساله امین و معین میگردد و بیع قبول اصغنائی و بعدین اصغنائی
منظور در تحقیق اول علم است بگویند روح الله تعالی ارواحهم کرده و در کمال
بر سیاق اطناست ده است لاجرم جواب موافق سوال ارد گشت و بیان این
مقدمه است که تحقیق چون خواست که با کلیم خویش لصفه تکریم تجلی فرماید و آن
مقام بسط در کلام مطلوب بود لاجرم در سوال اطناست فرموده گفت آن چه چیز است
و درست راست تو ای موسی و اگر مقصود ایجاز بودی یک کلمه ای بسند بودی
تا گفتی آن چه چیز است و چون موسی علیه الصلوٰه و السلام ایجاز در کلامش را
فرمودی او نیز در جواب ایاز را رعایت نمودی تا گفتی عصا و همین مقدار در جواب
بسنده بودی بلکه چون دید که در سوال اطناست در جوابش همان معنی است
تا گفت ای عصای آنکه از من میپرسی خدا یا عصا منست که با آن تکیه میکنم و
برگ میریزم و حاجتهای دیگر نیز دارم آری چون عاشق داند که معشوق با او
در گفت و شنید است بخاطرات و مکالمات افزاید و با دوست گفت و شنید
محبانه در میان آرد همه جمال تو منم چشم باز کنم همه شراب تو منم
چو لبم فراز کنم حرام دارم با دیگران سخن گفتن و اگر حدیث تو باشد سخن مرا کنم

جزا گویند بگویم هر چه می گویند بری که آن بسوی نسبت نکرده اند و نه تمسک
حکمت درین سوال چه بود و نسبت که امام ابو بکر بن ظاه گفت قدس سره
ابسط الیه بالسؤال لیربط قلبه بایندیه فی شهود الکبریا یعنی در مقام انبساط
باوی از طریق سوال تلمیح مینماید تا دل ویرانگفت و شنید با حضرت خود اشتنا
و هدو از آن هیئت بهشت و استیلا ی سطوت جلال الهیت فی اینجا باز آنکه در مقام
را در وقت کشف استار جلالی و ظهور انوار جمالی حیرتی دست می دهد که از خود بی
شعور میگردد و نزدیک است که پروانه وار بر گرد سرفات شمع احدیت پروانه باشد
بسوزاند و نفع وجود در پر تو انوار شهود و بر باز نماند محبوب باز ایشان را بطیفه
از اطاعت اسمیل از آن بهشت و حیرت باز دارند یعنی که حضرت خواجہ علیہ الصلوٰۃ
و السلام در آن حال که تجلیات جمال و جلال فایز میگشت بیم آن بود که بیکل نسبت
در تلامع امواج اسرار حقیقت متفرق گردد و شجره وجود از سطوات آتش شهود
پاک فرو سوزد و می بجایشه صد لقیه آوری رضی اللہ عنہا که کلیمنی یا حمیرا قلت

ایستاد چون غلی کرد حق بر طور دل	متمنج شد فو حق با نور دل
هر دو نور از یکدیگر انداختند	غیر از نار غمیرت سوختند
سطور نور محبتی قاهر است	بلکه خود مظهر خود ظاهر است
پنجکس لطافت آن نور نیست	جز فنا گشتن درون و ستور نیست
حق تعالی آنچه با حسد ننهد	دیگر بر لطافت دیدن نبود
اگر مراد لطافت آن نور بود	کلیمنی یا حمیرا دور بود

اگر کسی گوید چون مقصود از سوال باز آوردن موعود ابو علیہ الصلوٰۃ و السلام
از آن بهشت حکمت چه بود که در سوال تخصیص صفا فرمود و از چیز دیگر سوال نکرد

جواب از چند وجه است و وجه اول آنکه مقتضای خواست است حقیقت انصاف
 بر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام ظاهر گردد و منافعی که مناسبت بیان فرمایند
 تا اگر بعد از آن انصاف یعنی دیگر که مناسب حقیقت نباشد و خارق عادات بود و از
 از جمله آیات با هر دو جزای قاهره شناسد و شرح آن تحقیق است که موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام منافعی که از عصا بر سبیل عادت متصور است و بهر عصا نامناسب است از
 بیان کرد مثل تکیه کردن بروی و برگ ریختن حاجات دیگر نیست چون جامه و
 آفکندن تا سایه کند و برگردن نهادن و ادوات بروی او ریختن چون سبیل
 تعرض کنند بوی دفع کردن و امثال آن همه نه منافعی است که از سایر عصا
 متصور است و از انصاف یعنی که خارق عادات از آن عصا وجود است آنقدر است
 مثل آنکه در شب تاریک روشنای دهد و در آتش بدین کار دل و پیمان کند و اگر
 چاه را عمیق اندک بود عصا کوتاه شود و اگر بسیار بود دراز شود و بادشمنان
 محاربه کنند و چون تشنه شود به زمین که برزند آب بر جوشد و میوه که خواهد چو
 انصاف بر زمین فرو بردنی امکان برگ و شکوفه ظاهر کرده بهمان میوه بار آورده
 و این و امثال این چنانچه شمره از آن مرقوم رقم کتاب بیان گشته پس مقصود
 از سوال عصا آن بود که چون این نوع خارق عادت از آن عصا مشاهده
 کنند و اندک آن معجزه است که الله تعالی از برای وی اعدا فرموده پس
 آن از سایر عصا نامتناهی است و وجه دوم خطا میگوید قدس که حق
 تعالی خواست تا مقدار علم موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بوی نماید تا فهمد
 که علم خلاق بظواهرش نمیرسد و از خالق و قوت ندارد و چه سوال فرمود
 تا وی گفت عصا است مقتضای فرمود پس خدا را موسی اگر نزد تو عصا است

نزد ما حیثیتی است یا موسی آنرا خصا می بیند از انصاف قدرت ما بین قافای
 نقبان بین وجه سیمم شیخ ضبید بغدادی فرمود روح القدس
 انفریز که حق تعالی با موسی علیه الصلوٰۃ والسلام این سوال و جواب در میان
 آورد و بعد از آن بالقار عصا فرمود تا موسی بر هیچ چیزی اعتماد نکند بجز
 حضرت جلال احدیت سبحانه و تعالی و هیچ چیز آرام نگیرد مگر حضرت او جل و علا
 و تحقیق اینست که موسی را علیه السلام از برای خود آفریده بودم که در صفتش
 انفسی لاجرم بهر چه آرام میگرفت او را از دوری افکنده اول در حال رضاع بدار
 الفت گرفت از کنار مادرش و در کرده بدریا انداخت بفرعون و خان او خوی
 کرد قطبی را بر دست وی هلاک کرده در بیابان مدینش سرگردان گردانید و شیخ علیه
 الصلوٰۃ والسلام و گو سفندان مشغول شد از اینجا نیز جداش افکنده بعد از آن
 برین و فرزند در محبت بخطا حبس علیک ازین و فرزندش نیز برادر گردانید
 اکنون بصفا اعتماد کرد و پدو آنرا نیز از وی بازستاند و آن الق عصاک تا
 بتامی متوجه وی گردد و از غیبه روی بنیر شود تا در نزدی بهر چه دادی
 برگزیند و حقیقت وقت تو خوش به ما را خواهی خطی لب الم در کش کنند یکدل
 و دوستی ماند خوش و وجه چهارم شیخ حسین منصور طلاج گفت قدس سره
 که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام منافع عصا بجا نیتش خداوندی
 جل و علا اعدا کرد و سکون و انتفاع خود بدان طلب فرمود و خطاب آنکه که القما
 یا موسی ای الق من انفسک کون الیها و الی منافعها بعد از آن عصا را از او
 گردانید تا بکلی از او متوجه نشد و متفر نمود و آن افس کلکت زایل گشت بعد از آن
 که از وی بمقام منقطع گشت و آن انس می بوخت مبدل شد و از وی گرفته

گشت خطاب اند که خدا و لا تحف مقصود آن بود که بوسی ارام بخوشی و امنی
وی انقطاع پذیرد و بگی روی به بازی و حیرت نیست که ابن عطامی گوید
که چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام عصارا بنحو اضافت کرد که هی عصا می خطاب
آنکه که باندا از بناخت اثر داشت بوی نمودند که ترا ملک از کجاست و اختصاص باضافت
از چه جا اگر از ان است از وی چه میگری و اگر مخصوص است چه از وی تبرک آید
حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از آن اضافت پشیمان شد و از وی تبرک
گشت خطاب آنکه که خدا و لا تحف ای موسی ای سرش که اکنون از ملکیت و اضافت
او بنحو دتبر کردی از ضرروی مصنون و محفوظ ماندی از زمان از نزد خود گرفته بود
اکنون از نزد ما بگیر از نجاست که اهل شارب میگویند تا آن عصارا از نزد شعب
علیه الصلوٰۃ والسلام برداشته بود و اضافت بنحو میفرمود از وی تسبیح مجزیه بدین
منی آمد چون بفرمان الهی جل علا بانداخت و باز بفرمان او سجده و تعالی برداشت
آن همه مجزیه از وی ظاهر شد آید روشن تقریب است که بنده اعطاء خبر نفس
خود دارد و حمل قوت و ضعف و قدرت همه از خود می داند و خیر و شر و نفع و ضرر
بنحو اضافت می کند روزی باشد که نفس را بصورت از دمای بوی نمایند
که خواهد از وی هزار فرسنگ بگیرد تا چون از نفس خود مایوس گردد روی
بحضرت جنتی نماید که دفع فسک و تعالی و لا در بر عشق باران تاجان
بر افشانی که با خود و چه چنان خلوت کنی که چنانی نه توانی که از خود بجزیر
تواند روی اوینی که از خود در و بگردانی تا تا آن نفس از ماصفت بفرمان حضرت
غیرت بصفت کمال آراسته گردد و اطاعت و عبادت پیوسته شود و از آن
اسفل السافلین بگی با علی علیه السلام بگی ترقی نماید و بوصول بدست مقبول تسعیر گردد

اینها انفسی المنطقية ارجی الی ربک سوال حکمت چه بود که حق تعالی فرمود
 و اما کما یستلزم و تلک موضوع برای بعید است و لغو و موانده که موضوع از بهر
 قریب است و حال آنکه عصاره وقت سوال قریب بود و حاضر و بعید و عکاب
 جواب الت الله تعالی اعلم که تاسوسی علیه الصلوة والسلام دانند که تضرع
 خداوندی جل علایز کل تاسوسی غایب می باید بود چون خواهی که بجهت نزدیکی خود
 از هر چه غیر دوست دوری اختیار نمایی که فکر که تو نزد یک شیوی با دوست یقین
 بدان که تیر از تو دور خواهد کرد جواب دیگر آنست که علماء عربیت میگویند که چون
 من را الیه عظمت ذاتی باشد هر چند قریب باسم شارت بعید کنایت آید چنانکه
 فرمود و تلک الکتب الی رقیب و چون آن عصاره رقت شانی بود و عظمت بر تیر
 چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما که روی حق تعالی مغتد و مجرود پدید آورده بود
 لاجرم تعیین باسم شارت بعید فرمود سوال حکمت چه بود که حق تعالی بخت ای مجرود
 پدید آورده بود که حق تعالی فرمود و بیک و گفت بیک جواب تا دلالت کند
 بر آنکه عصاره رست راست اگر فن سنت است و دیگر آنکه در دست چپ وی خاتم بود
 خواست که در سوال تعیین عصاره نماید تعیین بین فرمود و دیگر آنکه در ذکر همین تفاسیر
 باینکه سن و بیک قرین احوال حضرت خواهد بود اما لکیفیت استعمال عصاره
 بصورت اثر و ماه و تفریق است وی بر دیات صحیح و عبارات
 فصیح بزرگان در مصنفات خود چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت فرموده
 که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بفراوان حق تعالی که فرمود و الیه یا موسی
 پنداشت که میفرماید که این عصاره بدر انداز و نگاه دار موسی علیه الصلوة والسلام
 آن عصاره از دست در آنرا وی پنداشت بیرون افکند با نگی عظیم و او از مهر و تلک

از قفا بسبع موسی علیه الصلوٰۃ والسلام رسید باز پس نگاه کرد دید که آن عصا
 بفرمان ملک عالی اثر دانی شد چون شیری در غایت در کمال سیاهی
 قدوی چون نخلی در و راه بار پای پدید آمده و آن دو شعبه ماه دمان گشته چون
 چاهی بغایت وسیع از لب زیرین دی تا زیرین هشتاد گز و دو دندان بزرگ
 بالا و افتاد و دو بر فک سفلی رغایت بزرگی هر یکی چون شیری و از دمان و
 آتش شعله میزد و چشم دی بر مثال برق میزد و بر گردن وی موها
 مانند و گیسوی عورت از پهن و یسار و نخیله موسی بر مثال نیر بهر چه
 آنرا قطع ساختی و از نفس وی با و سموم میزد چنانچه بهر چه رسیدی بسوختی اگر
 بگوی رسیدی چون نافه بلند کوفانی بر آن کوه بر آدی و سنگها بدمان گرفته
 میخامیدی و در درون وی بر یکدیگر میخوردی و آواز میزدن می آمدی و چون
 بدستی رسیدی پیشی از این باب خویش آنقدرت از رخ و بن بر کنیدی و بار
 باره کرده ا بتلای نمودی و زبان بر گرد دمان میگردانیدی و بر چپ راست
 میزدی و دیگر تا قول سیلیدی و آوازی عینف و سر و غریب از وی ظاهر
 میگشتی چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بنصورت خال مشاهده کرد
 دید که عصا لقبان گشته و چو پیکان مار چنان شده خوف خشیت بر موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام ستمی گشت و راه گزیر پیش گرفته قرار بر فراخت سیاه
 گرفت آن خیزان از وی گزیران شد خطابست طاب حضرت رب الان
 جل و علامت خودی گشته خواست تا او را از طریق تلویین بتاز بایستکین رسید
 تکمین باز آرد و فرمود که یا موسی باز ایست موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از آن
 بلایت باز آمده با خطابستی یافته همتن وی گوش گشته دل از عقل فارغ

و من از جهان به پیش سخته روی بدخت آورده و جان با سماع کلام متوجه
 گشته تا دوست چه می فرماید فرمان آید که خدا و لا تحف ایموسی دعوی ملکیت
 میکردی که بی عصای از ملک خود چرات رسد و از حق خود چه اگر نبرد و در جست که
 چون روز قیامت کنهها نیکو دنیا دار من جمع کرده باشند بصورت ما را من
 نظر ایشان در آرنجها نماند ایناران قصد ایشان کنند گنج داران از آن مار
 که زیر آن شوند مار گوید که چه میگردد من آن مال تو ام که عمر تحصیل من صرف
 میکردی و بجهت من عصیان خداست تعالی می درزیدی و خلق را با انواع می آزاریدی
 و در مجالس و محافل بمن می نازیدی اکنون چرا از من می گنجی نمی بلبلیش
 تحصیل مال منال عمر شریف ضایع کن و اعنا در بر کرم حقتعالی کن و بهال ضلالت
 که در حقیقت ما هست دل من نه چنانکه شمال سمیل گفته است قطعه مال نیا که بر تو تکیه
 نزدستی چه خصاست بد اگر از دست باندازی و لشبان گردد و اهل ناهل را کن
 چو برتس روی من تار فیک دل تو موسی عمران گردد و آفصه چون حضرت موسی
 را علیه الصلوة والسلام فرمان آید که خدا و لا تحف بگیر انیصا و مترس دل
 قدری بقرار باز آید اما بمقتضای طبع بشریت هنوز تمسید تا دست در تن چسبید
 بجانب وی دراز کرد تا بگیرد فرمان آید که ایموسی دست بر نه کن اگر آتش بر آید
 کرده باشم بدست در تن چسبیدن دفع آتش بلا نشود و بدو ایاتی آمده است که حضرت
 رسول فرمود صلی الله علیه و سلم از حرم الله تعالی انی موسی لما قال خذ و لا تحف هو باخذ
 و بعضی قصص آورده است که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام خطاب نمود که ایموسی تعلیم
 عصبان را میداری گفت تعلیم من برای آن دارم که اگر گزوم قصد کنی بغلیش کنم و عصبان
 آن نام را از خود دفع کنم حقتعالی تعلیم من بر او گزوم که او نیک و عصبان را بدو بار خشت

هم موسی بدانند که چون احدی چنانی خواهد انجامید سبب بازداشت عین بالا گرداند
 وضار و نافع حق تعالی را دانند و از عصا و تعلیم سبب شقیع گردانند اگر کسی سوال کند
 که حق تعالی را حکمت در تعلیب عصا شعبان چه بود جواب آنست که از برای اظهار انجمنه تا
 بر فرعون بدان الزام محبت نماید اگر گویند که اظهار انجمنه در پیش منکران باستی
 کردن در خلوتگاه طور و جلوه گاه نور ظهور این امر را فایده چه بود گویم که حق تعالی
 دانست که موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از آن لغبان بخوابد ترسید و از وی گریز
 خواهد شد بخواند که انجمنه در نظر فرعونیان بروی طاری گرد و اول رطله
 او را انبیا واقع نمیداد و در حضور نبین چنانکه ایشان ترسند وی ترسد و نظیر آنست
 که حق سبحانه و تعالی چون قضا را ندیده بود که شگومی قیامت و غنیمت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم و نیز بعلم قدیم میدانست که صوت و مینب روز قیامت
 بغایت صعبت و خلایق در شادمانه اغفال میروش گردند حضرت خواص صلی
 علیه سلم در شب معراج بر ابطاق سموات گذرانیده و درجات حبش و در کاشخ
 و تمامی احوال قیامت با حضرت نمودند تا فردا که همه خلایق از مینب و صوت
 قیامت نفسی نفسی گویند چون آنحضرت دیده و گذشته باشد و بر آن خوی گز
 در آن روز و چون دیگران نیز ترسد و جمله تنی امنی گوید اگر کسی پرسد که موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام در آن روز از عصا ترسید و ایبراهیم علیه الصلوٰۃ والسلام از آن ترسید
 ترسید و نیز چو حکمت بود و جواب آنست و الله تعالی اعلم که آن افشا فرود نه فعل بود و گو
 منسوب به پیران از فعل کافران ترسند که الله تعالی صلی من الناس عصا را گرفته
 وضع حق تعالی است و بهر نیب از آنکه الهی جل و علایق است و جواب آنست
 که سبب خروج حضرت آدم علیه الصلوٰۃ والسلام از بهشت مار بود

موسی علیه الصلوٰۃ والسلام چون ما دید پیشه که نباید بیداد و رجات
 قرب کرامت بنیق لکست که چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام متعظنا
 خداوند لا تحف دست بجانب دراز کرده خور زیرین دی گرفت آن مانی بحال صبور
 اولی بازگشته همان عصا شد موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خداوند این امر
 خارق جبین چه در حضور من نمودن بود تا وی این معجزه بدیدی و بر صدق است
 من لیسلی بودی خطاب آمد که مقصود از نمودن این معجزه اکنون آن بود که چون این
 واقعه در حضور من روی نماید تیری و مرجع و مال معجزه بدانی حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام بعد از آنکه این معجزه ظاهر فایز گشت با خود گفت که هرگز از این معجزه طلب
 قدیر جل جلاله این در گزار نمایم بدست تدبیر آید و در خزینة نبوت انجمن نقد
 مخزون داشته باشد هیچ نقد دیگر محتاج نباشد خطاب آمد که ای موسی منتظر باش
 تا در ارفضا قضاء و رد و گواه مقبر نباشد اثبات مدعی تحقق نمید و تو در حق
 نبوت میکنی و خصم را انکار اصرار مینماید اگر چند دایره شاهد عدل پیشو نبوت
 توقع شهادت در ارفضا حکمت بر کشیده اند اما حالی و گواه با خود همراه است
 یک فی حبیب تجزیه بیضا من سیر و ای موسی خرمیه رسالت را میخواهی از لای
 معانی ملو گردانی باری نقد این گوهر از هر این بحر انور که عبارت از حبیب پر
 گوهر عالم غیبت سیر و آن موسی علیه الصلوٰۃ والسلام است حق پیر انور
 ملک یان جل جلاله در عالم حبیب بود و گوهر شرف او در محراب لای نور پیر
 پیر بیضا را سیر و آن در منتقل است که آن نور از کف کفایت موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام چنان بظهور آمده بود که بر شعاع قناب غالب آمد و سطوع آن نور گویا
 بر تبه بود که دیده را طافت نگاه کردن در آن نور نبود و از هر گشتی طلحه نور

اشتغال می نمود که به نور راه و ستاره بر است فالق بود و در این باره در حدیث
 دو مجسمه و دقیقه آنها می بیند که گوید منبیهان عالم غیب فرعون مجنون و منبیه
 که ای گشتن بیا بیا ضلالت اگر ظلمت آید و جهالت راه گم کرده اینک است
 هدایت افروختیم و اگر ستور و آرشیم داری ولیکن بصیرت نداری اینک چو بی
 همراه قانده طریق ارشاد فرستادیم که ستور اندر خبر خوب براه نتوان آورد و ستار
 اید و این حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام فرعون می فرستادند زیرا که
 عصا که تنافض نمودند و دید برضیا با آن قرین گردانیدند تا با هوا سطر این روایت
 که یکی مندر جلال بود و دیگری مطلع جمال بر فرعون غالب آمدند تا بنیر بالبلعین
 آن پیش آمده است که موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام با فرعون چون تر عصا
 توحید دادند و شایستی که بخرد آن عصا بر شیطان تسلط می گشتی خطاب
 که عبدی اقم الصلوٰۃ لک لعلک تنس الی غسق اللیل یعنی عصا توحید که انشا کن
 دست عمل حبیب توفیق در آرتا نو طاعت همراه تو گردانیم تا برکت معلوم محل شیطان
 فرعون صفت غالبانی و از جنگ آن ضلالت ضلالت یابی سوال
 او دخل بدک فی حبیب فرمود و فی کلمات حکمت درین حبیب جواب
 بحیب آمد زیرا که نقد مردان و حبیب آن بخیلان باشند که نقد در کیست و تیر
 نهند و آنرا بهر نخل کرده مساک استوار سازند اما سرور این باز را بهر نقد
 اگر باشد و حبیب باشد ای موسی است و حبیب کن تا نقد غیب بینی چشم بکشا
 تا نور یقین بشک و رب بینی جواب یکراست که یقین رن سینه است و
 سینه گنجینه حقیقه دل و حقیقه دل محل گوهر ایمان و نور عرفان و آن نور کار مطلع
 دست انحضرت بطور آمده بود و مع الوار دل بود که بر سر حجاب حقیقت

برآب و خاشاک بنسبت یافته و آن دست بر شمال خود مظهر آن نور با سرور
 گشته القصه چون آن نوحیت و بریان همچو صبح صادق از مشرق
 حبیب آنحضرت طلوع نمود موسی علیه الصلوٰة والسلام را در آن نوحیت بر حرت
 بنفوذ و چون دست دیگر باره در حبیب درآورد باز از نور مبین غیب مراجعت نموده
 آنکست بحالت اولی باز گشت متغالی خطاب فرمود که فدا آنک بر یاران من
 الی فرعون و ملکه انهم كانوا قوما فاسقین نقلت که چون ذات شریف و عنطیف
 حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بطالع آیات بنیات و شاهده عجزات
 بآیات بصفت کمال و نفوت جاه و جلال آراسته و پیرشته گشت از جناب کس
 خداوندی جل و علا بر سالک دعوان نامور گشت تا فرمود و اذ موب الی فرعون انه
 ای موسی بر سالک بجانب فرعون رو کرد و طغیان عدوان از حد درگذشته عرض
 مرض کفر و عصیان آن جنتیش را بجد ملاکت رسانیده و سوارگان جهالت مرکب
 ضلالت در میدان دعوی نبی میفش و انبیه کوس کفر و ضلال بر پیشه برستان
 و بال فرو گرفته و آوازه زیادت از حد و اندازه بدر و آوازه سماع جاہلان درآورد
 ای موسی نیز نصیحتی از کجمان مغرطت بصدوق سینه وی اندازد یا آنست که ششی بر
 ریش ناسوروی رسیده بر هم قبول جراتش را حجت مبدل گرد و و یا ختم ملاکی بر تن نا
 پاک آن بیباک آمده از سخت حیات تجنیه مات منتقل گرد و ای موسی سالهاست که منت
 مایخورد و انکار الوهیت مای گند او را از کفران با حسان خوان و از کفر با بیان کتبا
 کن بگوئی که دعوی الوهیت از سر بیرون کن که بر بندگی بر خفا صره افکندگی
 بسته بجهود و بیت اعوان نهائی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا
 برداشته از صعوبت حال مهابت انمخال مدت هفت شبانه روز چنان

در هوش سرور پیش طهر شده بایستاد که از خود بی شعور و از خلق لغور بود بعد از قصه
 مدت مذکوره ندای بسبع نفر پیش رسید که آجب ربک فیما امرک یعنی فرمان و پرکار
 خویش بقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از اینجا که و قورگیا
 و کمال فراست وی بود میدانست که امر نبوت کاری خطیر است و خطری عظیم دارد
 لاجرم آنچه برخاطر عاطش از اندیشه عاقبت کار و نوایب روزگار خطو میکرد و معجز
 جنابش گردانیده گفت ای فرعون بشک بسیار و مال بشمار ده ایبت
 و خدم چشم از حد عدسین است و من از اینها بیچکلام ندارم و دیگرانکه اهل
 عیال خود بدان حال گذارشته ام و از آن مفرقه برخاطر راه می یابم جعتالی خطا
 فرمود که مجموع اینجا جات کفایت کنم و ترا از سر روی نگاهدارم فرشته انفرشتا
 تا کودک و یار در مضیحه چیده از دیبا بنظرومی رسانیده و کیفیت حال عیال
 رفاهیت و عاقبت معروض می گردانیده آنگاه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گو
 نیز اختیار کرده و آنفرزند را ختنه کرد و آن فرشته بآب مان خویش آنجراحت را
 بر احوال مبدل گردانیده آنگاه آن کودک را از نزد وی برده و برکنار مادر زبان
 ملکالی فرشته را فرستاد تا گوسفندان و یار شبانی نمیکرد حضرت شعیب علیه الصلوٰۃ
 و السلام از حال ایشان خبر نداشت تا گویند روزی شبانی بر ایشان گذشت
 کیفیت عیال ایشان شعیب علیه الصلوٰۃ و السلام تقریر کرد و شعیب خمر را بنا
 حواشی و موشی نزد خود برده و شعیب ایشان قیام مینمود و تا آنوقت که حقتقا
 فرعون را بپاک گردانید و خبر شعیب بد عیال می نزد وی فرستاد و گویند که
 مدت مفارقت ایشان بچهل سال اینجا رسید و در بعضی قصص آورده است که حقتقا
 حواری فرستاد از حواریین تا در وقت ولادت قابلی صفور نمود و چون فرزند

متولد شد با فقر و بانش در آمده با نیک فرصتی بزرگ گشت و مقصد موشی مادر
 قیاسم می نمود و در این امر چون حقیقی توجه خلا انورش بجانب اهل و عیال
 داشت امر فرمود تا موسی علیه الصلوٰه و السلام مصایب سنگی در زمین بطبقه
 میقیمت گشت و سنگان بطبقه در نظر وی کشوف شد سنگی دیدنی در زمین گشت
 اینان خداوندی جل علاه صابر آن سنگ در سنگت کبرکی دید بر یکی سبز
 در زمان گرفته میگذاشت حقیقی منسوب و امید موسی در زمین میقیمت در آن مخوف
 صواب این که یک ضعیف از ضایع و جالب میگذاشت مقرر است که اهل و عیال کفایت خود را
 ضایع نخواهیم گذاشت خاطر مبارکش با بمعنی تسلی تمام حاصل انداخته دیگر
 حاجتی که داشت معروض جناب خداوندی گردانید جل و علاه گفت رب انی فلت
 منهم نفسا فاخاف ان یقتلون و انی مارون هو اضیع منی لسانا فارسله
 رواد ان یصدقنی انی اخاف ان یکنون و بعد از آن شرح صدر نفوس
 ضمیر و تساع قلب از جناب تس مسالت نمود که در شرح فی صدری ولیسر
 امری و احلی عقد من لسانی یفهم و قولی و اجعل لی وزیر امین پس مارون
 اشده به از برای و اشتر کن فی امری کی تسجی گشتی از نیکو که کثیر الیک گشت بنیال جلیل
 خطاب اند که امیدوسی آنچه درخواستی عطا فرمودیم حاجات تو مقضی گردانیم
 و به اورت مارون را شرف نبوت دادیم در تبه رسالت با تو شریک و هم
 ساختیم و نیز از بهر رسالت اختیار کرده ایم و جلالیه اصطناع خویش مشرف
 مقرر است که در حیطه حفظ و حمایت لطف در رعایت از گردن دشمنان نگاهدار
 و اعلام فتح و ظفر بنام عالی تو برافراشته نداده مطالبت برسانم
 از مهابت و جناب بر موسی و مالک بر نامم خاطر جمع دار و بهت بر خال

بنی اسرائیل را در بیدار آنکه نسبت نبوت و رسالت و عطیة لوح و شریعت و موسیت مجزیه
 و کرامت نسبت بحضرت کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام صورت تمیم یافت باز دیگر وی الهی
 جل جلاله نازل شد که اذهب انت و اخوک بایاتی و لا تمیانی فوکرسی المیوسی بایاتی
 برو و هجرات را با خود ببرید و فتور و تقصیر را در رسالت راه دهید اوفیا الی فرعون
 بعد از آنکه موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام بر رسالت مؤید گردانید بهارون علیه الصلوٰۃ
 والسلام وی را سانیه تا استقبال موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بهین خرامید نگاه
 برد و دیگر بار مخیاط گردانیده فرمود فقل لاه قول لایس ابر و بنو ذکاب فرعون دید
 و رسالت خود را اظهار کنسید و قبول لبین کلام بسین جیش بجا آرید و آنچه توانید
 و تحلیص نبی اسرائیل سی بلنج مبذول آرید تا دست تسلط ایشان کوتاه گرداند و
 از سلوک مسالک علم متقاعد گردد و همچنین صراط مستقیم و دین تویم برومی فرست
 کنسید و باظهار لازم وعده و وعیله قانستاید اگر متابیع شود و السلام من است
 الهدی و اگر انطریق رشتاد انخواف نموده از انقیاد احکام ما استعجاب نماید آن
 العذاب من کزب و قولی و باز توجه خطاب بموسی علیه الصلوٰۃ والسلام نموده
 باستسما و مخاطبتش منفرد گردانید و گفت المیوسی اتر اقامی اوده ام که هیچ یک
 از خلق با تو دین و دولت شاکر نگردانیده ام و آن هست که من با تو و ابوسه غفر
 گفتم و تر از تو من منترقی هست که بجای از آن خلعت نیست اکنون بروید سنا
 من و بدانکه من با تو ام می شنوم وی منیم و لغوت و نصرت امانت تو میکنم و تر
 کبسی منیم تر منیم فی اصعفا خلاقی که کفران نعمت من میوزد و ارکید و کفر من
 نفاخت و انجیادت من غافل و تمتعات دنیوی و فخر فخرات شهواتیه مغرور
 و مجرور حق و انرا ربوبیت من مصر و من سوگن اید میکنم لغیرت و جلال خورشید

که اگر بسبقت محبت بفرستد بودی و نه حکم ازلی چنین نافذ گشتی که تا انزال محبت نماند
 بعد از معذب گردانیم او را بطش چپاری میگردم تا اگر استمان را اجازت دهد
 مرد را سنگسار کردی و اگر زمین را اذن فرمودی مرد را ابتلاع نمودی اگر کوه را
 اجازت دادی مرد را پاره پاره گردانیدی و اگر دریا را اشارت نمودی مرد را
 غرق کردی ولیکن علم و استقامت از جمله صفات ذاتی و اخلاق خداوندی جل و علا
 و بمقتضا حکم و اذن در نیت که کفران نعمت و زریده بسطوتتاری گرفتار گشت
 اکنون برو و او را به توحید و عبادت لالت کن و از نعمت عظیمت من مخدیر مکن
 ولیکن سخن با وی بنبیت گوئی و از شونت محترز باشی شاید که خاطرش بین
 توحید مایل گردد و از دین باطل انحراف نماید که چون با مشکبان غلط کنی از تکبر و
 جهل فسرانید و از قبول حق تردد و استکنا نمایند و بدانکه علماء را در تاویل قول
 له قول الدینا اقا و ملیت قوی است که منیر باید و او را بغیرت داشت یا نکنید و بنا
 بخوانید ملک بادشاه گویند و قوی است که بکنیت خوانید یعنی ابو العباس گویند
 و قوی است که بتبلیغ رسالت بقول سخن و عبارت پذیر نمایند چنانکه بخاطرش را
 گیر و مثلاً گویند که پروردگار تو ترا میخواهد اجابت کن و منی و اسمع المغفرت و دلیل
 برست و حضرتش است که ترا مدت چهار صد سال مهلت داد تا درین مدت دعوی تو
 کردی و از خدمت و عبادت وی استکنا نمودی و با این گستاخی بی ادبیت
 خویش از تو باز نداشت باران از استمان ببارند و گیاه از زمین رویانند و در نیت
 بصحت و عافیت قرین گردانید و از پیری و فقری و بیماری ناداری مصنون و
 محفوظ داشت و میخواست که بقرت و خط خویش مبتلا گردانید و نعمتها که بقدر
 عطا فرموده است استرا نماید ولیکن بحکم عظیم و کرم بسیم با تو رفیق و زریده و شری

و بطش و سخط خود بدینا نگرانید و قول دیگر است که قول لیلین این بود که حق تعالی
 بموسی علیه الصلوة والسلام تعلیم فرمود که ای موسی او را بگوئی که ای فرعون چه
 سال از عمر خویش منقضی گردانیدی و در پنجاه صد سال بقول منکره انار کرم الا علم
 خلق مرا بخود بخواندی و هیچ جباری و متکبری را پیش از تو این جرأت و گستاخ
 نبود که باین نوع کلام تکلم تواند نمود و اکنون از عمر تو چه پاره بر پیشانی باقی نماند
 و تو زندگان و طول حیات دوست می داری و معاشرت بالنسوان مجاری
 حشاک حسن پیشاری اگر جبارانکه چه صد سال انار کرم الا علی گفتی اگر چه جبار
 است ربی الا علی گوئی که چه چه صد سال تو بیا مزم و انیقول انال پسندیده از تو
 در گذرانم و باز ترا از سر نو جوان گردانم و ضعف ترا بقوت بدل کنم و ترا اودر
 پانزده ساله گردانم و عمر تو هزار سال رسانم و هر کجا در روی زمین گنجینه بود
 ظاهر گردانم و ترا با دشت مشرق و مغرب از م و از همه بهتر انکه این نعمت دنیا
 با نعمت آخرت موصول گردانم آید و پیش کافر منردی که چه چه صد سال عمری
 روبرو بیت کرده است با وی این لطیف اظهار میکند و چه چه صد ساله دعوی
 انار کرم الا علی او را بیکبار است ربی الا علی صلح مینماید بنگار بیکدیت نهفتا
 سال در سجود بکرات و مراتب سجده بی الا علی گفته باشند اگر با انیس اظهار لطفت
 گرم نماید چه چیز نیاست که امام قشیری قدس در تفسیر لطایف الاشارات خود
 میگوید که هزار فقره حسن چه فکیف فقره من جمله هزار فقره الکفار فکیف فقره مع الا
 شیخ محیی بن معاذ رازی گفته روح الله تعالی و حمد الهی هزار فقره من بقول انار کرم الا
 فکیف فقره من چه فکیف فقره من سجده بی الا علی و سجده بی الا علی هزار فقره من بی الا
 فکیف فقره من بی الا علی و سجده بی الا علی و سجده بی الا علی و سجده بی الا علی و سجده بی الا علی

عادی فیک هزار تفکاس مع الاعداء و تکلیف رفقا مع الاولیاء و تبارها و شرف
 ترو حلیک تکلیف رفقا مع بنی نضره بن یدنایک و شیخ نهجوری می گوید
 نضره الله تعالی بهجت حق فرمود که امیوسی فرعون در بیت ارجال بانو احسان کز
 و تو بهیج وجه مکافات او نکردی اکنون میخواهم کار برای تو مکافات آن جوان
 دی نمایم الا جرم باوی باین تطفن سخن میگویم مکتبه اید و پیش کا فرکی نیست
 از پندگان حضرت او احسانی کرده است چندان جوان مکافات آن کا فر میکند
 اگر بنده مؤمنی بمقتضای فرمان دوستوان الله حبیب اسنین را بر
 خداوند خویش جل و علاه احسانی نموده باشد و در قیامت در برابر آن بمقتضا
 با جبار الاحسان الا احسان مکافات آن از حق تعالی جاسانها بنده عجب
 بساط سخن شکر شایسته لطیفه اعیان است شریعه
 اید و پیش خطاب از جناب بیس خداوندی جل و علاه بنده پیغمبر گشت اول
 نوع را علیه الصلوٰه و السلام خطاب که اندر تو یک یا موسی او را درون اخطا
 آید علیه الصلوٰه و السلام قول الله تعالی حضرت محمد مصطفی را صلی الله تعالی
 علیه و سلم خطاب که اذ غلط علیه هم این تفاوت ارجح پیدا شد که یکی میگوید قوم را
 بیم کن و از عذاب ما بترسان و دیگری میگوید که درشتی کن و سخن بلینیت گوئی
 و بنوا جبار را میگوید علیه الصلوٰه و السلام که بر قوم خویش درشتی و غلطت نما
 بآنکه تحقیق این معنی را باب شایسته چنین گفته اند که قوم نوح را علیه الصلوٰه و السلام
 اشجار بنهاده بر طاعت نیاورد و شگوفه توحید ظاهر نمیکرد و گل تو کل در بوستان
 ایوان نشان نیست گفت و برگ مودت بر درخت محبت نمیرست اید عنایت بآن
 هدایت بر گشتند از اعمار و عمارت روزگار ایشان نمی بارید سوم استقامت و

وصول برام ولینت قبول پیغام امیر و قیام اشجار حلیت ایشان تمام برین
 برد و صرصر قهر شاخهای امید ایشانند و در هم شکسته کانه تعالی بگوید اسی نوع
 درختی را که نصارت ذاتی و طراوتی جبلی از وی تمام منفک گشته و او را فی لطف
 شبوه مانده و فی نصارت میوه لاجرم هر درختی که بی برگ و دالایی آرد گردد
 اسی نوع تباران اندر قوام را درست رسالت گرفته بقوت باوی صلابت
 و به بازوی مهابت این اشجار بی انوار را از پای آور آید که رب لا تدبر علی الاثر
 من الکافین و یا ایا بار حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام سرست پادشاه
 بود و مخمور شراب شوق نثار عتبات از قح لن ترائی نوش کرده در کو سار
 اسرار جلوه و گاه و نر موسی اصفا بهوش گشته چون بهوش باز آید و جام نثار کند
 فلما افاق را در خلق قبت الیک حتی عصای احسان دست گرفته روی بدر
 فرعون نهاده نادان از زنب دوی بر آرد و این خیر و ضمیم تلمیس چه قدرت
 و یا را می آنکه بر سر دعوی خطبه انار یکم الاعلی خواند و این پلید و خس ناکس
 شوکت آنکه بر سر سی جہالت سخن با علمت لکم من الغیری بر زبان راند چون سر
 علیه الصلوٰۃ و السلام در میدان صلابت مهابت هم میزد و تیغ سیاست
 را بسویان غلظت تیز میکرد و لاجرم خطاب کرد فقولا لا قولنا اما چون طاهر
 نام محمدی و توقع منشور احمدی را صلی الله علیه و سلم در بقدریر با دوا و
 لطف و تفسیر شسته بود و طینت با سبکیت او را میزد و سس صنع آب جو
 و گرم شسته نساجان فضل در کارخانه عنایت حکم کرامت بنام او بافته بودند
 صاحب جمالان حور عین نور جمین از سرستین نگین می یافته حکیمان انا
 ارسلاک شاه و بیشتر او نذر بر منشور دولت او را بر پیر سعادت بایست

گریان سوخته را در هم نهاده اش در زمین مهیب چون طبعی بر سر بالین پیای آید
 و نبض فی بریند و حرارت تحریری ویراضعیت یا بداند که کاروی از معالجه در گذشت
 است نه خواهی بزرگمان اهل نزد یک رسیده و طغراکش قهیر خطاهاست که بر لوح حیات
 کبرشیده روی به بیمار داران آرد و گوید که بیمار شما هر چه میطلبید بوی او میدهد و او را نه
 چه به سیرید و اختار بخورید و مان تصور کند که طلب باوی رفق میکند فی آن فیت
 نیست بلکه قطع امید است ایوستی عالم السراخینات نم شیشه دلیل خون دیده
 و مزاج بی علاج او را دانسته ام در جبلت وی حرارت تحریری تصدیق است نسبت
 قوای باطنیه و طعام پیغام ما را بهضم نمیند و اندک قوت جاذبه وی بزبان آید سخن حق
 را چند نمیکند قوت ماسک وی تصور کرده حرمت نام را نگاه نمیدارد قوت باطنیه قصدا
 پذیرفته در آیات ناقص نمیکند قوت و افق ویرا قوتی نمانده فصل با فصل کفر را از راه
 بهما دفع نمیکند باوی رفق کن که بلاک می نزد یک رسیده است این را از غرت است
 بلکه نشان خواری اوست **رحمنا الی القصة** چون امر برودگار جل جلاله
 حضرت موسی و مارون شد علیهما الصلوة والسلام که بجانب عیون و در بجانب
 حضرت موسی و صلوات السلام خور کرد که آید و نصر با عیون و لشکر بسیاری چگونه
 سخن گویم و با ایشان یکجا بر آیم عالم السراخینات جل جلاله خطره قلبیه موسی علیه السلام
 و السلام دانسته خطاب نمود که ای موسی شما دو نفر تنها نیستید بلکه شما دو لشکر
 عظیمی از لشکریای من لانتخافانی معکما اسمع و آری لشکری که حمایت من است
 سخطا باشد بر گز مغلوب نگردد و گز و بهای را که چون نصرت من بران بود و گز
 منکوب نشود و قتلست که چون آن دو پیچید بر گزیده و آن دو نور دیده علیهما السلام
 و السلام تعجب کردند که نبوده که او را جامه و سلاحی و مرکبی فی و لشکر و عدت

فی بافرعون عظیمی و همچنین چنانچه در معرض معارضه توانند که این خطاب آمد که ای
 جبرئیل در بهشت رود و چشم اعتبار برین که کدام جامه از جامه های تو که ام سلمه
 بپوشان تو که ام مریک روان تو که ام لشکر قوی تر جبرئیل علیه الصلوٰه والسلام
 بفرمان ملک طلیل جل جلاله بهشت رفته تا مل کرد و باز آمد گفت ای بیچ مرگ
 نیکو تر از عافیت نیافتم و هیچ سلاحی بپوشان تو را حجت ندیدم و هیچ مرگمی روان تر
 از تو فقیق شاهه نگردم و هیچ لشکری قوی تر از نصرت ندانم خطاب کرد ای
 ملک من به نهی بسیار میوسی علیه الصلوٰه والسلام سلم دهم ملک گفتند ای ملک
 میتوانی بود که بافرعون در معرض معارضه را آید میوسی و از این اثرش که میخواهد
 لشکر بسیار دارم و لشکر من سرحدون ببال و منال و لشکر و نوکر مغرور گشته میخواهم که
 آن همه بیاب بخورد و پندار او را بد و بنده ضعیف بیکر خفیف منظر نصرت تو فقیق
 خود بر همه زخم وادار تخت و تخت غرت و کامانی بر خاک نکند و پریشانی غنم
 اقلست از حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام بفرمان ملک علی از داد و
 امین بتوجه صغر گشت چون بسا اصل نبی سید وحی آید حضرت نارون علیه الصلوٰه
 والسلام که ای نارون برادرت موسی علیه الصلوٰه والسلام می آید حکم نبوت
 پوشیده و تاج رسالت بفرق جلالت نهاده که عصمت بر بیان محبت است و از
 بیم ذلت و توهم ذلت رسته و در بولی تعالی یافته و با تعالی پیوسته بجلالت
 شامفته و با انواع کرامات و مقامات فایز گشته حجت قوی چون عصا و یزیدیا
 بدست آورده لباس عافیت پوشیده بر مرکب تو فقیق گشته سپاه نصرت و لشکر
 باوی همراه گشته جبرئیل برین و میکائیل بسیار علیه الصلوٰه والسلام برین
 موافقت نموده ای نارون چنینند و با استقبال می مبادرت نمایی و که امثال

اتصال فرمان بر می آید جان بسته با وی بکنج رسالت شاکر بخشش
 بارون علیه الصلوٰۃ والسلام بارشاد عالم غیب باستقبال کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام
 بی توقف بیرون آمد و در ساحل رود نیل با یکدیگر ملاقات نموده چشم فراق دیده
 را سر میصال در کشیدند و دل محنت رسیده ابلاقات یکدیگر تسلیه تحلیه دادند و
 بعد از تحقیق احوال تحسین آمال با طاعت فرمان ملک متعال حل جلاله است
 یکدیگر گرفته نیروی قوت بازوی شد عضد کباب یک متوجه فرعون شدند و طبق
 مواصلت این دو برادر علیه الصلوٰۃ والسلام بنظریتی در اکثر فرسخ مذکور است
 و روایت دیگر نیز در روضه الصفا آورده است که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 بعد از قطع منازل مطی و احوال مصیر رسید در شب یکم بر سبیل اختفا بمنزل او در خود نزول
 فرموده و والده اش نبایر طول مدت مفارقت موسی از شناخته از احوال او تنفس
 نمود حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام جواب داد که دردی غیر بیم و از راه دور آمده
 هم و شب ریزین بقیه مهانم و تفقد مهان بر زمین ارباب ضعیف احسان از قبل
 واجبات و انچه مقرضات و مادر موسی وظایف مهان نوازی بجا آورده مادر
 را علیه الصلوٰۃ والسلام بجا است مکالمت او باز داشت و در اثنا کجاییت
 موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام شناخت و مادر را از حال برادر اعلام نموده و بعد
 از آنکه مدتی از مفارقت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام متحن مخزون بودند بطالع
 دیدار جانی ایشان خشنمی مشر نمودند و شبانده القای غم و ایشان به حاجت
 افزودند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در مهان شب و از نبوت و احکام است
 بر زبان او الهیت عرض کرد برادر را بفرز تبه نبوت و ارتقا بنده رسالت انشا
 داد و انچه حاجت بر هم دعوت او را بسبح رضای خدا نمودند و بمناجعت و اعتنا را

بشرف این است که گفتند و اگر آمدن حضرت موسی و
 بارون علیهما الصلوة والسلام نزد فرعون و دعوت
 فرمودن مژور و اصرار نمودن بر حج و انکار او و این چهار
 و متقیان اما چنین روایت کرده اند که چون حضرت موسی و بارون علیهما الصلوة
 والسلام با یکدیگر ملاقات نمودند و فرمان الهی جل جلاله ببلوغ رسالت داشتند
 بروایت اولی از کناره رود نیل پیش از آنکه بخانه آیند و از شقت راه بیست اینده چنان
 بمنزله نگاه فرعون شتافتند و بروایت ثانیه بعد از سه روز که موسی علیه الصلوة والسلام
 از شقت استراحت و کلفت خطا را سودگی یافت صبح روز چهارم پیش از آنکه سلطان
 قناب بر چهار بابانش فلک نشینند و تیر شعل بر بختان صحنه نهاد آفتاب بنوت
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بر کاخ قصر فرعون افتاد و منقوش است که
 فرعون نرسد لیکه روی سکنی نمودی برگرد خود و هفتاد باره داشت و در میان
 باره صحرائی بود پس وسیع و صحرا از آن با انواع اشجار و انهار آراسته و بقعی فراخ
 پراسته و هفتاد و نه در و مقابل در صحرائی از آن صحاری بسیارند و برگردند
 فرعون که در آنجا پیو د آب درخت بسیار بودند و میاج ضلعه و شیران رنده و در آن شیر
 مسکن داشتند و باقی قصر یکایه داشت که در دم از آن راه بدر و از راه شهر می آمدند
 و اگر کسی از جاده مستقیم اخراج نمودی بچنگال شیران بیل صولت گرفتار آمدی و
 چون حضرت موسی و بارون علیهما الصلوة والسلام بپوختن تین دروازه اولین
 رسیدند در بسته یافتند موسی علیه الصلوة والسلام عصا بر دروازه زدنی الحاکم
 منفتح گشت و با سایر دروازه ها همین عمل نمود و چون بدختران رسیدند که همیشه
 شیران بود مجموع از دوان باز پست آواز موسی علیه الصلوة والسلام منهنم

شده هر یک بطرفی که بختند حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بدر قصر فرعون
 رسیده عصا اقامت بر زمین کنند و مدتی بچکس از خوف آن عالم خراب ایشان
 بفرعون نتوانست رسانند و اینی است که مدت ندر روز قطع سوت کردند تا از سر
 اولین بدر قصر فرعون رسیدند و چنین منی میگویی بدرضی الله عنه که موسی و نارون
 چهارم ذی الحجه بود که بباب القصر آمدند و تا بر در خریشان بفرعون نرسید و محمد
 بن یحیی میگویی در حدیث قتالی که حضرت موسی و نارون علیهما الصلوٰۃ والسلام
 مدت دو سال بدر قصر فرعون اقامت نمودند که بچکس اجازات آن نبود که شمر
 از حال ایشان بفرعون رساند آخر الامر شخصی که در مجلس فرعون سخنگی میکرد بر
 ایشان گذر کرده از ایشان پرسید که چه میدانید که اینجا چه مقام است و شما بجهت
 چه هم اینجا آمده اید گفتند از کسی که این در قصر فرعون است که او و متابعا نش بلکه
 مجموع خلق نیکوگان خداوند زمین و آسمان اند و فرستادگان خداوند عالمند
 جلاد و عزم نواله بجانب فرعون خواه بجلد فرعون در آید گفت که ای کاس هر روز امر
 غریبش بده کرده ام که بهت شیران و دم خوار فراموش کرده ام فرعون که بخت
 حال استغفار نمود این سخره گفت که بدر قصر تو و کس یدم که شیران از بهایت
 ایشان بسان رو باه از شیران غره گزیران گشته اند و غالب است که شیران را سحر
 کرده اند تا با ایشان تسبیح نرسانند و چون با ایشان حکایت کردم سخن عظیم
 شنیدم که گفتند او در خدمت تو محض جرات بی ادبیت فرعون پرسید که چه میگفتند
 من سخره جواب داد که ایشان گمان می برند که غر از خدا نیست که از فرزند زمین
 و آسمانهاست و پروردگار عالمی است از استماع این سخن غضب بفرعون نمود
 گشته فرمان داد که موسی و نارون را قتل بجعلی را آوردند و در مجلس امان عظمی نمود

حاضر بود و خلقی کثیر نیز بنامش مجتمع شدند چون آن حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام بر فرعون نیت داد این عابد بزرگوار بر زبان مبارک
 جاری کرد انید لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان
 رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن بائنين رب العرش العظيم
 و سلام علی المرسلین محمد رب العالمین اللهم انی استسکت اذراک فی نحره
 واعوذ بک من شره واستغنی عنک فاکفیتہ بما شئت و کفیتہ عنک فی الحیاة
 مستغنی عنک مبارک کن یاقوی گردانید خوف و خشیت را با من چنانیت مید
 گردانید و هر چه که این عابد در وقت خوف و خشیت بر زبان راند از اثر آن
 می ترسد امان یابد که انی العالی الامام الخلیف حمید الله تعالی انکاه فرعون
 از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام پرسید که من نیت گفت انما رسول الله لیس جل
 جلاله فرعون در صورت وی تامل نمود و او را باز شناخت گفت الم نربک
 فینا و لید اتونانی که منی در میان ما که دزدی و بر سریت بزرگشتی نیت
 فینا من عرک من و عاتبه الا که دزدی آنچه کردی یعنی شخصی از مردم ما قتل نیت
 و کافر نمیشی نمودی و فعلت فعلتک التي فعلت و انت من الکافورین ای نعمتی حضرت
 موسی گفت علیه الصلوٰۃ والسلام فعلتہا اذا و انما من الضالین من شمتی زوم
 ان شخص را و نیت است که دزدی هلاک اید شد و باین تقدیر قصاص لازم نمی آید و من
 مستکرم الحکم فومب لی ربی حکم و جعلنی من المرسلین یعنی چون ترا بواسطه عداوت
 اصلی بکی سمیت بقصد من مصروف بود از آن بهم خالی بود که بقصد انکار مالایه
 من سن المرسلین قرار بر قرار اختیار کردم و از دیار شما جلت گزیدم و مشتت
 سفر و تعب و خوف و خطر بسیار دیدم تا باریتالی از خطای من تجاوز نموده

بر سر رفیع بن موسی سر فرزند از گردانیده و اکنون بدخوت بنزد تو فرستاده و برادرم نادان
 را درین امر شریک و سهم پیش گردانیده گفت این رسالت از کجا آورده حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام گفت از نزد رب العالمین جل جلاله فرعون گفت و ما رب العالمین
 بغیر از من رب العالمین چیست قال رب السموات والارض ما بینها ان کنتم موقنین گفت
 رب العالمین پروردگار جهان و زمین است و آنچه ما بین آنهاست از ماه و آفتاب و ستارگان
 و صبح و باران و جهاد و حیوان و هر چه اسم موجودی بر وی اطلاق توان کرد و همه مخلوق
 و مصنوع او است سبحانه و تعالی قال لمن حواله الاستمعون فرعون روی بحاضرن
 آورده گفت هیچ نمی شنوید که این شخص چه میگوید بجا و نموده که من از حقیقت رب العالمین
 سوال میکنم وی از افعال و جواب میگوید حضرت موسی گفت علیه الصلوٰۃ والسلام
 که بگویم رب ایاکم الاولین یعنی رب العالمین پروردگار شماست و پروردگار پدران
 شما اگر کسی گوید که چون اسناد و بویست جهان زمین و ما بین آنها که در حاجت بود با
 آنکه باز اسناد و بویستش بخاطربان ابا ی انشان کند جوابش که مستقدان بعد از آن
 که جهان و زمین محتاج نیستند بموثر و از جمله اجبات اند و همه فلک متحرک بالذات
 چنانچه مذہب دهریه است لا یمیز از آن عدول نموده تثبیت بدلی کرد که در وی این توان
 نتوان بر دو موضوع آن و مثلاً ما نرا اظهر و این باشد النکاه فرعون گفت آن
 رسولکم الذی ارسل الیکم لخصون این رسولیکه از برای شما فرستاده اند دیوانه است
 من او را از پیسنی می پرسم و او را چیزی بگوید جواب من میگوید او را رسول خوانند پس
 سخنیت نه بر سبیل اعتماد بعد از آن حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود
 رب المشرق والمغرب و ما بینها ان کنتم تعلقون یعنی می بینید که هر روز علی الصباح
 این قندیل از زمین زفتاب جهان تاب برین محراب فلک فیروزه هر روز از

در عین حال از روزهای صدم و هشتاد و گزشتن چگونه بر میخیزد و در هر شام در خواب
 از رویای مغرب پنهان نیلگون چون عشق در سینه عاشقان مخزون چگونه
 محسوس میگرداند و انتظار امور بدین سبب مقرر و معین میسازد اگر عقلی دارید
 بدانید که سوال از حقیقت ذات جواب دیگری ندارد و نیز از ذکر افعال و صفات فرعون
 چون اجابت نبوی علیه الصلوٰه و السلام مقامت نتوانست نمود از محاجبه پند
 حد دل کرده گفت لکن تخت الهامی را جلاله من سبحان المیوسر اگر غیر از
 بعبادت مخصوص گردانی و بخدمت دیگری میام نمانی ترا مجبوس سازیم و از نیل
 خلاص نجات مایوس گردانم حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام فرمود که چگونه
 ترا برین تسلط میسر گردد که حضرت کبریا سبحانی بامر سلطان امر کرده و بر یانی من
 سپرده اگر اعراف بنیوت من موقوفه سلطانها را برین بران تا آنرا از ممکن بطون سبحان
 ظهور آرم قال اولو جنتک بشی می بینم سرحدون گفت ذات انکنت من الصادقین انچه
 مدعای است بطور آرد دلیل صدق تو باشد قالی عصاه فاذا هی فی ان فیان بین
 و موسی علیه الصلوٰه و السلام عصا خود را در آن محرکه بانداخت فی الحال انبان
 عظیم و از دایمی جیم شد و آتش از دمان او شعله زدن گرفت و دود از بینی او
 سیل گشت و چنان او چون دوشملا فروخته منظور نظر طارکیان می آمد و از دند
 او که بر نیم میساید آوازی مهیب بگوش خلایق می رسید و دی ابلان شمرست در
 غریبان آمد بهر چه گذشت در چشم گشت و در هر نفس میساخت و مردم از مهبت
 مهابت وی بر زیر یکدیگر افتاد روی مانده ام نهادند و مهبت بن منبه گوید که
 که در آن اثر دحام بیست و پنج راس از پای در آمده ناچیز گشتند و بر دایمی چله بر کسر
 راه عدم اختسار کردند و نگاه روی بقصر فرعون آورد و دمان باز کرده چنانکه لب

لب زیرین وی بر زمین آمده و لب ز برینش برکنگه قصر فرعون رسیده
و قصد کرد تا فرعون را با چخت وی فرو برد فرعون که الفصورت غریب است
مهرشیا بده نمود از تخت افتاد و دستار از سر وی بر زمین فناه علی که بر سر
پوشیده بود ظاهر گشت و در گرختن عیب لنگی وی پدید آمد و مرور اطلاق نموده
دست داد که در آن یکشنبه از روز طبیعت شوشن چهل نوبت اجابت کرد و
بیشتر در هر چهل روز نوبت بستر تراج نرد و منبود لقلست که فرعون از صوبت
اتحالت دست در قوا ایم سر بر زده فریاد الا مان بر آورده و از حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام دفع آن بلا یسالت نمود مشروط بآنکه شریعت او را
مناجعت کرده دست قطاول ز بنی اسرائیل کوتاه کند حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام بفرمان خداوندی جل علا بدست مبارک لب ز برین آن اثر دانا
بگرفت و آن اثر دانا بحالت اولی باز آمده آسمان عصا شد که بود و بعد از آنکه
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود که بر نبوت نبوت خویش محبت بگیر
هسم دارم فرعون گفت کدام است موسی علیه الصلوة والسلام است در
جیب کرده بیرون آورد چنان روشن نورانی بود که از شعاع آن چشمها خیره
میگشت و بر آفتاب برانست بخت از سطوت و لمعان وی حاضران همه
بر وی در افتادند که طاقت مشاهده پیدا نمایند ایشانند باز از حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام مان طلبید زبان سوال اختیار آن بختاوند عجب مبارک که
موتی نظرند بر جانش که چشم منخ شب النوار آفتاب بنید و لیک ملکین یافت باشد
آید شد که هیچ دیده چنان سلطنت بخواب نه بیند و چون آفتاب برضیا بنخست
پذیرفت آن نور نشان از سنیه چون نوری را بیان میکند زویر آفتاب گرفت بعد از آنکه فرعون

موسی از فرعون قبول ایمان و تصدیق نبوت خلیف طهید فرعون در جواب
 گفت که امروز باز گرد تا ما در باب متابعت تو تا ملی نمایم آورده اند که چون حضرت
 کلیم صلوٰۃ اللہ علیہ را حجت نمود و فرعون او را بیوقوف قوم خویش در نهان طلبید
 و گفت ای موسی است و پنجه از نفر کشتی که بحجت امثال نقیضایا میگوشت و ترا
 خدای تراز برای کشتن خلائق برسانست فرستاده است نه تو خود میگوئی که خدا
 من خدا نیست که صیت حجت و دبیر رفتن قطار افاق و کثافت نفس انتشار یافته
 حسیست که هرگز عیار آزار بر خاطر هیچ بنده رواندارد و هیچ و خطای را نیاراز
 توبیان ان اللہ تعالی لا یظلم متقال ذره کوسعد الشش در ایوان ممالک
 و ملکوت فرد کوفته خطیبان سیرت حجتی عضبی برینا بر بسیار خطبه حجتی است
 کل شی بر دوشش شبهه خوانده اکنون چه حکمت که انچه صیت کرم منتشر است
 و پنجه از بنده را بسکساعت از ممالک حیات بممالک مات میرساند حضرت موسی
 علیہ الصلوٰۃ والسلام جواب داد که ایشان حقیقت کشکان تواند که بخدا تعالی کافر نشد
 و انقوم را کفر و شرک تکلیف نمودی انگاه حضرت موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام بر
 خلوة زبان فصاحت بکشاد و او را بعبادت ملاوندی جل جلاله دلالت فرمود و فرمود
 گفت اگر سخن ترا اجابت نمایم برای آن چه باشد موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام
 فرمود که از تو یا چیز میخواهم که بجا آری تا من را در عرض آن چهار چیز بتوان زانی دارم فرمود
 گفت بتمس تعاز من چیست موسی گفت علیہ الصلوٰۃ والسلام که مطلوب نیست که خدا
 تعالی را پرستی و بیگانه می تحرات نمائی فرعون گفت آن چهار چیز که در پیش
 پس می کدام است حضرت موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود و حکمت تا خانی
 بچون جل جلاله جوانی بتوان زانی دارد که پیوسته در عقب آن بتا باشد و باو باشد

بنوعیست که هرگز اندیشه تو استماع ننماید و محقق گرامت گفت که از دستم بعید بود
 و بهشت محله را خربت لغیب تو گردانند و چون گفت در میوان تاملی در کار است
 تا با بعضی عقلا مشورت کنم انگاه جواب این سخن تحقیق باز دهم انگاه بخانه
 درآمد و صورت واقعه را با سید خیا تون در میان نهاد و سید گفت که سید عاقل
 دست از این قصه باز ندارد و بنوعی وقت قبول موسی باید کرد و فرعون از نیزه دست
 سیر و ن آمده و مان را طبله داشت و در نیاب با وی مشورتی در میان آن
 مان سیر و سا مان گفت بعد از آنکه سا مان بر سید عز الوهیت نشسته باشی اکنون
 در مقابل عبودیت میشوی و پس آنکه مدتها عبادت تو کرده اند حالا تو عبادت
 دیگری میکنی و اینجا هر سیر و موسی تر و عده می دهد اهل بادشاهی است حالا
 ملک است و یکس از قوت و شوکت آن نیست که از دست تو استماع نماید و دیگر
 هرگاه که بقول اطبا را حادق عمل نمایی همیشه ندرست باشی و دیگر سیر و موسی را
 غضاب کن تا به سیر و موسی باشی و اما قصه شب چنانست که من گمان نمیکردم
 بهشتی و رای این باین بر غمت که اکنون رخت تصرف ماست و فرعون
 بعد از شش ماه و اضلال مان از انقیاد موسی علیه الصلوة والسلام با و
 استماع نموده ارکان دولت و ایمان ملک را طبله گفت آن هراسا ح
 علیم بریدان بخیر حکم من از حکم بسجده نماز تا مرون را می شما حدیث ربانیست
 این دو ساحر که می بینید شما را بسجده خود ازین سیر زمین سیر و ن کرده ملک
 تحت تصرف خود دارند بهشتی قوم مثل موسی علیه الصلوة والسلام را
 کردند آن مرد صباغ که از آن مشرعیان مومن مینامید و نام وی خیر مثل
 گفت افسون را که الان بقول ربی الله و قد جاکرم بالنیات من ربکم و میرا

بقتل میرسانید که بر یوبیت الشرفانی مقرر است و آیات اینیات از نزد پروردگار
 جل جلاله از برای اثبات خود آورده است سخن انصاحیه دولت مؤثر افتاد
 از مرتبه قتل منزل نموده گفتند از چه واقعه و البعث فی الدنیا حاشین یا لولک
 لکل سحار علیهم عظامی قوم با حصار سحره مهره اتفاق کردند تا باموسی علیه الصلوة
 والسلام در معرض معارضه درآیند و فرعون فرمان داد تا در تمام مملکت و
 هر جاساحری گردانان بود حاضر ساختند و روایتی است که جمعی از حبشیان بنی اسرائیل
 را که بچندت دهن و صوب رای بر تابی که دوکان نفوق داشتند به فرما که یکی از
 قزاقی مشهوره بود و سحره آن قریه از جمله جمله این فن بودند بفرستاد تا تعلم سحر
 نموده در آن فن ماهر گشتند انگاه فرعون باموسی علیه الصلوة والسلام عرض
 تعین نموده تا در آن روز متعین موسی علیه الصلوة والسلام در فلان موضع
 متعین نشدند نماید و مهره سحره نیز در معرکه جدال با آنحضرت درآیند و جمیع السحره
 لمیقات یوم معلوم فرعون سر بهنگان بفرستاد تا آن کو دکانها با استادان
 در هر مملکت که در تحت تصرف او بود همه ساحران را در آن روز بریزند که عید قطعیان بود
 مجتمع گردانیدند و طهارت را بر سر او کریمت عدد ساحران مختلف میگوییید
 الله تعالی که بمقتضای او و ساحر بودند و از ایشان دوازده قطعیان بودند و هفتاد و یک
 از بنی اسرائیل و آن قطعی داناترین ساحران و سرداران ایشان بودند و کلی میگویی
 که بنوا اسرائیلیان هفتاد و نفر بودند و لیکن ه و سار ایشان از روز زیادت بودند که هفتاد
 میگویی رضی الله تعالی عنه که دوازده هزار ساحر بودند و یکصد و یکصد و رضی الله تعالی
 عنه که هفتاد هزار بودند و و تلیق بین الاقوال است که مجموع سحره هفتاد هزار بودند
 میان ایشان سی اند هزار کامل بودند و ازین سی و نه هزار دوازده هزار و یکصد و یک

و از جمله این دوازده هزار هفتاد و از که از و عطا را ایشان بودند و عطا را مفسر میگویی
 روح الله تعالی روح که بر کسب حق و دفع بود و سمع و سمع که برادران یکدیگر بودند و
 چون رسول فرعون اطلب ایشان آمد ایشان پیش مادر آمدند و از وی استعلام فرمودند
 نمودند تا باریت وی بودند و کیفیت این واقعه معلوم کرده است و جهت از روح وی کنند
 چون بسرخاک پدید آمدند و پدر را خواندند پدر جواب ایشان داد و گفتند ملک ما اینجا نیست
 که در دهر آمده اند که با ایشان سلطنت و لشکری و نه عدوی و نه عدوی و لیکن چند
 غارت و ایهت دارند که ملک را بر ملک تنگ گردانیده اند و عصای با خود همراه دارند
 چون آنحضرت می اندازد هیچ خبر بادی متفاوت نمی تواند نمود هر چه پیش می می آید اگر
 سنگ اگر درخت که فی الجمله میگذازد و فی الجمله را بیکدم در شکسته و همه را نابود
 گردانند اکنون آمده ایم شوش بذیل است تو داریم ما را دلالتی کن که بادی چگونه است
 سنایم پدر جواب داد که شما شخص کنید و منتظر باشید تا وقتیکه این هر دو نفر در خواب
 برزید و قصد انقضا کنید اگر به انقضا دست یافته درخت و قصر خود را و در دیدند
 که بر ایشان غلبه خواهد کرد و الا شمارا بر ایشان صلادست نباشد و این دلیل
 باشد که آن معجزه است از نزد حضرت رب العالمین جل جلاله و هم نواله و آن هنگام
 رستم را و نه ملک بلکه همه روی زمین را بر ایشان است بنود و این تعلیم بمن
 بیان بود که میان اهل سحر و قضا یا سیاهی است که چون ساحر و جادو جواب بود و هر
 وی عمل کنند پس آن دو برادر بر بعضین پدر و خضیه بیا میداد و اتفاقا آن هر دو نفر دیده
 صلوات الله علیه با آنجا است به راحت غنوده بودند و دیده ظاهر از احسان بنی است
 چشم اهل کشته بودند آن دو ساحر و جهت غنیمت شمرده میل بجای عصب کردند تا باری
 عصا آیند عصا فضا را ایشان کرد و بر ایشان حمله آورد دست کویا که در و کفر را نهادند

کلام الکریم از شب که روز عید ایشان بود و گویند روز شنبه و روز عید
 و روز نوروز بود و موعد اجتماع آنروز بود مقرر بر آنکه در یک قصر فرعون
 وسیع بود در آنجا مجتمع کردند خلایق بسیار که از اطراف و اکناف در آنروز بختور
 سابق در آنخل مجتمع میگشتند و ایام آمدند و بسیاری دیگر که واقعه معارضه
 علیه الصلوة والسلام با سحره خنده بودند و روی با موضوع نهادند آنقصه خلایق
 که نامون کوه از کثرت ایشان بپتوه می آمد آنجا بفرج مبادرت نمودند و از دام
 خلایق از بلندی و اطراف بی بر تیره رسید که از حد تجاوز نمود و گویند که فرعون با
 لشکر بسیار بر بالای کوه شکوفه و عرفه ترتیب کرده بود که هرگاه خواستی تا خود را بر
 عبده خویش جلوه دادی و برقع از جمال باضلال خود بخدای آن خفته سنگاه
 دی بودی و بر سر نهجاری است تا و برین می لایم فرموده بود تا ادانی زرین و
 وشت های سیمین و جام های مجلوه و مایای مصقو از چپ راست آنفرقه بطواف
 نهاده بودند و قنادیل زجاجیه شامی و منادیل بسیار مصری از مینه بیشتر را و شسته
 و جداران و ایوان آنفرقه را بقو شکل از ورق زر و لاجورد و نخل مرین و محلی گرانید
 و در صیاح عید ایشان که خورشید بشیدانه با سلاسل شامع و جلاجل سدا طع از
 مطلع مشرق طلوع کردی و تیغ بریق و لمعان از نیام افق زیر جدمی متقی پنهان
 بر پیشانی شواغل نورانیست اعلی ظهور بر فراز شستی در آنصاعت فرعون بر آن تخت با
 تاج مصر و دواج طمع آنجا بکتاب از پیش جمال بر داشته متصاعد نمودی و چون
 نور قیاب بر آن ایگینه ها و ادانی سیمین ابارق زیرین جامها کجیقتل زده و آینه ها
 جلا یافته نامتی شعاع از آن منبعث گشتی چنانکه همه مصر از آن روشنی
 شنبی و مقصودی از رعایت این امور آن بود که چون لغت در عوی خدا میگرد

میخواست که در صحن مشاهده دیدار تا مبارکش العکاس انوار بر در و دیوار افتد
 جا بلان بیوقار را در پیش پندارد و تمام اسناد آن نور ظهور آن همچو کشف و مظهر
 آن سیاه روی را نور علی نور پندارند و گویند که هر سال کنیوبست و در نور محمد
 که مرا آن روز را یوم از نیت میگفتند بنیطریق خود را بخلق مینمود و خلائق بحسب تیار و
 در آن روز از دامن تمام می نمودند و چون دیدار شوم دیدار باین سوال میدیدند
 فی الحال سجده مبارکست مینمودند و در شقاوت و خسارت بر حشر آن خاکسار
 بدست اضلال میکشید و در حاصل کلام آنکه چون خلائق بسیار کمیت و بخت بود
 علیه الصلوة والسلام شنیده بودند و آواز و سحر بی اندازه سحره بدل ایشان رسیده
 و راستند این صفت بر صفت کشیده بودند منتظر تا کدام و لایق سلوک طریق فایده استیلا نیامد
 بهشت و نیز سحره با هم فدا و نیز حشر و اسحر در آنکه در معرض معاضد آمده و سحر و شعله
 که زهم یافته بودند بیاوردند و مجروحان از جانب فرعون با انفادات گرانمایه متوجه الحاق
 منتظر مقدم موسی و مارون علیه الصلوة والسلام میکشیدند که ناگاه حضرت موسی
 کلیم با مارون و زبیر در انصراف شریف آوردند موسی علیه الصلوة والسلام در مقابل حضرت
 تکیه بر اعصار ده بر صفت بایستاد و کلیم برده شش فکند و کلای از بند بر خیزد
 و بر بیان حال این غلام در ده بیت بیاس خاطر ماکوشش کین بگناه نهد بهشت
 که بر سر شهبان آورده و مارون علیه الصلوة والسلام بازوی بر بازوی او
 نهاده و بر پیل علیه الصلوة والسلام با عالم اصطفا در پیش روی ایشان استیاد
 مقدسان عالم بالا از طرام اعلی بنظر ایشان است و عابر گشاده و کمالان قضا
 منشو لفر من الله و فتح قریب خواندن گرفته و غلظه نشینان صومعه فلک
 آنچه و آن بجا و بر ایشان رسیده و سبب ایشان و عالم هدیه و ربک الا

طهر بید ایشان زیرا آسمان و ملکات سدره دست بدعا و تلاوی بر آسمان مطهر
 طرب خانه سموات غلغلند در قبه افلاک انداخته طهر آکشان دیوان اعلی توضع
 لا تحف انک انت الاعلی بر خنامه آن سلطان تخت صفا بر کشیده و دعوی
 لعین که بر طهر رسم و آیین خویش بر آن منظر که نفر بر آن از پیش گزینت بر آید
 و بعضی از اشراف قوم در آن مقام دست تعظیم احترام در که احتشام زده و خیل ششم
 با طوق و علم هزاران هزار از دور در مقام از جبار بر اقدام انتظار ایستاده سحره که
 انعقاد و خیل آتشی بر فواید معالای ایشان بود از روی آتش آن بجای نیکه نفر ^{نموده}
 انحرض داشت بمسامع ملازمان رسانیدند که این لنا الاجاز ان کننا نحن الباقین یعنی
 اگر تو عود دولت بنام ما بیاورد خلعت تشییعی ملک چه خواهد بود و دعوی جواب فرستاد
 که نعم و انکم لمن المقربین خلعت شما آن خواهد بود که زره و مقر بان نخرط گردید یعنی بر
 استیدان هرگاه که خواهد نیز یک من استید و بحجاب مانع نشودید اجاز از آنکه بنویسد
 پیشتر شند از خدمت ملک بفرستاد آن اندید حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام
 با ایشان ملاقات کرده تخت و ظالیف اصباح و مواعط تقدیم رسانیده با
 ایشان خطاب فرمود که و یکم لا تقهر و اعلی الله کذباً فی سحرک لعذاب و قد خاف
 من انی افسدی اسی و اسی بر شما زینهار که بخدا یعنی افرامی کنید که آن هنگام
 بعذاب وی مبتلا گردید و بدیدر سیکه حایب خاک گشت هر که جسد انبغالی
 افسد کرد و چون موسی علیه الصلوٰه والسلام با ایشان گفتند و سحره سحره
 بعضی با بعضی گفتند که این نوع عبارت و اشارت نه سخنان سحره و گفته
 است و انک حق تعالی فرمود و قنار و عواقر هم بنیم و اسرار انجوتی
 گویند که اشارت بهان سخن سحره است که بعضی بعضی را گفتند و سحره با خود

و عصا را آورده بودند که بعضی روایات بهمت شروار بار بود و بر دایمی بهمت
 نیز احسن و از نقل است که چون بار را در خویش در میان بختند و گویند که
 بهتر چاره آن مژوی بود تا بنیادش بماند و خویش پرسید که تیر که بجنگ آمده است با
 خود هیچ لشکر و سپاهی همراه آورده است گفتند فی مروتیت تنها عصا و دست گرفته و
 کلای بر سر و پشمینه در بر و یک تن دیگر با وی همراه آن مردان بنیاد گفت که انید و چون
 میانید او را حرمست باید داشت بیتی علیه الصلوة والسلام خطاب کردند که اما ان
 و اما ان کون نحن الملقین امیوی اهل قومی اندازی یا ما باندازیم حضرت موسی علیه
 والسلام گفت بل انما اقم شماخت باندازید ایشان در مقام تیر و لشکر گفتند که امیوی
 اگر غلبه ترا باشد ما همیشه با او تو کنیم و اگر با غالب باشیم فرعون خود را اندک چه باید کرد و
 بغیرت و فرعون میباید چنانست که غلبه را باشد و قالوا لغیرت فرعون اما انما نحن
 قالوا حیاهم و عصیه چون ایشان تعبیه را خویش را آتوادی بپیکندند و تعبیه را ایشان
 ریس مانها بودند بسیار مطلقا ساخته و عصا را بود و محو از سیماست کرده چون
 آفتاب بر آنها تافته حرارت در آن تعبیه را اثر کرد و مجموع و حرکت و اضطراب اند
 و مثال مالان تمام و او را فرود گرفته و در زیر یکدیگر میفرستند و کثرت ایشان نه
 بود که ابن عباس رضی الله تعالی عنهما میگوید که یک سبیل در یک سبیل در انصر به بار
 مینمودند و خدای تعالی آنها را حیات حقیقه کمان برده روی بهر بیت نهادند و حضرت
 موسی نیز علیه الصلوة والسلام چون مشاهده آن بحر عظیم نموده اندیشه بخاطر شتر
 راه یافت فادرس فی غنیمته موسی حضرت تعالی از برای دفع آن توهم با حضرت
 خطاب فرمود و لا تخف انما انت الاعلی امیوی امیرش و خوف خوشت بخاطر
 راه ده که تو بالا تر هست و مروتیت عالی تر آنکه فرمان الهی صل علیهم و علی اولادهم

و آتشی مانی بینا گفت با منو انما صنفوا کید سحر و السحر حیث اتی
 ایوسى از بسیاری جبال عصا مانندیش و آنچه درست و نری بیند از تا آنچه ایشان
 ساخته اند چه بیکبار ابتلاع نماید که نزدیری که ایشان تدبیر کرده اند کید سحر
 بیش نیست و سحر هرگز غیر و نری نه بیند پس دل مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
 با یکلام قوت یافته تا حضرت جلال احدیت جل جلاله بر زبان رانده عصا از دستش
 فی الحال از نوای شد عظیم و معنائی جسم از شر نجی بزرگتر دم بر پشت نهاده گردان
 هم چند مناره بر فراشته میخاک بر بر عمارتها انوار یافته بر هر چه بگذشتی اگر چه
 با صلابت بودی در زیر پست دام وی ز سوخته گشتی و بر هر چه دم پیروی زدی بر پیشانی
 گرد و غبار متلاشی شدی و چشم وی بر مثال و طاس میخون دمان پنی بر مثال
 و کانون مویها چون و گیسوار گردش او نیخته نیشها چون نهجهای بسته نیز بار
 داده اجمار و اشجار را بان پشها خاییدن گرفته و در کمال غلظت بر مثال حد
 غریبان گرفته کفک از دمانی چکیدن گرفته بر عضو از اعضا هر کس که افتاده آن
 عضو مصلحت برص مبتلا گشته این از نوای عظیم روی بعضا و جبال و بهیاکل و
 مثالات سحر آورده مجموع آنها را در دم در کشیده و بیکبار فرو برد و آب تکلیف فرعون
 کرد تا او را نیز ابتلاع نماید فرعون از بهیمت آن واقعه فرار بر قرار خستار کرده و خلاق بر
 یکدیگر افتاده روی بهیمت نهاده و شور و غوغای بزرگ در آن صحرای پدید آمده تا گویند
 سیصد هزار کس را آن واقعه مهیبه راه عدم پیش رفتند و تیرا می شنیدند بزرگ کس را فرزند
 لکه کوشت و بلا گشته هلاک شدند و فرعون را در آن روز از غایت ترس مهابتش
 آن لشبان چهار صد نوبت بقضا حاجت اتفاق افتاد و بعد از آن تا روز وفات
 هر روز چهل بار اطلاق دست میداد و آنگاه موسی علیه الصلوٰه و السلام آن از دمار

گرفتید نور محمد و عصا شد و اسباب و آلات سحره منهدم گشت چنانچه در مسج
اشتری باقی نمانده و در نهایت آن عصا پنج چیز بر باد نشد سحران لعین الیقین دانستند
که حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام مومند بتائید شما نیست چه اگر دشمنان را تسحر کرد
بایستی که اود استحران بحالت اصلی معاودت نمودی نه آنکه کجای مفتود و معدوم
گشتی بنا بر معنی اسم بیکبار در سجده افتادند و سر از سجده بر نیارده بودند که پشت
به پشت را در نظر ایشان جلوه دادند و درجات و مراتب ایشان در پنج پائین
منوهند و هفت و نوزده را نیز در نظر ایشان در آورده عقوبت چهار فرعونیان بر ایشان ظاهر
گردانید لاجرم سر از سجده برداشته بصدق نبوت حضرت اعراف نموده زبان گنگنا
آمنابر العین رب موسی و مارون بکشادند و گویند که در میان ایشان هفتاد
و دو پسر بودند و ایشان علماء و مقدایان سحره بودند و ائین ایشان چهار نفر بودند
یکی ساقور و دیگری عازر و سیم حطوط و چهارم مصطفی چون این کار پیش آمده این
نمودند هم بیکبار زبان بکشادند و کلامه الا اله الا الله موسی کلیم الله و در زبان خشنه
و چون هماغه در جمیع امور متابع اکابر بودند لاجرم درین مرتبه متابعت نمودند
و بی تکلف مجموع ایشان بخدایت کلیم شما افتادند و سعادت اسلام دریافتند و چون
فرعون را بر اسلام سحره اطلاع قنایا بحضور ایشان فرمان داد و چون تا مسافت
تجیر بردی استیلا یافته بود و بخطا بهای عیفت عبارتهای کثیف خواست تا ائین ایشان
منه جگرداند و بانداز و تحریف از ملت تحریف و بدگفت و انتم که قبل از ان اول
الحکم انکم لکمیرکم الذی علمکم السحر فلا تقطن اند یکم و از حکم من خلافت لا اصلکم الا یت
اگر ازین ملت که اختیار کرده اید برگردید دست و پای شما قطع کنم و برادر کشم تا
قوت عذاب شدت عقاب من بیند ایشان جواب دادند که من تو را تسحر علی جان

من البينات برگزینان بر نگزینیم بدینچه بر مظاهر گردانیدند از دلائل قوسیه
 و حقیقت دین اسلام تو خواهی هست بر خواهی یابی خواهی کنی خواهی بگرد
 که غفلت تو گرفته باشد بکنده بی پای که بخدمت تو آمده باشد بریده نهاد
 که عبودیت تو اقرار کرده و ترا سجود کرده باشد بر در پیجی که در پای تخت تو افتاده
 گشت باشد بگویند سار به فاضل انت قاض منور حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
 این سارده بود و فرعون بفرموده داشت و پای ایشان را بریده بر در آوردند سحره بامداد
 از کفر بودند و شبانگاه مجموع ایشان را برده کشتند و بعد از آن لعین قهر و مغرور
 گشت هر چند اندیشید بر موسی علیه الصلوٰة والسلام است نیافت و حضرت کلیم علیه
 علیه السلام ملاقات وی چنانچه به جمعی از بنی اسرائیل عرض داشت منقضی میگردد
 تا وقت اظهار کفر شد و فرعون لعین بهلاکت رسید اما ذکر سحره ارحم الراحمین
و اشارات و حقایق و نکات که باین اوقات تعلق دارد
 سوال قوله تعالی قال لهم موسى القوام انتم ملقون ام فرمود علیه الصلوٰة والسلام
 یا ایها سحر ایشان را و امر بالفار سحر حرام است و از کتاب مرام مناسب بنده نبوت
 جواب بدانکه علماء را در جواب این سوال دو وجه است وجه اول آنست که سحر
 سحر فرست و از کتاب آن باطل اما الفار باطل بمعنی ترک باطل است موسی
 علیه الصلوٰة والسلام ایشان را ترک باطل الدلت فرموده گفت القوام یعنی باندان
 که باطلت و باطل بخیر انداختنی نباشد اما سحره از قول موسی علیه الصلوٰة والسلام
 آن معنی دیگر فهم کرده سحر خود را ظاهر کردند و وجه دوم آنست که امر باندان
 از برای اظهار ابطالان بود که اگر ایشان سحر اظهار میکردند بطلان آن بخطر آید
 ظاهر نشود و چون چنین طعنه نشان موسی گشت علیه الصلوٰة والسلام بفرمود

بطلان اینها معلوم شد الظاهر این است که کسی ملحدی را گوید که تفریقش بین مجبور و کفایت
 او گوید و دفع شبهه باید پس مرایان شبهه مبالغه نمودن در تفریق این از برای ابطال
 آن شبهه سخن باشد کذا اینها وجه سیم و آنست که نزد ارباب عقول ظاهر است که
 متبع انسان تر است از دفع و چون عصای موسی علیه الصلوٰة والسلام دفع ابطال این
 بود بعد از آن القار که اگر پیش از القار سحره موسی علیه الصلوٰة والسلام القار عصای
 خود نمودی مانع آن سحر بودی نه دفع آن فساد اعدام آن ظاهر شد و سبب
 ایمان ساحران فساد اعدام سحر ایشان بود پس حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
 از برای آن فیه گفت شما میکنید تا صولت آن ظاهر شود آنگاه من بیدارم تا
 دولت من پدید آید و باین تقدیرام بالقار از برای ابطال باشد جایز است وجه
 چهارم آنست که موسی علیه الصلوٰة والسلام بفرست نبوت دانست که در اول
 ناسخ و منسوخ خواهد بود و اصلی است مقرر که ثانی ناسخ اول باشد و ثانی که اول ناسخ
 ثانی بود و گفت شما بیندازید تا من بیدارم تا از آن من و بیم شد و از آن
 شما اول تا ناسخ از آن من باشد و منسوخ از آن شما حقیقت من ظاهر گردد و ابطال
 شما وجه پنجم آنست که عصای موسی علیه الصلوٰة والسلام عصیان خوار بود
 نه عاصی خوار چون ایشان عصیان نداشتند عاصیان خوار شدند و
 چون عاصی عصیان خوار بنید براه در آید مجزیه تمام ظاهر شود و مقصود و امر
 پیوندد و اگر ایشان سحر خود ظاهر نکرده باشند و من عاصیان بکنیم عصیان
 زمینید بلکه عاصیان نبیند عاصی خوار شود و بی بضاعت ایمان بدار بود
 ازین سبب فرمود که القواما تم لقون وجه ششم آنست که از همه تفریق است
 که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بحکم وعده الهی جلیح ملک فرمود و تلف

ان القار خوار شد

ما صنفوا امید داشت که جمله سحرایشان لقمه بشبان او خواهد شد گفت اگر من پیش
 اندازم بشبان شود و موقوف لقمه باید بود و انتظار لقمه باید بزدن و درین
 عارفان انتظار لقمه بردن پسندیده نباشد و چه معنی ازین لطیف تراقت که
 اگر اول من اندازم عصا من موقوف سحرایشان باشد که اگر اول ایشان اندازم
 سحرایشان موقوف عصای من بشبان و توقف نشان خواست نیک نباشد که باطل
 خوار من نخست در نظر آن باطل خواهد شد و لطیفه شعر لقمه نبربان این است
 نقلت که چون لعین آن فقیران سکین ببرد و در بر تو در حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 و السلام آنجا حاضر بود آن درویشان که دهن تیر لایق نشانده ناوک بتلا بزدند
 باموسی علیه الصلوٰۃ و السلام اظهار نیاز خود نموده گفتند یا موسی بل برضی عنای
 ربک ایام و در گار تو از ما خوشنودست یا فی حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام
 بحقیق مناجات کرد و خطابت که یا موسی در انبیا را گوی که اول تا از شما را نمی شناسم
 ام بدرگاه خود راه نداده ام و در یکلام بشارت تمام است مر ملازمان این بانگاه
 و خاک نشینان این رگاہ را آورده اند که چون بزدار بایند و فرنگر استند و فرعون را
 دیدند با وی خطاب کردند که ای فرعون مدتی دعوی اناریکم الاعلیٰ اظهار میکردی
 اکنون باری کذب تو ظاهر شد که تو در سفل مقام داری و ما در اعلیٰ منقوس است که از
 دست و پای ایشان قطرات خون تقاطر می نمود و موسی علیه الصلوٰۃ و السلام
 گفتند که بل بیا تا بنا علی هذه الحاله ای موسی یا خیال که ما یمتحن علی ارامی بنید فرعون
 بل می بنید گفتند اکنون هیچ بان را نمی که هر بلای که در نظر حیب باشد آن بلا بلا
 نباشد و مشتاق توام با هر چه می جنگا
 محبوب منی با همه سب می خطای
 صاحبان لاف محبت پسندند
 و آنکه سیر انداختن از تیر بلای

<p>بیداد و قودست و جفا فی کرم گردست بد دولت انغم کسر خویش شاید که بخون بر سر خاکم نبوسند</p>	<p>و ششام تو خوشتر که ز بیگانه دعای در پای سمنه تو کنم غسل بهای کین بود که باد و ست بسریه وفای</p>
<p>نفلت که چون باموسی علیه الصلوٰۃ والسلام تمنی اظهار نمودند ملک علیهم الصلوٰۃ والسلام بر ایشان ترحم نموده در گریه اندند و گفتند خدا یا این فقیران را قدم اولست که در کوی محبت نهاده اند در پای بلا چنین بر روی ایشان بکشا بلا که خطاب آمد که من حیوان را از برای انسان فریده ام و انسان را از برای خود حیوانی که مخلوق بر ایشانست همواره بر ایشان میکشد آدمی که مخلوق بر سنت لابد که بار بار من خواهد کشید یا ملائکتی من لم یذق طعم البلاء لم یذق صلوة الحق طموت</p>	<p>نفلت که چون باموسی علیه الصلوٰۃ والسلام تمنی اظهار نمودند ملک علیهم الصلوٰۃ والسلام بر ایشان ترحم نموده در گریه اندند و گفتند خدا یا این فقیران را قدم اولست که در کوی محبت نهاده اند در پای بلا چنین بر روی ایشان بکشا بلا که خطاب آمد که من حیوان را از برای انسان فریده ام و انسان را از برای خود حیوانی که مخلوق بر ایشانست همواره بر ایشان میکشد آدمی که مخلوق بر سنت لابد که بار بار من خواهد کشید یا ملائکتی من لم یذق طعم البلاء لم یذق صلوة الحق طموت</p>
<p>جان بده تا بماند جانشان تا بد عاشقان جام منج اند کشند آن پسر را که خضر بهر بد خلق گر خضر در بحر گشتی رشت آنکسی را که شین شاهی کشد بچه میلزد از آن تریش حجام نیم جان بستاند و صد جان بده</p>	<p>همچو جان پاک احمد با احد که بدست خویش خربان شان کشند سر آنرا در نیاید غام خلق صد و پستی در شکست خضر هست سوی تخت و بهترین جای کشد مادر شفق از آن غم شاد کام انچه اندر و هم نیاید آن دهر</p>
<p>لطیفه شریفه بان اهل شوق بر ساحران ظاہر و مبین گشت فی الحال سجود در آمدند حضرتعالی حجابها از نظر ایشان برداشت تا در آن سجده هر چه در رفعت طبقه زمین بود بر ایشان مینمود</p>	<p>نفلت که چون باموسی علیه الصلوٰۃ والسلام تمنی اظهار نمودند ملک علیهم الصلوٰۃ والسلام بر ایشان ترحم نموده در گریه اندند و گفتند خدا یا این فقیران را قدم اولست که در کوی محبت نهاده اند در پای بلا چنین بر روی ایشان بکشا بلا که خطاب آمد که من حیوان را از برای انسان فریده ام و انسان را از برای خود حیوانی که مخلوق بر ایشانست همواره بر ایشان میکشد آدمی که مخلوق بر سنت لابد که بار بار من خواهد کشید یا ملائکتی من لم یذق طعم البلاء لم یذق صلوة الحق طموت</p>

گشت و چون سر از سجده بر آورده بجانب ایشان نگریدند تا بعرش مجید
 و رابطاتی همواره بود در نظر ایشان بطور در آورند و پهلوتیاق ایشان بنجاب
 قدس خداوندی بجمال رسیده آنها را بیان شهودی خلش نمودند که آئینا
 بر العیالین فرعون ایشان را قطع است و پای هم کرد گفتند آری است و پای قطع
 توانی کرد و لیکن قطع معرفت و محبت از دلهای ما نتوانی کرد و لطیفه **ملک**
اهل العسکر سجده در آن روز یک سجده کردند و آن سجده مقرون به پنج چیز بود و از هر
 ناپسندیده اول کفر و دوم حسد و سوم بین فاجره که گفتند بفرست فرعون آنرا تا غلبه
 چهارم حیانت و پنجم منازعت با کلام علیه الصلوة والسلام که کذب او بکینوت
 که گفتند آئینا بر العیالین و بجا بروی از زمین نهادند خدا تعالی تمام خصایف
 و نسیه ایشان را در گذراند و همان و قحاج را بجا سبب گشتند و بدینست و در چاه
 آن مستعد گردانید چه گمان می آید در حق مومنی که بچاه نصبت و هفتاد سال
 بود حدایت حضرت ذوالجلال جل جلاله اقرار و اعتراف نموده و هر شبانه روز در
 نصبت و چهار سجده و فرائض سنن و نوافل بجا آورد و اگر گناهان او مغفور گردید و بدین
 سنت موصول شود چه عجب لطیفه دیگر در میان ایشان بود و ایشان را از روزی که
 سجده بدولت قبول مستعد گشتند بچند کرد و رت آلوده بودند اول آنکه در بر ایشان
 خلعت فرعون بود و بر میان ایشان که خدمت فرعون و وزیر بان ایشان
 نهادند خدمت فرعون و در دل ایشان محبت فرعون بود و بجز دایمان بی عمل ارکان
 بدرجات جهان رضا الرحمن جل جلاله فایز گشتند بیک آن یک سجده که بجا آوردند
 بنده مومنی که چندین هزار سجده بجای آورده و در بروی خلعت رحمت و بر کمر
 وی منظم طاعت و بر لسان می طرقت شهادت و در دل می طرقت معرفت و بر سر محبت

اگر بدولت رضا و تقای خداوندی مشرف گردد عجیب تر باشد از این طیفه شریف
 با کلمه همیشه ایندرویش آنچه سحره آورده بودند اگر بسیار بود اما باطل بود و در
 حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام آورد اگر چنانکه بود چون حق ظاهر شد باطل نیست
 گشت قل جان الحق زریق الباطل کند ملک معاصی و جزیم بنده بسیار است و لیکن باطل و
 ناصواب است و کلمه توحید اگر چنانکه است اما حق با صواب است اگر گناهان بنده مؤمن است
 اینک ناله بود و کرد و کلمه اسمی العلیا باقی ماند اگر ام خداوندی جل علاه عجیب
 هر رنساب ملک است ای عصا موسی را چهار نام خوانند عصا گفت و ان القیصر
 گفت فاذا هی حیة تسعی جان گفت تنه کار نه جان لبان گفت فاذا هی ثعبان
 پسین عصا بجهت آن خوانند که متکلمی موسی علیه الصلوٰه والسلام اقول علیها بحیة
 آن گفت که مرده بود زنده گشت جان از برای آن خوانند که عصا مادر شسته نامی
 سبحان فرو برد و ناپدید کرد ثعبان از آنجا گفت که خورد بود بزرگ شد عصای بود
 از دایمی شد که لک اید و این عصا مؤمن توحید و لیست که چون داند بت و کفر
 و بفریاد وی رسد چنانکه حضرت یونس علیه الصلوٰه والسلام است گیر می کرد لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین تا بیکر آن از شکم ماهی خلاص شد و نیز
 حیث است که دلی نبرد و مؤمن از زنده کند او من کان یتأخضنا جان است که همه
 معاصی بنده را نیست گرداند قولا اقول لا سدید الصلح لکم اعمالکم ثعبان است که خورد بود
 بزرگ گشت ضرب الله مثلا کلمه طوبیة کثیرة طوبیة اصلها نابت فرغانی اسرار
 بعضی گویند جان معنی سیر است و عصا را جان برای آن خوانند که مرد و در
 سیر سیرت بود و کلمه توحید از آن بزرگ است سیرت سیرت دارد الیه الصلح الکلم
 الطیب طیفه ایندرویش مقصد سحره جنگ بود و سلاح ایشان سحر بود و عصا

ایشان شرک و استناد ایشان بعلین بود و ایشان فرعون بود و با اینهمه خباثت
 بطهارت معرفت و سعادت مغفرت مشرب گشتند بنده مؤمنی که قصد صلاح است
 صلاح علم است و بضاعت توحید است و یاد محمد صلی الله تعالی علیه السلام است
 جبرئیل علیه الصلوة والسلام اگر با اینهمه دولت و سعادت بطاعت و کرامت و حرمت
 مغفرت است و چه عطفی که اید و دلش امیدوار باشی که روزی که علی الصبح که خیار
 میان بسته و بخار یا پیغمبر خویش برخاسته و بغت فرعون سوگند خورده که باز نگردد
 تا موسی را مغلوب مقهور نگردد اینم و الله تعالی بغت خود قسم یاد فرموده که آفتاب
 فرو نشود تا همه با جوت و مغفرت خود صید نکنم شومی که جنگ میجوید صلح پیدا بود که
 عذر میخواهد و در شستی میگوید چگونه تا امیدوار میگردد لطیفه در لبسط سخن
 اید و دلش طایفه را مصیبت پیش آمد بسبب راحت از الم آزرده گشتند اول سخن
 را بپست قطع ابدی و ارجل مصیبت بتلاگردانیدند و لیکن بسبب بدی حجت بر روح
 و راحت وصال از المها بجز گشتند و بیم زنان مصر و بندگان دستهای بریدند هم
 بود و هم الم مادر زنت شاه جمال حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام همیشگی
 فراموش کرده بود و همسوم بنده مؤمن است که در وادو مصیبت پیش خواهد آمد
 یعنی موت اما در آن مصیبت بلند خطاب لا تخافوا ولا تحزنوا از الم مرگ بجز نخواهد
 بود و دیگر مصیبت فتن بر دوزخ اما آن مصیبت بر روح و راحت و تجلی شده دید
 مولی تعالی تسلی خواهد داد و که از آن محنت و مشقت صلا الم نماند لطیفه در
 عطف است اید و دلش بنده می باید که همیشه رویان خوف رجا باشد و از
 لطف و قهر غافل نگردد که چون لطف الهی جل و علا ظهور کند قوی بجا آمده و
 براسپ نکت سوار گشته و عمر در کفر و سحر گذرانیده و در عبادت مخلوق جوانی

پیری رسانیده و میالای بخت با رسول و بر سبزه و در مقام عداوت با حضرت
جل علاستقامت و زریده با وجود این قیام اعمال حق تعالی در وجود و افضال برود
ایشان کشاده بهر نواخته و جیرایم آفرزیده و توحید و شهادت کرامت فرمود و بهشت
با ایشان نموده و با توحید جان ایشان قرض فرموده و بدولت رضا و سعادت بقا
رسانیده و باز از اینجا که عیای و باله قهر او بر گمناز کند یکی در صومعه باز داشته و شب
روز بطاعت و عبادتش توفیق کرامت فرموده و لذت مناجات و ملاوت ذکر و شکر
ارزانی داشته علوم لدنی بروی کشوف گردانیده اسم اعظم خویش تعلیم کرده جان
و دلش از شوق وصال و عشق جهانی که داشته و آخر الامر بصاعقه تبعید از جوار رحمتش
دوای نداشته که فمشد کف کلک قطع المین شود که مرکب مردان و در درگاه
بادیه پهنای بریده اند و نویسم بهم باشد که زندان و دوشش بدناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند و در باب تحقیق بر آنند که اینجه دولت و سعادت که متوجه می
شد همه میرت رعایت آن یکا بود که گفتند اما ان تلقی و اما ان تكون نحن
با این مقدار ادب که رعایت کردند با اینجه دولت شد گشتند نادانی که رعایت
آداب درین راه از جمله هاست و در تحصیل آن کوشیدن بهترین معاملا مکنو
مولوی قدس سره از خدا خواهم توفیق ادب و بی ادب محروم گشت از عفو

بلکه انش در همه آفاق در
بی صداع و بی فروخت دلی خیزد
بی ادب گفتند که سیر و حدس
ماند ریخ نزع و بیل و آسمان
خان فرستاد و غنیمت طسیده

بی ادب تنها نمود و داشت بد
حایه از آسمان در میر رسید
در میان قوم موسی چند کس
منقطع شد خال و نان آسمان
باز موسی چون شفاعت کرد

بازگشت خان ادب بگذشتند	چون گذایان دلهس پرواستند
زان گذارویان نادیده راز	آن در رحمت برایشان شد راز
به گمانی کردن و حرص آورس	کفر باشد پیش خوان مهرس

لیطه شریفه ایدر دیش چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام عصار
 ملققت مایا فکون را از دست فرزند فاندای بعضی را لناظرین بیکند دمان
 برمان فاندای الغبان بسین را کیشاد و همه سحر مار ساحران را کیم از طرفه العینی فرو
 قشرب در زمان حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم صحای عالم
 سحر و شریک فرو گرفته بود سید عالم علیه الصلوٰۃ والسلام عصار ضرب الله مثلا
 طه طه لشجرة طه اصلها ثابت و فرعها فی السماء و صحواحت ان اقال الناس
 حتی یقو لا اله الا الله بانداخت کلیر لا از دما صفت دمان بران باز کرده کفر نشنا
 ساله را فرد برده همچنان مان بازمانده میگوید که اگر کفر ایل مشرق و مغرب معصیت
 اولین و آخرین را بسیار ندیده معدوم گردانم بریت لا توحید از دماست بیا
 که خدایان خود و بغیر خدای ما اندرین لا معرفت بیشه لا الف گشت باسی الله
 و بدانکه لطایف و اشارات و نکات درین باب ترجیح کلمه توحید که عصار موسی
 بوجود کثیره سابقا و رد یافته در نیمه غام بیادت ازین میگنجی و بالله التوفیق که
 علیه که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بسعادت
 شهادت رسیدند بدانکه از جمله مومنان کی خریل بود و این خریل
 از موسی را فرخواست که حقتالی در قرآن ذکر فرمود و قال رجل موسی من ال
 فرعون یکتم ایمانه الایة و بعضی گویند که این خریل نجار بود و تابوت موسی را
 علیه الصلوٰۃ والسلام در وقت اقلندین او بدریادی تر کشیده بود چنانکه

رقم کلام بیان گشته و گروهی برینند که خزینة دار فرعون بود و مدت سالها
 وی کرد و در نهایت حق تعالی دل او را بنور ایمان منور کرده ایمان خود را از کافران
 پوشیده میداشت در آنروز که سحره ایمان آوردند وی خسیس از آنها را ایمان خود
 کرد و فرعون لعین او را نیز با ایشان شربت شهادت نوشانیده بدافعیم نما
 و بروایتی آنکه فرعون بعد از دیدن معجزه و ابانمودن از ایمان و اصل بر کفر
 عصیان عظیمت آن کرد که موسی را علیه الصلوة و السلام بقتل رساند خزیل
 چون برین داعیه نظام اطلاع یافت بشفاعت نزد فرعون آمد و گفت انیر
 نه کاری کرده است که مستحق قتل گشته باشد و نه سخنی گفته که مستوجب جزا باشد بلکه
 میگوید خدای من الله تعالی است اگر دروغ گوید زبان و را دارد و اگر راست میگوید
 شما را نیز اقرار باید کرد و با وی موافقت باید نمود و لکن حق تعالی و قال حل
 بمومن من آل فرعون نکیم آیه مانه الآیه فرعون را ازین سخن ایمان می معلوم شد
 لاجرم او را نیز بقتل رسانید و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره
 وی چنین خبر داد که سابق الامم ثلثة لم یکفر بالله تعالی طرفة عین علی
 بن اخطالب و صاحب یس و مومن آل فرعون رضی الله تعالی عنهم حمید بن
 قهم الصمد یقون حمید بن اخطالب یس و خزیل مومن آل فرعون و یس
 علی بن اخطالب ازیشان بر دو فاضله و از جمله ان مومنان بود
 که بشهادت فایز گشت مشاطه و حتر فرعون و گویند
 که وی حلیله خزیل بود که با شوهر و ایمان موافقت داشت و او نیز ایمان
 خود را مخفی میداشت و سبب ظهور ایمان و موجب قتل آن پکن ایمان
 بود که روزی سه و قرآن بد گوهر را شناسید و نشان از دست وی برین

افشا و انصافه اسمی از اسالی شریفه حضرت خداوندی جل جلاله زبان را
 دوست بجا نداشتند و راز کرده گفته گفت که این نام زنگوار پدر منست گفت فی
 بلکه نام پدر و دگای من پدر و دگای پدر و دگای پدر است آن دختر را این سخن
 خاطر نامبارک گران آمد طبا نچه بر روی آن نیک زن زد و این سخن
 بیش پدرش باز گفت فرعون را و راجع اند گفت آنچه سخنست که تو نقل میکنی
 گفت سخن حق کلام صدق میگویی فرعون گفت از این سخن رجوع کن الا انما یعقوب
 مبتلا کرد اسم الضعیفه را و از که قبول مین و دیانت فردا بود و دیده دل
 جان بنور تحقیق و کحل عیان گشاید داشت هیچگونه از عقوبت نه اندیشید و گفت
 اگر نه از جان دارم فدای این سخن میکنم و از نقیض برنگردم و اکنون بعلانیه
 میگویم که ربی در کتب الشرف و عن لعین یقتل آن بیچاره فرمان داد تا او را زین
 با شوهر قرین ساخته مستقر و انعم فرستادند و در کیفیت قتل می و در وایت
 یکی است که چهار پنج بر دست و پای وی فرو کوفته یعقوب تماشای همچنان
 میداشتند و مرا در است پس بود هر سه را در نظری بقتل رسانیدند و وی
 از دین برگشت تا جان وی نیز قبض کردند و روایت دیگر که اصح است آنست
 که لعین بفرمود تا تنوری از مس بساختند و آتش تابافتند و آن ضعیفه را با کودکی
 حاضر گردانیده باز تند دلال کرد و از دین برگشت و دل بر عقوبت نهاد و
 فرزندان او را یک یک در تنور یفسان می انداختند و در نظر آن نیک زن
 میسوختند تا شاید که از دین اسلام برگردد و آن شیر زن بر دین قوی خود نبات
 می در زید تا بگوید شیر خوار را روی رسید ای می بر آن کودک بسخت فی
 آن کودک را خدا تعالی در گهواره بسخن را آورد تا با مادر گفت که ای مادر زینهار

که صبر کنی و بیچگونه اندوخته بحال خود راه ندی که تو بدین حق پس آن زن
 و آن کوکب نیز دانتش افکنند و او را با همه فرزندان و شهبید ساختند
 و امام ابراهیم طبع شفی جزا الله تعالی در قصص البشر خود آورده است که آن زن
 راسته فرزند بود و هر فرزند را که میکشیدند همه عروق و مفاصل او را با مادر در سخن می
 و میگفت یا در زینهار از دین خود برنگردی که دین حق دین است و خدا خدایست
 از عذاب فرعون سخت تر است تا چون نوبت بکوکب رسید آن کوکب
 شیر خواره بود بعد از آنکه آن ظالمان قصد قتل وی کردند مادر فریاد کرد
 و آه و ناله از سوز دل بطارم افلاک فرستاد خدا تعالی آن کوکب را بادی بسفر
 و راقی و ناگفت خیر مکن ای مادر و بشارت باش و بجانب بالا نگاه کن آن
 ضعیفه بالا نگاه کرد و حجاب پیش روی برداشتند و در آیهش دید که شاده
 خانه ها و ادانی بسیار نهاده و فرزندان خود را دید که در بهشت جولان میکردند
 آن نعم و اندوه تمام از دل وی مرتفع گشت و از خیر و فریاد باز ایستاد و تا او
 نیند بکوکب شیر خواره اش بفرزندان دیگر طحی گردانیده شربت شهادت
 نوشانیدند از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما را ایست که فرمود چهار کوکب
 در گهواره بفرمان خدا دندی جل جلاله تکلم نمودند عیسی بن مریم علیه الصلوة
 و السلام و شاد بود بر صفت علیه الصلوة و السلام و صاحب برج و کوکب شاد
 آل فرعون و نیز از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما منقولست که حضرت
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم گفت آنشب که مرا آسمانها پرند از طبعه شام
 من رسید و نسیم شبنمی بر صمیم من وزید از جبرئیل علیه الصلوة و السلام
 سوال کردم که ای جبرئیل آنچه بودیست بدین لطافت گفت این بودیست

مشاطه آل فرعون است و فرزندان او رضی الله تعالی عنهم همین و
 مقبول از مومنان بنی اسرائیل است خاتون بود و
 الله تعالی عنها نطقست که چون فرعون کسین انضغیفه پال دین را با
 اولاد وی بقتل رسانید سینه خاتون رضی الله عنها مینت فراحم که از اولاد
 بنی اسرائیل بود و لیکن رجبال فرعون بعد از دواج وی مبتلا گشت بود و آنروز
 که برین نظر گشته بود و از دوطرف سلم و تقدی که با آن ضعیفه پیش میبردند میدید و لیکن
 حضرت جلال احدیت جل علاه جای این پیش پیده وی برداشته شد و بدو میگفت
 که فرشتگان با استقبال روح آن نیک زن و ارواح اولاد وی چگونه مبارک
 میشوند و او روح ایشان را با غوازه و اکرام تمام بجهنم نوال برستان بالا میبرد
 و بشا بدو این امر تعجب و تصدیق وی زیادت میگشت بعد از آنکه فرعون با او
 امر شنیع اقدام نموده بنزد اسپانده و با وی واقعه ناشطه و وسیله نهاده اسپانده
 چون دید که فرعون با بغض نال پسندیده مباحثات میکند و از سینه چشمت
 میدارد و گفت اولین لک یا فرعون ما اجرک علی الله تعالی ای فرعون آنچه ای
 و گفتم تا خجی است که بدرگاه خدا اینعالی اظهار کردی فرعون گفت ای اسپانده
 و گفتم ای اسپانده بنی طاری نگشته و دیوانگی شاطره و زوات تو تصرف نموده
 تحت من یوانه نگشته ام اما حقیقت دین اسلام و بطلان من تو بر من ظاهر گشت
 و بر پروردگار عالمیان ایمان آورده ام سبحان تعالی فرعون چون از وی این
 سخن شنید و با نهایت شجاعت و مادی سیه طلب کرده با وی گفت که دخترت را عالتو
 غریب روی نموده چنانکه از کوی دیوانگی سر بر آورده آن عیالوئی که از تو
 جهت تفریت خود عیالوئی اسلام است و دل میخواست پیشتر ما را اظهار کرد و گشت

و خون رنجین و سی افکار نمود و با مادر چنین مقرر کرد که یا آنست که در حرمت ازین
 سخنان برگشته بخدای موسی کافر خواهد شد و با الوهیت من اعتراف خواهد نمود و
 یا آنست که تن بقتل در خواهد داد و مادر با دقت خلوت ساخته اول اظهار بزرگی و فرمانروا
 فرعون و در میان آورد و بعد از آن بلند می مرتبه و بیکیختی و متعبد دولت اصحابیت
 آن بد اختر یکیک بر نمود و آخر الامر باین باز آورد که ای فرزندان من بسیار است
 تیشه بر پای بخت خویش فرزندان به تیر بزیخ این درخت کن و صلاح دولت
 و ران میناید که هر چه ملک فرماید بدان قیام نمائی و در طریق معرفت سهیل
 موافقت چسبائی است و بدالت که گویست که بروی می بیاید و این هنگام است
 که در کسوت ارشاد بوی می نماید گفت ای مادر سوگند بخدای خدیه هزار عالم تعالی
 و تقدس و تعظم که هرگز بحضرت او کافر نگردم و بدعوای باطل فرعون تن در ندم
 و چند آنکه آن پسر نال ناوان رفیو و بطلان مبالغه کرده بود است بیدار و
 و انکار آن مبالغت زیادت نمود تا رای اصاب آن عالم بمقع واد حرمت
 و قطع علامه شفقت مصر شده آنچه حصال جمیده فعال را در عرض قتل آورد
 و فرمان چنین داد تا او را بسخت ترین وجهی بقتل رسانند و آن چنان بود
 که آن بر گزیده سعادتمند را بقفا بکشد و چهار پنج آهنین بدست و پای
 آن نازنین فرو کنند و هر روز چندین جوب بروی میزدند و بفراف
 گوشت می می بریدند و بعد از آن آتش بروی می میختند تا باینگونه غذا بشن
 بالک گردانید و آن شوم پدیده را بشامت این عالم فرعون و فی الاوتان
 در قرآن یاد کردند این عباس میگوید رضی الله تعالی عنهما که آنوقت که در
 مادر از عذاب می کرد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بروی می گذشت

آسمیه صنی الله تعالی عنها موسی با گشت اظهار احوال خود و میگرد موسی علیه الصلوة
 والسلام بروی ترجم نموده حق سبحانه تعالی مناجات فرمود تا که می کاس بر
 بطح ملا آن شفت از وی زایل گردد این چنانکه از آن عذاب بچک و متالم
 نمیکشت تا در شمار آن عهد کسب پیروی نیاید چنانکه می بیند و از آوده
 زبان مسالت بالتاس آن عطیه جاری گردانید که رب این کی عندک بیتیا
 فی الجنة و بنی من فرعون و علا و بنی من القوم الظالمین و حضرت جلال احد
 جل ذکرة سالت وی مقرون باجابت گردانیده الهام فرمود که ای آسمیه
 سر خود بردار چون سر برآور و کوشکی دیدار یک دراز برای وی در پشت بنا
 کرده از خاست فوج و سرور خندان گشت فرعون چون بشاشت و سرور و
 مشاهده کرد جل برین چون نموده گشت پدید که با وجود عذاب چگونه میزند
 انگاه حضرت ملک الملک که جل جلاله فوجی از ملائکه عظام باستقبال جان تبارک
 فرستاد روح پر فو و حش و در هر دخی از نور نشاند و بنازل روح و سرور و
 و منور رسانید تا آوده اند که چون آسمیه از حق تعالی خواست که رب این کی
 عندک فی الجنة ملک گفت که زنی باین ششمی می بانیختصری چنانچه قناعت
 میکنی است گفست عندک بیتیا گفته ام خایه منظور نیست بلکه جوار دوست مقصود است
 فرشته گان گفتند جل بیت هو عند ربک ای آسمیه عالی همت آمدی که خانه و
 جوار دوست اختیار کردی بیت بدر کنه من روانش با ویر و زور و هر ابراهیم
 پندی داد و مشهور به کار بید و تسان بگریز چون تیر و سر و کوی صاحب
 و دلتان گیر و بساط سخن بدانکه پیش زن از زبان سلامت یافت
 که خلوت عفت ستور بود و د و محرمت عصمت مشهوره و پنج بلا متهم گشتند و

حقیقتی در آن بیت ایشانرا پنج بشارت تسلی کر است فرمود اول زنی
 بود از اصحاب اخلاص و دودار کودی بود شیر خواره جهودان مازنین را از
 دین حق بدین باطل خواندند و آن زن قبول نمی کرد و کوشش در آتش افکندند
 تا شایه که آنصغیفه از دین خود بگرد و چون در آنوقت غم و اندوه بدلی ناتوان
 آن بیچاره مستولی گشت حقیقتی آن کودک در میان آتش بسجین را آورد
 تا با مادر گفت یا ماه افتمی و لا شایه ایسا در خود را درین آتش را فکن و پاک
 مدار و زینهار که از دین حق بگریزی و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی ایله
 اینوقت بدین طریقی بنوده است **لظنم** یک زنی با طفل آورد آن جهود
 پیش آن تب و آتش شعله بود
 زن بترسید و دل از میان بگفت
 با نگر ز آن طفل ای لک است
 که چه در صورت میان آتش
 رحمت این سر بر آرد و چه نیک
 تا به بینی عشرت خاصان حق
 از جیانی کاش است آتش مثال
 که در آتش یافت و در دیاسیم
 دزه دزه و اندران عیسی می
 بین که این آذر ندارد آوری
 اندر آ مادر مدده دولت ز سوت
 کند آتش شاه بنهاد است خوان

اندر آ اسی مادر خچاسن خوشم
 چشم بند است آتش از بهر حجب
 اندر آ مادر به بین بران حق
 اندر آ آتوب بین آتش مثال
 اندر آ اسرار ابراهیم بین
 اندر آ آتش بدیدم عالم
 اندر آ مادر بحق مادر اس
 اندر آ مادر که آفتاب آید است
 اندر آ و دیگر اندر آسم بخوان
 اندر آ آید ای همه پدوانه و ابر

اندازین آتش کرد و صد بار	خلق خود را بعد از آن بی خویش
میگفتند اندر آتش مردوزن	بی هوکل کبی کشش از عشق دست
ز آنکه شیرین کردن تیر مرغ است	تا چنان شدگان خوانان خلق را
منع میکردند کاشش در میان	آن بهودی شد سیه می خجل
شده پشیمان زین سبب رجول	کند رایان خلق صدق بر خجل
برقنای چشم عاشق تر شدند	و و حکیم مریم خاتون رضی الله تعالی

عصها بود که چون فرزند بی پدر آتوز زبان طعن و ملاحت در حق وی کشاوند
و ملاطم امواج بلا و تترکم افواج ابتلا بر باطن او سلاطه دو دمان محبت و صلا
و خلاصه خاندان عزت و فلاح مستوی گشت حق تعالی همان فرزند را چو بند
را بسجده بر آتوز که انی عبد الله اتانی الکتاب تا آن گرد ملاحت از سپهر این امر
آن نقطه دایره بیخواست **سیوم** منطاطه دفتر فرعون بود که در آن عجم
و اندوه آنکس که شیر خواره بصبر و تحملش دلالت کرد تا در آن محنت بروح و
راحت فایز گشت **چهارم** است یه خاتون بود که در چشمان محنت و بلا و
در دو عنانی که مبتلا گشته بود بنوید فرشته شکان و دو عار موسی بن عمران
علیه السلام و الرضوان بیروح و در چنان شمع آمد پیچم عالیه خاتون بود
الله عنهما که بهمت منافقان رجوع گشت و از صحبت حضرت رسالت صلی الله
فعالی علیه السلام مجبور ماند لشکر غم و اندوه بر باطن وی استیلا یافت و در
و بلا و محنت و عنایه دل ناز و تیش از حد در گشت حضرت خداوندی جل جلاله
نیزه آیت عالی برایت بجای آن شکسته خاطر منزل فرمود تا آن در دو
گشت بهر روح و ملاحت بعد از گشت آید و پیش آنطایفه که این فرزند

در پیش انبیا است پس برده بودند مجموع بطرد و لعن گرفتار گشتند
 اما مودیان آن دروند اصحاب و در ارضی قنالی بلعبت مطرود گردانید که
 قتل اصحاب الاخذ و آزار ندمیم خاتون رضی الله تعالی عنها جهودان بودند
 بلعبت خداوندی جل و علا گرفتار گشتند لعن الذین کفروا من نبی اسرائیل
 بدخواهان مشاطه و استیلا خاتون فرعون فرعون و فرعونیان بودند ایشان
 نیز سنگسار گشت و فرقت شدند و ایتخوانی نده الدنیا لعنة خالقان
 رضی الله عنهما منافقان بودند ایشان نیز بلعبت الهی جل و علا بد بخت
 اید گشتند لعنوا فی الدنیا و الاخرة آرمی غرامت اعمال بدکاران بهم بدات
 پدید ایشان باز گرد و لا یحق الکر شی الا بالکفر مگر شیطان هم در
 پیچید شکرد و یو هم خود را سید و دید شکرد آنچه میالید در روی کسان
 جمع شد و چه بود آن ناکسان چون خدا خواهد که بپزد کس رو میسختند
 طغنه باکان برده و در نجا بد تا بهوشد عیب کس بد کم زد و عیب میوای
 مقتول دیگر از کشتگان تیغ پیدا و مظلومان با او
 نقلت که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روزی بیقات رفته بود و
 بمناجات با حق تعالی رفع حاجات نموده در وقت مراجعت خطاب آمد که ای موسی
 چون بشهر مصر اندر آئی باید که اطفال محله روی و در آن محله کویت و در آن
 کویت سرایت و در آن سرای پیریت که بخت سال چون جنگ در مجالس
 خیم کرده و موسی روی چون زخمه رباب در زدن آلات لهو سپید گردانیده
 به زرب غیر سار کافور و میبار خیمه و بر بالای توده ارغوان سونن عطران
 بخت خرم عمر را بیا و کفر بر داده و اساس قصر حیات را بنیاد بر نشاند

نهاده و دوست سالت که سر پیش فرعون بر زمین نهاده و فرعون
 بی خون را بخدای پرستیده المیوسی او را بگویی که هیچ وقت نیامد که
 او بار از آئینه روزگار خود نبردائی و جمال قرار را از دلیری حجاب افکار
 هر چند پیر شدی اما هنوز مخدرات حجاب عیب منهای معاشقت تومی بند
 و دور یان خلدیرین بر مناظر علین بماند در تومی نگردد توانی ای پیر
 بی تدبیر که با این تفسیر بچار زبان بقبر بکلی و پندیر توحید بختا
 ما که خداوندیم به تفسیرات را بتوقیر مبدل کرد انیم المیوسی اگر آن چهر
 ترا ناسزا گوید از برای ضمار ما در گدازان و اگر از تو چنینی طلبد او را
 بجغی که در ساری اوست واقف گردان حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 بفرمان مولی اجل جلا اینچنانکه نشان گفته بود بان در ساری آمد در سار
 را بینه دیدنگی برداشت و بر زردن گرفت آن در با حضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام زبان حال با نیکال بختا و که ای پیغمبر با بیت و ای رسول
 بی شبهت نگلی که بر لبی سخنان چینی با دیدناخت بر جان من زدن حکمت
 اگر صاحب من کفران لغت در زبده است و آنچه گناه من بوجدت او فر
 حارم و انیک و سخت من دو گواه همانم لبس که در وقت باز کردن و باز
 نمودن زار زار دنیا لم طاق سنگ بر چرخ خوردن از حجا دارم حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام خبر بان حال از وی سوال کرد که این زار نالیک
 از کجاست و این سنگ بر سینه خوردن چرانت گفت المیوسی اگر در میان
 آدمیان خاین بنودی هیچ ساری را بدر حاجت نیامدی در وی آدمی میکند
 بند گران و حلقه زنجیر من میکنم من پاسبانی میکنم چون در دامنم

آفریننده هر چند بر روی استنایان روی کشاده میدارم اینسان
 بر روی من خیزند حاصل چون آواز با صلابت قریح باب گوش صبح
 رسیده پیش نظر بحال میزن و دید چون در انکشاف و نظری بر روی
 افتاد علیه الصلوة والسلام گفت ایجاد و بچکار آمده گفت للشيخ الرومي
قدس سره آمده ام که تا بنوع گوش نشانت بر بی دل و بی خودت کنم
 دل خود نشانت داده ام که تا ترا جلوه دهم درین طریقه همچو حای عاشقان
 تا بفکاک رسامنت و صید منی استخوان آری چه زو احم بسته هم سوی دامن باز
 پرور نه بری پرلمنت از درخاز تا کنون چند نفر را منگست و شمشیر برید
 بر سر ره نشانت ای پیر آمده ام تا ترا با سلام و خدا شناسی حل و علا
 دعوت کنم گفت ایجاد و سحر تو بجای رسیده است که توقع میداری که در نزد
 انتر کنند و لیست سالت که فرعون زای پرستم اکنون بتو بیات قواز جاکی
 میروم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود درین ولایت سال
 از پیشش فرعون چه حاصل کرده گفت ای موسی لقد بینا را و متعده
 بسیار بواسطه عبادت فرعون بمن و مسلک شته قواری از عبادت خدا
 خود چه طرف بر بیه موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای پیر من خدا
 خود را جل جلاله از برای طمع مال نیامنی پرستم بل از برای آن می پرستم
 که استحقاق پیشش حضرت ادراسلم است زیرا که او است انخدای که
 اگر در مانی بفریادت رسد و اگر بخوانی اجابت کند گشتن تیر چرخ
 دلیل جنت و هدایت او فرستد مغفر غفران بر نامه و بر و نشان
 آن نه سجالات زلات عصا جنات را بیکدم ندم او در نور و در طفل

روضه دل حاصی را از پستان فصل شیر شربت لایب شیر حرمت او دهم
 آرایش ز بانها دزد که نام اوست و اسایش جانها در سماع کلام او
 قطعه ای نام تو آرام دل جان همه جمعیت خاطر ایشان همه خورشید
 جمال است تا بان شب و روز در آینه دیده گریان همه پیر گفت ای
 موسی من کسی را که می پرستم از برای وصول بطلب دنیوی می پرستم
 موسی گفت علیه الصلوة والسلام که ای پیر اگر چنانچه مقصود تو متاع
 دنیویست پروردگار من جل و علا ترا بگنجی ز نهونی کن که بی نیاز گردی
 گفت آن گنج کدام است گفت حق تعالی در ستانه ساری تو نشان داده است
 اکنون تخصص کن تا چومی بینی آن پیر پسری جوان داشت فرمود تا نشان
 در را بگفت گنجی ظاهر شد که در فهم و حکمان پیر نبود چون پیر را نظر نمود
 و خدا گفت ای موسی من با خدا تعالی هنوز آشنی تا کرده از برای من خلعت
 میفرستد در رخ باشد که با وجود وی بدرگاه غیر وی نرود و نمایم ای موسی
 حکم عرض کن تا مسلمان شوم پس پیر مسلمان شد و از شادی و محبت
 ایوان گرد باز و صبر بر می آمد و با او از بلندی گفت لا اله الا الله موسی کلیم
 خیر فرعون بردند که فلان پیر که مدت و ولایت سال که سر بر ستانه خدایت
 تو داشت موسی ایوان آورد و است فرعون فرمود تا او را گرفته بصحبت وی
 آوردند فرعون گفت ای پیر بگره نزد موسی از راه برده است پیر گفت چنین گو
 بلکه موسی علیه الصلوة والسلام برده است فرعون گفت ازین
 سخن برگرد و گرنه ترا عقوبت کنم پیر گفت کلام حاشا که من ازین سخن برگردم
 پس فرعون بفرمود تا دیگی بر روی او عن کرده بچرخش آوردند پیر را گرفته پیر

دیگر روغن نقشان آوردند و روغن اندازند فرمان آمد که ای جبرئیل
 بنده مرا در یاب جبرئیل علیه الصلوة والسلام پیرا بهال اقبال خوشتر
 از سر دیگر روغن در بر بود و پیش حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 بر زمین نهاد بار دیگر پیر گردش در طواف آمد همان کلمه بر زبان این
 باریش گرفته پیش فرعون بردند باز بهمان طریق فرمان داده بر سر دیگر
 روغن آوردند و دیگر باره جبرئیل علیه الصلوة والسلام او را در بر بود
 نزد موسی علیه الصلوة والسلام آورد و چون تا لبه کت ایستاد آن همه
 گفت که ای موسی چو زبان دارد اگر در راه او جان نثار کنم و حیات ابدی را
 بر زندگانی فانی اختیار نمایم موسی علیه الصلوة والسلام فرمود که شاید
 پیر این نوبت جان بر کف دست نهاده کلمه گویان بر زبان حال میگفت

جان فدائی تو که هم جانی و هم جان	سر زاری تو در گردن من و سر گردن
سیر می از سر کوی تو خواهم سیر	کار دشوار نگیند بدین آسانی
خام اطاعت پر و از دل سوخته	نار کازر نبود قوت جان فشان

ای باز پیرا گرفته پیر دیگر روغن آوردند و در میان روغن آغوش
 انداختند چون روح از بدن پیر مفارقت نمود جبرئیل علیه الصلوة
 والسلام گفت ای موسی بالا نگه تاج می بینی موسی علیه الصلوة والسلام
 بر نگریست دید که هفت بهمان را با هشت بهشت در کشادند و جویمین با
 مطبقها نشان منتظر روح وی ایستاده اند پیر بران حال با تمثال سنگیت

باز فردا دیدیم بر در سلطان خوشتر	باز کشادیم خوشتر بان پیر جان
باز سعادت رسید و امن بان کشید	باز گردون زدیم خیمه ایوان خوش

دید و بود و پری یافت زاروشی	هر بد جان پادشاهت سوسلیما خوش
گفت مراوشش با چونی درین روزگار	چون بود بکس یافت دولت خندان
آن لشکر را که مصر بیج ندیده بخواب	شکر که من بستم درین ندان خوش
بی زرد سر و یم بی شستی مهریم	فند و شکر به خورشید از شکرستان خوش
گوهرین ناز بی نیست است مثنوی	صنعت آن زرگری رود بسوی کاشان

رحمنا الی القصة طاعت که چون وقایع مذکوره بوقوع پیوست و حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام باظهار معجزات مؤید گشت جمعی عظیم از قبایل قبط
 بموسی علیه الصلوٰة والسلام ایمان آوردند چنانکه گویند بهشت و تعبیه از
 قبطیان بشارت الهی جل علا و بابت ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام مستعد
 گشتند و بنو اسرائیل بپادشاهت موسی علیه الصلوٰة والسلام مشروع کلی نموده
 بوجود و تشریفش مغرور گشتند فرعون چون مشاهده این امر نمود فرمود تا بقید
 قبطیان بر بنی اسرائیل تشدد آغاز کردند و زیادت بر معهود و تکلیفات شافیه
 پیش آوردند و از خجبت بنو اسرائیل استغانت بموسی علیه الصلوٰة والسلام
 نمودند که یا بنی الله پیش از ظهور منتمم بهایون تو با و سبب انقیاد و تسلیم بودیم
 و حکمت ایشان یکشده ایم ولیکن بموجب بشارت آباد و جاد و خاطر بطور
 دعوت و اظهار نبوت تو خوش میداشتم و فرج و خلاص خود در آن تصور
 میکردیم و اکنون که زمانه بفر دالت بعثت شما رسیدن و زمین گشت همچنان
 قبطیان گرفتاریم و بر محطه عقوبت ایشان بر ما عظیم تر و دست خدا
 و تظاول کفر و فجور تو می ترسید و دار منیع تیر و اضطراب سپه داده و دیگر
 تحمل مشقت نمانده یا اجازت ده که از اینجا فرار نموده هر یک بطرفی از احوال

عالم روی انهم و یا دستور می ده که ایشان حرب کنیم و الا تدبیر من
 دیگر اندیش که سبب راحت ما گرد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام ایشان
 را تسلیم اده فرمود و عسی ربکم ان بملک عددکم و سیتخلقکم فی الارض و چون
 بعد از مواعظ و نصایح و اعجاز حضرت کلیم و انبیاء و تسلیم فرعون متابعان
 مایوس شدند بر آن قوم طاعنی ففرین کرد و لاجرم وجود بلا یا از حضرت خالق برپا
 جل و علا بر ایشان متوالی گشت و نخستین بلیه قحط آمل فرعون بود که روی نمود
 تا بعدت سه سال آن قحط در میان ایشان شروع یافت و بعد از آن طوفانی
 خا بر شد که اکثر عارف هلاک شدند و در تعبیر آن طوفان اختلافست جمعی
 گویند طوفان آب بود و قائلان باین قول باز اختلاف نمودند بعضی گفتند که
 باران صلب ببارید که اکثر ذراع ایشان ضایع گشت و قریب بآن اند که
 تمام مصر عرق شود و از آن مریضایت مضطرب گشتند و گفتند که باران
 چندان می بارید که هفت هفته بار نمی آید و مردم بامور خویش متیاس بودند
 نمیتوانستند آب بر تبه در مصر بر آید که قبطیان بر پا آیداده بودند مجال
 نشستن نداشتند چرا که آب از سر میگذشت و از نیوا قعه بنوا اسرائیل فارغ بودند
 بر تبه که در خانه های ایشان هیچ آب در نمی آمد و بجا نیست می بودند و گویان
 که باران یک هفته بر نمیوال جریان یافت قبطیان نزد فرعون آمدند و
 بنالیدند فرعون موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ای موسی اکنون تمام
 مصر در عرصه انهدام افتاده است و خلایق بر شرف هلاکت و عاکن و از
 خدای خود در خواه تا این عذاب بر دار قبول کردیم که ایمان آوریم و بنی
 اسرائیل با تو ایسریم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام دست برآورده

و عاف و مود و صفای اجابت کرد بادی بفرستاد تا آنها را نقشه کرد و این
 و بعد از آن نباتات از زمین رسن گرفت و عالم شبر و خرم شد فرعون نیا
 گفتند که این طوفان بلا نبود بلکه عین عطا بود و ما را نشاید که از نعمت و عطیت
 بنایم و بسبب آن ایوان آریم پس نقص عهد کرده باز بر سر جهود خود
 رفتند و از آنچه گفته بودند غلیظ تر گشتند و جمعیتی از مفسران و گروهی از
 مورخان طوفان را بطاعون فرعون و آورده اند و گویند که کبوسی علیه الصلو
 و السلام وحی آمد که امشب بر فرعونیان طاعون می فرستیم و موسی علیه
 الصلوٰة و السلام آنها را نمینی نموده غیر فرعون رسید گفت امشب ایمان
 ما را با جو انان بنی اسرائیل یک جا مجتمع گردانید و پیران ما با پیران ایشان
 و کودکان ما را با کودکان و زنان ما را با زنان ایشان تا چون شب تار
 در میان قوم درآید میان بنی اسرائیل و قبطیان امتیاز نتوانند کرد چنانکه
 اگر از ما بپسند از ایشان نیز بپسند و چون شب شد حق تعالی مرگ هر
 ایشان گماشت تا هشتاد هزار مرد معتبر در آن شب ایشان بپسند و از
 عوام و بهایم خود در حساب نیامدند و بنوا سرائیلیان بسلامت ماندند و
 گویند که قضیه هم بر تقدیر تا هفت روز و پیردانی تا مدت یک سال میزدند
 و هیچگونه عبرت بزرگ نگرفتند و بر کفر و ضلالت اصرار می نمودند آنگاه فرمان آمد که
 ای موسی بصبح بگردن رود و اشارتی بجانب مشرق و مغرب کن چون بفرمان
 قیام نمود از هر جانب طغ روان شد چنانکه کوه و دشت بیابان و خرابی
 عمران ایشان را فرو گرفت و بر مزارع ایشان تسلط یافته تمامی اسباب
 جهات ایشان را نابود ساخت و گویند که نزول بن علیه راوان حضا و در

علامات ایشان بود و اینست هفت روز برداشت کرد و نیت از آنکه بر او نه
 آسمان میخورد و نه زمین نه از غلات چیزی باقی ماند و نه از ذخایر تاجحد
 که جو بهای خانها از بل و در و پنجره اکثر نابود گشت چون این بلیه بر ایشان
 شایع گشت نزد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آمدند و استغاثه نمودند
 فرمود دعا کنیم تا حق تعالی دفع این بلیه کند ولیکن بشرط بانکه ایمان آرید
 و قبل دین حق تعالی کنید قبول کردند حضرت کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام دعا
 فرمود حق تعالی بادی نفرستاد تا آن طغی از آفران دیار بدریا باز آید
 فرعونیان گفتند که مقداری غله که ازین بلیه باقی مانده است جمع کنیم و در انبارها
 ذخیره سازیم و امثال بهر نوع باشد بر آن بگذرانیم و دین موسی را علیه
 الصلوٰۃ والسلام قبول نکنیم پس نقص عهد کردند و قبول دین اسلام نمودند
 چون از نیر اقصیت یکماه بگذشت حق تعالی قل بر ایشان گماشت و در تعیین
 قل نیز اختلاف است بعضی گویند از بلخ پیاده است چنان هجوم نمودند که کوه
 و دشت و صحرا و خانه های ایشان پر شدند تر و خشک هر چه مانده بود در
 را خوردند تا گویند که موسی سرور ایشان را خورند باز آمدند و نزد حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام زاری و ناله آغاز کردند و این نوبت بصوب
 ایمان بنزد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام و عاف فرمود حق
 تعالی دفع آن بلیه کرده باز کافران نقص عهد کردند و بیکفر خویش اصرار
 می نمودند و بعضی قل را بکرمی گفتند خورد و تفسیر کرده اند و گویند که این
 که مان آنچه ایشان در انبارها ذخیره ساخته بودند نابود کردند و گویای
 بس پیش تفسیر نمودند و گویند حق تعالی پیش از ایشان گماشت تاجحد

اعضاء بدن و اشعار و اشعار عیون و البصار ایشان را فرو گرفت و
قرار در صبر از دل ایشان بر داشت و گویند بر تبه رسید که تمامی جاهها
شب در روز ایشان و قرش و ادواتی طعام و شراب ایشان از پیش
جوش می زد و باین بلع عظمی کفار آن مبتلا گشتند و بنوا سر سلیان
مجموع این بلیات مصنون و محفوظی بودند **فصلت** که یکی از ایشان
ستونی از گنج و اجر ساخت و آنرا بس کرد و بر بالای آن طعام می نهاد
هر بار که به نزد یک طعام خود آمدی طعام را بر قلمی ازین و امیه نیز
بتنگ آمده بود و نباشت نه تفرقه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آورد
حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام دعا فرمود و حق تعالی بادی سوزان
بفرستاد و آنها را سوزان را بسوخت و آن ظالمان لعین خود وفا نکردند و
همچنان کافر بودند و نگاه ماهی بغایت بگذرانیدند حضرت موسی علیه
الصلوٰۃ والسلام از ایشان استدعای ایمان نموده گفتند ای موسی
پیش از آنکه ما را انبیهه زیان فرمائی بتو ایمان نیاورده بودیم اکنون
که از تو انبیهه یان با عاید گشت چگونه ایمان آریم سوگن بعزت فرعون
که هرگز بتو ایمان نیاریم چون گستاخی دینی ادبی ایشان با بنجار رسید
خطاب آمد که ای موسی بر لب دریای نیل و عصای خویش بر لب دریای
فرو برد و اشارت بخوان کن تا از دریای سیر و ن آیند چون بفرمان قیام
نمود همه بفرمان جاری یک یک رسانیده بیکبار از دریای بیرون آمدند و در
بجانب مصر نهادند چنانکه زمین مصر را پیشینند و بر سر یکدیگر برآمدند
تا چنانکه در شام مصر یک گریه در دشت **مصر** و خانه و کوئی و بازار را پر

و شبیه نابر و زلفه باید با انگ ایشان در مانده خواب و قرار قطبیان
 برخواست و در طعام و شراب و جامه خواب و اوانی و امتعه و دیگر
 کاسه ایشان در اندند و در دیگران و متورفتسان در میان نقش در می
 اندند و در درون جامه در آغوش و کنار ایشان باده میجستند تا بحدیکه که
 بسخن گفتن و مان بختاوی فی الحال خبیه در دمان وی در آمد
 هنوز افزا در دیگر نکرده بودی که دیگر از غیر ملوگشته بودی و خمیر
 برای نان ناکرفته بودی که تمامی آن بجز آنچه بودی و اتمام غلبی رعای
 آورده است که حقتالی اینجا ملا از صفادع پسندیده همه و از ایشان از پیش
 گردانید و ایشان را در آب و در وطن داد قطبیان از نیوا قعه بجای تنگ
 اندند و بنیز حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بفریاد آمده گفتند
 این نوبت دعا کن تا همه یان آرمیم و بنی اسرائیل با تو بفرستیم و درین
 نوبت زیاد متبلفه کردند حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام باز دعا
 فرمود حقتالی آن بلا از ایشان باز برد و آن چنان بود که موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام بعضا اشارت فرمود هر خفندی که بود بدریام حبت
 نمود و آنچه مرده بود برخواست و بر دایمی سیلی در آمد و همه بدریام انداخت
 باز نقص عهده کرده بکفر و جحود خود باز گشتند بجهاد دیگر بجاییت بودند چو
 بکفر و جحود اصرار نمودند حقتالی بلامی دیگر ناخر و ایشان کرد و آب شیل
 بر ایشان خون گردانید چنانکه از یک طرف اسرائیلی آب صاف می کشید
 و قطبی خون آب میچشد و تمامی خم و کوزه و او و یه حیاض و آنها قطبیان
 که بر آب خوشگوار کرده بودند همه خون مطلق شدند فی آب خوردن ماندند

آب رختین قبطیان بر پیش فرعون رفتند و از این حال شکایت کردند
 گفت این نیز سحر موسی است و دو مرد طلب کرد یکی از بنی اسرائیل و دیگری
 از قبطیان و آب دانی در مجلس نشین نهادند آنچه نزد بنی اسرائیل بود
 آب صاف بود و همچنین اگر از کوزه بنی اسرائیل آب آشامیدی آب خوشگوار
 بودی و اگر قبطی بیاشامیدی خون ناب بودی تا گویند که زنی از قبطیان
 از شکلی بر شرف بلاکت رسید بود زنی از بنی اسرائیلیان استغاثه نمود تا آن
 خاص خود او را بدید چون آب سبوات از برای وی در جام کرد آن آب
 فی الحال خون شد گفت مقدر آب در دمان خود کن و از دمان خود در
 دمان من ریز آب در دمان بنی اسرائیل آب بود چون بدمان قبطی آمد خون
 شد **الفصل** هفتم در زمین نوال بر ایشان بگذشت بغایت بنگ
 آمدند باز نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آمده عهد کردند که این
 بلا از ایشان منکشف گردد البته در ایمان استقامت دارند و موسی
 بنا بر این عهد عاقل و مودعقتالی آن بلا را منکشف گردانید و چون باز
 صافیت از پرده غیب جمال نمود بید و نمان باز مقبض عهد کشیده
 لباس مخالفت پوشیدند و در کفر و جحود تا اکن میگوشتند تا وقت
 بلاکت ایشان در رسید از کعب احبار صنی الله تعالی عنه سوال کردند که
 از وقت سحر ایمان آورده بود تا بآنوقت که موسی علیه الصلوة والسلام
 از میان ایشان بیرون آمد چند گاه بود که بکعبت سال بود و آیات
 متعده در نیت بظهور پیوست و روایات اهل کتاب هست که زولی این
 در مدت پانزده ماه اتفاق افتاد اول آن شهر آباد و آخر آن آزار بود

از شصت سال هشتاد و نهم مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فاما
 میان اهل تاریخ مشهورتر آنکه مدت ظهور این آیات بنه سال یا زده ماه بود آذر
 اند که فرعون با نخواران امان بقتل موسی علیه الصلوٰۃ والسلام عازم شد چون
 آنحضرت از قصه وقوف یافت و عاف نمود که ربنا الطمس اموالهم و اشد و علی
 قلوبهم الایه پروردگار را با انهار ایشان را رخ گردان و دلهای ایشان را سخت بنا
 و مهر بر قلوب ایشان تا بعد از آنکه در دناک گرفتار گردند و در بعضی تفسیر مذکور است
 که نقد و جنس که قطیان داشتند متحول بنگ شد بچینی که زمانی از زنهار
 قطیان بنان بختن اشتغال است حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام عاف
 ناهند در تنور بیدل بنگ شد و دیگر باره ال فرعون پیش موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام آمدند و عهد کردند اگر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام دعا کند تا باری
 سبحانہ تعالی نعمتبار ایشان را برسد سابق بر ایشان از زانی و در همه متنا
 شریعت نمایند و حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام و عاف نمود بشرط اجابت
 مقرون گشت اما آن سنگد لان همچنان بر کفر و تمرد و عناد اصرار نمود و گفت
 تا چندی از آیات و علامات بمانمائی که ما از دنیا که مرگب آن شده ایم بگردانی
 بدانکه مثل این آیات هر چند اظهار نمائی بتو ایمان نخواهیم آورد و بنبوت
 تو تصدیق نخواهیم کرد چنین گویند هر فوبت که فرعون آیتی میدید غریت نمید
 که موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بگرد و اما آن ضال مضل یعنی امان لعین
 آن اندیشه مانع گشته میگفت اگر میدان کون عباد بعد از آن گفت بربا و
 کون ملوکا بعد از آن گفت ما کما و فرعون بسخن آملون از طریق سقیم انحراف
 نموده بهادید بلاک میل کرده سیه روی ابدی میگشت بهت صحبت با

چو دیک بنی است بر اندرون خالی و بیرون هست بر اما واقعی دیگر
 از وقایح که در آن ده بیست سال بوقوع پیوست
 بنا بر صرح است نقد انار و حلا حب از چنین آورده اند که چون
 کاری از حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بالا گرفت و جمعی کثیر با او ایستادند
 آوردند فرعون گفت که ما را با موسی کاریست و من میخواهم که برستانم
 و بر حال خدای موسی جل و علا اطلاع یابم و با او جنگ کنم چو پیوسته که سختی
 عبودیت باشد بغیر خود کسی در عالم نیست دانم و چنان گمان می بریم که موسی
 از جمله دروغ گو یا نیست که خدای دیگر از من انبات می کند این اندیشه در
 ضمیر ما بارکش رسوخ یافتی تا ما را لعین را با تو خطاب تخصیص نمود و یا تا ما
 ابن فی صرح علی طلع الی الامم موسی و انی لا اظنه کاذب پس ما را بفرمود تا
 اطراف ولایت رساند ان ماهر جمع گردند و بپایان که در علم بنا و هندسه کب
 اصابت در میدان دراست می دادند و نقد پیرا کان و مناظر افلاک از لوح
 تدبیر میخواندند جمیع گردانید تا آورده اند که پنجاه هزار هندس موسی که
 چون آلات و افزار خود گبسته دی و کان دوران افلاک را چشم غیره مانند
 و چون رشته در هم نوشته خود بسط کردی بر مثال خط ابیض صبح بر قلم فنی
 ز بر جدی متق احاطت نمودی چون شاهول خود از بروج با عروج فرو گذارد
 بیننده او را شهاب ثاقب پنداشتی ترا زوی ایشان بر هیچ میزان سقیم
 جستی و گوناگونشان در ترتیب اضلاع و زوایای بر جوا و شر یا مبادرت
 نمودی درین بنار نسج البیان بکار بازداشتند و اعداد و عاللان دیگر
 از فخران و بخاران و کارگران از تحت عد خارج در ترتیب مضاح

تقصین نمودند تا گویند مدت هفت سال متصل عبارت آن کوشک پند
تا آن قصر را بنوعی ساختند که از وقت خلق آسمان تا باین زمان چنان
عمارتی عالی از کسان در روی زمین بنیاد نهاده بودند و آن رفعت و
استعلا ارتفاع نداده بودند تا گویند که چنانش بلند ساخته بودند که چون
آفتاب از مشرق طلوع کردی سایه آن کوشک بر خرابی قنادهی و چون
افول مینمودی سایه بر مشرق میپزدی و در بعضی از تواریخ آورده است و آن
علی الراسی که آن قصر بر تپه ارتفاع یافته بود که مدت یک سال نیم بستی
که رونده از حقیض باوج آن رسیدی و چون بنا صرح تمام شد فرعون بهر
بالای قصر برآمد و تیری بجانب آسمان انداخت حضرت عزت جل و علا فرشته
را فرمان داد تا بخون آلوده آن تیر را بسوی فرعون بکنند و آن ملعون صر
پیشانت نموده گفت خدای موسی را قبل رسانیدیم نقات که حضرت
موسى علیه الصلوٰة والسلام چون بر بنیوا قوا اطلاع یافت بغایت ملول و
گشت و بحسب تعالی مراجعت نمود و خطاب آمد که ای موسی الصبر طیبه الطفره راحت
خاطر را بر صبر معاجزت فرمائی که عنقریب از کوشک صاحب شک است
نخواهد ماند منقولست که چون لعین از آن کوشک فرو آمد جبریل علیه الصلوٰة
والسلام بفرمان این و سبحانه تعالی گوشه جناحی بر آن قصر زده ببارید
گردانید قطعه از آن بلند که گاه فرعون قناده و قطعه در ریاض تنی دیگر بر بار
منقلب قرار گرفت و ضحاک میگویی رضی الله تعالی که بر سیدن آن قطعه
و می دو هزار هزار مرد و پلاک گردانید منقولست که هر که از اعمال و کاسخنان که
در آن کوشک علی کرده بودند هر کدامی بنوعی پلاک شدند آنها که گنج و اهر

می بختند مجموع لبو خند و چهارده عمل مجموع بردند و اینکاران و بجای
 دستهار نشان خشک شده از کار فرمودند و این جمیع از دیدن صبح بود
 تا بر آمدن آفتاب **شمارت شریفه** ایدرویش بدانکه حصه توانمقیضه
 است که چنانکه فرعون را کوشکی بود نقش و نگار آراسته و بالوع ققلا
 و تزیینات پیراسته که لک ترا نیز قصریت در عالم وجود بحسن صورت کمال
 سیریت بنگاشته و بروج باغ و بیش را باوج حسن و جمال و ذروه فضل و
 کمال برافراشته که آن عبارت از قصر وجود و نگارخانه عسرت که اصل بنیاد
 او را مهندسان علم و حکمت بدعایم توایم و مفاضل عظام استحکام داده اند
 و شرف عرف آنرا بدست اصطناع بر تبار ارتفاع رسانیده چنانکه **والد**
قصیر فرمود قدس سره نقاش قصر فطرت بی صورت و بیو

بر صدر لوح حکمت نقشی کشید زیبا	شبهان جهان شسته بر قبه معانی
حقایق عقل بسته بر قاف و نابوی	بر داشت قبه کل بحجرات پیکر دل
که نور اوست حاصل خورشید اوج علم	و آن کوشک فرعون ساخت

بزرگم آنکه بر عالم ربوبیت اطلاع یابد یعنی اطلاع الی اله موسی و این کوشک
 که حضرت جلال احدیت ساخت جل و علا تا از لطایف ربوبیت و عوطف الهوت
 حضرت صمدیت غایت واقف گردی و فی الفسکم افلا تصرون چون بنابر
 لعین از روی ضلالت و جهالت بود لاجرم سبب ملال و موجب اضلال
 وی است و چون این بنابر رب العالمین جل جلاله یعنی عیسم معرفت و
 طریقت هدایه بود سبب فلاح و موجب نجات آمد که سریم آیاتنا فی الافاق
 و فی الفهم حتی یعین لهم انداختن اما ایدرویش واقف حال خود باش

که اخصر وجود و لقا رخا ز عمر را ثباتی و بقای می نیست بریت خوشت هست
وجود و لقا رخا ز عمر دلی چه سود که مرگش غراب خواهد کرد چنانکه جبرئیل علیه
الصلوة والسلام بگوشه بالی قصر فرعون را در هم کوفته منقسم بستم
گردانید اینجا عزرائیل علیه الصلوة والسلام بقصر وجود ترا ببال اجل قطع
اهل از پایی در خواهد آورد و منقسم بستم خواهد گردانید تن را بر غریب میر
خواهد فرستاد و چنانکه لبش که گاه الارواح جنود مجننه و دلا بدریاست
وصال شمعراق شاه جمال خواهد افکنند بیت بود و نابود و تو کی قطره آب
چند شده که ز دریا بکران آمد و باد ریشد رباعی البحر بحر علی کان ذی قم
ان السحودات امواج و انهاره الاتحجک انکال قشاکلها حسن شکل فیها
و هی استار رباعی ان بحر غرض زنده چه خوانند بخار چون شد منکم
ان غرض پر شمار باران شود و چون کند قطره شمار و ان بالان لیل
بحر آخر کار و کسب حضرت موسی و مارون علیه
الصلوة والسلام از مصر و کیفیت خلاصی تنی از تنگ
و هلاک فرعون و نامان بامتاب جان متعلقان قال الله سبحانه و تعالی
و اوحینا الی موسی ان هرب لعدوی لیلما انکم مبتعون ناقلان خیاردان
انمار باقوال در بارگاه پرتو خورشید چنین غریب شده بود اند که چون نبی
اسرائیل از جور و اعتسای الظالم فی الضافات تنگ برآید و طاعت
شان طاق گشته دامه اصطفا بر نشان بجا که گرفتار آید بنور حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام آمدند که یابی الله بر چند راست به سلام اطلاق
می پذیرد و متاب جان حضرت نبوة شکاری زیادت می شوند این معین

نسبت به آنکه زیادت میکند و زیادت بر مردم و ملکیت ایشان را بر ما لازم
 می نماید و پیش از آنکه ظهور مقدم بر ما یون شما با ویت انقوم سبتلای می
 و حکمت ایشان سبک شدیم و لیکن موجب نیشارت آنها و اجداد خاطر
 ظهور دعوت و نبوت شما خوش میداشتیم قبطیان گرفتار و هر خطه
 عقوبت ایشان بر ما عظیم تر و دست تسلط کفره قوی تر میشود و از منعی تجم
 واضطراب است داده و دیگر تحمل مشقت نمانده یا اجازت فرمائی تا فرار فرود
 هر یک بطرفی از اطراف عالم روی آیم و یادستوری ده که با اینها حرب کنیم
 و الا تدبیری دیگر اندیش که سبب راحت ما گردد حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 در و دل آن گرفتاران را بجناب خداوندی صلح علامه و خدا داشته
 لطف الهی صلح علامه فرماید و در دندان رسیده بموسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 وحی فرستاد که ای موسی وقت هلاک انقوم رسیده و بهنگام خلاص مومنان
 روی بنود اکنون بنی اسرائیل را جمع کن و هر چهار خانه دار را در یک خانه
 در آرد و گوشتند آن فرج کنید و خونهای گوشتند این را بر در بامی بساز
 بنی بر حکمتی که ما راست بمانید که ما و خود و ما اعلم جنود ربک الاله خونریزی
 این پاک بیایک میفرستیم تا ملائکه عذاب چون علامت خونریزی بر در پاک
 خانهها رسد شما بنید تیغ انتقام در نیام کنند و جایگاه انیلاست بنید بخون
 ریزی ایشان قیام نمایند و دیگر آنکه چون انیلاست بر آن بنید دهند
 که صاحب آتخانه بیرون رفته است و نیز از فرقه که چرخها در خانهها افروخته
 که از دندان بدیدن صبح **لعل** که چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 بخسرو فرج امور شد و دسار بنی اسرائیل از شرف و سیاط را طلب کرده

مضمون وحی الهی جل و علا بر ایشان رسانید و مجموع آن قوم را به پیشگاه
 سفر فرمود و از جمله مأمورات الهی جل و علا کی آن بود که مالهائی قبطیان را
 از زوز و زیور و حلّی و حلّی آنچه توانستند بر سبیل عاریت از ایشان بستانند
 که مالهائی خطیری تحمل شت قتی و مقاسات محنتی بر ایشان کرم نموده ایم بنا بر
 فرمان بنی اسرائیلیان از زمان و مردان به بهانه مهمانی و تزیینات عید
 اگر نفوذ و جواهر که از خزاین و دوفای حضرت یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام
 بدست فرعون قمارده بود زیادت از حدی از قبطیان بعاریت گرفتند و
 در پنجاهم نیمی شب که تاجداران هو الذی جعل لکم اللیل لشکون افیه تاج سلو
 بر سر تختگاهان این بسیط مامورین بساط نهادند و جوهریان با نوارت دم
 چهره جواهر نور و رخسارین جنول مشردن کردند جهان چون تن نهند و
 رنگ قیرگون بر آورد و سپاه سیاه صیش عسکریین بساط مستند
 بسا که ظلمت احاطت نمود قبطیان در زاویه جنول سر و غشاده سکون
 کشیده بودند و هر یک شمع فراغتی با سحرحت آراشیده بنوا اسرائیلیان آن
 فرصت ضعیف شمرده با اهل عیال و متعلقان بفرانج دل مقرون بالامننا
 روی بجانب دربار دان گشتند و چون بموضع ای که آثار احیدین الشکس گونید
 رسیدند موسی علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود تا عرض لشکر کردند و در حد
 ایشان اقوال مختلفه است آنچه اقرب بصحت است ششصد هزار و بیست هزار مرد
 کامل بودند که در میان ایشان پیران هفتاد ساله و جوانان بیست ساله
 شمار در دنیا مند و زنان خود در شمار نبودند و بعد از عرض طبعات
 چشم حضرت موسی بارون را علیهم الصلوٰۃ و السلام مقدمه لشکر خاست

که همه را پس در آن سبها طوطی و کلاوری سپرد و طوطی بن نوین را علیه السلام
 و السلام با شرافت سبط یوسف و بنیامین علیه السلام و السلام و قلب
 بجای داد و نوید بر شاعر روان شد و انصورت بر دایست شهر در شب یکشنبه
 ماه محرم روی نمود و بعضی از اهل کتاب گویند که خروج حضرت موسی علیه السلام
 و السلام از مصر شب یکشنبه یازدهم بنیان بود و یهود در پنجشنبه اتیان
 عید الفطر گویند سبب آنکه بنوا سرکشیان در وقت خروج از مصر حال آنکه داشتند
 که خیمه را بدو چرخ کردند و بهجت تعجیل که داشته به فطیر خفته بودند و یهود نیز در آن
 روز فطیر نهند و آنروز را عید اعظم دارند و هر که را نزد فطیر ایشان که در پاره
 مسلمانان نیز نهند بخورد با وی احسان میشن برند و اگر مطلع شدن
 قبطیان از حال بنی اسرائیل لشکر کشیدن فرعون
 و عقیبت ایشان با انتقام ایشان و از آفاتشستن
 مفسران آورده اند که چون صبح نهم محرم که طلعه سپاه آفتاب از مشرق
 عالم طلوع کرد و خیمه زین طناب نور در فضای عالم ظهور گستره و قبطیان از
 خواب برخاستند و از بنی اسرائیل پیکیان ندیدند و جریسده ایشان داشتند
 از فغان اموال نزدیک بود که دیوار شوند با ضرورت فریاد و افغان برآورده
 چند بار گاه فرعون آمدند و صورت حال را عرض گردانیدند و فرعون بپنج لشکر
 فرمان داده خواست که همان محل در عقب بنی اسرائیل شتابان با بواسط آنکه
 در آن شب در محلات مصر عیلت فجاءه اکثر البکار و مخدرات قبطیان ببار بار پیوسته
 بودند و در محلات متوقف ماندند و عیلت میگویی که هتاه و نه در دهن قبطیان
 در آن شب پلاک شدند و با داد و دوشنبه عاشر محرم که شام گشت اعلام بود فرعون

بالشکر بیلان بهجیل تمام در پی موسی روان شدند و اما آن را مقصدی که ساخته
 و خود در عقب لشکر برانیزی اسرائیل بجانب دریا نشاندند و گویند که لشکر وی
 هزار هزار مقصد هزار مرد و کمل بودند همه مسلح و با آلات حرب آراسته و بدوایت
 ابن جریح انکه فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه و عقب حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام نفرستاد که با هر یکی هزار مرد و کمل بودند و فرعون در عقب
 ایشان با صد هزار مرد و یک سوار که همه چون بر سپاه ابن فرسیاه سوار بودند و کمل
 ایشان نیز هر یک لباس فرعون بودند و آن گشت چون از روشش ساعت
 منقضی گشت این و لشکر قریب بیکدیگر رسیدند چنانکه یکدیگر را بدیدند قوم موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام نفری را ندیدند که یا بنی اسرائیل نامید رکون یا موسی او دنیا
 من قبل ان تاتینا و من بعد ما جئنا و تمثن رسید و بیشک ما از گرفتاران و
 بسیار نیم چو از پس آتش شمشیرت و از پیش دریای آتش چشم بین بدل
 جرم کن که کار خرابست حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام جواب داد که کلامان
 می ربی سیدین آفریده که چنانچه خدای و تقدس را نصرت و غیر وزی و عده داده
 و موا عید او جل و کزه حق و صدق است شما اندو گبین مباشد که هم اکنون فرج
 بدید اید ان الارض ثمیور بها من بشار من عباده و العاقبة للمتقين چون
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام برکنار دریا رسید دید که باومی و زرد و دریا
 میوج می زند یوشع بن نون علیه الصلوٰۃ والسلام پیش موسی آمد صلوات الله
 تعالی و علیه گفت یا حکم الله تعالی ترا فرمان چیست دریا رسید و دشمنان
 در عقب میسند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود ارجا است که درین دریا
 در آیم فی الحال یوشع مرکب بدریا انداخت تا شوم مرکب وی پیش سر رسید

چون نوبت بدگران رسید موسی علیه الصلوة والسلام لوجه حجاب
 قدس فرمود خطاب آمد که از ضرب بعصا که الحجر و آن روز اب دریا بسیار بود
 چنانکه گویند عرض آن چهار فرسنگ بود موسی علیه الصلوة والسلام عصا
 کشید و بر دریا زد و دریا اطاعت فرمان نمود موسی علیه الصلوة والسلام
 متحیر ماند و حی آمد که دریا را بنام بنیو خوان تا فرمان برداری کند حضرت
 علیه الصلوة والسلام دیگر نوبت عصا بروی زد و گفت انطلق یا ابا خاله
 باذن الله تعالی دریا فی الحال تنبکافت همچنان کل فرق کا الطود العظیم
 در حدیث آمده است که حضرت رسالت فرمود صلی الله تعالی علیه سلم که شمارا
 خبر کنم بجهانی که کلیم الرحمن علیه الصلوة والسلام درین مرد بر دریا بان کلمات
 تکلم فرمود تا بیک آن کلمات دریا را برای وی تنبکافتند و بنی اسرائیل با و
 از آن گذشتند و باریان گفتند بی یا رسول الله حضرت علیه الصلوة والسلام
 این دعا خوانند اللهم لك الحمد واليك الشكر و بک المستعان وانت المستعان
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همین دعا بود که حضرت رسالت صلی الله
 تعالی علیه سلم بیک این در روز بدر بر کفار نصرت یافتند بعد از آنکه این دعا
 خوانند و عصا بر دریا زد و دریا بد و از ده کوچه بر عدد سباط بنی اسرائیل تنبکافت
 و اجزای آب از مواضع خود برخاسته بریشان وازده طاق در میان هوا ببارید
 و نسیم لطیف در حرکت آمد و آفتاب عنایت بر خود ریافته همان زمان چنان شد
 شد که اگر دراز قعر دریا برآید و هر سطحی در کوچه درآمده خواستند تا یکدیگر را ببینند
 هر چند موسی علیه الصلوة والسلام بر فاهیت احوال بمله سباط بنسارت میداد
 اضطراب خاطر ایشان قرار نیافت تا بحقیقتی مناجات کرده گفت اللهم اغنی

علی اخلاقهم السیئة خطاب آگاه که باز بعضا اشارت فرما چون اشارت کرد که بهما
 اب که انحرافان مقتضای معلق استاده بود منشق گشت چنانکه هر دو از دفرقه در
 حین مرور یکدیگر را میسند و آواز هم می شنیدند و موسی علیه الصلوٰة والسلام
 بر ساحل چندان توقف نمود که مجموع بنی اسرائیل در قمر بحر درآمدند و از آن بحر
 نایل بساحل نجات رسیدند و چون فرعون بدانجا رسید و در یار بدان نال
 مشاهده کرد از غایت و بهشت بر خاستن بلرزید و در قدرت بادشاه قدیر
 جل جلاله و معجزه موسی علیه الصلوٰة والسلام منجر گشته از عین تخریق بحر
 نجات گشت و در سلوک آن مسالک نمر و دوشدگاه اندیشه مراجعت مصر میکرد
 و گاه غریمت متابعت دین موسی علیه الصلوٰة والسلام مینمود و درین امر در
 حال مراجعت و قضیه متابعت با نامان طریق مشورت مسلول داشت انحرافان
 فرعون ازین نیت باز داشت گشت چنانچه صد سالست که بر عالمیان خداوند
 و بادشاهی کرده و بر تبه الوهیت و ربوبیت سرفراز بوده اکنون شرم ندارد که
 که موسی و بنو اسرائیل ازین اب بجا دوی بگذرند و تو خواهی که باز گردی
 و امشیان جان بسلامت بیرون بزدند و تو مدت عمر در ننگ و عار بهمانی بکلیان
 اب از بهیب تو بدین سان استاده هست و از فرط حوصلت تو همچنین منشق گشته
 جهد کن تا خود را بر بنی اسرائیل ساینم و انتقام خود از ایشان بستانیم و فرعون
 بکلمات مخوفه آن بد سگال مغرور گشته و بهذیان آن بد افعال فریفته شد
 از جاده صواب انحراف جست و مغرور در اسب بدریاری انداخت گشت که چون
 آخر لشکر موسی علیه الصلوٰة والسلام از اب بیرون آمدند مقدمه لشکر فرعون
 رسیدند حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام قصد آن بود تا دریا بجا

اولی باز کرد تا مانع در آمدن فرعونیان گردد و خطاب آمد که ای موسی
 تقدیر حضرت جلال اچنانست که این طاعینان با عینی و این سنگران گرد
 کش را بپاک گردانیم انگاه فرعون مقتدر آمدن کرد پس وی از در آمدن
 هم کرده امتناع مینمود پس یسای بن علی الصلوٰۃ والسلام بهر چیز دم خود
 سوار در رسید علامت سیاه بسته و آن سپ را بدریایا راند و اسپ فرعون
 بهر وی آن مادیان در عقب وی درآمد همه سپان بتابعیت در دریایا راندند
 میکائیل علی الصلوٰۃ والسلام از عقب ایشان سوار هر که مانده بود از
 قوم ایشان همه را میراند تا جمیع بدریایا درآمدند چون مقدمه قطبان لب
 نزدیک رسید و ساقه بدریایا درآمد بحکم الهی جل و علا اجزاء آب بیکدیگر پیوسته
 گرفت و همه مردان طاعنی را بپاک گردانید قششیم من الیم غششیم و
 اصل فرعون قومه و مادیان لافگست که چون قوم فرعون غرق گشتند
 و در باجرات اولی باز گشت بنوا اسرائیل از کیفیت حال فرعونیان خبر دادند
 از موسی علی الصلوٰۃ والسلام سنجار گفتی نموند حضرت موسی علی الصلوٰۃ
 والسلام از بپاک فرعون خبر داد ایشان بجهت آنکه اسیرند و درازی عمر
 وی مشاهده کرده بودند بپاک وی از جمله تحولات گمان می بردند گفتند
 فرعون غرق شد فی نیست و حیات است و حالی بیرون آید و ما را بپاک رسانند
 باز از حضرت موسی علی الصلوٰۃ والسلام التماس نمودند حضرت موسی و در پی
 تاجبدان مطر و در بر روی آب انداخت تا همه بنوا اسرائیلیان مراد را
 بدستمال دیدند و بعلامانی که باو منحصر بودند شناختند و بیکدیگر گفتمانی آن
 پرداختند اما ذکر وقایعی که در وقت فرود رفتن بدریایا

بظهور سوره سوره واقعه اولی آن بود که جمعی از اکابر سینه
 اسرائیل و اشراف بنیاط وصیت حضرت یوسف صدیق را علیه الصلوٰۃ والسلام
 که بایار ایشان تفضیص فرموده بود و مروض حضرت کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام
 گردانیدند و وصیت آن بود که از حسن روح بنی اسرائیل از مصر خبر داده بود
 و ایشان را در آخر ایام حیات وصیت فرموده که صندوق جسد مبارکش را با خود
 همراه ببرند و در جوار مقابر آباء و اجداد نیز گوارش مدفون سازند و در آن
 مرد و کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام خواست که وصیت آنحضرت را بجا آورد اما بنا به
 طول مدت کسی بر دفن آنحضرت وقوت نداشت که در کدام محل از ممالک و روستا
 هست بعد از استقصای تمام و عدم اطلاع یروام بر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 وحی آمد تا در میان قوم نذر نمود کسی که بر آن اطلاع باشد بنوازد و هر که
 نداشت آن ندا را سمع وی در نیاید حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در میان
 قوم برخاسته نذر نمود که کسیت آنحضرت مدفون علیه الصلوٰۃ والسلام
 بدانند باید که بنفش مراد لالت فرماید و هر که را بشنید این ندا
 بگوشش می در نیاید گویند جمعی که در حضور بودند بسامع این ندا مخطوط
 نگاشتند و از دور پیر زالی کهن سالی فرطوت حالی بسامع این ندا شسته
 نیز و کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام و حال آنکه در میان بنی اسرائیل بود
 بغیر وی بر مقدسین آنحضرت اطلاع نبود و چون کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام
 نشان مرقده صدیق از آن ضعیفه تحقیق فرمود و عجزه گفت مرا نیز حاجت است
 اگر مقرون با حاجت گردد اعلام نمایم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 بعد از توجیه بجنابش و وعده قبول از وی پرسید که حاجت چیست

گفت بخوابم که حالت شباب و طراوت جوانی بمن باز گردد و در منازل و درختا
 جنت با حضرت مرافقت نمایم و هم عنان باشم اگر حاجات مالبشرت اینجا متعذر
 گردانی ترا بمقبره حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام را بنهای کنم و حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام بموجب حی سماوی سحافت مطلوب او را مستغفل شد که آنچه
 مدعای دلست بوصول پیوندد و نگاه گفت ای موسی من ضعیفم و قوت رفقا را ندارم
 مرا بر میاید داشت تا بساحل دریا رسانی تا مدفن حضرت صدیق بخصوصه بدر
 خطاب آمد که ای موسی هر چه ضعیفه می گوید بتقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام او را بر داشت به بخنار آب آورد و بعد از آن عافرمود تا آن عجوز لغمت
 جوانی باز یافته و بوعده مرافقت و حبت فایز آمده در میان آب نیل آنگو وضع را
 بتعین نشان داد و بعضی روایات این واقعه پیش از مرور و الفلاق بجا آورده اند
 تا گویند که موسی علیه الصلوة والسلام عافرمود تا آب از آنخل دور گشته زمین
 را بشکافتند و تا بوقت صدیق که از سنگ مرمر بود و یا از شیشه بدینا کما هو متداول
 الروایات بیرون آوردند و در حین عبور بعد از الفلاق البحر با خود بیرون دین
 فاما اکثر ائمه تاریخ بر آنند که این واقعه هم در شب حلت بنی اسرائیل بوده است
 و الله تعالی اعلم اشارت ایدر ویش بدانکه در آن این واقعه نسبت بگذران
 است محمدی صلی الله تعالی علیه سلم چندین می بینیم که چنانکه آن عجوزه بر موسی
 علیه الصلوة والسلام ناز می کرد با آنکه از اسباب ناز که عبارت از حسن و جمال
 عاری بود و از فضل و کمال عاقل و موسی علیه الصلوة والسلام با وجود عظمت
 و رفعت بر آن تاولش ناز افرو مایه را میکشید و آنچه در خواه وی بود بتقدیم
 این خاکساران بیضاعت را در روز اول با حضرت جلالت حدیث جل و علا

همین معامله افتاده است انجراموسی علیه الصلوة والسلام بیکبار نذر کرد با کس که
 نذرین یوسف را علیه الصلوة والسلام پیش ناخت جواب وی گفت انجرام حضرت
 خداوندی جل جلاله شما دو نفر در قرآن نذر میکنید که یا ایها الذین آمنوا
 هر که او را می شناسد جواب وی گوید سبحانه تعالی انجا پیر زالی ضعیفه جواب
 انجا مست خا کس را ضعیفه جواب می گوید لبیک اللهم لبیک انجراموسی علیه الصلوة
 والسلام پرسید از آن مجوزه تعلیمین قبر یوسف پیر زال گفت بل انجا حقی تعالی
 ازین ضعیفان پرسید الت برکم گفتند بل انجا پیر زال گفت امیوسی من ضعیف
 پیاده نتوانم رفت مرا تالب دریای نیل بردار موسی علیه الصلوة والسلام
 انجا مراد وی نموده او را برداشت انجا خاکیان گفتند الهی ضعیفانیم خلق
 الانسان ضعیفا ما را تا بساحل دریای اجل بردار ماول نشان بشت قبول
 فایز آمد و حلنا هم فی البر و البحر انجا ضعیفه بشت خواست و ملاقات موسی علیه
 الصلوة والسلام بر سر وی خطاب آمد که امیوسی ویر و عده ده که ترا در عهد
 تو مشر ز کنیم انجا گدایان محمدی علیه الصلوة والسلام نیز بشت خواستند
 انهای مولی تعالی بر سر وی لاجرم خود بخودی خود و عده داد که لکذین حسنو
 احسنی و زیاده انجراموسی را علیه الصلوة والسلام در انجا ز و عده مشر
 کرد و امید داشت که انجا نیز و عده خود را خلاص بکنند که و عهدت الذین آمنوا
 عمل الصالحات منهم مغفرة و اجر عظیم اشارت دیگر حضرت موسی علیه
 الصلوة والسلام چون آن ضعیفه را بر کنار دریا رسانید گفت یوسف درین
 دریا مدفون است حجاب را از روی وی بردار تا صندوق یوسف بیرون
 آید انجا نیز منبشان عالم غیبی بگویند که تقو و عشق و محبت الهی جام علا

در یار سینه‌های دشت شکانت که انعامه العکسرة فلو بهم اما اب وجود
 توحید است بود موسی از حق تعالی درخواست کرد تا آن آب را از روی خاک
 برداشتند و قی پدید آمد از سنگ و حضرت یوسف را علیه الصلوٰة والسلام
 در وی مستقر اینچنانکه از حق تعالی درخواست تاج جالب و خاک بشارت را از پیش
 تو بردارد و یا صندوقی پدید آید یا قوتی تام او دیدار دلدار در وی حاصل
 ولیکن دس قلب عبودی المؤمن رباعی تا ظن نه بری که هست که چاک ل
 مان تمانه شماری تو باندک دل گنجی که از آن مفران محرومند اگر هیچ
 نشانش جوئی اینک دل به سیرت در دل جان فانی کردی عاقبت به هر دور
 دیوانه کردی عاقبت به عشق بخود را آوردی ز در عشق را بیکانه کردی عاقبت
 دانه افتاده بودم زیر خاک دانه در دانه کردی عاقبت به ترک عشقت کرد عالم
 خراب به قصد این ویرانه کردی عاقبت به اشارت دیگر گفت که آنست که
 بنی اسرائیلیان از مصر بیرون آمده بودند سه بار راه گم کردند هر بار به تیرگی گشتند
 به نوبت خطاب می شنیدند که یوسف را در میان بنحمان بگذارد حضرت موسی
 علیه الصلوٰة والسلام چون آن شنید لاجرم در طلب یوسف علیه الصلوٰة والسلام
 آن همه مبالغت نمود تا ویران از آن دریا بیرون نیاورد و بر فراز آبا و اجداد نیز گویا
 نرسانید و از گرفتار گشته اید رویش انیمه ز برای چه بود تا دوست با دشمن
 در یکجا نباشد با بشارت باش که منیده مؤمن در دوزخ با کافران بگذرانند
 نصیحت گفت که چون موسی علیه الصلوٰة والسلام لب دریا رسید و در شرف
 در عقب نمودار شد و دوستان پرسیدند که فرمان چیست موسی علیه الصلوٰة
 والسلام گفت درین دریا دریا آمد بنوا اسرائیلیان از ضعف یقین از غرق

شدند بر سریدند و قسم از دریا باز کشیدند و لقمه از کباب ایشان یکی بپوش
 بن نون و دیگر کالب بن یوقنا علیهما الصلوة والسلام که هر دو سلاطین
 لشکر موسی بودند علیه الصلوة والسلام تصدیق فرمان نموده از روی یقین
 هر دو سب بدریا راندند و برگشتند چنانکه شمشیر ایشان تیز شد و چون
 قوم گشتن ایشان مشاهده کردند خواستند که تقلید ایشان در آب و دریا
 آب فرمان ایشان بشود و آب فرود رفتن گرفتند موسی علیه الصلوة والسلام
 گفت که اینها از شماست قلت یقین شماست که اگر یقین شما کامل بود
 شما نیز چون یوش و کالب بر روی آب ایستاد رفتن گرفتاری پس موسی
 علیه الصلوة والسلام حقیقی بنالیه خطاب آمد که اضرب بعصاک البحر
 فطست که چون موسی علیه الصلوة والسلام عصا بر دریا زد دریا در سنگا
 تعلق نمود و می آمد که امیوسی بر محمد عبی صلی الله علیه وسلم صلوات و شرف
 تا از بکرت آن صلوة دریا سنگا افتد کرد و چون تحفه صلوة بداد حضرت علیه
 الصلوة والسلام ارسال نمود دریا اطاعت فرمان نموده پیشگفت
 و راه نجات پدید آمد و بیادشای مصر فایز گشتند که او را در غم از هم و دیار
 تحقیق ابدر ویش چنانکه موسی را علیه الصلوة والسلام یابنی اسرائیل
 از مصر شبانگاه بیرون آورد و کذا الکاب آدم را علیه الصلوة والسلام از
 مصر غرب در شام غربت با ذریت بیرون آورد و در بیابان دنیا در آرد
 روی بجانب دریای مگر روان گردانید و در عقب ایشان لشکرهای
 دشمنان صد هزاران هزار شیاطین و نفس و هوا بقصد هلاک ایشان
 بفرستاد و اتحاجنی اسرائیل بر سریدند که دریا در پیش و دشمنان در عقب

اینجا نیز بنوا هم می رسید که در یامرگ در پیش و دشمنان شیاطین و عصب
 اما بدانکه هر که اصدق و یقین همراه است ازین دریابسلامت چنان بگذرد
 که دامن تپش از آب موت و تلاوت قوت تر نشود که الا ان اولیاء الله لا
 یوتون و لکن ینظرون الی دار من دارد اگر یقین وی بحال نباشد استغفار
 بوسی دل نماید اعصاب و کله قوسید را بر دریای مرگ زند تا چنانکه موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام با قوم بواسطه عصا و صلوات محمد مصطفی صلی الله تعالی
 علیه آله و سلم از آن دریابسلامت بگذشتند خاکساران این است را نیز ازین
 لا اله الا الله محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم راه نجات پدید آید و از دریای
 مرگ بسلامت بگذشته بسلطنت مصر خیزانید که من قال لا اله الا الله
 دخل الجنة واقع دیگر از وقایع انبیضه آن بود که فرعون در آنوقت که در
 الوهیت می کرد در امور مملکت داری هر شکلی که پدید آمدی رجوع بوی میکرد
 تا وی تدارک آن نماید گویند روزی اب نیل نقصان پذیرفته بود و در آن
 مردم در عرض قضا آمده نزد فرعون آمدند و از وی اجراء نیل استند عالمند
 و جواب ایشان گفت که من از شما خوشنودنیم بحیث آن شما را باین
 پلا مبتلا گردانیده ام دیگر باره که صعوبت این امر بر مصریان استیلا یافت
 باز بنزد وی آمده استغاثه نمودند و گفتند یا ایها الملک بهایم و نمواشی
 از لشکریان مصر و جانشی همه در معرض تلف و عرض هلاکت اند اگر تدارک این
 امر بینمای قنبد و الا اجازت فرمای تا خدای دیگر که بیم بغیر از تو فرعون است
 که یکی از لوازم ربوبیت انجای خلایق است از اضطراب مصریان گفت بیرون
 نیک تا کشف انبیاست نموده بنیفت تمام قایز آید و چون مصریان برین

رفتند فرعون و نهبا گوشت رفته از میان قوم کفار گرفته از اسب خود پیاده گشته
 بساط اضرع بگسترانید روی نیاز بر زمین نهاد و انگشت سیاه خود را بجانب
 آسمان برداشت و مناجات با تعبیرت آغاز کرد که اللهم انک تعلم انی
 اعلم انک ربی و الهی و انک تعلم انی خرجت الیک خروجه العبد الذلیل
 الی سیده و انک تعلم انی اعلم انه لا یقدر علی اجراء مار الذلیل احد غیرک فاجعلهم
 و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی اینچو مثنوی با همینی است ایراد فرمود

مثنوی روز موسی پیش حق الان

کین چو غلست اینجا دور کردم
 زانکه موسی را منور کرد
 زانکه موسی را قومه رو کرده
 کتر از ماهی بود ستاره ام
 میزنند انی طاس غوغا میکنند
 مشکه فرعونم رشه بت دای من
 شاخ را بر تشنه دستی هست فی
 حق آن قدرت که آن تشنه است
 باز با خود گفت فرعون اعجب
 در نهان خاکی و موزون میوم
 فی که قلب و قالیم در حکم دوست
 سبز کردم چون که گوید گشت باش
 خط ماهم کند یکدم سیاه

نیم شب فرعون هم گریان شده
 گریه غل باشد که گوید من نسیم
 مرد ما هم زان کله کرد
 ماه جانم را سپهر کرده
 چون خسوف آمد چه باشد چاهم
 ماه را زان رخسار سو میکنند
 هم طاس ان ربی الاعلا می زن
 بیخ شاخ از دست تشنه جستن فی
 که کرم کن این کجی با تو است
 من با نارسا ام روز و شب
 چون بهوسی می رسم چون میوم
 خطه منوم کند یک خطه پوست
 زرد کردم چون که گوید زنت باش
 خود چه باشد غیر ازین کاراله

پیش چو کانهای حکم کن فکان	مید ویم اندر مکان و لامکان
چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد	موسی با موسی در جنگ شد
چونکه رنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارد آشتی

بعد از آنکه اظهار سکینت و بیچارگی خود نمود مسکان اطباق سموات و خازنا
 کرسی و حلالان عرش قدسی از دعای شبنم در اضطراب آمدند و خوا
 تا دعای او را از مصطفی محبوب گردانند نتوانستند خطاب حق تعالی جبرئیل
 امین رسید علیه الصلوة والسلام که ای جبرئیل او از مسکری می شنوم
 که مرا بزبان دروغ میخواند و بیدنی که بالوات و انجاس کفر آلوده است
 نضرع و فروشنی مینماید و خطامن بر تمامی ششها در وجود وی احاطت نموده
 اکنون از من حاجتی میطلبد که نزد وی عظیم است و نزد من بسیار ای جبرئیل حقا
 ویر بر آرد تا دیگر مرا بخواند که من او را و دعای او را دشمن میدارم بلکه بخوان
 قدس خداوندی جل و علا نیاز مندی عرض کردند که الهی حاجت این بند
 را که با کمال عجز و عوی خدای میبکند روا میگردانی حق تعالی خطاب فرمود که ای
 ملک من با موری بندگان خود داناتر من این شخص خدا را اقدام مینماید که خطا
 از وی در تسالیش اند میخوانیم که در دنیا مکافات آن بوی رسانم تا
 در آخرت او را بیسج نصیبی ننماید بلکه گفتند الهی آن که ام کار است که وی
 بدان قیام مینماید و انکار مکافات ترا مینماید فرمود که کی است که در حکم خود
 جور نمیکند و بعد از راستی اجزای احکام مینماید و دیگر آنکه راهبها از قطع طریقه
 امین ساخته تا مردم باسن و آمان طریق سافرت بخوف خوشت مسکو
 میدارند و بر وایتی آنکه جلایه سخاوت نیز علی است ای ملک اگر چه بنامی دنیا

مقدار بال نشسته نزد من قدر و منزلت داشتی هرگز بشربت آبی او رایا نگرد
 تا از تشنگی بلاگشتی بعد از آن فرعون همچنان روی بر زمین نهاده ندا
 شنید از هوا که یا عدو الله قد اوقت سوکات لثقا و کتب پس سرخورد بر آ
 و ندا کرد که مرکب بیاورد و من و بر مرکب نشسته بر کنار رود و نعل آید و لشکر سپاه
 با وی همراه همه دیدند که آب زو یاد پذیرفته و چنانچه دخواه مردم سهند بر پا
 یافته و لعین بر ساحل رود و بحر و تگر خرمیدن گرفته هرگاه عثمان مرکب باز
 کشیدی آب از جریان باز آید و چون ارسال نموده ای آب نیز در
 جریان درآمدی و کیفیت انقیاد فرمان برداری آلتی بدان و ملازمان خود
 جلوه میدادی و هر گگاه باب خطاب کردی که بفلان ذراع بنده من میباشد
 نمائی فی الحال بآن جانب چون تیر بسوی نشانده روانه گشتی و اگر از امر
 دیگری مشغول می گردی بعد از ارجیده قطره با تخمب بدون میسر گشتی فطرت
 که در آن روز چون آب بچو بیار قطریان و ذراع مصریان جاری گشت
 همه ممنون گشته مرا در سجودی بجا آوردند و از او احترام و تعظیم و تحسین
 از حد و رکن را نمیدادند چون فرعون روی بسند پیش آورد و صفای چشم
 را علیه الصلوة والسلام بصیرت مودی و صیبری نزد وی فرستاد تا بر سر
 راه نشسته چون فرعون با جلالت خویش نزد حیرت پیش برخواست و پیشانی
 و منان مرکب وی گرفت و گفت ای ملک مرا از تو سوالی است میزایم که چرا
 من بر استی اجرائی فرعون گفت سوال خود بگو گفت مرا بنده ایست
 که او را از میان بنده گان خود برگزیده ام و بنده گان دیگر را بوی من
 و رقیبه افتاده روی در آورده ام و همه را با طاعت فرمان موی و طاعت

کرده ام تا هر که را خواهد بخیزد و هر که را خواهد خوار گرداند و هر که را خواهد ابدان
 کند و هر که را خواهد کرامت نماید و خزان و دقان خود را تصرف او باز گذار
 ام با وجود آنکه او را از همه بندگان خود دشمن تر میدانم باین کرامت
 مخصوص گردانیده ام و هر که این غلام اطاعت فرمان من نمیکند و بهر چه
 او را دلالت میکنم بقیض آن ارتکاب مینماید و مرا بخداوندی خود نمی پسند
 و از بندگی من تنگ می دارد و همه بندگان مرا بخداوندی خود می فرماید و از
 خدمت من منع میکند بعضی را بطوع و بعضی را بکراهت فرعون از ادای این
 سخن پرسائل ترجم آمد و در شان الغلام بر تپه غضب بروی مستولی شد
 که مثل آن غضب در آن مدت ندیده بود و ندو قبح تمام نموده که در او ان سلطنت
 وی مثل این اعمال بروی اوست خود چگونه تواند بود و آنگاه گفت که کافان
 این اعمال است که باز غلام را بند کرده بدلت رقیبت مبتلا گردانی و او را
 بخواری و تا کسی تمام بازاری کوی اهل احسان نیست بلکه سزاوار است
 که او را بدریا افکنده غرق گردانی جبرئیل گفت علیه الصلوة والسلام
 ای ملک برای من کتابی در بنیاب مثبت ساز و بخت خویش مرا در اموش
 گردان فرعون دوات و قلم طلبیده بر صحیفه باین عبارت مثبت گردانید
 که ما جبرئیل الذی خالف مولاه و احب من عاده و عاده من اجبه الان
 یفرق فی البحر بعد از آن گفت ای ملک این مثال مهر خود مختوم ساز که در وقت
 حاجت حجت باشد فرعون آن نامه را محرم کرده تسلیم جبرئیل نمود جبرئیل علیه
 الصلوة والسلام آن کتابت را در هم نوردیده نگاه میداشت تا آن که
 فرعون در دریا آمد و و عده الهی جل و علا در رسید جبرئیل علیه الصلوة والسلام

نزد وی آمد و التماس نمود و نظر وی بچنان دوگفت ای ملک اینجا تو هست گفت
 آری گفت این چه تو هست گفت بلی گفت اکنون چه محل نیست که آورده گفت
 اینجا هست که خود بر خود کرده تو بنده حضرت خداوندی جل جلاله و شکایت
 ترین بنده گان وی در ترا بر بندگان و اموال و خزان خود مسلط کرده ای
 بود و عبید و اما خود در تحت تصرف توانخوا طمأنده تو خوا کردی آن
 که خواستی و غریز کردی آنرا که خواستی دادی هر که خواستی و باز در
 از هر که خواستی ترا بطاعت خود خواند قبول نکردی از مصیبت نبی که
 نگشتی و باینجه هنوز اکتفا نکردی تا دعوی خدای کردی تو خود حکم کردی
 که بنده چنین بنزد او رفعت این گفت و بیل عروج کرد و بیکبار آنها بر زمین
 ریختن گرفت فرعون فریاد برآورد که امنت از لاله الا الهی امنت
 بنو اسرائیل هنوز ازین سخن فراغت نیافته بود که جبریل علیه الصلوٰة و السلام
 مقداری خاک از فقر در پیر گرفته در دامن وی افکند و در جواب وی گفت
 الا ان وقد عصیت بیل و کنت من المفسدین و گویند که این محاطه با وی ام
 بحکم وی پیش بردند که چون موسی علیه الصلوٰة و السلام با سلامش
 دلاک فرمود و وعد های الهی جل جلاله در برابر ایمان بردی تقریر کرد
 چنانچه در تفسیر فوق لاله قول لاینا سمیت گذارش یافته است و او با نامان
 مشورت کرده از ایمانش منع کرد و روزی دیگر با موسی علیه الصلوٰة
 و السلام گفت که اگر بخدای تو ایمان آمی خاک در دامن من باید کرد
 لا جرم اینجا که جبریل علیه الصلوٰة و السلام بطریق حکم وی ظاهر گشت
 در خبر است که روزی جبریل علیه الصلوٰة و السلام نزد حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم تقریر اینحال میفرمود بعد از آن گفت یا رسول الله بعد
 از آنکه خاک در دهان وی افکندم خطاب حق تعالی بمن رسید که ای جبرئیل چه
 باعث بود که خاکش در دهان افکندی گفتم الهی رسیدم که بنیاید بار دیگر تکرار
 بخواند و تو بروی ترجم کنی و از غرق نجات دهی الله تعالی فرمود که من
 میدانم که تو جبرایلی بروی رحم نکردی بجهت آن بود که تو ویرانیا فریده نبوت
 و جلال من که اگر در آن سخن که میگفت امت الله لا اله الا الله ای امت به
 بنوا اسرائیل اگر دل وی باز بان موافق بودی بروی ترجم میکردم و
 کفر چهار صد ساله وی فی الغرض یدم و بتکرار و تجزوی نظر نمیکردم و لیکن دل
 وی باز بان موافق نبود از آنجهت بفرایند وی ترسیدم و از خدا بخش
 نجات که امت نفرمودم کلمه ایدر ویش جای ایت که در عالم عجیب فرعون
 طاعنی باغی همچنان بیکبار گفتن استیجاب چون مقرون با خلاص باشد نجات
 مییابد بنده در مانده فقیری حقیری که مدت شصت یا هفتاد سال استیجاب
 و اخلاص گفته و ایمان خود و حضرت خداوندی جل و علا تازه میداد
 اگر از عذاب و بنیاد عقیبتی نجاتش که امت فرماید عجیب لطیفه شریف
 بیا اگر استیجاب که است که از دوست و دشمن برکشته روی نمود و بلا داد
 گرفت از گشت دست اعصاب و جمل متین استیجاب می زند اما دوست حضرت
 یونس بنی بود علیه الصلوات و السلام چون بشکرمهای بنفقد الهی جل و علا
 بعد از گشت التماس بایشان که لا اله الا الله است بجا نماندنی گشت که این
 و اما دشمن فرعون بود که در دریای قریب با کشت افتاد و جنگ در بنجند
 که امت الله لا اله الا الله ای امت به بنوا اسرائیل ای لا اله الا الله در آن حال

راحت کهما جعل علی ابراهیم و اسماء عدا باهما جعل علی الذی امننت بهما و اسیر لیل
یعنی که تواند که ناز پر آزار را بر سپراز زنگنه از انوار گرداند و آب خوش گوار را بر بنای
میدان طغیان تیغ آبدار و خنجر اجل گداز گرداند و ان خدا یکه بعلم قدرت بر لوح
فطرت نقوش نفوس موجودات را بنگاشت و بنامه ابداع بر صیغه ایجاد و صور
آفرینش را رقم وجود بر کشید نامش **الکلیک** است و نقوش ملک الملوک است

نعال السدکی بمیشل و مان	که خوانندش خدا و ندان خداوند
کنه دارنده بالا و پسته	گواه برستی او جمله هسته
وجودش بر همه موجود قادر	نشانش بر همه بنیة ظاهری
محبت و جوی او بر بام افلاک	دریده و هم را فطین ادراک

لطیفه و یگانه بدویش و شهادت در دو محل محبت و در معرض عرض افتاد
شهادت دوست یعنی یونس علیه الصلوٰة والسلام و شهادت دشمن یعنی
فرعون علیه اللغنه شهادت دوست مقبول افتاد و شهادت دشمن مردود
زیرا که فرعون در وقت راحت از آن شهادت معرض بود چون وقت محبت

رسید دست در آن زد جواب آمد که الان و قد عصیت قبل و کنیت افسید
و یونس علیه الصلوٰة والسلام منبسط بساط محبت بود فلولاً لانه کان من المسجین

هنوز نام دوست بر زبان نرانده بود که جواب آمد فاسمجینا که و یحییاه من
و که الکاتبی المؤمنین نکته در نیایش بنو حضرت یونس علیه الصلوٰة
و السلام هفتاد و هفت روز در شکم ماهی بود و قیل چیل روز نامش فوالنون
شد و فوالنون از فیهب ضبا حوت توحید بنده که مدت سی و چهل سال
مونس یونس دل مابوده است اگر نام مونی و موحدی از ما بر نخر و چه عجب

و کرمال بنی اسرائیلیان و مرجع و مال موسوی
 بعد از هلاک اهل طینان مهره فن قوارنج و کله عوالی شماریچ چنین آورده
 اند که چون فرعون و مجموع سپاه او در روز عاشورا از مرآت با تش غدا
 گرفتار گشتند و بنو اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بسلامت پیرو
 آمده بودند ده ساعت روز گذشته بود و تا آن زمان هیچ طعام تناول
 نکرده بودند بقیه یوم را نیت صوم کرده با ساک بگذاشته اند و امساک بر
 روز عاشورا میان پیوسته باقی مانده است الی یومنا نذر و فرعونیان بعد
 از غرق و هلاکت بر روی دریا افتادند تا بنو اسرائیل شایسته حال فرعونیان
 کرده اعتقاد ایشان بر بنوت حضرت کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام و محال قدرت
 ملک اعلام جل جلاله رسوخ پذیرفت چنین گفته اند که مدت ده روز اموال
 دریا متلاطم بود تا فرعون و اتباعش را بیاصل نداشت و چون بر اجساد
 ایشان ملائیس بسیار و تجلات بشمار بود بنو اسرائیل بر سر قطیان نشسته
 همه را عنیت گرفته و چند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام قوم خود را نصیحت
 کرده گفت که در گرفتن این اموال حرات نمائید و بدینچه شکسته اخراج گرفته اید
 قناعت کنید التفات بسجن موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نکرده و از آن فعل
 مشغول گشتند تا آخران ماله با سبب ابتلا شده بشومی آن سامری بر ایشان
 دست یافت چنانکه در محل خود مبین گردانند انشاء الله تعالی متوکل که حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در روز دوازدهم از کناره دریا ببارق پوش
 بن فون کرده او را بابت و چهار هزار نفر بدریا مصر فرستاد و ایشان توجه
 نموده چون بدان مملکت رسیدند مکر و کات قبطیان را تصرف نموده انچه از

خزان و اموال ایشان مانده بود و امکان نقل داشت بحضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام فرستادند و بسایین و غار و سایر بساتین املاک
 ایشان ضبط کرده بعضی را فروختند و برخی را نگاه داشتند و شخصی را از
 قبطیان حکومت بر لقبه انجاعت نصب کردند و بآگشتند و بعد از آن جمعیت
 و وصول پوشش بانو اسرائیل از ساحل دریای مدیترانه می آید و در
 و بر در قطعه صحاب در بهار پیدا شده بر سر آن قوم سایه می انداختند و شب
 عمومی از نور در مقدمه ایشان پیدا آمد تا بوساطت آن قطع منازل و مفاصل
 میکردند و چون سه مرحله از کنار دریای قطع نمودند بعضی رسیدند که آنرا
 گفتندی و آب نفع داشت و بنو اسرائیل از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 نموده تا دو حاکم کاتب انوضع شیرین شود و حضرت با الهی صل و علا
 کردند تا گویایی در آن آب انداخته که مرارش اجذوبت مبتدا گشت و در
 انشا قطع راه فوجی از مخالفه عبور کردند که ایشان را بتی چند بود و بصورت گاو و
 گوساله و لعبادت آنها مشغول بودند بعد از مشاهده انحال خیال نبی الهی
 پیش موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آمدند و زبان التماس کشاده گفتند
 که ما را نیز بر مثال این نمائیل بتی چند می باید تا به پیش آنها قیام کنیم
 و بواسطه اصدام حضرت ملک علام جل و علا قرب جویم حضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام ازین سخن متاثر شده گفت اخی العبد الیکم الهنا و هویم
 علی العالمین و از حدیث کلیم صلحاری بنی اسرائیل گرفته اند و جابلان
 پشیمان شده عذر خواستند و از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آمرزش
 خواستند حضرت ربانی جل و علا از آن طایفه نادان عفو فرمود و بعضی

ذکر حال بنی اسرائیلیان و مرجع و مال موسوی

بعد از هلاک اهل طینان مهربان قوا رنج و کله عوالی شما بیخ چین آورده اند که چون فرعون و مجموع سپاه او در روز عاشورا از مرآب باتش غدا گرفتار گشتند و بنوا اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بسلامت بیرون آمده بودند ده ساعت روز گذشتند بود و تا آن زمان هیچ طعام تناول نکرده بودند بقیه یوم را نصیت صوم کرده با مساک بگذرانیدند و امساک را روز عاشورا میان پیرو دمنت باقی مانده است الی یومنا نذر و فرعون میان احد از غرق و هلاکت بر روی دریا یافت و نذ تا بنوا اسرائیل مشاهد حال بنی اسرائیل کرده اعتقاد ایشان بر نبوت حضرت کلیم علیه الصلوٰه والسلام و بحال قدرت ملک اعلام جل جلاله رسوخ پذیرفت چنین گفته اند که مدت ده روز اموال و دریا متلاطم بود تا فرعون و اتباعش را بساحل نداشت و چون بر اجساد ایشان ملا بس بسیار و تجملات بشمار بود بنوا اسرائیل بر سر قطیان نشسته همه را نصیت گرفته و چون موسی علیه الصلوٰه والسلام قوم خود را نصیت کرده گفت که در گرفتن این اموال حرات منما یید و بد اسخه لکاته اخروج گرفته اید قناعت کنید التفات بسجن موسی علیه الصلوٰه والسلام نکردند و از آن فضل منتفع نگشتند تا آخر آن ماله با سبب ابتلا شده بشومی آن ساحری بر ایشان دست یافت چنانکه در محل خود مبین گزوا نشاء الله تعالی منقول است که حضرت موسی علیه الصلوٰه والسلام در روز دوازدهم از کناره دریا بلاق یوشع بن نون کرده او را بابت و چهار هزار نفر بدریا مصر فرستاد و ایشان توج نموده چون بدان مملکت رسیدند متروکات قطیان را انصرفت نموده انچه از

خزائن و اموال ایشان مانده بود و امکان نقل داشت بحضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام فرستادند و بسایین و خزایع و سایر سبب الملک
 ایشان ضبط کرده بعضی را فروخته و برخی را نگاه داشتند و شخصی را از
 قبطیان بحکومت برقیه بجماعت نصب کردند و بازگشتند و بعد از آن جماعت
 و وصول یوشع بن نون اسرائیل از ساحل دریای خاسته روی پناه آوردند
 و بر در قطعه صحاب و در هوا پیدا شدند پس بر آن قوم سایه می انداختند و شب
 عمومی از نور در مقدمه ایشان پیدا آمد تا بوساطت آن قطع منازل و مفارقت
 میکردند و چون سه مرحله از کنار دریای قطع نمودند بموضع رسیدند که آنرا
 گفتندی و آب تلخ داشت و بنو اسرائیل از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام التماس
 نموده نادها کنند که آب الموضع شیرین شود و حضرت بامر الهی جل و علا ایشان
 کرد تا آبگیاهی در آن آب انداخته که در آنش لعن و بخت مبتدأ گشت و در
 آنش قطع راه فوجی از مخالفه عبور کردند که ایشان را بتی چند بود و بصورت گاو و
 گوساله و عبادت آنهاست تعلی بودند بعد از آنش بده اینحال جبال بنی اسرائیل
 پیش موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آمدند و زبان التماس کنند و گفتند
 که ما را نیز بر مثال این نمائیل جی چند می باید تا به پیش آنها قیام نماییم
 و بواسطه اصنام حضرت ملک علام جل و علا تقرب جویم حضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام ازین سخن متاثر شده گفت اغیر العبد العیکم الیه و هو ^{فضلک}
 علی العالمین و از حدیث کلیم صلحاری اسرائیل گرفته افتادند و جابلان
 پشیمان شده عذر خواستند و از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آمرزش
 خواستند حضرت ربانی جل و علا از آن طایفه نادان عفو فرمود و بعضی

از آنکه تاریخ گویند که بنی اسرائیل بعد از حصول مغفرت الهی جل جلاله
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفتند که مامول نیست که چون جناب احدیه
 غر و جبل بدینچیز می عقوبت فرمود اکنون فرمانی از زانی دارد که با تقیاد
 آن رضای حضرت او جل جلاله بدست آید حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام مناجات کرده گفت فرمان چنانست که متوجه بلاد شام شوید و
 فتح انملکت کرده در وقت در آمدن بار بجا که یکی از شهر بار شام است بجد
 آید و خشوع و خضوع بجا آورده خطه ذنوب و خطایا از حضرت غافر الذنب
 جل و علامسات نماید و طریقه ندامت و استعقار سلوک دارید و حکمت در
 امر آن بود که مردم از شهر که بت پرست بودند چون اطاعت و عبادت و
 تضرع و تخشع بنی اسرائیل بیند دست از ان شیوه ناپسندیده باز دارند
 و چون قوم موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بدر و ازده اریحار رسیدند صلی و ایشا
 بموجب فرموده عمل نموده فاسقان حطی سمقا نگفتند و به طریق که ممکن بود
 بر آن حکم استظهار نمودند و بلغت قطعی حطی سمقا نگذردم سخن باشد تا باریجا
 بنحوی آن جرات طاغوتی بر آن طایفه نگاشت تا در کمتر از یک ساعت
 و چهار هزار نفر از اعیان و اشراف ایشان هلاک گردانید و دیگر باره
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام با صلی و زناد اشتغال بدعا و راز
 نموده ببرکت دعا و قرون بالا جاسته آن بلیه از ایشان منفع گشت و در
 بعضی از تواریخ مسطور است که انبیا و ائمه بعد از فتح اریحار روی نموده و ظاهر
 انیقول ضعیف بیناید چه فتح آن بلده در زمان یوشع بن نون است داده بود
 در وقتیکه بنو اسرائیل از تیه خلاص شده بودند چنانکه درین اوراق مختصر

کیفیت فتح ارجحام قوم رستم ملک بیان خواهد گشت انتشار الله تعالی و بنو
 اسرائیل مدت مدید بر متابعت شریعت حضرت ابراهیم علیه الصلوٰۃ و السلام
 اقرار نمودند تا زمانیکه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بطور سینا رفت
 بشریعت و کتاب شد گشت و شریعت متالف وضع فرمود و اگر رفتن
حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بطور سینا
و بمقامت الهی قایم گشتن و اقامت بنی اسرائیل در بریه
 و کیفیت اضلال سامی و ایشان نزد کتب معتبره از تفاسیر و تواریخ مذکور است
 که چون بنو اسرائیل بکرات و مراتب از حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام
 التماس نمودند که ما را شریعتی می باید علیحدّه تا بر صدق آن عمل نماییم و بگوید
 آن برضای حق سبحانه تعالی فاینکه موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بنیای
 بجانب سحر حق سبحانه و تعالی عرض نمود و خطاب آمد که ای موسی بجانب
 طور توجّه نمائی و سی روز روزه داری تا آنچه مقصود است میسر گردد و اما
 بانجام پیوندد موسی علیه الصلوٰۃ و السلام با بنی اسرائیل گفت که مرا عزیمت
 طور سینا است و مدتی در آنجا توقف خواهد بود شما نیز بجانب بریه سین
 حرکت نموده در آن منزل خست اقامت اندازید و عبادت حضرت جل و علا
 اشتغال نمایید تا زمانیکه مراجعت نمایم و امیدوارم که باری سبحانه و تعالی
 شما را دینی متالف و شریعتی مجدد و درست فرماید انکه حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ و السلام بارون را خلیفه قوم ساخته بیعاد آن مقرر فرمود
 و سی روز که حق تعالی تعیین فرموده بود بر ایشان قرار داد و متوجه معبد
 طور سینا شد گویند روزیکه موسی علیه الصلوٰۃ و السلام از قوم مفارقت

نموده در صومعه طوبی سینا معترف گشت اولن لقمه ده بود و یکاه تمام لقمه
 انگشتان بجای آورده بصیام چهار و قیام لیل و مواظبت تسبیح و تهلیل ثبات
 نمود چنانکه در نینت بطعام و شراب و خورد و خواب نپرداخت و بیت
 و دهشت بروی آید لایحه مضطرب احوال میبود و ملائکه علیهم الصلوة
 والسلام بصفت مختلفه و اشکال و صور متنوعه بر آنحضرت می گزشتند و
 از مهابت انحال که مراد از پیش آمده بود بقیه می کردند تا مدت سی روز
 بر زمینوال منقضی شد و موعده تکلیف و تکم و تسلیم و تقلم در رسید موسی علیه
 الصلوة والسلام پیدا شد که از آنچه خلوف دامن بود اسطر صوم سی روز
 پدید آمده بود و بجناب قدس خداوندی سخن بنیت بسواک از الان
 فرمود ملائکه ای باز از برای تحصیل الطیب ده روز دیگر کش روزی فرمود
 چنانچه قرآن بان ناطق است و داعی ناموسی کشین لیلیه و اتمنا بالعشر
 میقات رب العین لیلیه و موسی علیه الصلوة والسلام با پنجه مامور گشته بود
 مبادرت نموده چهل روز تمام شب و روز از طعام و شراب اجتناب نمود و
 چون ظاهر خلطی در وعده مراجعت روی نموده بود بنا بر آن سفهاری بی انگیز
 بهیت اجتماعی نزد نارون علیه الصلوة والسلام آمده گفتند که ایام وعده
 آمدن بر اوست منقضی شد و تا غایت از پنج خبر نیا فتم شاید که هلاک
 گشته و سخنان نادانستی گفتند سامری که وفور عقل از ایشان داشت
 معلوم کرده بود فرصت اضلال یافته گفت ای قوم من میبایست که خلیف و عهد
 موسی علیه الصلوة والسلام چه بوده است و سبب زنا آمدن وی چیست
 بنوا اسرائیل استفسار نموده سامری گفت موسی را بچیده خاطر از شما مفارقت

نموده و سبب بخشش او آنکه بعد از غرق قبلیان اموال ایشان گرفتار
 و غنائیم اجتماعت غنیمت شمردید و بمنع پیغمبر خدای متع نشدید و حالا از میان
 شما کناری گرفته تا اگر دنیا است تا فرمانی قوم بلایی نازل شود و در میان
 بنی اسرائیل نباشد و بتکلیف و رحمت ایشان در نماند و اگر از سر اموال بگذارد
 بچشم کل از شما خوشنود گشته بر روی مراجعت نماید بود این سخن از سامر
 باور کرده چای کندی زد و هر چه بی حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از
 قبلیان گرفته بود در آنجا انداخته سرش به توار کردند باز سامر
 بنیاد شیطنت کرده گفت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در میان شما نیاید تا
 آسمان را نسوزید و نگذارید تا نیایش آن عفت موثر اند و قوم سر چاه را
 باز کردند و آنچه سوختنی بود آتش و روی زرد و آنچه گداختنی بود لباس
 که زرگری میداشت تسلیم نمودند تا بگذارد و آن سر و قریل ضلال مجموع
 طلا و نقره را بر هم گداخته گوساله از آنها مصور ساخت و قدری خاک از
 زیر پیم سپ جبرئیل علیه الصلوٰۃ والسلام بوقت هلاکت فرعون و فرعونیان
 گرفته بود در جوف آن گوساله ریخت فی الحال ز گوساله زرین آوازی
 پدید آمد و بر و این آنکه جان گرفت و اجزای و اعضای وی گوشت و
 پوست و استخوان پیدا کرد و بر تن درآمد و بد آنکه اهل مذکر در نیوا قلع لطیفه
 ایراد فرموده اند و آن هست که خاک پای سپ جبرئیل علیه الصلوٰۃ و السلام
 بجای می رسد و راجان و روح روان می دهد چو گمان می بری که ایما
 که روح حقیقی و حیات ابدی اوست که افن کان متی فاحینه و قرآن که
 روح قدس و حیات النسی از دست که گذارک او حینه الیکت عالم

هر چگاه که در دل بنده مومن قرار گیرد و شهرستان وجود را به نور رسد و
 خود منور گردانند اگر بنده را بحیات ابدی و بقا سرمدی مشتبه گردانند
 از موت کفر و ضلالت و تاریکی تجرد و جهالت مصلون و محفوظ دارد و عجیب
و اهل وجد حال میگویند جامدی که گردی از شمع مرکب جبرئیل
 علیه الصلوة والسلام بوی رسید ضبط احوال خود نتوانست کرد و فریاد از
 درون وی برآمد که خوار بنده عارفی که جانهای شراب عشق و محبت از
 دست ساقی معرفت در درون جاننش ریخته باشند و صد هزار شور و غیب
 از درون جاننش بگنجینه اگر نغز و آنچه دانه از وی بطهور آید ملاتش نتوان
 پیوست اگر نغز زنده نغز زنی دان نه از آن پوست تقم نه کم از دست
 انگور نمند و بعد از وقوع انصورت غریبه بامری بنی اسرائیل گفت که **ایا اهل**
واله موسی اینکه سالی خدای شما و خدای موسی است او را عبادت کنید و
 از وی درخواست کنید تا موسی را بشما باز فرستد بنوا اسرائیلان بدینقول
 و ای فریفته گشته که گو ساله پستی بر میان بستند الا دوازده نفر از سبط
 یوسف علیه الصلوة والسلام و بنیامین که از آن فصل مذموم استسعاد بسته
 قوم را ملامت کردند و بر اقدام آن عمل نامعنی سرزنش نمودند و مارون
 علیه الصلوة والسلام نیز چند آنکه بساط معظمت تهید کرد مفید نیفتاد و او را
 بقتل و اخراج جیم کردند لاجرم دست از نصیحت باز داشته پای انزیر او در منزل
 خمول در کشیده خاموشی برگرفت و شنید برگزید بدانکه صورت این واقعه در آیت
 دیگر نیز درود یافته و بعضی از آن روایات امیر و مومنون مهم است تا بعضی
 از طالبان که تنج کتب مورخان کرده چون بیان واقعه یا آنچه در مطالع

ایشان درآمده است مخالفت یا بندگی بر عدم اطلاع و قلت شمارست نه اینکه دیگران
 بعضی از نبوت قایم محتاج است بر یاد فی شرح و بیان فی الجمله در آن نیز شروعی خواهد
 رفت انشاء الله تعالی بدانکه بعضی روایات چنین درود یافته که چون حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام غریمیت طور سینا کرد بامید آنکه از برای قوم کتاب
 دینی تازه بپارم چون بنی اسرائیل از موسی علیه الصلوٰۃ والسلام شنیده
 بودند که حضرت عزت جل و علا و عده فرموده است که در طور سینا باموسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام سخن گوید التماس نمودند که از هر سطحی ننی در آن سفر با خود
 مصحوب گردانند تا ایشان نیز بشنوند استماع کلام الهی جل و علا نشنیده کردند
 و آن فضیلت در میان اعقاب حضرت یعقوب علیه الصلوٰۃ والسلام بظنا بعد
 لطف بپایند حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام طمأنینه ایشان مبذول داشته
 از اقصای و حکما اسباط اثنا عشر نفقا و نفر با خود همراه ببرد و در لیا التفت نیز مذکور
 است که سبب رفتن این هفت نفر آن بود که وقتی موسی با مارون علیه
 الصلوٰۃ والسلام جهت عبادت بکوهی رفته بودند و مارون آنجا وفات
 یافت و موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بقوم ملحق شده او را قبل مارون تم
 داشتند لاجرم از برای برکت خویش هفت نفر از ایشان اختیار نموده
 بآن کوه برد و در عاکر دمارون بحال حیات عمو نموده صورت واقعه خود
 کرد و ذیل عصمت او از توهمش بری گشت و در آیتی دیگر آنست که این هفت
 نفر بعد از عبادت قوم مگر سال را بحجت شفاعت و استغفار همراه موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام شده بطور سینا رفتند و درین نوبت با حضرت کلام علیهم
 الصلوٰۃ والسلام کسی همراه نموده است که در صدد بیان ایم و بیشتر از

مورخان بر تخیل تانی رفته اند و الله تعالی اعلم مقدمه در بیان
 احوال سامری و کیفیت اضلال او بدانکه سامری
 شخصی بود مفتن و از بزرگان بنی اسرائیل بود از قوم سامه و گویند که از
 اهل کرمان بود و در ایاتی آنکه از اهل جاجرم بود و صنعت زرگری می داشت
 و نام وی بهجار بود و ابن عباس گوید رضی الله تعالی عنهما که نام وی
 موسی بن نظیر بود و وی منافق بود و بظاهر خود را مومن می نمود و باطناً کافر
 بود و از همه غریب تر آنکه در وقتیکه فرعون اولاد بنی اسرائیل را قتل می رسانید
 بخيال آنکه شاید موسی علیه الصلوٰۃ والسلام قبل رسد از آنکه مادر سامری را در
 مخاض پدید آید از میان قوم سپردن رفت و در کوه بخاری درآمد و آنجا
 موضع حل نمود و آن کوکله همدان خار گذاشته بازگشت حق تعالی جبرئیل را
 را علیه الصلوٰۃ والسلام بر حسب او باز داشت و از یک بخت ایهام او سر
 بیرون می آورد و از ایهام دیگر غسل و باین نوع تربیت او را بزرگ گردانید
 و آخر الامر باضلال بنده گان دلالتش فرمود ابو عمر و شکنجه می میگویی که او به
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فرعون بود و موسی بشتی و فرعون دوزخی
 و دای سامری جبرئیل بود علیه الصلوٰۃ والسلام و جبرئیل از اهل بهشت و
 سامری از اهل دوزخ تا استغنا حق تعالی دانست و بی نیازی وی بشناسند
 و دانند که فی سعادت سعید در شقی اثر کنند و فی شقاوت شقی در سعید و گویند
 که سبب معرفت سامری جبرئیل علیه الصلوٰۃ والسلام در قمر دریا و فضله
 خاک از اثر مرکب وی گرفتن از آن بود که در خوردی با حضرت خوی کرد
 بود و کیفیت احوال وی معلوم کرده و بعضی میگویند سبب معرفت وی آن

بود که سپید چرخ میل علیه الصلوة والسلام که موسوم بخیر و ماست و لقب
 بفرس الحیاء هر جا و هر جا قدم بر زمین می نهاد آن زمین سبز و خرم میگشت و
 گل و ریاحین میدید با خود برانداشید که وقتی که از اثر قدم برگشت زمین
 مرده زنده می گردید باید که این خاک پاک که شرف مساس اقدام آن مرکب
 یافته است بهر چه نتیجه گردد و زندگی یا بدلاجرم قدری از آن خاک برداشته
 نگاه میداشت تا آنوقت که بنواسرائیل از آب بیرون آمدند و اقوام عماله
 را عبادت اصنام مشغول میدادند از موسی علیه الصلوة والسلام استماع
 بت نموده گفتند اجعل لنا الهام کما لهم الهه سامری بلامت ایشان دانسته
 بفریقین ایشان را نموده و فرصت نگاه میداشت تا آنوقت که بنواسرائیل
 بسوختن غنایم قطریان مامور شدند و همه زر و نقره در آتش می انداختند سامر
 نیند با مارون علیه الصلوة والسلام گفت یا بنی الله من هم باندانم
 مارون برعم آنکه مگر سامری از غنایم پیشه گرفته است آنرا خواهد انداخت
 اجازت فرمود سامری آنقبضه خاک در آن زر را گذاشته انداخت و گفت
 کن عجل جسمه که خوار فی الحال کن زر را گذاشته بصورت گوساله برآمد و بیست
 در درون بانگ گوساله آغاز نهاد و ردایی مهت که از درون گوساله پدید
 کلام تکلم نمود که انار بکم فاعبدون و بروایتی گذشته چنان تصریفات
 که سامری آن گوساله را بنا بر صنعت زرگری که داشت خود بساخت و بچهار
 بنی اسرائیل چنانچه آن بت عماله بود و آنست که در درون این گوساله سینه
 تا گوساله جان گرفت و بجزکت درآمد و سامری عبادت آن گوساله را
 برادران کرد تا هر دویت روضه از دوازده سبط بنی اسرائیل سبط و نیم گوساله

پرت شدند و وسط و نیم دیگر بر سلام باقی ماندند و بدایت صحیح القوم
 شصت هزار بودند و از ده هزار کس بر ایمان باقی ماندند و دیگر همه گوساله پست
 شدند و گویند که محبت آنیکو ساله بر تبه در صغیر ایشان مکرر گشت که بر سائر
 تفوق یافت چنانکه حق تعالی فرمود و او را شرفی قلوبهم البعل کفر بهم مارون
 علیه الصلوة والسلام چون ایشان را از نضیل پسندیده منع فرمود که یا قوم
 انما قسم به وان ربکم الرحمن فاجتوبنی و اطیعوا امری ای بنی اسرائیل تنقیه است
 که باین بدلائل گشته آید بدستیکه پروردگار شما حضرت خداوندی است جل
 باید که متابعت من کنید و اطاعت فرمان من نمایید ایشان در جواب گفتند
 که لن نریح علیه عالقین حتی یرجع الینا موسی ما یرعبادت انجیل است مدت
 خواهیم و رزید تا بانوقت که موسی علیه الصلوة والسلام بآباز آید
 که چون چادر زرموعه موسی علیه الصلوة والسلام منقضی گشت حق تعالی که
 علیه الصلوة والسلام خطاب فرمود که ای موسی گروه تو در فتنه افتادند گفت
 خداوند چگونه در فتنه افتند که تو ایشان را از فرعون خلاص کردی و ازیر
 نجات دادی و بسیاری نعمتها در باره ایشان اجرا فرمودی فرمود ای موسی
 ایشان گوساله را بجای آن گرفته و مرا بگذاشتند و کیفیت واقع بیان فرمود
 و کید و مکر سامری تفسیر کرد موسی گفت خداوند سامری صور گوساله
 ساخت جان در بدن آن گوساله که در آرد و حق تعالی فرمود که من گفت
 و عرکانت خستم سوگن بغیرت تو که ایشان را در فتنه انداختی ان بی الا
 فصل بهاسن تشار و تهدی من تشار فرمان آمد که ای موسی چنین است که تو را
 آگویی و لیکن سبب آن تو بودی که قوم خود را به برادر سپردی گفت حق تعالی فی

قومی ترا ماور با سپرد ما باز سلامت بوی رسانیدیم و تو قوم را نیز با پای
 سپرد تا ما باز سلامت بتوسپردی چون نگاه دارند و مارون باشد
 لا بد چنین نگاه دارد و بداند که ارباب شایسته و تحقیق انقیول موسی علیه الصلو
 والسلام که گفت ان ہی الافتکارت لطیفه و نکات شریفه ایراد فرمود
 اند و ایراد بعضی از آنها در مقام مناسبیت تالین نه خواند خالی نماند و فرمود
 داند که چون الله تعالی موسی علیه الصلو والسلام خطاب فرمود که ای موسی
 ای سامری موسی علیه الصلو والسلام در قدرت حق تعالی نظر کرد و دانست
 که سامری را نیقدرت نیست که کسی را گمراه گرداند که اگر کسی را گمراه توانستی
 کرد خود براه توانستی آورد پس چون بر قدرت هدایت ندانست اولین
 آنکه بر دیگری قدرت اضلال نداشته باشد لاجرم گفت ان ہی الافتکارت
 می شاید که معنی آیت باشد که اگر جبرئیل را علیه الصلو والسلام به پرواز
 سامری فرستادی و سامری را با پوشش سازگردانیدی در آن قهر در یام
 چگونه شناختی تا خاک از سم مرکب او بداشته سبب اضلال قوم گشتی آن
 ہی الافتکارت و نیز چون میدانستی که از وی چه خواهد بود در صغرسن اگر او را
 بپاک گردانیدی چنانکه کودک را خضر بپاک گردانید این بلا بدیدنیاست
 ان ہی الافتکارت و نیز این گروه را که متابعت او کردند اگر از شر اضلال
 وی نگاه داشتی چنانکه ان سباط دیگر را نگاه داشتی این فتنه بدیدنیاست
 ان ہی الافتکارت و نیز اگر سامری را در ساختن انگوساله قوت ندادی
 و اعضا و جوارح او را از کار باز داشتی این فتنه ظاهر گشتی ان ہی الا
 و باز اگر همه پنهان شد زگر می گویند ساخت و خاک می در میان وی افتاد

اور احیاء دادن و به بانگ در آوردن تا گفتا انار کیم فاعبدون
 این نوع قدرت از شان سامری نبودان ہی الا فتک اگر که قضا از لی
 در اوت لم نیلی بودی یکی از بنیامو جو و نگشیت **تقلت** که چون
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بجانب قوم یارگشت آواز شور و غیب
 و اهتزاز و طرب از میان بنی اسرائیل بگوشش موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 رسید که برگرد و گوساله رقص میکردند و اظهار نیاست و در نحو شی می نمودند
 گویند که آن بخت و نفر که با موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بودند از کیفیت
 واقعه و اخبار اهی جلع علا از فتنه و قوت نداشتند گفتند مگر در میان قوم
 قالی افتاده است موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود کنی ولیکن آواز
 فتنه است که قوم لعبادت عیسی خدایتعالی مفتون گشته اند **منقولست**
 که چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام میان قوم درآمد و چشم
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بر بنی اسرائیل افتاد مجموع گوساله پرستان
 متحیر و شرمسار برادر پیشین افتند و غضب بروی ستوکی گشت بر تیره که حنیط
 احوال خود متوالست نمود تا الواح از دست وی بنیاد و از شدت غضب و
 در دین بعضی از آن الواح شکست سما قال الله تعالی و لما حج موسی الی
 قوم عصبیان اسقا می شدید الغصب و قبل خرنیا قال بنیام علقمونه
 من بعدتی بدینا ید که خطابه عجل باشد و معنی چنان شود که بدعا مله
 کردید بعد از من که عبادت عجل مشغول گشتید و نیز بدینا ید که خطابه یارون
 علیه الصلوٰۃ والسلام و بقیه مومنان باشد و معنی چنان شود که خلافت
 بعد از من نیکوتر و بدتر تا اینها را از عبادت عجل بازداشتی و درین **فتم**

اجماع امر بر یکم یعنی پیش از آنکه میعاد خفتالی بگذرد و چهل روز تمام نشود شنبایی
 صبری کردید و تحویل نمودید و خفتالی با شما وعده نیکوی کرد و مرا بنیاد
 خوانده جهت شما کتاب فرستاد و بدین اندک فرصت که از شما جدا شدم عهد
 بر شما و از دو وعده مرا خلاف کردید و گویند که سامری را ایشان تر گفته بود بعد
 از آنکه بستی روز گذشته بود از میعاد که بستی روز یابست شب چهل باشد و آنکه
 میعاد منقضی گشته و موسی را علیه الصلوة والسلام واقع کلی پیش آمده است
 چنانکه مراجعت وی ممکن نیست و بنی اسرائیل که خود را بنو طو حعل اعتقاد داشتند
 این بذیان از وی قبول کرده در غنایافت و ندانند قصه چون موسی باز آمد
 خشکین و القی الا لواح و از شدت غضب الواح را به یکدیگر در رقعه و الواح
 و انخسار آن اختلافی هست در محل آن مبین خواهد گشت انشاء الله تعالی
 و اخذ بر اس اخیه بجز الیه و از غایت و استیلا تا سفن موسی روی گشت
 برادر گرفته پیش کشید تبو هم آنکه شاید در منع عبده عجل تقصیری کرده باشد
 و نارون از غایت سلم و رافت بر سبیل شفقت خطاب به برادر کرده فرمود
 قال بنی ام ان اقوم اضغفونی و کادوا یقتلونی ای پسر مادر را بنو اسرائیل
 ضعیف نمرد و نزد یک بود که مرا بکشند موسی علیه الصلوة والسلام
 فرمود چون دیدی که قوم فرمان تو نمی برند چرا از میان بیرون رفتند
 و بنزد من نیامدی گفت یا ابن ام لا تخذ لیطی و لا یزسی ای بدو این
 ای برادر من روی و گسیوی من بگیر و مرا دشمن کام مکن فلا نسنت
 فی الاعذار من از آن اندیشه کردم که نباید که مرا ملاست کنی در تفریق
 قوم و آنگونه با ایشان متاثر کردی ای خشت ان تقول فرقت بین بنی

اسرائیل و لم یزق قوی و تو مرا وصیت کرده بودی که زبهار قوم را
 متفرق نگردانی و در صلاح ایشان کوشی بعد از آنکه مارون علیه الصلو
 و السلام عذر خود میهد که دانیده و عبیده عجل بتقصیر و خطای خویش اعتراف
 نمودند و اضلال خود بسامری حواله کردند حضرت موسی علیه الصلو و السلام
 او را طلبید پرسید که چه باعث بود ترا برین امر ناپسندیده که چندین
 هزار مومن را کافر ساختی و موحدان را مسکین گردانیدی قال یا حطابک
 یا سامری ای مالذی حطاب علیه قال بصیرت بآلم تبصر و ابه فقبضت
 قبضت من اثر الی رسول سامری گفت من چه پیشه دانستم که قوم من را
 من جبرئیل را دیدم موشی خاک از اثر اسپش گرفته و مدتی بود که آرزو
 داشتم که بنی اسرائیل را گمراه کنم چه ایشان را بغایت نادان یا قسم و
 بهنگام فرصت انتخاب در بدن گوساله ریختم تا آوازی پدید آمد و این را بلیها
 از طریق مستقیم خوف شده آنچه در خاطر من مخفی بود بطنه و بیوست حضرت
 موسی گفت علیه الصلو و السلام که ای سامری ترا نکشتم فاما در اینجا
 تا زنده باشی با هیچکس ترا شنائی مباد و هیچ آفریده با تو مصاحبت
 و وعده عذاب تو در اینجا منقرض است قال فاذهب فان لک الحیوة
 ان تقول لا مساس و ان لک موعدا لکن تخلفه فقول تعالی لا مساس
 لا تسلم و لا تسلم هو سالی یعنی عقوبت تو در اینجا است که در بیا با آنها
 با و خوش صواب و دان بیا بان و با کس نیامیزی و با هیچکس نگویی و نه
 گفت و ان لک موعدا لکن تخلفه و مر ترا وعده است که خلاف نشود و ان
 که در قیامت در دوزخ باشی چاودانی و لعذاب ابدی گرفتار سید فلک اضلال

قوم بنودى الكاهن ساهرى از میان قوم بیرون آمد و روى بر بیابان نهاد و عمر
 در بیابانهای گدز را بنید و گویند مراد را نسلی است در بیابان که هرگز آب و میان لغت
 نگیرند و از مردم چون و خویش بیابانی داریم میگردد **تقبلت** که حضرت
 موسى علیه الصلوة والسلام ابتدا خواست تا ساهرى را قبل رساند خطاب
 که ای موسى او را بکش موسى گفت الهی اینهمه قنده و بلا از شماست وى بود سبب
 منع قتل وى چیست وى آمد که وى سخاوتى دارد که گاهى بعضى از بنندگان
 ما را طعام میدهند بجهت آن قتل وى موقوف شد فاما مردود و مطر و گشت
 بر تپه که اگر عضو وى بغضوى از اعضاى هر که رسیدى ادرچنان بود که انرا
 بمقراض ببرند و تازه نده بود هرگز با هیچ کس نتوانست آید و با هیچ کس
 معامله نتوانست کرد تا رخت حیات بنها نخواستیم کشید لطیفه اگر کسی سوال
 کند که حکمت در تبار ان قوم بگو ساله پرستی چه بود و این سوال را چند جواب
 گفته اند بعضی گویند و الله تعالی اعلم که چون حضرت موسى علیه الصلوة
 والسلام قوم را بهارون سپرد و او را خلیفه خود ساخته قوم را در حیطه حفظ
 و حمایت وى داخل گردانید لاجرم حق تعالی ایشانرا باین بلا مبتلا گردانید
 چنانکه شمه از نبی گذشت حضرت رسول مصلی الله علیه و سلم چون ملاظه
 این امر نموده بود لاجرم در وقت رفتن ازین دار فانی فرمود که الله
 خلیفه على امتی و این سخن وقتی منفرمود که رفع حاجات کرده بود و اجابت
 یافته و اکثر حاجات وى خلاص و نجات ائت و ثبات و استقامت ایشان
 بر دین و ملت بود و تا خطاب آمد که یا محمد انما رحم الیهم الف مرة فسلم الی
 اسی محمد تو این اظهار شفقت و رحمت بینای نسبت با ملت غم مخور که من

بهزار مرتبه از توبه ایشان مهربان ترم و امنت را بمن سپار و خاطر شریفی جمع
 دار که ذکره الفقیه ابو مالک رحمه الله تعالی تاج البکرین و از خجسته بود
 که تفاوت میان هر دو امنت بدید تا آن امنت بچهل روز که پیغمبر از میان ایشان
 بیرون رفته گوساله پیرت شدند و آنها قریب پنجاه سالست که از محبوب خود
 جدا مانده اند و هنوز اقلش هجرتشان در کانون سینه هر زمان اشتغال بنشیند
 و نور معرفت شان دم بدم زیادت می گردد و جواب دویم آنست که گویند در
 بر خاطر بعضی از بنی اسرائیل میگفتند که چند بلا محنت از قطعیان کشیدیم
 و با وجود آن از طریقی تحقیق و صراط مستقیم توحید قدم باز نگذاشتیم و از
 عبادت خدای تعالی عبادت فرعون سپردیم و بواسطه آن رایت تقطیل
 و انی فضلکم علی العالمین بر فرود مقاصد برافراختیم ملک الهی خواست تا
 بایشان نماید که ثبات بر دین توحید نه بجد و اهتمام ایشان بوده است بلکه
 بخط و حمایت حضرت ذوالجلال بوده بحد بانگ گاوی ترک دین اسلام
 گرفتند و گاوی را بخدای برگزیدند و با وجود آنکه فرعون باطنی بود و ماقبل
 و از وی نفع و ضرر متوقع و ممکن و از گوساله هیچ یک ازین امور ظاهر نمی
 شد و اگر آتشید و این را گرفتید تا دانیید که حول و قوت باز بسته بارادت و
 مشیت ماست هر که از خواهم از کل قبایح مصنوع و محفوظ داریم و هر که از نخواهم
 بقیون فضیاح و منقوف متعاجز متلاکذاشم متعظیمه اید و لیش بدانکه در پیوسته
 میباشد مامل بنهای و انقصه الت ملاحظه و کردانی که چنانکه ساعری معمار
 از خاک قدم خیزم در درون آن گوساله ریخت تا از وی آتخار قی مادات
 پدید آمد و بسبب آن که بواسطه ایشان بآن گوساله اعتقاد خدای کرده همه

گمراه گشته شاید که باطلی را شیطان بکسوت خود در جلوه گری درآرد
 و از آثار مرکب اضلال خلک هند را حی در بوته وجود وی ریزد تا از آن دیو
 برده باطل امور خارق عادت پیدا کرد و استند راجات را بصورت کرامات
 بتو نمایند زیرا که چون بنی اسرائیل سر در پی او تنهی و شیطان و ابلیس را بخاک
 نگیزی **بیت مولوی قدس سره** چون بسی ابلیس آدم روئی با
 پس بهر دستی نشاید او دست و یا نوعی دیگر تقریر کنم ایدر ویش بداند که سامری
 نفس از بنی اسرائیل اعضا و جوارح خود را با اموال اعمال میگرد و آنرا در بو
 پندار در آتش عجب تافته کف خاک می از سم مرکب خود در شیطانی بمقتضای طلب
 عظیم خجلیک و بر جلک گرفته در وی می اندازد و آنرا در نظر بصورتی هر
 آرد که آدمی پندارد که وی حقیقی دارد و نگاه باشد که آن مخالطه می باشد
 نام کرده چنانکه نزد بان گوسا که آنرا بکم فاعبدون می گفت اینجا نیز اظهار
 آن گونه اسرار نماید ایدر ویش واقف باش که آن بکر سامری نفس است
 و اثر خاک قدم مرکب و سادس شیطان زیرا که راه غلط کنی و متابعت
 ناردن روح از دست نگذاری تا موسی از عشق مناجات مجبوب باز آید
 و از برای تو الواح افراخ ببارد و بنی اسرائیلیان اعضا و جوارح را بمقتضای
 مو تو قبل ان لم تکنوا بتیج ریاضت و مجاهدت سر بر دارد و سامری نفس
 اماره را از شهرستان وجود مجبور گردانیده تیبایان انقطاع از خلق مایه
 و محبوبس سازد تا بحقیقت ایمان و نور عرفان بشین مومند گردد
 سامری نفس ترا که بایستد غافل از ان بودن عین خطاست به هم ز تو
 هر با پند عقل بصورت گوسا که کند فی الشل تا تو بظفر عظیم در و بنگر

عابد گوساله شوی از خری بزرگتر پیشه و عجل و ورود حکم قبل ایشان
 قضاوت که بنو اسرائیل چون بر تباہی افعال و فساد اعمال خویش
 اطلاع یافتند و دانستند که خطاکاری نموده اند و بیایان جفاکاری
 پیموده دست پشیمانی در گریبان پیرمائی زده و خوارندامت در دامن
 عزامت او خیمه بنیاز مندی تمام نیز موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آمدند
 و طلب آمرزش کردند و توبه و تدارک این قصیر درخواست نمودند حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود که انکم ظلمت انفسکم با تها و کم العجل فقولوا
 الی بارکم تدریست که توبه و انابت تدارک انیمظلمیناید و بهروردگار
 عالمیان در روزی رسانان انس و جان باز گردید گفتند کیفیت مراجعت و توبه
 توبه و انابت بر ما پوشیده است بلفظ در بار گوهر نثار خود اظهار آن فرما
 فرمود که انیمعاذ از ان عظیم تر است که من تلخا نفسی تو انم قرار دادن و بی
 وحی الهی جل و علا کیفیت توبه و التبعین نمودن لاجرم عرض بیان توبه بجهان
 قدس خداوندی جل و علا نموده وحی آمد که ای موسی بپرکت شفاعت تو این
 بقبول مقرون میگردد و کیفیت توبه آنست که آن دو از ده هزار نفر که سجده گویا
 نکرده اند منی بردارند و گوساله پرستان را قبل آرند فاقولوا انفسکم چون حکم
 قبل وارد شد در میان بنی اسرائیل اختلاف افتاد و حی بدان حکم رضاهند
 و بعضی دیگر از امتثال فرمان ترو نموده گفتند که چون عبادت گوساله نکرده
 ایم چرا قبل راضی شویم بدل و مناعت قایم شد فرمان خداوندی جل و علا
 در رسید تا آن گوساله را بکشند بدان قول که اگر نت و پوستش بدیدارند
 بود و زنده گشته بعد از آن فرمود تا او را بسوزند خاکسترش را در آید

و بان روایتی دیگر که گوشت و پوست پدید نیامده بود بلکه همچنان زین
بود و جامه بر نموده تا او را بسوی آن فرستادند و سوسنش آید بدریا انداختند
و بعد بنی اسرائیل فرمان داد تا از آن آب بیاشامیدند هر که سال
پرسیده بود و مهر و محبت گو سال در باطن وی مرکوز گشته روی وی
گشته و شکمش برآمید و بر روایتی آنکه بر زبان هر یک از عبده عجل نقطه
زین پدید آمده هر که از طاعت فرمان تجاوز نمود و بود بر وی هیچ
یک از نیلایات پدید نیامد پس خطاب در رسید که چون عبده عجل از
غیر منار گشتند تو بر ایشان بغفل مقرر است و اگر بغفل ضامنند ایشانرا
برضی مبتلا گردانم که هرگز روی صحت نه بیند لاجرم همه بغفل رضا دادند و
کمرانقیاد بقوت اعتقاد بر میان داد و بستند و شدی که سامری بدو
شیطان در پیش در یای رحمت و غفران بسته بود و شکستند فقیران بهر
روی بقبله آورده کفن پوشیده و ستهای برافروخته نبشتند تا روز
و گریه و زاری در میان بنی اسرائیل استعلا گرفته و داع یکدیگر کردند و
دوازده هزار نفر تمشیر ناکشیده بنیاد سرفشانی کردند و شورشی در آنوقت
نمیدادند پیوست که در هیچ عهدی آن نوع معامله ظهور نیافته بود و قضاوت
که چون سپاه صدامان تیغ جلالت از نیام اطاعت بیرون آوردند و در
نحوین رخسین انفرقه آوردند بعضی از قاتلان چون بقتولان نگاه کردند
بواسطه عرق و آبی که در میان ایشان بود که العرق بضر و تیغ گذار
فی اجماع تعالی بنمودند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بتوهم آنکه بنای
در اطاعت فرمان قصیدی پدید آید بجهت تعالی بنالید تا بخاری سیاهی

در میان ایشان پیداست تا یکدیگر را نه بیند و پس بر پاد و پد بر پد مثل ملامت
 گفتند و در چهار احکام الهی جل و علا تاخیر روا ندارند و فرمان خداوندی جل
 چنان بود که در اقیانیا و قبول و اذعان میباید که چون قاتلان بعصه قتل ایشان
 شمشیر برافرازند مقتولان از محل خود حرکت ننمایند و دست نخبانند و در
 در هم نمکشند و هیچ چیز تیغ از خود دفع نکنند و الا ملعون ابد گردند **نقلت**
 که مارون علیه الصلوة والسلام پیش پیش قاتلان میرفت و مقتولان
 که در مقام رضایت نیشسته بودند نصیحت میفرمود و بصبر و تحمل دلالت میکرد
 و از انتقال از مقام خویش منع میفرمود و می گفت اصلا تغیر میباید که بجای خود
 راه ندهید و آن سکنیان صبر و تحمل را شعار و دنا خود ساخته نبات و شفاقت
 میورزیدند و قاتلان از عقب آنحضرت تیغ میزدند و این بلایه صباغ تانیر و
 بقولی تا شبگاه و بقولی دیگر تا بیهوشان روز بر داشتند و چندان از ایشان
 گشتند که جوهای خون در آنقتل روان شدند و بر دایمی بقتل و هزار کس و
 بر دایمی دیگر شصت و هشت هزار نفر براه سدم رفتند انگاه حضرت موسی و
 مارون علیهما الصلوة والسلام با جمعی از عباد و قوم و ضغفا و اطفال و
 شیوخ کهن سال سدر بار نه کرده بسجود افتادند و قرض و زاری می نمودند
 که الهی بنواسرائیل بلاگشتند البقیة **نقلت** که چون موسی و مارون علیهما
 الصلوة والسلام شفاعت زبان بکشادند تبعهای قاتلان از کار بماندند
 چند آنکه سعی می نمودند بچاکشسته فند آخبر بموسی علیه الصلوة والسلام رسید و
 دانست که عفو الهی جل و علا شاملی آن گناهکاران شد بنا برین حکم فرمود تا
 تیغ از میان بردارند و قتل یکدیگر مسامحت نمایند و روایاتی امام علی علیه السلام

آنکه موسی علیه الصلوة والسلام بعد از شفاعت و می آمد که اتی قبل التوبه
 جميعاً من قتل منهم ومن لم يقتل و جعلت القتل لهم شهادة و غفرت لمن بقى
 منهم چون انبوی نازل شد بفرمود و اما ندای ندا کرد که دیگر تبعها در خلافت
 و بقال شغال نمایند و روایتی دیگر آنکه چون اعدا مقتولان موسی را علیه
 الصلوة والسلام معلوم شد خاطر مبارکش از آن مومنانیت ملول گشت که شهادت
 اشخاص بنی اسرائیل مقبول شد نه مقتضای خواست تا آنکه علامت از خاطر آن شهادت
 ایوان رسالت علیه الصلوة والسلام بر دار و بوی خطاب فرمود که یا موسی
 اما یحییک ان ادخل القاتل و المقتول الجنة ایوسی باین خوشنودستی
 که هم کشنده و هم کشته را بهشت در آرم بدان و آگاه باش که هر که کشنده
 شهید رفت و آنکه باقیمانده غفور گشت روایتیست که هر که از عبده عجل باقیماند
 همچنان رنگبیار روی زرد و لبها سیاه و شکمها بزرگ و ماسیده بودند و باین
 نشان از خطایق ممتاز بودند نزد موسی علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند
 ایوسی ما این زرد روی کجای بریم که ما عبده عجلیم و توبه ما مقبول نیست ما را
 گشته شدن ازین خوشترست که باین تنگ و عاریتلا باشیم چه شود اگر ما
 نیز مقادیر نفس خود کنیم تا ازین تنگ و عاریتلا بریم و توبه ما مقبول گشت و در
 مقام شهادت سرخرو گردیم اما آنکه اینها نیز یکدیگر را قبل رس نماند تا غفور گردید
 اینها نیز یکدیگر را یکپشتند آنگاه موسی علیه الصلوة والسلام بر سامر
 لغت کرده او را از ساحر قرب برانند و عذاب وی موقوف بقیامت شد
 چنانکه شمره بمبین گشت اما لا طایفة فی هذا الواقعة فقلت از قضا
 منفسه حرم الله تعالی که فرمود حکمت چه بود درین که توبه امتان موسی

علی الصلوٰۃ والسلام بانکاف نفوس شان مفر شد و تو بهت بجز و
 اندم تو به قرار گرفت میفرماید که حکمت آن بود و الله تعالی اعلم که امتان
 موسی را علی الصلوٰۃ والسلام عشقه ارتداد نهال نهاد و ایشان را خاک گردانید
 بود و از برکت معرفت و سیوه محبت جاری گردانید نه طراوت ایشان بود
 و نه بصارت عرفان نشان تینود و هر آینه که چون درخت بی برگ و دالایی
 ارّه و تنبر گردد و لاجرم در باره ایشان فرمان آمد که اقلوا انفسکم اما چون
 درخت ایوان این است لایح در زمین جان بود اصلها ثابت و شاخ
 پیر هتمان بر مان بود و فرعیانی اسما را تب او از جو بیار غفران بود و زین
 او گل دل ایشان بود تنبه او عرفان بود و اعضا ان او احسان بود و او را
 او قران بود و انوار او اقیان بود و اثر بار او اتقان بود و شمار او و جلال
 بود لذت حلاوت او شاد به جمال جانبان بود باغبان این باغ محبت
 رحمان بود و نگاه بان این بوستان محافظت و بیان صدای ندای
 طوطیان این گستان بلبلان این بوستان یا خان یا منان بود
 لاجرم این از تصرف شیطان و دست بردزدان بود اگر چنانچه جویم موم
 گنهای ناگهای برگوشه از اطراف این باغ و زوایای این باغ بگوشی
 و لطافتی از هر چه گل و یا طراوتی از هر چه شکوفه ببری باز از مهیب عتات
 نسیم بر اینی بوز زیدی تا در سو گاهی آبی از سر و بر تو روی و دم ند
 بان قرین گردانیدی بجای یک گل صد هزار گستان و دیگر یک گلفه صد
 هزار باغستان و دیگر یک پید آمدی چون انید درخت هرگز بی سیوه و نشانه
 لاجرم هرگز نزار ارّه و تنبر نشد قولا و قولاسید علی الصلوٰۃ والسلام

این مرتبه نیز در فضیلت این امت بشنواید و ایشان را با آنکه آن همه
 بر این قاهر و مجتهد با بهره شده اند با تمیز و شبیه یکدیگر که اسامی
 ایشان الفا کرده از طریق ستقیم و چاره قویم انحراف نموده مرتبه گشتند
 و این امت با وجود آنکه در معرفت اعجاز قرآن محتاج بودند بدلیل و قیسه و خبر
 خاصه و شهادت قریب و تنبیهات عظیمه و در گشتند و از صراط مستقیم و دین
 قویم انحراف نموده و لاجرم مشهور و تفصیل و طغیانی تحیل ایشان بتوقع گشت
 خیر امتی که حجت للناس تسبیل یافته بر صدر رسیده است و استناد نمودند که نعم او
 اکتاب الذین هم طغیاء من عبادنا و علماء و سبب انحراف ایشان و نسبت
 ایشان دلیل آنست که ایشان گرفتاری و جهالت بودند و قبول این اسلام
 بر سبیل تقلید نمودند لاجرم بآنکه شبیه از دین گریختند و شرک بر توحید برگزیدند
 و چون مومنان محمدی و متابعان دین جدی علیه الصلواته و السلام سبیل
 استدلال و استكمال پذیرفته بودند بلکه از توحید علمی بنوعیه غلبی ترقی نموده بودند
 و از مرتبه علم الیقین بمرتبه عین الیقین رسیده لاجرم اگر جمیع مشککان بلای
 خطیه و تشکیکات و بهینه خواهند که از سنن و احسان بجا نمایند و بتوفیق
 الهی جل و علا از طریق تحقیق تجاوز نمایند **و** ما جو از عین الیقین حق الیقین
 دیده ایم از دلیل ظنی و تشکیک بر مان فارغیم عارفان چون نظر بر
 معرفت بس از وسایط و ظهور و غور فان فارغیم **و** ایدر روش
 یاد آنکه هر امتی را که سال بوده است که از راه دینشان منحرف گردانیده گما
 قال النبی صلی الله علیه و سلم کمل الله عجول و عجول امتی المال کماله این است
 مال و مال نهیست که قاطع طریق اهل الله است بجا نه و تعالی سبیل علی

ششمی گفت روح الله تعالی روح هر چه در دنیا بنده را از حق تعالی برگرداند
 و از اطاعت وی باز دارد آن عجل اوست و او پستنده و عبده عجل در بنی
 اسرائیل راه خلاص انگاه یافته که خود را از فرمان گشتند همچنین تخلص بنده در
 راه حقیقت انگاه حاصل شود که از خط و اسباب پاک گردد بلکه هر چه از
 دون حق تعالی است بیزار گردد و با عی تمام در بنی هر چه داری آتش بهرگز
 نشود حقیقت وقت تو خوش به ما را خواهی خطی بجا آمد در کش یکند بکشد و
 دوستی نماید خوش به پس بر وندگان این راه و طالبان اولنک خرب
 واجب و لازم است که از مخرقات و نیوی و شتیبیان فانیه خیز باشند تا
 بواسطه آن طریق سلوک نشان رسد و نگردد و از مطلوب خویش محجوب نمانند

سری سلطنت جاودان گردد	کمال فدای تو کرد دست و جان بفرماید
ز مال ملک ندارد خسران	تنفسی که ز در تو می تلاسی تو دارد

فاما قول بل الاشارات فی بنده الواقعه زبده ارباب
 تحقیق و عمده اصحاب تدقیق امام محمد الکریم
 بن هوزن انشیر قدس الله تعالی روح فرموده است که تو بقبل نفوس
 درین است نیز مشغول گشته است تفاوت بین است که اینجا قبل نفوس سبیل
 بوده است و اینجا بشر که اول قدم سالکان بیرون آمدن است از نفس کلکیت
 و اگر کسی بگمان برد که تو به ایشان را مشقت زیاده بوده است از تو به این است
 آن چنانست بلکه ایشان بجز از نفس انگشتند و از کمال وی باز رستند و این
 بر خط نفس اینج ریاضت و مصاصم مجاهدت قبل میرسانند و چنان از کمال
 وی باز نمیرسند شیخ ابو بکر واسطه گفته است قدس الله تعالی سوره العزیز

کان تو چنی اسرائیل اخبار انفس هم دیده الاله است و هو افنا لغو هم بود
 مراد مامع بقادر رسوم الهی مکل و ارباب تخنق گفته اند که میان بنده و حق تعالی
 هفت هزار حجاب است و اول الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة و الکلیات
 این هفتاد هزار حجاب را بر ندارد و بر او اصل نگیرد و هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل
 کشته شدند و لیکن هر کس کینویت پیش شربت مرگ چشیدند سکن سیکه در
 رفع هر حجابی کینویت مرگش باید چشید و ضربت ملاکت با یکشید و تا هفتاد
 هزار مقصضای موتو تا قبل ان موتو انیزه این هفتاد هزار حجاب از پیش بر
 نگردد و مقصود خویش فانی نگردد و اگر در دلم را چاره بودی غم را در جهان
 غمخواره بودی به چه نقصان آمدی در کار خو بان که مرگ عاشقان بچاره بود
 و بداند در نیاب تحقیقات و اشارات دیگر است که در تفسیر سوره الد را بداند و نه
 ایسم و درین نسخه بهین قدر اکتفا است و الله العلیم للرشاد و ذکر ما زاد من
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بمبیقات در
طور سینا و اربعین شفاعت بجا آورده بداند حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام آنچه در روایات بنفوت پیوسته در طور سینا
 سه اربعین است داده اربعین اولین را اربعین میقات می گویند و آنچنان
 بود که در آنچهار روز از زمینی که نشسته بود برخاست و در آن مدت از طعام و
 شراب در شب و روز امتناع نمود و آنچه گفته شد عبارت ازین اربعین بود
 اربعین دوم اربعین شفاعت است که درین اربعین از اول تا آخر سجده
 بگذرانید و اربعین سیوم را اربعین تضرع گویند که مجموع آمدت بالقیام
 گذرانید تا بار حق تعالی بوسی الواح کرامت فرمود و انزال تو ربیت از زانی

داشت که چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از نزد
 خاطر بجهت نمازی معالیه عبده عجل بابرست و از مهم گوساله پرستان دل
 فارغ گردانید و دیگر نوبت غرمت طور سینا کرد تا بعد خواهی قوم نماید و
 مقام شفاعت زبان بعذرت بکشاید و در نهم ماه متوز بود که غرمت
 مصمم گردانید بجانب طور روی آورد و در وای صحیح تر آنست که درین وقت
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام آن بهشتا و نفر از کبار بنی اسرائیل با خود
 همراه برد و در سبب بردن ایشان اختلاف است بعضی گویند که ایشان نیز
 بجهت عذر خواهی قوم با موسی علیه الصلوٰۃ والسلام همراهی کردند و برخی
 بر آنند که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام چون از قربت و مکالمات خورشید
 بانی تعالی خبر پیدا و قوم خواستند که بعین الیقین مشاهده این امر نمایند گفتند
 میخواهیم که مانع باستماع کلام الهی حل و علا فایز ایم و بر صدق نبوت حقیقی
 رسالت ادا و شهادت نمایم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بحق تعالی
 سخن ایشان معروض گردانید فرمال آنکه الیوسی از قوم خود بهشتا و کسر
 از شایخ کبار و عظماء را بدار اختیار کن بدها بیار تا بر صدق مدعای تو
 گواهی دهند و گواهی ایشان ببرکت عدالت و صلاح مقبول باشد حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از میان قوم هر چند طلب کرد و شخصت نفری نیافت
 که موصوف باشند به صفات که حق تعالی شرط فرموده بود موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام بحق تعالی مناجات کرد که خداوند از پیران قوم که موصوف باشند
 پسندیده باشند زیادت از شخصت نیافتم خطاب آنکه از جوانان قوم از هر
 سبطی یک نفر اختیار کن و از ده نفر دیگر باین شخصت منضم گردانید بهشتا و

و در آنوقت که فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام را بکشید و فرموده است میاید و آنوقت
 که فرموده اند بیفتند به کس از قوم بتقاد میل نمیکردند یوشع
 بن نون و کالب بن یوفنا اختیار کردند و گفتند ما بجان فرمان خداوند
 راجع جلاله متقادیم و مقرر است که اگر دولتی تاخورد انبیا و پیغمبر خود را بکشد
 انصیب از زالی خواهد داشت بعد از آنکه شب بیهوشی آن قوم بگذشت انبیا و امامان
 بهمدیگر گشتند و با موسی علیه الصلوة و السلام بیعت مبادرت نمودند حضرت
 کلیم علیه الصلوة و السلام ایشانرا بصوم و لالت فرمود و تطهیر و تطهیر
 و بدن امر کرد چون بنزد یک طور رسیدند ایشانرا فرمود که به پایان کوه
 بنشینند و تا مادام که موسی علیه الصلوة و السلام جازت نفرماید از مقام خیم
 حرکت نمایند و چون چو در برین طریق منقضی گشت و موعده مکالمت در
 رسید موسی روی بکوه آورده ایبری پدید آمد رفیق و میان او و آن مقام
 تن حجاب و موسی علیه الصلوة و السلام از نظر ایشان غایب شد بعد از آن
 فرمان حضرت خداوندی جل و علا قوم را در غمام در آورد ایشان را بحد
 مبادرت نمودند حضرت الله تعالی کلام خود بشنوائید که انی انما الله لا
 اله الا انا و کنت اخر حکم من ارض مصر فاعبدونی و لا تعبدوا غیری
 و گویند که او را و نوحی که در الواح عشره مشبه بود باستماع آن فایز شد
 گردانید بعد از آنکه حضرت موسی علیه الصلوة و السلام از کلام فارغ گشت
 و حجاب واقع شد رفقا موسی علیه الصلوة و السلام مجادله آغاز کردند
 که بچو شدیدن کلام بتو ایمان نداریم تا مستکمل ما بینیم فقالوا لن نؤمن
 لک شیئی الا ان تری الله جبره چون ایشان گستاخی نموده باز احزاب کان

نهادند غیرت الهی جل و علا ایشان را بصادقانه بپاک گردانید تا خدا تکمیل الصلوة
 و بقول الصلوة آتش بود که از آسمان نازل شد و ایشان را بسوخت و
 پروایت و هب بن مبنه رضی الله تعالی عنه حق تعالی فرستگان بفرست
 تا باز از زمین و تهلل از آسمان زمین باز آمدند چون آواز تسبیح
 فرستگان و مهابت نزول ایشان بر فریقان موسی علیه الصلوة و السلام
 مشکوف گشت همه از غایت محبت بیفتادند و پلاک گشتند و مدت یک
 شبانه روز همچنان موده افتاده بودند حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
 از بد اعتقادی ایشان تعجب نموده و از سوطن نبی اسرائیل تحیر فروده
 گفت رب لو كنت املكهم من قبل و ایامی گفت خداوند من خود با قوم در
 مانده بودم اکنون که انیقوم را از میان بیرون آوردم و همه نظایر
 ایشان می برند و میخواهند که بگوای ایشان نشو و نبوت و طغیانی است
 مرا سبیل گردانند اکنون که بی از ایشان بمیان قوم باز گردم بطعن ملک
 ایشان در مانم خداوند اگر اینها بپاک کردنی بودند پیش از این واقعه نیز
 بپاک شان میخواستی کرد الهی او شان را باز زنده گردان و مرا از نیل
 و غرمت بنی اسرائیلیان باز ران حق تعالی بدعا را حضرت باطلات
 حیاتشان پو شتائیده بحالت اولی مساودت نمودند و انچنان بود که یک
 یک رازنده می گردانید تا دیگران مشاهده قدرت الهی جل و علا نموده
 تا مجموع زنده گشتند و ذلک قول تعالی ثم بعدا کم من بعد موتکم لعلکم
 تشکرون اگر کسی گوید که انیقوم را سبب چه بود که این متناذر ضعیف
 پدید آمد و انجیال مردمان ایشان رفت و جواب این چنین نوع

ای را کرده اند یکی از انجیل است که چون ایشان با سماع کلام الهی
 جل و علا پر و اخته از غایت بهیت و و بهت لرزه بر اندام ایشان افتاد
 و بر تبه اضطراب باحوال ایشان راه یافت که بهم آن بود که روح از بدن
 مفارقت کند با حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفتند که ای موسی
 ما طاقت سماع کلام حضرت ملکات الی نداریم تر آن قوت هست که از این
 حضرت سماع میفرمائی و بعد از آن با ما تقریر میکنی و گویند هرگاه که موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام با حق تعالی مناجات کردی نوری در جبین و
 پدید آمدی که تا چهل روز هیچ دیده را طاقت مشاهده آن نور نبود
 چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام با حق تعالی مناجات کرده پیش
 آن مقام نور آمد و آن نور در جبین مبارکش پدید آمده بود و ایشان گفتند
 تو خدایتعالی را دیده و از ما پنهان می داری دلیل برین است که هرگاه
 تو نوریت که بر روی ما نیست اگر این نور بر سیم سماع کلام است ما نیز کلام
 او شنیدیم و ما را این نوریت هر چند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام را که
 و مبالغت می نمود ایشان قصد این نمیکردند و گفتند کن نور من لک جبه
 نری الله جبره لاجرم حق تعالی التبی فرستاد تا همه را ببیند و دروا
 هست از و بهیبت رخصتی الله تعالی عنه که انبیا و ائمه آنوقت بودند که حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نوریت پیاور و جمعی از بنی اسرائیل گفتند
 که ما تر با در پیغمبر ما نبیا الصدیق نمیکشیم تا خدایتعالی را ببیند و اینیم و از
 وی بپوشیدیم که این او امر و نواهی از نزد حق حضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام گفت الهی میدانی که اینها چه می گویند و چه میخواهند

چیریل علیه الصلوة والسلام بیا مدو گفت خدا نیالی میفرماید که این سخن
 محمدی گویند یا بعضی گفت خداوند قومی اند بیباک و ناپاک که باین چنان
 دست ناهی می کنند و گویند که ایشان ده هزار کس بودند و ایشانرا اتباع
 نیز بودند بر تبه که چهل هزار نفر می گشتند چیریل علیه الصلوة والسلام آمد و
 گفت یا موسی ایشانرا نگویی که دل قومی دارند و بصوابیرون آیند و آنرا
 ساخته باشند گفتند و لهارا قوت است و کار را ساخته و عقابها را کامل و بیجا
 پاک پوشیدند و بصوابیرون آمدند و منظر بایستادند که همین ساعت
 بدولت مشاهدت نماز آیم ملکاتلی قومی از ملک را فرمان داد تا پیش
 فرود آیند آن ملک است که گویان زمین آمدند بحدی شنیدن آواز جنگ
 انجیل هزار نفر بنیادند و بر دند و که تو چه حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام که هم بگوید و طلب رویه و نزول فریت
 در صدان انبار و متغیض آثار و کتب عالمی خداوند چنین ایراد فرمود
 اند که چون حضرت موسی صلوات الله تعالی و سلامه علیهم نوبت بجانب
 طور حرکت فرمود و اربعینات و آنجا بر آورد و اربعین اول انزال الواح
 میسر شد و در عین رجوع بواسطه تراکم غم و اندوه و استیلا غضب جبت
 عجل چند لوح بر زمین خورده شکست و بارهاست که رفت و در اربعین دوم
 که از برای معذرت و تمهید مقدمات شفاعت بود حق تعالی باز انزال
 آن الواح که با آسمان رفته بود و التماس نمود تا با حق تعالی تمجیل آن ده
 لوح فرموده آنچه با آسمان برده بود باز انزال فرمود و علما را در کلمات
 که در آن الواح مسطور بود اختلاف است اما آنچه امام فخری رحمه الله تعالی

در این ایام قصص خود را بر او فرموده است که گفتعالی در الواح آنچه مضمون تورات
و عذرا به شرح بود و منتهی ساخته بود و آن را بنویسند و آن را در کتب خود میگردانند



بسم الله الرحمن الرحيم



این کتاب من است که انبیا را به نذر القربا رسیده و رسول موسی بن عمران سبحان
و قدسی لا اله الا انا فاعبدنی و لا تشرك بی شیئا و انکرتی و لو اذکیت و ان
المصیر احیک جمرة طيبة و لا تقبل النفس التي حرمت عليك الا باحی فقیق علیک
السموات باقطار ما و الارض بجمها و لا تخلف باحی کاذا فانی لا اظهر و لا ازرک
من لم یطمع سمی و لا تشهد بالایمی سمک و لا یحیط علیک و لم تقف علی قلبک
فانی اوقف باهل الشهادات علی شهاداتهم یوم القيمة فاعلمهم عنها و تحکوا الناس
علی ما انهم من فضلی و زرقی فان الحاسد عدو منتهی ساختا لقصته و لا ین
و لا تسرق فاحجب عنک وجهی و اخلق دون دعوتک ابواب السموات
و لا تنج یغیری فانه لا یصلح الی قربان الا ما ذکر علیه سمی و لا تغدرن بحلیه جارک
فانه کبر مقتا عندی و احب للناس ما تحب لنفسک و اکره لهم ما کره لنفسک سلام
علیک و جنتی و برکتی و حق تعالی مضمون انکلمات را در سه بیت در فرقان جمیده
بیان فرموده است که میفرماید قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشربوا به
سکرا و بالوالدین احسانا تا استخاک فرموده و الاکم و صلکم به علیکم تنحون و و پدرکم
و الواح سخنان دیگر نیز ثبت بوده است و بعضی از آن را ما شاکر کلماتی که موسی
علیه الصلوٰة و السلام با حق تعالی مکالمت نموده است در فضلی علیها مبین
خواهد شد از شراعت تعالی القصص چون حضرت موسی علیه الصلوٰة و السلام
مشرف مکالمت و نزول الواح و شش شد و مبسوطه او در بارگاه هدایت

جل جلاله را بدست مدت چهل و نه روز از طعام و شراب اجتناب نموده و ابواب
 فتوحات یعنی بر وجه اعمال کشوده نهجا بد دل در مشکوٰۃ تن تبصیر ریاض
 و مجاهدت مصباح پذیرفته مصباح روح بشعاع فتوح الله نور السموات والارض
 منور گشته حجابها که مانع وصول نموده از میان رقع گشته اسباب وصال و عروج
 پذیرده کمال مجتمع آمده بعد عبور میت بواسطه قرب ربوبیت از پیش برخواست
 لوازم محبت بر دوزده طور معرفت سر با وج قربت برافراشته چنانکه در سبب بن
 مبنی می گوید رضی الله تعالی عنه که کان بین موسی علیه الصلوٰۃ والسلام و
 بین رب سبحانه و تعالی سمعوا حجابا غریبا الله تعالی کلها الاجابا و احد احو
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام حجابها رفع دید و ملاوت کلام و لذت خطاب
 خداوندی جل و علا در مذاق جانش خوشش آمده در خاطر مبارکش حضور کرد و چون
 از آنحضرت بانواع الطواف و اصناف اعطاف بهره مند گشته نعمت ربوبیت
 و عطیه دیدار که اکمل و اتم و اجل و اکرم نعمت مسالت نماید و شرف دیگر
 بر رتبه نبوت خود نسبت یار است را بنیاد و رسل علیهم الصلوٰۃ والسلام
 و را فرایده لاجرم غریبت انجمنی تضم داده تحت دلهارت صورتی معنوی چون
 تنظیم ثیاب و نظایر اعضا و قطیب هر اراده تندیب اخلاق بجا آورد اگر گفته
 همیشه بآب دیده و منوساز و غم کویش کن که بیهو منو نتوان کرد که بیدار
 بعد از آن زبان مقال تسبیح و تهلیل و لسان طالع بیان تقدیس و تحجیه گشته و
 حجاب ظلماتی بشیریت از پیش برداشته و شیطان نفسانی که نفوس تنامی
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام مملکت از وی دور گشته و هوام و حشرات
 ارضی بر زمین رفته و ملکین و ملکین استوری یافته از گرفت او باز ایستاده

انگاه حجب نورانی ملکوتی از نظر بصیرش مرتفع گشته سحان سموات و
 چرخ عرش و خزنه کرسی حفظ لوح مشا بده شده لطائف عزالین غیبیه از در
 اسرار و افعال الهیه در آئینه ضمیرش در جلوه در آمد از غایت غلیان
 و غلبات شوق طالب دیدار چون بچگونگی گشت حسن فراموش کنم هر چه
 بود الا تو عشق بازی تخم در دو جهان جز با تو به کد لیل من بچاره تو با تو
 سهلست به هر سافت که بود از من بیدل با تو به در درون دل بنگم که بود خلوت
 انس به راه هر چه کشین نیست مگر تنها تو به ساقی از با ده دیدار چنان ساز
 که زستی نشانم که منم این یا تو اعا القصیل **عبدالاحمال** انکاب
 احبار گفت رضی الله تعالی عنه که در کتب منیر از چنین دیده ام که چون حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام بمیقات بجانب طور تو چون تو و چپ و بر به یا
 و بجا بدت آئینه ضمیر را بجای و مصفی گردانید چون هنگام مکالمات و موعده
 گفت و شنید آمد حضرت علی حیرتیل علیه الصلوٰة والسلام با ملکه مقرب که
 تاجمه و خوش را از آن کوه دور کرد و چپا فرسنگ در چپا فرسنگ را
 از تمامی و خوش و هوام خالی ساخته و آنروز موسی را علیه الصلوٰة والسلام
 صورتی غریب و لباسی عجیب بود عمامه سیاهی بر سر داشت و جامه پیر
 در بر و تاجی از نمد بر سر و عصا در دست ملکه علیهم الصلوٰة والسلام فر
 آمدند و گرد بر گرد کوه را احاطه نمودند و موسی را علیه الصلوٰة والسلام
 از خلایق مستور گردانیدند انگاه حیرتیل علیه الصلوٰة والسلام بنزد
 آمد و گفت ای موسی را در سیاه بر سر کش و تمامی روی خود بآن برده است
 گردان و باید که هیچ عضو از اعضا تو نکشوف نیباشد بجز از دو و پل

قود گویند که حکمت درین امر آن بود که اگر چه بین مبارکش مکتوف بود
 از شماع انوار کلام الهی جل و علا یسختی اقلعت که حضرت موسی
 علیه الصلوٰة والسلام برقع پر و فرو گذاشته و سرتاپای بردای سیاه
 مستور ساخته و در مقام تظار بتواضع تمام بیتاد نگاه آتار سلطان طغیان
 کرده اسرار سجانی در میان آنرا اول خطاب که متوجه موسی گشت علیه الصلوٰة
 والسلام این بود که یا موسی ای ان الله لا اله الا انا فاعبد فی موسی
 علیه الصلوٰة والسلام فرمود انت الله لا اله الا انت اعبدک انت الهی
 و اگر ابائی و بعد از آن بخطابات دیگر و کلمات جان پرور فائز گشت چنانکه
 در محل خود نمنه از ان خلعت بیان خواهد پوشید بتوفیق الله سبحانه و تعالی
 و اما باری موسی بلیقا تناد کلم ربی یا دفر مایه اتوقتی را که موسی علیه الصلوٰة والسلام
 بیقیات آمد و بیقیات عبارت از وقتی است که از برای مناجات و مسکلات
 از برای وی تعیین فرموده بود ندخس سبحانه و تعالی با وی بیواسطه سخن
 گفت و چون لذت کلام الهی جل و علا ی وی نصرت نمود شوق بروی طالب
 گشته از غلبات شوق و غلبان ذوق طالب دیدار گشته گفت ربی ار فی
 انظر الیک و بدانکه بزرگان را در باعث برین سوال اقوالست قول
 اول انام سدی گفت حمد لله تعالی که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة
 والسلام بیکالت مشغول گشت و فرشتگان تمامی حیوانات را از وحوش
 و طیور و دیدان و طنینان را از ان حوالی برافرو بودند و مقرر بان برگردند
 علیه الصلوٰة والسلام طقه زده چون دایره مرکز وارش در میان گرفته
 بودند از نیو قست ابلیس لعین خواست که استحال بروی نقص گردانند و بچینه

سدی که ملائکه بر حوالی آنحضرت بسته بودند نتوانستند که بوسی لقرب نمایند
 بزین فرورفت و از نزد نگاه موسی علیه الصلوة والسلام سر نیز زد و القاه
 و سوسه نمود و گفت ای موسی هیچ می دانی که این چیست که با تو سخن میگوید
 ملائک شیطان موسی گفت علیه الصلوة والسلام ای حسین در چنین خل
 میخوانی که مراد خود از من حاصل کنی و این هرگز بیشتر نگردد و لعین گفت من را
 خود در سیدم تا باکنون با وی گفتی و از وی می شنیدی اکنون با من
 میگوی و از من می شنوی موسی علیه الصلوة والسلام از برای رخم الفتن
 و زیادتی یقین از حق تعالی درخواست نمود که رب ارنی انظر الیک حقاً
 خطاب فرمود که کن ترانی ای موسی طوق بشر طاققت نظر جمال ما ندارد و هر که
 در دنیا اگر فرزند دیدار ما بیند القبه راه عدم پیش گیرد موسی علیه الصلوة
 و السلام گفت الهی سمعت کلامک و اشتقت النظر الیک و لکن انظر الیک
 ثم اموت احب الی من ان همیش ولا اراک الهی اشتیاق دیدار تو بتر
 است که دیدن و جان دادن دوست تر است از نادیدن و زنده ماندن
 چیت رخت گر بنیم و گر نه بمیرم چه خواهم درون آن تهر که نیم
 پس چون حق تعالی اشتیاق موسی علیه الصلوة والسلام داشت که با
 غایت بسیده اند بر ای شلی وی گفته لکن انظر الی الجبل فان تهر
 مکانه شوق ترانی ای موسی در کوه نظر کن که از روی سخامت و جسامت
 از شخص تو افزون بیناید و آن کوه زیر بود به بین که انیکوه با عظمت
 بیگانه است مثل تجلی و تاب انوار دیدار ما ندارد اگر وی مثل تو نباشد
 آرد و هر چه اگر از ان شرف است بسو ختم عجیب که کوه تاب نباشد و انیکوه

قول دوم باعث بر سوال رب از بنی انظر الیک چنین گفته اند که
 چون موسی علیه الصلوة والسلام با تسلیم کلام تسبیح گفت از فرق
 تا مقدم در لذت آن گفتگو متفرق گشت با خود گفت ای ذلله انحر تکلیف از
 النظر اجز را این همه لذت تا نظر را چه باشد بکبر وصال و لبر چه
 بود خدای داننده که در نظر یارب بست و جان فرای محالذت گفتار
 تو جان منی بود لذت دیدار یارب چون بود و نگوشم از ذوق سخن گفته شد
 دیده هم اندر طبع افکنده شد و گوشش را چون خلعت از غیث کلام و دیده
 هم دیدار خواهد و السلام **قول سوم** آنست که طبع بشیر همواره مایل
 بجانب علوت و طالب رفعت و ترقی بدرجات کمال تا به مرتبه که وصل
 مردار دست دهد و طالب مرتبه دیگر باشد که بر مرتبه اولی متفوق بود و چنانکه
 حضرت مولوی فرموده است قدس سره **میت** میباش چو مستغرق
 بود سپیری به چرخ پندشی اعلی تو میل با علی کن به لاجرم چون موسی را علیه
 الصلوة والسلام دولت محالذت بر مرتبه بود بغایت عالی دست داد مرتبه
 مشاهدت طلبیده که نهایت مراتب ارباب محبت است بنابراین که ارباب
 شوق را قناعت نیست و توقف در هیچ مقام مناسب ارباب طلب فی این
 صد هزاران سحر دارم در دژ
 صد هزاران سحر در جانم پدید
 عاشقان به چرخ نمیدانند طلب
 چون قناعت نیست در عشاق
 و معطش افش زنده شعله برون
 نیزند دل لعل به بل من خرید
 زار می نالند با وی لب لب
 باویند و همچنان مشتاق
قول چهارم آنست که موسی علیه الصلوة والسلام منزلت با خود

که و ایت علیک حجت منی و محمود جسم قربت که حجت را خماریت که بخار
جمال محبوب مدارا نذرند بیت تداویت من لیلی لیلی خانه و کایت اودی
شارب باخمره ایست سافیا تاکی دبی در جام می بهر بچوید دل سنا و

وز غم عالم دلم بهیسم شود
باد ده و یگرده اسی سانی من
ست لایق کن از دینار خوش
هر چه گستاخی کنم بد من نگیرد
تا کنم به باد تو سنا و دست
دست در زلف تو ناگه در زخم
به جای بسگرم دیدار تو

باد ده و تا محنت ارم کم شود
من زهری است کی خواهم بشود
نیم ستم کردی از گفتار خویش
چون شرابم می دهی بر جامی شیر
صد هزاران جام لبریزم دهی
این بنیدانی که گستاخی کنم
بر کشایم برقع از رخسار تو

قول پنجم از کعب احبار و عیب بن بنی رضی الله تعالی عنهما
منقولست که گفتند در آن روز میان موسی و جناب قدس حق تعالی هفتاد
حجاب و پروای هفتاد هزار حجاب بود که همه آن حجابها را نفع گشته
بود مگر یک حجاب موسی علیه الصلوة والسلام گفت که همه حجابهای سوا
م نفع گشت شاید که از رفیع این یک حجاب موقوف بسوال باشد گفت
رب ارنی انظر الیک خطاب آمد که کن ترا می تا داند که تمامی نعمتهای
باز بسته باز است از لیه است نه با اختیار و گوشش بنیده **قول ششم**
آنکه در وقت سماع کلام نمیدان گوش شده بود بهر تار موسی هفتاد
که بگویش میشود پس چون در سماع کلام دوست همه تن گوش شد
و بمقام استغراق مدحش جان از غایت با جانان هم آموش

و موسی را فدا و از دنیا و محبتی همه فراموش شد پنداشت که ارباب السلام
 است و و صده و پیدار رسید به فریاد پیر آور و کرب ارانی انظر الیک
 بیاساتی و مستانرا اینجا مصلای درده من در کیش و پیر نیل جام صفای
 دلم در در مشتاقی ندارد و صبر بیاساتی به کرم فرامی باقی درین دار فانی
 و ران وادی که در ادی ندا ای انا الله ما به بکوه و کوهها من صدای
 آن ندارد **قول معنی** آنکه برضوی از اخضرار موسی علیه الصلوة و السلام
 بختمی فشته گشته بود دست خلعت نور یافته و داخل بیک فی حبیب شمع بضای
 من عجم سو ریای شرف مساس بود دیده بدولت خطاب فاطم علیک
 مستور گشته گوشش مبط اسرار الو از کلام آمده زبان شرف مناجات
 با ملک علام جل و علا یافته تن در مقام خدمت در موافقت بین بدی انش
 و قوت پذیرفته دل فراعفت و شنود در طوطخانه شهود دیده مرغ روح
 در نفس بدان از شوق دیدار محبوب در پرواز از آند سر با حرم حرم انس در خطا
 بر قدس باز گشته انچه شرف نبتهای عبت و بگی نهبت خود آمده میر
 دیده مانده بود که از نصیب خود بی بهره بود و لاجرم خرقة اضطرابا بدست
 اضطراب چاک کرده فریاد پیر آور و کرب ارانی انظر الیک ای پات ملو

ترا میجو آبسم اسی دلبر که بنم	توی مقصود من در هر که بنم
مرا چشم از برای دیدن است	تو بخ نمایم پس در که بنم
بزاران در ز دل سوخت است	ترا می بینم از هر در که بنم
جمال ساتی من میباید	بر آت می و سناو که بنم
چنانست دیده ام از دیده دل	که بنمایم چشم سر که بنم

چو خواهم در آن بهر گنج نذار و صبر تا مشه که بسیم	زینت گر بپیم و زینت بهیسم معین امر و زینخواهد وصالش
<p>قول ششم قال اهل الجنة ليس الرضا من امارات الجنة يعني عاشق هیچ از معشوق خورسند نکرد و زیر که بهر چه خورسند کرد و باز ماند و از همه نهایت تیره صدیقان باشند عبد الغزیز بن عمر گفت قدس سره که الله تعالی گفته است اقدارکم علی روی و اسمکم کلامی و اسمکم را سختی شیخ الاسلام گفت قدس الله تعالی روی بالله ازین هر سه انگای و تراهنوز بران باقی بود که او ترا بیاید بلکه با تو نام که من گفتم اگر همه ملک خود ترا دهد بدل صحبت خود ترا بر و باقی بود که ترا آدنی بد لمو الله محقق گفته محبوب خود ای عاشق از غیر چرا جوئی و او را هم از طلب گیرد و خدا جوئی که قدر بقا خواهی در چه صفا در روی جملت که آن در را در جوئی و او جوئی و محبوب قرین است در خویش نیکو نیکو بیگانه از آخر از غیر چرا جوئی فی عشق خبر و ادنی فرشت شاد دارد و گرد و دل تو نبود دیگر که چرا جوئی و دنیا طلبه جابل یعنی طلبه عاقل و ای عاشق صاحب دل یارب تو که چرا جوئی و عاشق همه آن بهر کش آرزوی بنده و در عشق نه صدا و ق که چند نفا جوئی و در گوئی دلهم هر دم از غیب ندا آید گم کرد معین در خود گز از که چرا جوئی و هم نوح فرموده است نور الله تعالی مرقد که تو طاقت نگه ایستن در خورشید نمیدار و خورشید مخلوق در دیدار او چون خواهی کرد مگر آن دو دیده تو از نور فضل پیکند و دل تو از نور قرب پیکند و جان تو از نور وجود پیکند و گوید که این نگر آنکه لب دیده در روی من نگری دیدار انت لمو الله</p>	
من از آن یار که اغیار گزیند حکیم	من از آن دیده که دیدار زیند حکیم

من گرفتارم ز کینه غم او گریزم من دل از حقیقت عشقش گم افتادم	اول غمزه کرد در سینه نشیند چه کنم اگر از ناز و در آینه نه بیند چه کنم در سراپرده جان گز نشیند چه کنم
--	--

بپس عاشق باید که بمواریه در تحصیل آبادی کوشد تخصیص در جای که نهایت ناز
تا اگر مثلاً صد هزار دیار کلام عاشق بر نرزد هنوز زبان از تشنگی میریزد بکانه
نفره دل من فرید در عالم طلب انداز و ملو لقمه عقی عسته که کجا باز آتش در جگر جلا

خو طها خوردند از شوق وصال تشنگی رفتند تا شه چشم همچنان تشنگی از خوف لطف میشود خرم که باران میرسد تشنگیش از آب در ایامی فرود زد بخت و جود قدم بر روی تا مر از آن قطره بنو و به به همچنان جو یایم آیم لعل حاضر خود باش از غایب بکن با خدای با خدای با خود آ	عاقبت از فقر این بحر چشم سالها در فقر بچرخد آن صدف چون فوید فضل سیان میرسد ای عجب چندین که اندر بحر بود تا گوشتش آید آواز حساب یعنی در عالم بسا و قطره ما چو مایه غرق در یار روز و شب انچه بجز می تو خود غرق و می نیستی و انداز و یکدم جدا قول نهم اهل محبت میگویند
--	---

که فرمود در بار فی انظر الیک گفته اگر نه ای به بنیم و اگر نه باری جواب ال
من گوی تا بدین بهانه دیگر بایه کام تو نشود حکایت بادشاهزاده
بود بحسن و جمال پیراسته و با انواع فضل و کمال آراسته و درویشی را نظر بر
جمال بادشاهزاده افتاده دل در عطف نظر بنمایی وی گشت هر چند درویش

منصف بهایم انجیت بیج نوع از محبوب العالی نمیدید تا روزی با دوشاه زاده
 تیر اندازی بجانب صحرا رفته بود و در فی ترتیب کرده تیر بجانب هدف
 می انداخت در ویش نیز یک نشان زده خود را هدف تیر محبوب گردانید
 چون تیر آن دلپذیر نیز فقیر آمد با دوشاه زاده از آن بغایت متاثر گشته پسر
 در ویش دید و گفت ایدر ویش بر سر تیر چرا در آمدی در ویش گفت از پیرا
 آنکه تو از من پرستی که بر سر تیر چرا در آمدی آورده اند که شیخ نبلی قدس
 بر آن در ویش بگذشت دید که شاهزاده مرهم ترتیب کرده بر جراحات خم
 خورده خود و بینها و شیخ غمره زده و بهوش بنفاد چون بهوش آمد گفت بمن
 نذا که در که محبوب مجازی زخم خورده خود را بحسب روح میگذارد و مرهم می اند
 ما که با دوشاه علی الاطلاق و محبوب با سخا قیسم تسکین تیر بلاد و مجروحان
 زخم اینها را کی ضایع گذاریم زده باشند که مرهم وصل بر جراحات ایشان نیم
 و از زخم و الم بجران شان باز رمانیم رباعی مشغول تر از خبر عالم نبوده
 محسوس روح تیر حاجت مرهم نبوده و در عشق تو که ز زخم پیش آید چون در نظر
 تو ام از آن غم نبوده **تخلص** که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام برگ
 خواستی که دنیا جات شدی بجهار بنی اسرائیل گردی آمد و سخنان جمیع میکرد و
 حاجت بهار دم بسیار فراموشی آورد و پیام و رسالات و مقاصد خلق مجتمع
 میکرد و انید که تا چون حضرت شود خشن در از تر گرد و **سبب** حرام دارم با دیگر
 سخن گفتن و در حدیث تو یا هم سخن در از کنم **چینا الی القصه** بعد از آنکه
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام حلقه نفاطنا بر در عازده گفت رب ارنی
 انظر الیک خطاب آمدن ترانی ای موسی ای بیچ میدانی که چه میگوئی طاقت

دیدن صنعت نیست طاقت دیدن صانع از کجا باشد عصای شعبان
 در اضطراب آمدی چون طاقت دیدن شعبان نداری دیدن سبحان از
 کجا باشد و تپ بن میند بگوید صنی الله تعالی عنه که چون موسی از صفای
 رویت طلبید خواسته ناموسی نماید که ویرا طاقت آید ازین اول بر سر
 فرستاد و در حد و برقی و صاعقه بدید آمد و آن ابر بر تپهای کوه محیط گشت و
 موسی علیه الصلوة والسلام تیرا سیماده خوف و خشیت بروی مستولی
 گشت و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 عمران دیدار مطلبید بروید و خود را بروی عرض کنید ملائکه هر یک بصورت
 مهیب فرو دادند گویند که هر فرشته که از آسمان نازل میشود اقلش از دانه
 وی بیرون می آید و عظمت جسامت ایشان بترتیب که دیگر موسی را طاقت طاقت
 شد گفت اگر در مقام بیاسم از بیت ملائکه میشوم و اگر بنزدیک ایشان میروم
 از حرقت میسوزم و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 علیه الصلوة والسلام بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 علیه الصلوة والسلام بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 ترخیز با بینی انگاه ملائکه آسمان دنیا را آمد تا بملائکه بلامیت تمام فرو
 آمدند بصورت گادان از جلد بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 آواز نار ایشان چون آواز زرد هولناک و اقلش از دانه ایشان در فریاد
 تسبیح شد و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید
 آسمان و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید و تپ بپوشید

که وی دیدار مطلبه تا همه فرود آمدند بصورت شیران خوان همه تسبیح
و تقدیس گویان اولی اجمعه متنی و ثلث و رابع هر باری از شرق تا مغرب
فرود گرفته موسی را علیه الصلوة والسلام خوف بفرخوت بیفزود و موسیها
بر اندام مبارکش قائم گشت گفت یا جبرئیل ندمت علی سلمه منهل بیچینی
کان الذی انافیة الجبرئیل از سوال خویش پشیمان گشتم هیچ نشود که ازین
مقام درگذرم بحالت اولی باز گردم جبرئیل علیه الصلوة والسلام
گفت ای موسی صبر کن که آنچه دیدنی آنند گیس از بسیاری پس بسلام که
سیوم امر آمد که فرود روید و خود را بر بنده من موسی علیه الصلوة والسلام
عرض کنیدی که وی دیدار طلب کرده است فرشتگان همان سیوم فرود آمدند
بر صورت کرکس بزرگ در ایشانرا غلغلہ و فریادی بغایت هولناک چون
موسی را علیه الصلوة والسلام نظر بر ایشان آمد از هیبت آن نزدیک بود
که روح از بدن وی مفارقت کند جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت که تو
زود باش که ازین نیز چیزی هولناک تر بینی پس امر آمد بسلام که
چهارم که برود و خود را بر بنده من موسی عرض کنیدی که ازین دیدار
طلبیده است بصورتها مهیب که مخالف صورتهای اولین بود و رنگ خشن
ایشان زبانههای آتش و رنگ باقی اعضاء ایشان بر مثال برت
سپید و اصوات این فرشتگان بر تبه ارتجاج یافته که او از فرشتگان این
در جنب آن بیست گشته چون موسی را علیه الصلوة والسلام نظر برین
فرشتگان افتاد خوف بر وی بر تبه استیلا یافت که در گریه در آمد جبرئیل
علیه الصلوة والسلام گفت ای موسی صبر کن که ازین نیز هولناک تر خواهی

پس امر بلاگاهان آسمان را دید که فرو رود و خود را بر موسی عرض کنند
 که موسی از من دیدار طلبیده است فرو دادند هر یکی را بهفت رنگ درخت
 بهایت چنانکه دیگر موسی را علیه الصلوة والسلام طاقت دیدن ایشان
 نماند که نه مثال ایشان در صورت دیده بود و نه مثل او از ایشان شنیده
 خزن او بی نهایت شد و گریه وی فرو نداشت جبرئیل گفت علیه الصلوة
 والسلام که امیوسی صبور باش که هنوز زیاده ازین خواهی دید بعد
 از آن بلاگاهان ششم خطاب کرد که بروید و خود را بر بنده من موسی
 جلوه دهید که از من دیدار طلبیده است این فرشتگان نیز صبور را با غریب
 که مثل انصورت هیچ دیده ندیده و وصف آن هیچ گوش نشنیده بودند
 هر یکی موسی را از اشیاء برادر درخت خرمای که در ششای او از آفتاب بهفت
 جستی جامها در بر بر مثال زیانها را اشیاء و او از تسبیح و تقدیس کشیده
 این تسبیح میگفتند که تسبیح قدوس رب الغرة ابد الالموت هر یک ازین فرشتگان
 را چهار روی موسی علیه الصلوة والسلام از غایت کمال او نیز او را خود کشیده
 با این فرشتگان در تسبیح موافقت مینمود و میگفت رب اذکر لنی و لاسمن
 عندک خداوند نامم چون فراموشان فرو گذار الهی یعنی دانم که ازین و طبع
 بسلامت نجات خواهم یافت یا فی جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت اگر
 پسر عمران هر چند خوف و خشیت بر تو استیلا یافته است و بر نبیره رسیده که زیاده
 است که دل تو بر کشنده گردد اما هنوز صبری کن که امری عجیبی طلبیده بعد از آن
 امر الهی جل و علامت و فرشتگان پیغمبر شد تا خود را بر موسی علیه الصلوة
 والسلام عرض کنند که موسی سوال دیدار کرده است ملاگاهان آسمان پیغمبر فرو دادند

بدینار ایشان همه از نور جمیع اعضا ایشان از نور تسبیح تقدیس
 و انکس ایشان همه از نور و حقایق را به زبانی تسبیح گفتند و در باطن
 مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نبوت می افزود تا خطاب خطاب
 متوجه حال می شد که موسی مصداق خطاب این ترائی اگر خواهی که بعین الیقین
 به بینی درین کوه نظر کن و لکن انظار الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترا
 چون ذکر کوه در میان آمد همه کوهها سه برابر شدند که شاید باین دولت
 استغناء یابند و کوه زبیر در تواضع سر فرو و اقلند و خود را از استحقاق این
 سعادت دور دیدند و لا حرم حقایق او را بدست جلی سرفراز گردانیدند فلما نظر
 الی الجبل حمله و کا و خرم موسی صفا بزرگان گفته اند که چهار چیز تواضع کردند
 و در تذلل بجا که مسکت نهادند بیکت آن تواضع عند الله مرفوع گشتند
 اول چون خطاب آمد که انی جاعل فی الارض خلیفه عناصر اربع که خطایا
 بنشینند و دانستند که جمیع ازین بساط ترکیب خواهند نمود آب و آتش
 و باد و هر یک سر بر آورده خود را بنوعی ستودند چنانکه در معارج النبوة
 بر سبیل تفصیل بیان کرده ایم خاک مسکین خود را با نداشت و گفت ع من
 کبیرتم که دعوی سودای او کنم و او را بیکت این تواضع از خاک برداشته
 اصل انجلیفه اش گردانید و می چون کوهها خبر یافتند که کشتی نوح
 علیه الصلوٰۃ والسلام بر کوهی فرو رود و اید همه کوهها سه برابر کشیدند خود
 در تواضع کوشیدند و در قابلیت این دولت ندیدند حق تعالی او را بر
 گزید و کشتی را بر روی فرو آورد و که دانستند علی بن موسی سیدم چون
 خطاب آمد و لکن انظار الی الجبل فرود یافت همه کوهها بنام زدند و گفتند

با وج ستمیلا بر کشیدند از میر خرد از این معنی دور دیده فرو رفتی پیش آورد و بدو گفت
 تجلی فانی را که فلان تجلی بر بلبل چهارم چون خطاب خطاب ان رحمة الله قریب
 بگوید شش به شکل همان رسید مطعیان و زباده و عباد گردن برافراشتند که گفتند
 ما داریم و سر مایه بهشت با سپرده اند که اعدت لقصین عاصیان مخلص سرور را که
 خمول بر کشیدند و روی تو اضع بر زمین نیاز سخاوند گفتند خداوند مخلصان
 حضرت تو ایم بر سفره صاحب دو تمان طفیلیا نیز راه می دهند ما را نیز
 ابیطیل حسنان از خوان حرمت بی نصیب گردان خطاب حضرت عزت جل جلاله
 در رسید که قل العباد الذین هم فوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و
 در ایرات کتاب نشان تقدیم فرمود که شتم و درینا الکتاب الذین هم صطفیان من
 عبادنا منهم ظالم لنفسه اول عصاة بی مایه و جنات بی سر مایه یاد کرد و بعد از
 آمدن که ما را نظر به نیاز است نه نیاز و در روز باز از معاطد ما روح صدق آوردند
 صدق لمواضع غنی عمنه خزینهاست مرا پر ز نقد علم و ادب به کجاست آه کجاست
 و ناله دل شب به شب اندر یوادی عصیان که بجز حرمت ما موج میزد لب
 نظر حیرت ما کن مخور غریب عمل به چو شد بدید سبب معطی است **قوله تعالی**
قل تجلی به بلبل جمیع و کاد فرمودی صغای بعضی از انفس ان می گویند که حق تعالی
بلا که امر فرمود تا از انوار عرشش مجید الهی بر کوه جلوه دادند و نور
عرشش کوه را طافت نهاد و تحمل آن نور نتوانستند آورد و از هم فرورختند و
بر درخت و گیاه که در آن کوه بودند بر مثال خاکستر شد از این عباد سب
رضی الله تعالی عنهم و امیت که فرمود نور می از انوار حق سبحانه و تعالی
بر کوه طاقت کوه را جستن و علم و فهم و حیات پیدا آمد و بعد از آن طاقت

بنیاد و در مکه کعبه گشت تضرع میگوید حمد لله تعالی که از نور حجابهای
 خود و صفاتی برابر سوره ریح یعنی کاوی بر آن کوه ظاهر گردانید اجزای آدمی
 گشت عبد الله سلام و کعب جبار صلی الله تعالی علیه و آله میگوید که از نور تجلی
 مقدار سوره سوزنی بزرگوه ظاهر شد از یکدیگر گسیخت شدی مفسر میگوید بدین
 تعالی که مقدار سوره گشت خورده بود که ظاهر گشت و تکت بحدیث انس مالک
 میگوید صلی الله تعالی علیه و آله که فرمود حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله سلم
 روزی این آیت بر خواند و شکر گشت ایهام بر بندختن گشت خور و
 نهاد که آن مقدار نور خداوندی اجل و علام بر آن کوه یافت تا زمین فرو رفت
 آنام حسن بصری گفت حمد لله تعالی که حق تعالی بکوه خطاب فرمود
 که بل تطیع روی کوه بخود و این خطاب از هم فرو رخت و زمین فرو رفت و
 حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام آمده می فرمود که چگونه کوه زمین
 فرو میزد و شیخ ابو بکر راق میگوید قدس الله تعالی روحه که حق تعالی تقاضا
 در می از نور خود در پهنای و از حجاب محجب گردانیده بر کوه جلوه داد
 که کوه را نابود گردانید پس دید و لیش بنیک تابش نور الهی کوه یابان
 و حساست دزد دزد می گرد و ولیدم باز میزد و اگر دلهای عارفان
 که منظر تجلیات جمال و جلال حضرت الوهیت جل و علا در پرتو انوار الهی
 و متلاشی گرد و چه عجب چنانکه حضرت مولوی قدس سره فرموده است

ایات

ایک ز کیت تابش نور کوه احد باره شود	چه عجب شد گلشن چاره شود
عزم سهر در جهان می بیند که	نگسله این بند تر عارفان شود

بشنوا از قول خداست زمین مبدل
 گرویش این سایه من خزه خورشید شود
 چون بچی از غضبش و اهلش
 اگر بنویسد و خطی است که بخواهد شود
 فی چشم کمالش خزه تبار شود
 آتش زنده تر از لطف و کرم بار شود
 فصل است که در آنوقت که تجلی الهی جل و علا بر کوه دار و گشت در آنوقت
 همه تابهار شود و دریا خوشگوار شود و همه دیوانگان هوشیار گشته و همه
 معلولان از عطشها شفا یافته و همه غارتها به گشتان گشت و همه شهرها
 آتش پرستان در آتش که مافرو مرد و همه میان درختها بروی درختها
 آید و دریش یک نظر بگوید از کوه بهاری عالم پیر شده تنهای که در تها از روی
 زمین در نفع میگرد و هر روزی سیصد و شصت نظر لطف بر دلها و عاقلها
 خود می اندازد و اگر در شش ماه در جو و بکند و در تها بصفا مبدل گردد و همه
 عطشها شفا پذیرد و عجب طبع لطف ای در گشتان که صد گل بنیاد عشق
 لالهان بهر گل بلیلی چون من هزار از عشق تو به چون گل دریده پیرهن چون
 لاله ام خونین گفن به رنگ درون جان من باغ و بهار از عشق تو به از
 عشق تو مخزون دلم در زخم غم پر خون دلم بهر دلی هم چون دلم صد بار
 از عشق تو به اگر گویند که کلمت در اندک کمال جیل چه بود جواب است که
 بهای آدمی بهای حق تعالی است و قنار او در فراق و بقار ماسوی در
 استار است و قنار آن در بخیل لاجرم چون حضرت موسی علیه الصلوٰة و السلام
 دیدار نیافت فانی گشت و خرم موسی صفا و کوه چون بخیل یافت فانی
 گشت چایه کا جواب دیگر کوه را فانی گردانند از بهای پاس
 دل موسی علیه الصلوٰة و السلام را اگر باقی ماندی بهر بارش بهر دیدار

غیرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام ظهور کردی و مدح و ستایش کشیدی و اینست
 غیرت الهی جل و علا الهی که هر چه بجای کند از راه او سازد و از آنجا که الهی
 نیستی خضع که چون کوه را آن قوت نبود که صورت خود را نگاها دارد بجای
 با صورت مناسخت و ویر تمام برانداخت لاجرم عارفانی که صورت و معانی
 ایشان منظر بجای افتاده است در یانمی نوشتند و هنوز نفوذ بل من فریاد
 شمع سقونی و قالوا لا تغن و لستواء جبال سرآه ماسقیت لغت به منت سعلی ان
 موت بجبهانه و اسهل شیئی عندنا مانت به سیرت اگر کوه رسد قطره رود
 از جای نه زباده که بمانی در این پیروی که ام باده قوی تر ازین تواند بود
 که من خویش با بجا بنبودی فضل در بیان محققه است
 و جماعت و استدلالات ایشان باین آیه بدانند این آیه است
 و است و جماعت را در جوار و میت حق سبحانه و تعالی زیر پر که حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام از کبایر انبیاست علیهم الصلوٰۃ والسلام
 و از حق تعالی دیدار خواست و بخواست دی از ویر و نیت یا بدانت که حق
 تعالی دید نیست و دیدار خواست چنانکه مستعد است و یاد است که نادیدنیست
 و بخواست چنانکه غرضی گویند و انهم کن نیست زیر پر که از حق تعالی خبریست
 طلبه که آن بروی جایز نباشد آن کفر بود چنانکه علم بر حق تعالی جایز نیست
 اگر کسی گوید الهی من کفر کرد پس چون نشاید که بغیر ان حق تعالی
 بجا بل باشند درست گشت لطلان قول ایشان و محقق شد جواز رویت
 و امکان آن و دلیل دیگر بر جواز رویت آنکه حق تعالی تعلیق فرمود رویت
 خود با نام جایزی که عقل بجز از آن حکم میکند و آن بتقریر جلال حق تعالیست

اگر حقیقتی که در این کتاب مذکور است و در او را مدلول و معنی دوم نگردد اندو
 اینها همه نزد ارباب عقل نیست است که هر چیز یکی از جایزات باشد آنرا مثل
 بجایز نند و متمنع را متمنع و واجب را واجب چنانکه حقیقتی خواست
 تا امتناع و دخول جنت در کافران تحقیق نماید مثل به متمنع فرمود و لایزال
 البته حقیقتی بلج اجمالی سم الخیاط و نمیتوانست که شتر بسو خار سوزن در رود و اگر
 دیدار متمنع بودی او با هیچ متمنع تعلیق فرمودی تا امتناع وی مسلم
 شدی پس چون بود و اگر در دیت نیز از جایزات بود نه از واجبات باید
 کرد و دیت نیز از جایزات بود ماتش بدست آید اگر معزلی سوال کنند که دیدار
 اگر بودی موسی علیه الصلوة والسلام بدیدار اولی بود چه او را منع
 آمد و چون او ممنوع گشت دیگران بمنع اولی جواب است که سوال بیاقت
 بود وی در دنیا خواست و ممنوع دیدار فریاد است رباعی گفتیم که زرخ
 بر ده بخت بر دارم بسیار گشت عاشق آن دیدار آن باره گفت نفس
 را بشمارم دیدار قدست بر دیده بسیار اگر معزلی گوید که حق تعالی
 فرمود لکن ترانی و لکن بر تا بهید دلالت میکند یعنی هرگز نه بینی و تحسین
 بدینا فرمود جواب آنست که لکن چنانکه مؤید بینا بخیر فرمود نیز بدین
 چنانکه حقیقتی بر باره کافران فرمود و لکن بمنوعه اید با قدمت ایدیم
 فرمود کافران مرگ را هرگز آرزو نکنند و با آنکه کلمه لکن آورد و او را تاکید
 فرمود باید او با وجود آن جای دیگر فرمود و اما با کمال تعین علیه السلام
 یعنی در دنیا فرمودی مرگ بر نند و از مالک جنهم علیه الصلوة والسلام
 استند عار نمایند تا از حق تعالی برای ایشان مرگ طلبند چنانکه لکن و چون

باید آتاید واجب نکردن بی تکلیف باید آتاید چرا واجب کند جواب دیگر
 آنست که جواب بر مقدار سوال دارد و نه در چنانکه کسی گوید که در ذمه بود
 درم هست مخاطب در جواب گوید که آری همان مقدار که در سوال دارد
 است جواب مطابق آن باشد بی زیادت و نقصان اینجا نیز نگاه کنیم که
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام سوال دیدار در دنیا کرده بود یا در آخرت
 بهیچ شکی نیست که سوال دیدار در دنیا کرده بود و لاجرم جواب لن ترانی
 مقید بدینا باشد اگر مترنی گوید که قوم موسی علیه الصلوة والسلام
 دیدار نخواهند اگر دیدار جایز بودی چرا در طلب امری جایز عقوبت
 کرده بسوختند و طلب جایز را عقوبت محال جواب است که عقوبت ایشان
 نه مبنی بر طلب دیدار بود بلکه مبنی بر کفر ایشان بود که گفتند لن نؤمن
 حتی نری المذحجرة و چون از خود سلب ایمان کردند کافر شدند و بسبب
 آن کفر معاقبت شدند جواب دیگر آنکه ایشان موسی را گفتند علیه الصلوة
 والسلام ارا نائذ حجرة خدا یغالی را بنا اشکارا نائمی حق تعالی الصفة
 دانستند که تصرف بندگان در وی روا باشد و هر که بخدا یغالی این
 اعتقاد کند کافر بود و لاجرم بسوختن عقوبتشان کرد و چون موسی علیه
 الصلوة والسلام دیدار خدا یغالی هم از خدا یغالی خواست لاجرم
 او را عقوبت نیا بد جواب دیگر آنست که حضرت موسی را علیه الصلوة
 والسلام مقام لنش بود و لنش عبارت از اینست که محب بر محبوب و
 چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام لنش یافت موجب را معجل آرزو
 بر دو لنش و از اینجا بدیدار که فرمود و قرنها نبجیا و کلم الله موسی حکلیما

چون این دولت یافته بود اگر کسی بپیش از وی بنمود بدین خواست و اگر
 انسان یافت و این بساط نموده مقدم بالا تر نهاد لاجرم او را عذری گفتند
 که آن ترانی ای لا تطیق ان ترانی عذر نمود و ملامت نکرد و عتاب ننمود و چون
 قوم او را انش نمود و با وجود آن بی ادبانه بساط نمودند لاجرم هم پیش
 نداشتند پس گفتند و در اینجا و قیامت لبس لطیف و آن آنست که چون
 انش ناقص بود با بساط حاجت افتد و چون بکمال رسد حاجت با بساط
 نباشد چنانکه حضرت حبیب را علیه الصلوة والسلام چون انش بکمال بود
 حاجت با بساط نبود و چندین کس خواستند و نیافتند او را گفتند بخواب که خواب
 جلوه دادند الم تر انی ربکم کیف ما اظلل ندید ما زناغ البصر و ما ظنی و کذا
 فرید مرتبه منظوری بر مرتبه ناظری بدان دانسته بود که تاثیر نظر ملوک در مشروط
 بودن زیاده آنست که در ناظر بودن چهره که صد هزار بار نظر تو بر پادشاه افتد
 چنان بود که بجز بار نظر پادشاه بر تو افتد و این آنراست که ناظری در پیل
 محضی است و منظور نشان محبوبی است و مرتبه محبوبی متفوق بر مرتبه محضی
 اید رویش آنچه خاک زرمی شود و سنگ گوهر میگردد همین منظور است حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام از سرور عشق خواست که ناظر شود از فی اظفر
 الیک زخم من ترانی بر قوت با صره خورد و خواجها صلی الله تعالی
 علیه وسلم در پاپین منظوری میگفت فطره منک تکفینی لاجرم بد و ناظر شد الم
 ترالی ربکم آنکه خواست ندید و آنکه نخواست دید تا دانی که طلب ایشان
 اثنین است بیت رب ابر فی کشت الن ترانی میرد تو زبان بر بند
 و بی گفتار و بختی چشم اگر مستی سواد کند که چنانکه رویت

در دنیا میسر نگردد استماع کلام آنحضرت نیز ازین قبیلست و قیام کلام
 قدیم خویش نشیند اینچه اذات قدیش ننمودند جواب این سوال بخند
 وجه مبین گردد و اول آنکه کلام عطیه بود که بمسئوال بوی عطا فرمودند اگر دیدار
 را در برابر سوال باقی سوال مران عطا را بهیچ گشتی چنانکه سر دفتر عارفان
 امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کریم الله وجهه گفته است سوال دان قل
 لمن السوال دان جل و دیدار خداوندی را جل جلاله با نیست بریت
 بهر دیدار تو جان میدهم با چکنم | کان عطایست که آنرا بهیچان
 جواب دویم آنکه حکمت در منع این دولت نگذاشته است دل حضرت مصطفی
 بود صلی الله تعالی علیه وسلم تا در اخبار آمده است که چون جبرئیل علیه الصلوة
 والسلام این آیت بر حضرت حبیب صلی الله تعالی علیه وسلم میخواند
 چون با بخار سید قال رب انی انظر الیک حضرت مصطفی صلی الله تعالی
 علیه وسلم از غیرت از چای خود چرت و گونه روی مبارکش متغیر شده
 فرمود اراسی احد ربی قبلی جبرئیل بر خواند که قال لن ترانی پیغمبر صلی
 علیه وسلم نیست و روی وی بگونه باز آمد و گفت الا ان طاب بیوم
 که خروش و غیرت در او نبودی در ازل لن ترانی کی جواب پور عمر آن
 آمدی جواب یوم آنکه حکمت منع و الله تعالی اعلم نگذاشته است خاطر
 خاطر این است بود چه اگر بشنید ندی که موسی را علیه الصلوة والسلام
 دیدار دادند چنین گمان بردندی که چون موسی باید که بدولت و پادشاه
 فایز آید اسی فیتیران خاطر خوشش دارد که چون پادشاهان خوان
 احسان بگسترانند بروی صد نشینان طبعی خوارانند نیز عطا بخشند

سه اسی خوش آمدیم که تو بوی بادل و بکاران رسیده و صحت و صلح
 سوی بیاران رسیده کار دولت باشد آن بی سنی با گرگاه گاه
 چون تو مطلق فی وقت و طلبکاران رسیده از ضیافت خانه و صلح تو دل
 نو میدنیت به هم نصیبی تران سه خوان با جگر خوان رسیده جواب پریم
 آنکه هر نعمت که خداوند نیاید بندگان خود و کرامت فرمود و شکر آن نعمت
 برایشان ایجاد فرمود و او را آن برایشان تهنان گردانید و چون
 نعمت دیدار زیادت از آنست که بشکر آن توان قیام نمود و لاجرم
 بموسی عطا فرمود و گفت لمن ترانی جواب تخم آنکه اگر بر سبیل فرض
 شکر این نعمت بجا آرد و بمقتضای دلش و شکر تو لازم بود بر آن نعمت
 زیاده باید کرد و بر نعمت دیدار زیادت می توانست ای موسی هر کسی در روز ازل
 نصیب از خوان جهان خود حواله کرده ایم بحالت نصیبت و خلعت نصیب
 خلیل و رویت نصیبت سی صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء و عظمی
 از نصیب خود را مگذار و از نصیب بگیر آن دست طمع کوتاه کن که خدا ما را
 و کن من انشا کن این ایه است هر کار روز ازل رزقی مقدر کرده اند
 و نه برای هر کی کاری مقرر کرده اند و عشق را آمیزشی دادند با جان و دم
 پیش از آن کاب و گل آدم محقر کرده اند به ای بسا دلها درون سینه
 کند بر هم عشق و زناش سوزان فراقش عود محقر کرده اند به رب ارفی
 فی همین سربز و از موسی و لیس کین زمان هم طالبان ارغیب سر کرده اند
 الله ایو اعطی خوان ختم دعوت مکن به کین گدا و عده انعام دیگر کرده اند
 ساقی باقی دهد در بزم جان عالم ظهور به هر که کین بخار تن مظهر کرده اند به فی

بهجام دل می گنجینه اندر کام جان نه باوه که هر چنان با غور کرده اند
 جواب است ششم آنکه بزرگترین همه که اینها نعمت و بیدار است و مقرر است که غایت
 کرامت حواله اکرم خلافت است که حضرت مصطفی است صلی الله تعالی علیه و سلم
 آنها آورده اند که چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام این دولت را
 نمود و جبرئیل علیه الصلوٰۃ والسلام از دور در نظرویی بال خود بکشود و موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ای جبرئیل من سوال از فی الظلمات کیست میکنی و تو
 بال میکشای اینجا مطابق سوال منی نماید گفت ای موسی نظر کن تا جبرئیل بگفت
 خال من چه نوشته اند موسی نظر کرد و نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
 گفت ای موسی طیران و جولان من بلکه حیات و نباتات شمرده اند از عالم سیرت
 این نام است که چرخ با جناح من مثبت است و این بنده هنوز در پرتو
 عدم متواریست بشیر از وی میخواهی که باین دولت مستعد گردی و ملک
 که چون کلیم علیه الصلوٰۃ والسلام باین سوال مبادرت نمود و حق تعالی بفرمود
 فرستاد که ای موسی یاد می داری که بنو اسرائیل ضیافتی تر تعجب کرده بودند
 و تارون علیه الصلوٰۃ والسلام حاضر بود و تو آنروز فرمودی تا سفره باندازند
 تا تارون نباشد خوان نهادن میسر نگردد و ما را غریزی و رزقه است تا
 او اول بر خوان وصال افوال ننوشد هیچکس قدرت آن نبود که نام آن
 خوان بر زبان راند غریز محسن پیرین سال ز لیخا را نشوهر بود و لیکن او را
 در ز لیخا تصرف ندادیم چه رقم تزویج وی بنام یوسف علیه الصلوٰۃ والسلام
 پکانشیده بودیم حلیه حبیب را نشاید که دست زد اعنیا رگروا شیم و متقی که
 ردالمبین داریم که حلیه یوسف را نشوهرش تصرف کند ای موسی تو او را

از من دیدار میطلبی محمد مصطفی
 علی الهی و تعالی علیه السلام محبت میجوهر است و
 غیرت ما از و غیور تر تا نماند لله آخر منی چه پند تاج کلیم بر وقت نهان
 ایم و کلم الله موسی التکلیما و ج صطلع در تو پوشانیده ایم که صطلع
 نفسی اما هنوز عرو مثل به ما را قابل نیستی حاصل کلام است که اول محمد
 علیه الصلوٰه و السلام دیدار ما بینید هیچ پیغمبر نبیند و تا ادا آستان او بدست
 وصال سعادت ندارد مشرف نگردد هیچ امت باین دولت فانی نگردد
 جواب حبس اید و این حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام از مائده تکلم
 قوت کلام و طعام چشم نام و کلم الله موسی التکلیما خورده بود و لیکن هنوز بدان
 قانع نبوده از نوال خاص نصیب و صلح الحبيب الی الحبيب میطلبید رب اری النظر
 الیک طیب بکرم دانست که این طعام بس با قوت است و معده موسی علیه الصلوٰه
 و السلام ضعیف این نوال را شش احتیاج نمود که کن ترانی اما از برای شستن
 آتش جوع بنوی مطبخ تجلیش قناعت فرمود و لکن نظر الی اجل المیوس
 دید که بدیدار سرخون بیالوده نوال دیدار در جود دیده فرعون
 آلود نتوان بخاد آترو ز که شیر مادر خورده بودی شیر سر پوشیدگان مصر
 را بر تو حرام گردانیدیم و حرمتنا علیه المراضع امروز دیده تو گهواره حد قنار
 بوستان دیدار فرعون بنیان شیر رویست خورده است دیدار ما نتواند دید
 روز کی چند صبر کن تا دیده رمدار سیده ترا در احتیاج خانه و ان منکم الا و ارد ما
 سهید مجاهدتی در کشیم انگاه در عرصه ریاضتی و میل بهشتش شربت باشد تو
 بچش نایم که الماهدات نرات المجاهدات اما خواجگونین صلی الله تعالی
 علیه و سلم که دیده تمام از آفرینش بردوخته بود که ما نراغ البصر و ما طنی الاجرم

لطف ربوبیت بها صبار ویدار استقبال و منوذه گفت الم ترا لی ربک ستا
 جان سید علیه الصلوٰۃ والسلام در گهواره قالب از راه دیده بشا بد
 جمال دست پرورش یافت و فی قتل کمان قاب توسین او او
 سحرست بگذشت و از جان هم گذر کرد و چون بچو شد زحق و رقی نظر کرد و بچو
 چند آنکه چشمش کار می کرد و دلش در چشم او دیدار میکرد و در آن بیت
 محمد ماند از کار محمد آخر شد گفت بزار جواب هشتم آنست که فرمود
 کن ترا لی چون موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در سوال خود را در میان در
 او رد و کمن سنائی تا به بیم جواب داد که تو زبانی یعنی آنوقت بدینی که تو گمان
 روی جانان بحشم جان دیدن به خوش بود و خاصه ناگهان دیدن
 بوی او هم بوی توان دریافت روی او هم با تو توان دیدن و و فی
 نه المعنی روی تو بدین دیده تا شناختن آن کرد و وصل تو بدین سینه تنها
 نتوان کرد تا دیده سخت از تو نظر و او هم نگردد نظاره آن صورت زیبا نتوان
 کرد آنوقت که دیدار خواست جواب آمد که کن ترا لی و آن ساعت که انبیا
 خضر علیه الصلوٰۃ والسلام بیت خطاب کرد که کن استطیع می صبر جواب داد
 از حق تعالی لن آمد و از طاق نیند لن آمد تا باشد که موسی از موسی جدا گردد
 و از جمیع مخلوق و انصیب موسی بی نصیب گردد و گمانه تعالی یقول امیر
 سوال نه با ندازه تست نه با رفتی من تا بجای رفتی تو اول گفتی رب اسی چو
 من بعد از آن گفتی ارنی بنمای بمن باز گفته انظر الیک تا نظر کنیم بر تو
 چرا چون محمد بنامش علیه الصلوٰۃ والسلام که چون امور بنا گشت سه کلمه بزرگ
 ماند و در هر سه خطاب بحق تعالی بود تا گفت انت کما انزیت علی نفسك

لاجرم اینجا جواب منعم آمد که کن ترا فی و اینجا تقاضا و دیدار از اینجا
 آمد که الم ترا فی یک لم موسی در آن روز نیز و از کن ترا فی زخم خورد و دل
 بیج اندیشه نکرد و ایوای صد و ای فلم موسی ز خود آمد بد آن خورشید و چو
 دل که چون آمد بد را و گشت جو یای لم اینجا جواب پنجم است که اگر بدولت
 دیدار فایز گشتی بعد از آن بخلق التفات نکردی و امر بکمال مثل مابندی
 چه مقر است هر که از شرابا بد چه جو چنانیدند از همه کونانش بازمانیدند
 قطعه هر که در کام دل بجز عجزین می بختید و شعلهها از آتش عشقش بجان می بختند
 عاشقان را بخیا نشینت پر وای جهان و چون باو بختید از خیر او بگسیختند
 اما جواب ششم است که دنیا سیرای اختیار و استیلا و حال مشاهد حال جز ضررت است چو
 دیدار آمد اختیار و استیلا بر خواست و هم بر ضررت گشت اگر در دنیا دیدار بپادشاهی مدعی
 تمام برخواستی اینجا در میان راه نماندی چو بجای رسیدی که مدعی و اختیار
 و اینجا از میان نیز خیزد نگاه بدولت دیدار فایز آیند تا به دانند که تا مادام که نبند
 را اختیاری هست از وصال محبوب بگست و در بگت بخلق مانیا و اختیار ما کان
 اخیر تر است اسی برده اختیارم تو اختیار مای من شاخ زعفرانم تو لاله زار ما
 گفتم چو پیچ گردان و الله که بپیرام گفتم ار چه بپیرامی بی بپیرام ما
 گفتم عفت مرا گشت گفتا چه زهره دارد نه غم اینقدر نداند کا خسته تو بپای ما
 رحمتنا الی القصة قال الله تبارک و تعالی فلما تجلی ربہ للجبل عجله کما فعلت
 که چون تجلی حق تعالی بکوه رسید کوه تحمل نیاورد و باره گشت و آنس مالک
 مسکونید رضی الله تعالی که کوه بان عظمت شش باره گشت سه باره از آن
 در مدینه نرسد و آمد و یکی از آن کوه احبارت و دیگری زرفان و دیگری

رضوی و ستم قطعه دیگر بفرود آمد نور و تیسر و چهارم بعضی روایات ذره
 ذره گشت چنانکه ذرات وی در اقطار عالم منتشر گشت و هر ذره که در پرتو
 خورشید انور و در نهام سوس میگردد ذرات آن کویت که از ذوق تجل
 الهی جل علا تا بقیامت در رقص است بهیت همچو خورشید نمایه می کرد و از حلق
 از زمین تا بفلک رقص کنان می آیند تا اهل اشارت میگویند که نور تجل
 مقدس از سرفراز سوزنی اینجه ذرات را در طلب خویش تا بقیامت سرگردان
 میدارد چنین که صد هزاران هزار انوار تجلیات جلالی و جمالی که بر قلوب
 عارفان متعاقب و متوالی است بر آئینه که ذرات وجود او را در بر تو انوار
 در رقص اضطراب در خواهد آورد و چنانکه ذره تا باقیاب نرسد قرار نگیرد
 تا ذرات وجود عارف بنور وصال معروف قرین نگردد و قرار و آرام نه
 پذیرد و اینست رقصان شوی قراضه که اصل اصل کافی و جویا
 هر چه هستی میدان که همین است خورشید رخ نماید و ذره رقص خواهد آمد
 بر که رقص آری و امن همیشه شای روزی کنار گیری ای ذره آفتاب
 لب بر لبش نهاده این نکته را بدانی شد ذره آفتابی از خوردنی شرابی
 و رد دولت تجلی از طعن این ترانی به قول الهی و خرموسی صفا انشی شیا
 طیبی مفسر گفته است که خرموسی صفا یوم انیس یوم عرقه و اعطی
 التوریه یوم الجمعة یوم النور از امام و اقد رحمة الله تعالی و ولایت که چون
 موسی بیدوشش بنیاد فرشتگان برگردوی می گشتند و میگفتند ما الان
 عمران و سلال الرویه و مالک التراب و رب الارباب یا ابن العباد حضرت
 اطمین فی رویت رب العزت جل جلاله خاک می دانی را چه رسد که حدیث است

گوید کم کم کنز کمان را چون ستره و در وصال لم یزل ولا یزال جوید ملک
 این می گفتند و موسی علیه الصلوٰه والسلام نیز بان حال میگفت که معذور
 و آری بد که من زنجیر نشین افتادم سخت اومر خواست نه من خواستم و
 بر بالین دیدم آنکه ز خواب برخاستم من بطلب آتش می شدم که احدی مرا
 خویش اندوختند و من گفتم چه خبر بدوم که آفتاب تقرب براند که در قمرنا
 بر باغی اهل تو حدیث عشق کردی آغاز دین در تو بودی عاشق
 کردی باز که گاهی نظری بسوی مای انداز و نذر خویش کار مای
 فرمان آید بفرشتگان کردست از موسی بیدار یک انگشت شراب و قطعه
 لقمه از جام و لقمه و لقمه منی خورده باشد عده کم ازین نکست
 اسی ملائکه موسی در حین طلوع انوار کاشفات از خجانه لطف شراب
 چشیده و دلش در فضای هوای فردایت پریده نسیم انس وصلت
 از مهب قربت بر مصیبت جانفش ز پرده آتش مهر زبانه زدن گرفته تا صبر اول
 وی رنیده از غایت بی طاقتی ارنی گفته و کن ترانی شنیده بدو
 جای ترحم است ز محل ملامت ابیات تو معینا که زین در بلامت بدوم
 و لم انجاست بده تا بلامت بدوم به ترک سب گفتم از آن پیش که بنهادم
 نه بزرگ آمده ام تا بلامت بدوم که بدوام بدو مرگ که خشمم برست
 از حد رقص کمان تا بقیامت بدوم به بر طریقت گفت قدس که بر
 امید و امید عارفی بیدار بی دیدار نه بزد حاجت و نه بهشت کار
 به کمان بر زنگانی عاشقانه و مرگ بر نشان پنداره عارف مرگ محتاجت
 بر امید دیدار و گوشتش را زوز از لذت شمع بر خور و از لب حق مهر ادا

گذارید دیده آراسته بمشاهده دیدار به جهان از شراب و جو دست بجای
 رباعی که در قافله دل زبان خواهیم که قیو نکز سید کس جان زانکه نزد
 بیغم عشق تو نفس من زانکه بخیر مهر تو آتش نیست بهوس چشم از پی آنکه
 تا تیرا ببیند پس نه فطرت که چون حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ و السلام
 انصرفت دست داد و روایتی آنکه روح از بدن مبارکش مفارقت نموده
 بر بالا آن کوه به فیما حق تعالی فی الحال آن قطعه سنگ که حضرت
 موسی بروی افتاده بود آنرا بر دیگر روی گردانید و چون خمیر بالائی
 سر موسی علیه الصلوٰۃ و السلام بر افراشت و بر آنحضرت محیط گردانید
 تا نباید که از پر تو انوار تجلی بسوزد بیت سطوت نور تجلی قاهر است
 لاجرم خود منظر خود ظاهر است چون تجلی خدا آمد بدیده خیر خدا
 نور خدا را کس ندیده جل جلاله و هم نواله ولا اله الا هو اهل تحقیق گفته اند
 که و حق موسی صفا چون هستی موسی علیه الصلوٰۃ و السلام در نصفا
 از میان برخو است بشیرت وی بکوه انتقال یافت نقطه حقیقی تجلی
 افتاد که انبیا ما هم چون تو از میان برخو استی مایده دریم بیت
 مسند غرّت و خلوت که وحدت خالیت به از ازل تا به ابد در خوران نیست
 کسی به لاجرم ناظر منظور خود ساخت بدیده تا که بروی نیاورد
 مگر آن نیست کسی به فطرت که چون آثار تجلی مغرب بطون روی حق
 مضاف بشیرت موسی به بیان حالت او را برگشت دیگر فویت طلعت حیل
 بهوشانیدند و شراب سکالشن فشانیدند و بمقام غدر خواهی در آورید
 فلما افاق قال سجانک نبت الیک چون بپوش باز آمد و دست

در اصل متین تو به نزد و این توبه است سوال و بیت بوده است در دنیا

میگردد آنچه عده آخرت است در دنیا طلب کردن ذلت و انانیت اول المومنین

ای المصدقین بان رویتک فی الآخرة بالوعد ولا وعد فی الدنیا و اول

محقق میگویند که چون بهوش باز آمد گفت خداوند پاک از آنکه بشیر

بیل صدمیت تو قطع کند با کسی نبرد ترا جوید و بادل و جانی امر و زحمت

دیدار تو گوید خداوند آن تو به کردم گفتند یوسفی چنین یکبار نشسته و نمهند

که تو نهادهای و چنان یکبار چو لان نکنند که تو کردی و بدین زودی

و آسانی گزیده و زبان حال موسی می گوید ای یارید و صانع پیرید مجرب

فایده که ملا وید لایرید تیسری افکندم بر بدن مقصود نیاید بار

بجای خدمت و بلفام عجز و بندگی باز گردم و باز بسیر کار و دم بیت

انگس که یکبار خویش گشته شود به زبان نبود که با سر رشته شود و چون

بجز بندگی بجز خدمت و مقام توبه باز آمد الرب العالمین جل جلاله تدارک دل

وی فرموده بر فوق باوی بسخن در آمد یا موسی ای اصفیة کمالی انما

بر سالاتی و بکلامی ای موسی اگر ترا از یکسویه باز زدیم یعنی دیدار بچندین

چیز و یکبار از فضائل و کمالات مخصوص گردانیدیم و بر سالات و کلام

باز گردیدیم و بقرابت و محبت خویش چندان گردانیدیم و ظاهر و باطن ترا

بنور معرفت و ایقان منور ساختیم فخرنا آتیک و کن من الشاکرین

بشارت گذاری قیام نهای و بشکایت و شکوه تعرض نهای که در تحقیق

گفته اند شعر ان اعوذ افرم الذین اعطوا کم قد و قوا فاجعلهم ان

مستغفرت که حضرت موسی علیه الصلواته و السلام در آنوقت یکبار

<p>با ملک غفور علی علامت مینو و بخاطر وی تصور کرده بود و به یکس از مخلوقات این دولت دست نداده و شاید که به یکس نیز باقیقام نرسد در احوال غیرت محبت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم ظهور کرده تا خطاب آمد که ای موسی عصای برنگ زن چون عصای برنگ زدن حال آنست که نگاهت عالمی پیدا مدد در انعام صد هزار موسی دید عا مهابت سیاه بر سر و در امارت پیشین بر دوشش و عصای در دست همه بر کوه دیدار مطلق است ای بیرون از عقل با عشق ترا با خودی</p>		
گفتگوی ماه چای و تو جای دیگر	هست در میدان میقات کمال گریه	<p>و السلام بنود خدا خواست بعضی گویند عالم است بنا بود تا موسی علیه السلام و السلام دانند که این درگاه را بنده گان آگاه بسیار ند و گرویی دیگر گویند که انعام محبت بود که در وی مجانب صادق محمدی صلی الله علیه وسلم موسی و ارباب طلب دیدار برخاسته بودند است کبریا در ازل هر چه کرده اند</p>
صد هزاران طور و بر هر طور موسی اگر	گر بعد از محبت عشاق خود ساز می مقام	
بر تر از محبت نباید ساخت ما وائی که	هر کس از تو در محبت تماشا می بود	
مانند او هم جز در دست تماشا می اگر	با خود دیدار آن بهای کن با خشت را که	
مطلق را اندرین بازار سودائی اگر	به چندین ستاره بسیار قیام بر شرم	
بر سر هر کوه انگیزیم غوغای اگر	بزرگان در انعام که موسی علیه السلام	<p>و از برای مبرکی کاری مقرر کرده اند پیش از آن کتاب و گل آدم هم کرده اند همین زمان هم طالبان از عیب بر کرده اند تشنگان با دین طلب در زوایع هم هنوز میجو سند و خریداران گوشت</p>
	عشق را آتش شری دادند با جان کم	
	رب اربانی فی همین سر بر دانه و دانه	
	کانه سبحانه تعالی بقول موسی	
	تشنگان با دین طلب در زوایع هم هنوز میجو سند و خریداران گوشت	

در پرده بطون هنوز مستواری از کربان نشسته که در همه مخانه انعام
 بعضی را طعام اکرام نمایند و مشتاقانه از دور مایوس گدازند فی فی
 چون وقت دیدار شود آنها را نوای حسنه بر در و دیوار وجود بیدار آید
 آتش شمعان بادیه شوق سیراب زلال صال گردند و زبان حال گویا
 با نغمه خالی شوند چنان از روزن دل فوران دلدار مینا بدو که بخیزید
 جانش از در و دیوار مینا بدو از آن از غلبت تن میرد جانم که هر ساعت
 مرا از طمع دل معده انوار مینا بدو اگر آن خواب غلبت سر بر آویخته انزوان بیست
 که ظاهرا هر شد بختی بر دل بیدار مینا بدو جلال مینوای بذات جهان بنگرد
 که هر فرقه است در آغوش که و بیدار مینا بدو ز بهشتناش زخم کن ترانی میخورد
 بس از او بختی بر که و گیسار مینا بدو حسن و اربابی هر چه میناید همه اردو
 و لیکن عاشقان خود پیش بسیار مینا بدو طائفه دیگر بر آتند که بر تو عالم ملکوت
 بود که موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نمودند و انعکس وجود موسی بود که
 بروی جلوه دادند چه عالم ملکوت از غایت صفا و کمال بخلا بر تبار است که
 تمامی صورتها بروی منعکس میگردد و بر مثال خانه که سقف و جدران او را
 چون آئینه مصقول ساخته باشند که یک در آن خانه در آید در هر گوشه که نظر کنند
 بعینه صورت خود مشاهده نمایند بیت اگر در آئینه دل خیال خود دینی بهر چه
 و نظر آردی مثال خود دینی ازین وجود مجازی خالق اگر جوی بهر چه
 مشاهده کنید وصال خود دینی بهال همت ازین آتشخانه بیرون میرد که
 تخت هر دو جهان زیر بال خود دینی آید و دیش چون غبار عالم ملک
 انور و آئینه عالم ملکوت برخاست موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نظر کرد

قصد برادر خوشی دید بوی نمودند که امیر موسی در کسان مبرک تو همین نوی با کمال
 تو صد هزار نوی و محفل که صد هزار باشد مشتاید که از محبوب مراد و یاد ما پیشتر
 تو شامی غیر از میان رخت بپزند و دهان ما نیم و لب من هر چه خواهم کنیم اگر دیدار تو
 خود از خود خواهم و اگر نظر کنیم خود بخود و نظر کنیم لطفه یار بخت و صورت که
 در مرات جان پیدا کنست و انچه آن سنی درین پرده نهان پیدا کنست
 در ده زوینت خالی در همه کون مکان و او درون از کون اسکان پیدا
 کنست و ایکه حسن او منی مرا سعد و در او مبهط الله استنش در جهان
 پیدا کنست و اگر بظاهر در لباس تن تو می پیدا و یکست آنکه نهالت اند
 منقر جان پیدا کنست و آنکه خود و خود تجلی میکند لب و بخود و عشق بیاد
 بنام عاشقان پیدا کنست و اگر و هی دیگر میگویند که عالم معنی
 انصورت موسی علیه الصلوة والسلام نمودند از برای استقامت
 و می در طریق شنیده باشی که زلینا چون خواست که یوسف را
 علیه الصلوة والسلام میل بد خانه ساخت بغایت دلپذیر و مهربان
 عراقی در ترتیب بنیان آن حید خود و بند دل داشتند مصویران چنین
 سقف و جدران آن بصور یا غر مزین و مطرا ساختند و صورتی که
 و زلینا بر اطراف و کناف آن خانه در چند جا تصور کردند بهر شکلی که
 گوی می کرد که اگر در کنار گرفته اند و زلینا آن خانه برای آن ساخته بود که
 و چون این امرت خود نسبت به یوسف علیه الصلوة والسلام مایه و او را با یکدیگر
 خود میل دید آن موسی علیه الصلوة والسلام غایت خیر و خیر یافت و از صبر و طلب
 خود متعجب گشتند و اما قاتل سحابت لبان و طریقتی که فرموده بود که در این راه

ولكن من الشاكرين باز غیبت عشق او را زلیخا دار از در و دیوار و چو در جهان
 هر سر عشق و محبت می نماید و رموز و سوز و گداز منقوش و ذوق می شنوند
 تا باز در طلب مقصود و استغراق در افق باشد و پیرا اگر گردانند بیت

باز فر در خجسته عشق از در و دیوار این	باز بدیدار استرگین دار من
بار و گرفته رطبت ز بام او فتاد	خواب در ابلت باز دلبر بیدار من
از پی بهوشیم پرده زنجیر گرفت	نور تجلی نمود از کعبه کبریا من
چهره ساقی قلند طکس بر بنجام می	مست می عشق شد این دلخوار من
یکه نهان داشتیم راز دل از هر کسی	و ده که بدید عشق پرده بهار من

طایفه دیگر بر آنند که این سر پر کلیم علیه التجهیه و التسلیم برای اظهار آن کردند
 که چون خطاب آمد و لکن انظر الی الجبل موسی علیه الصلوة والسلام نظر بکوه
 افکند از خود غایت آن منالها بوی نمودند بر وجهی که هر چند آنها را بکوه خوا
 میکردند ایشان صلا نظر بکوه می افکندند و همچنان در طلب دیدار نشأت
 می ورزیدند از سمیعنی امام شیری قدس سره گفته است که فی قول انظر الی الجبل

بلا داشتید موسی لانه منع من رویه مقصوده و امر به تیرغیره و بیج بلا از آن
 صلب تربیت که از دیدار محبوب محبوب ماند و بیدار اعتبار مبتلا گردد
 آورده اند که روزی ابلیس بر کلیم علیه الصلوة والسلام مکشوف گشته
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام زبان ملامت در حق وی کشاده فرمود
 که چون امر متوجه تو شد چرا سجود نکردی گفت تا از مقصود محسوسم نمانم
 چنانکه تو ماندی ترا گفتند و بکوه نظر کن چون نظر کردی از مقصود بیساند
 نقلت که روزی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از مناجات با حق

و نور کلام الهی جل علا و رحیم و می بر مرتبه تصرف کرده بود که هیچ دیده را
طاقت مشاهده جمال موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نبود لا جرم نقاب بر رخسار
مینار که خود فرو گزاشته بود که چون بر صفورا حلیه وی بود و در آمد و دید که قناع
نقاب چون قطع حجاب حجاب آفتاب بر جالش گشته دیده را از جالش مانع
آمده صفورا چون جمال انحضرت را بنقاب محجب دید فریاد برآورد و لموقعه

سر زلف عجز من را بگذاشته تاب داد ز نقاب تو بر تنم که برخ فرو گزاری ز فروغ نور و نجیبان خیر دارد	ز تنم قرار بردی بدل اضطراب داد که چرا فروغ رویت هب با نقاب دادی که نه زان بدیده بودی نه با نقاب دادی
---	--

که ای موسی مرا عشق جمال و مشوق وصال از غفلت جدا انداخته و از خویش و
هموند و وطن بکن مجور ساخته اکنون سبب چیست که جمال خویش از من محجوب
گردانیده موسی گفت علیه الصلوٰۃ والسلام ای صفورا چشم ترا طاقت
دنیا در من نیست بدیدن نقاب الکماکن و بر نور دیده خویش بخشای که بر دیده
را طاقت انوار تجلی نیست و هر سینه اتحل او را که اسرار توفیقی لموقعه

بر لفظ در خور دیدارش نیست لمعه نور تجلی است قوس که کند در رخ خود شید لطفند چو نگر خورشید رخسار جلوه کند رب اربانی نه بین موسی گفت	هر دل واقف اسرارش نیست دیده را طاقت انوارش نیست گر نه آمیزه رخسارش نیست دیده که بود او ابرش نیست کلیت کو طالب دیدارش نیست
---	---

صفورا گفت ای صند زارم دیدار من نه ای یکبار مشاهده ویدار تو باو
جمال یکشای که اشتیاق از حد گذشت بیت مشتاقی قصه وری از حد گذشت

اگر توشکیب داری طاقت نماند مارا موسی گفت علیه الصلوة والسلام ای
 صفورا از غلبات نور خلیات الهی حل علاکه از مطلع جبین من کما هی ساطع
 گشت شبیک من مصلح دیده است و مشکوه حد و از تاب ان نور چون کوه
 طور بگذارد و گفت ای موسی قطعه هر تن که بکوی تو نشد خاک «ان تن بدر
 گوهر بهتر» و ان دیده که روی تو نه بیند چیدان چنین که کور بهتر موسی علیه
 الصلوة والسلام متحیر شد که جمال در نظر خیال کنشایدانی فی اسحال خبر
 علیه الصلوة والسلام در رسید که ای موسی ما سوز دل مشتاقانرا بهتر دانیم
 نقایح از پیش فتاب جمال بردار و الا یم تست که اتش اشتیاق و طیفات
 قصر شید و سواد قات عیش بیدار بسوزد و جناح ملک و الواح هر فلک
 را بگذارد و بیت آه سوزان ز دل آندم که فرستم فلک اگر بسوزد پر بال
 ملک بسوزد و هم موسی علیه الصلوة والسلام بیده از پیش جمال کنشاد و صفورا را
 چون نظر بر جمال بمنال موسی علیه الصلوة والسلام افتاد فی اسحال بود و
 دیده اش بگذشت و بر حشاره اش چون ستاره از کناره آسمان
 فرو ریخت بیت لموقع نیست این شک که از دیده دویدست فرو دیده
 بگذشته از سوز و طکیدست فرو «ساحه میدز نور خشت افروخت چنانکه»
 گوی خورشید را فلاح رسیدست فرو «تو هر ره که روی تا که نهد روی فلک
 شاه انجم ز سرخ دویدست فرو موسی علیه الصلوة والسلام چون از
 امرشاده که خاطر مبارکش لغایت محزون گشت و بر آینه و اجتناب
 نظر آنخودس ماه پیکر تا سف تمام نموده میگفت تیغ گفتمت که نداری تو تاب
 دیدن ماه و اما صفورا در میواقعه اینجای و نباشت نموده میگفت همیشه

مرا دیده از بهر دیدار است * نه دیده که جهان نیز در کار است * چو افتد نظر
 بر جمال تو ام * و گر بعد از آن گر بمرسم چه غم * اگر دیده ام می شود و کوشید و اگر
 جان بیچاره و دگر بر * تو بنیای رخ که نماند پس و خیال تو ام پس دور نظر
 اگر بنیم آن روی و میرم ز رفیق * از آن بهر که خالی باشد ز رفیق * و بنی
 علیه الصلوة والسلام چون دید که پیر و صغیر را اینها گفت بجهت قیاس
 خداوندی جل جلاله شانه نموده گفت خداوند را دیده ام چو زده که در جمال
 در یافته بازوی انعام فرمائی مسئالت موسی علیه الصلوة والسلام
 باز بقیاب آفتاب جمال خویش ستواری کرد و این صغیر را گفت یا کلیم الله طراوت
 دیده بینا تسلیم نادیدن جمال تو نیست بیت لعل و لطف پرده بکشای که جهان
 غم تماشا دارد و نظری در رخسار او در قضا دارد * دیده را خد و چو محل
 هر که ترا بگوید جان خدا سازد اگر دیده بینا دارد و موسی علیه الصلوة
 والسلام گفته الصغیر را نه خود حالی مشاهده کردی که دیده ات را طاقت
 انوار دیدار مانت اکنون این نقاض را سبب چیست گفته را بنی

صد دیده فدای دیدن دیدار	نرسد نیم بدیدن یکبار است
صد دیده و صد هزار جان بخورم	تا جای بهر باره کنم اینا رست

و می آرد که موسی دیگر نوشت پرده از پیش جمال می کشد فی الحال
 باز بگذاخت و چون گلاب بر ورق گل فرد چکید موسی علیه الصلوة والسلام
 باز بنیاجات مبادرت نموده حقیقی دیده اش را زد حاصل
 بنشاند و نسبت گویند دیده اش مشاهده جمال موسی علیه الصلوة والسلام
 میگذاخت و بالناس موسی علیه الصلوة والسلام باز روی او بنمیزد

و صفورا همچنان در طلب دیدار موسی متقاضی گشت تا کثرت هفتاد و یکم خطاب
آمد که ای موسی اگر صد هزار بار دیده اش ببینیم و باز بوی دلبسیم
که وی هنوز از تنش رویدار تو باز نخواهد ایستاد و دیده را دیگر باره
در سر و کار دیدار تو نخواهد کرد و آری همیشه عاشق زبون معشوق است و حکم
عشق را بر جهان او ستمیلاست اگر خواهی در مقام جلال در افتاد و کوشیدی
او را بگذارد و اگر خواهی در مرتبه جلال بقاش پوشیده بواز دست

ایا نور رخ موسی کنی یا صفورا را	چنین نوری که توداری دو اکس چشم دنیا
چو اندر فرج آواره غریب دامن گاه	چو اندر پهنه کفایت دروغم زنجار

ای موسی بن که نصیحت طلعت را تو چگونه نیت تمام بنیاید تو خود با وجود کمال مرتبه نبوت و صولت
مکالمت و ارتقا بواج و مساج عشق محبت چه شد که سبک طالب فی الکشفان دیده
بر کوه انداخته خاندان تناسل باز بر آید ای موسی گر ندانم که چو جلال مقصود او
انعام و قوت و رفاه و شرف از موسی قدس سر چنان پیش عاشق خیر و بر او انگلی کردن چه
باشد باز معشوقان بخیر بجانگی کردن و زهر زده بیا موزید پیش تو جستن
زیر وانه بیا موزید آن مرد انگلی کردن و سرافرازست که لیکن ندانند زهره بانشین
چگونه با آن لیکن کجا بر او انگلی کردن و قوی بپایانده اسرار کوشش چشم بر بند
نشانید کاسه سوراخ را بپایانگی کردن و اسرار غیب نشینو باز بر سخن ایم

ای چه موسی عالم جو یا که تو	طو در وقت تجلیها که تو
صد هزار افتاده در کوی طلب	در بیابان منازک لب
بیکد کویت هزاران کشته است	وزنی مردم فراوان پشته است
بینای حسن عاشق میکند	راه سکنیان صاف میکند

دل چو بر روی روی پنهان میکنی	بیدار نما هست و حیران میکنی
پرد ما از روی خود برداشتی	خواستم تا بنگرم بگذاشتی
بشناسم در دلم اندیشه خستی	آتش در جان ز روی و سوختی
گوشش را ذوق سخن خود داده	بس ز بانرا در طلب بگشاده
چون کلام خود و بگو شستم خوانده	رب را بی برتر با هم زانده
چون که خود اول همی جوئی مرا	من ترانی بر چه می گوئی مرا
کو نیامد قی ز راستی مانده بود	کو جواب من ترانی می شنود
چون بختی با ده عشقم چنانند	در تنم یک عرق از بستی نماند
چون مرا از غیب خود بگشاید	با مرا دم آن زمان هم خانه کرد
غرق گشتم در یکی دریای عشق	تا رسیدیم در دریا کیای عشق
من ندیدم در فضایی بحر و بر	غیر نور عشق چیزی در نظر
فدیه فره از وجودم دست شد	تا ز مام اختیار از دست شد
دیدم از چشم حقیقت بین روان	نور خورشیدی ز هر فرقه عیان
چون که انوار تجلی شد پدید	غیر حق آن نور حق را کس ندید
طور دل چون مهب انوار شد	جان موسی طالب دیدار شد
آن چه معنی بود اندر کوه طور	کوز دیدار خدا بجهت نور نام
طور موسی چون که فانی گشته بود	بس رسیدم بختی بر که بود
خود تجلی میکند بر خود یقین	ای معین اندر لباس آن دین

فصل فی فضل احب علی التکلیم
 نقلت که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام چون با تزلزل الواج وارسا

افزاح فائز گشت و بدولت مكالست با حضرت عزت جل و علاست خدا
 آمد بختی تعالی مناجات کرد که الهی تقدیر کنی بکرامت من بکریمها احدی قبل
 خدا و نداده ام بکرامتی چند مخصوص گردانیدی که بچشم بان کرامت مرا
 بساختی خطاب آمد که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی
 و بکلامی ای موسی که تیرا برسالست و کلام بر سایر نام برگزیدم این نعم
 عظام که بتو اعطام نمودم بچند اهنام تمامی بشکر گذاری آن پیام
 نمانی و بر دین توحید ثابت باش دوستی محمد علیه الصلوٰة والسلام دریم
 قلب مرا کوز دار و جان شیرین در محبت سید المرسلین صلوٰة الله علیه
 برافشان گفت الهی محمد کیست که مرا بخت دی دالالت میفرمائی فرمود
 آن پیغمبر است احمد نام که اسم شه افش بر عرش مجید ثبت گردانیده ام
 پیش از بطق آسمانها در مینها بدو هزار سال او را نبی و صغی و حبیب خود
 خواندم و او دو سترین همه خلایق است نزد من حضرت موسی علیه الصلوٰة
 والسلام گفت انا احب الیک ام محمد خداوند من نزد تو دوستم
 یا محمد فرمود یا موسی انت کلیمی و محمد حبیبی و احب حبیب الی من کلیم ام بود
 تو کلیم منی و محمد صلی الله تعالی علیه و سلم حبیب من و حبیب دوست است
 از کلیم موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام خداوند افرق حبیب میان ما
 و کلیم فرمود ای موسی کلیم است که هر چو کند برضای من کند و حبیب است
 که هر چو من کنم برضای وی کنم ای موسی کلیم کسی است که خدا بیتی را دوست
 دارد و حبیب کسی است که خدا بیتی را دوست دارد و کلیم است که صایم الیه
 و قایم الیه باشد چهل و نوزده دارد و چهل شب ایستد بعد از آن بطور دنیا

۱۲۰
 ما با بن مناجات و عیب انست که بر فراشش خود خفته چیریل علیه الصلوة
 والسلام بر سبیلین وی فرستم تا بکتر از طرفه العینی او را بنزد من آورده و بجای
 رسامم که بکلیش از مخلوقات وصول با مقام ممکن نباشد یا موسی را جبرئیل است
 طهر سبنا و اباجی محمد علیه الصلوة والسلام و هو قریب فوق العرش من قاصد
 او ادنی و از فضایل آنحضرت یکی آن بود که او را بنام کردست یا فرمود است حاجت
 بوی فرمود که ولما جاء موسی لم یقتنا اشارت فرمود که آنکس که بکل صفات و جمیع
 معانی خود بندگی ما بجا آورد و محمد بود صلی الله علیه و سلم و دیگر چون قرب
 موسی را علیه الصلوة والسلام یا ذکر موسی را بستود و لما جاء موسی لم یقتنا
 و چون حضرت مصطفی راضی الله تعالی علیه سلم یا ذکر خود را بستود که
 سبحان الذی اسر و این دلیل بقا موسی است علیه الصلوة والسلام در
 صفات موسی و دلیل بقا مصطفی است صلی الله تعالی علیه سلم اند صفات
 حقیقی دیگر آنکه موسی را علیه الصلوة والسلام آئینه گفت و لما جاء مصطفی
 راضی الله تعالی علیه سلم برده گفت اسکر لعیده و معنی این سخن آنست که بر
 وی یا سجاد رسید بصفت حقیقی بود که آن برون است نه بصفت خویش
 و آن آمدنت و بیاید است که آئینه طالب بود و برده مطلوب است
 مرید بود و برده مراد آئینه ذکر بود و برده مذکور آئینه چون بیاید حاضر
 و برده از برنده هرگز غایب نباشد آمدن صفت عام است و آوردن
 خاص هر که ما را خواهد از آمدن چاره نیست و هر که ما خواهیم ما خود آید بود
 که راه یا بد بود که راه نیابد و هر که ما بریم ممکن نبود که راه نیابد
 آنست یعنی بود که چون موسی علیه الصلوة والسلام از تنگی برکوه بدرید از خفتن فانی

و موسی صلی الله علیه و آله و سلم کل مقامات
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام دید و عجایب استخوان و زمین و صفت خور
 سجانه و تعالی اندرویی بدید و بهشت با کمال نعمت و دوزخ با کمال دوزخ
 و قلم و قضا و شمت اندرویی بدید و وزه از جای خود گینید لاجرم چون
 رسید به تعالی الله تعالی علیه السلام بعضی حق تعالی قاسم بود هر دو کون بقا
 وی گشتند پس بدان آید و پیش اگر اگر موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام
 مقام شعی دادند و کلمه الله موسی علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم
 و حرم را از ندیدی دادند و فاحی الی عبده ما اوحی اگر موسی را علیه الصلوٰۃ
 والسلام بدید بچینا دادند و انهم یک الی جنات کجای بچینا و من غیر سرور
 محمد را صلی الله علیه و آله و سلم دین بچینا دادند و انکم بالماله الخفیقه است
 اسبیه البینار ان بدید بچینا موسی علیه الصلوٰۃ والسلام حوالی قصر فرعون
 را روشن کرد این دین بچینا ساحت قصر حضرت الهی را جل و علار و شیز
 گردانید و من شیع الله صدره لا اسلام فهو علی نور من ربه اگر موسی را
 علیه الصلوٰۃ والسلام عصای دادند تا چندین هزار سحر سحره را نابود کرد
 لعنف ما یا فکون حضرت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعتی دادند که چندین
 هزار گناه عاصیان را یکدم نابود گردانند که شفاعتی لاهل الکبائر من
 اگر موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام با دینهای و غیره برخی اسرائیل دادند
 حضرت نور چرا صلی الله علیه و آله و سلم چون جبرئیل و غابله دارے
 بنو اسرائیل دوستی چون رب جلیل جل جلاله دادند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 بخود وی خود آمد و با موسی ایستادند حضرت خواهر را صلی الله علیه و آله و سلم

بخودی خود بر دستان الهی اسدی بعد از ایلایا موسی را علیه الصلوة
 والسلام بر کوه طور بر دند تا کلام پاک شنید و کلم الله موسی تعلیما خواجما را
 صلی الله تعالی علیه سلم بر کرسی نور بر آورد تا دید وقتی فتدلی مکان قبا
 قوسین او ادنی موسی را علیه الصلوة والسلام چهل شبانه روز آب و نان
 نداد تا انگاه با وی سخن گفت و او را بعد از موسی از عین لیلیه خواجما را علیه الصلوة
 تعالی علیه سلم هر شب بخانه قدس بر دند و آب و نان نش دادند و بدو ت
 وصال مشرف گردانیدند ایت عند ربی هو لطیف و یسینه موسی علیه
 الصلوة والسلام در مقام نظر چهل روز و زه داشت و چهل شب جای
 کرد و بطور برآمد تا با وی سخن گفتند خواجما اینبار علیه الصلوة والسلام بر
 فراش رخ و خفته مجیر نیل صلواة الله علیه بر اقی آورده و بکتر از طرف العینی
 بجای می برد که فهم بشریت و وهم ملکیت بجوالی نواحی آن راه نمی برد و چون
 موسی علیه الصلوة والسلام بکلام مشغول شد و اینسا طنوده گفت آر فی
 انظر الیک خطاب آمد که انظر الی الجبل اشارت بقدر نگاه او بود و دید که
 ابلیس از زیر پتدم وی سر بر آورده خواجما را علیه الصلوة والسلام تعالی علیه
 وسلم قد مگای بود که مجیر نیل علیه الصلوة والسلام سگفت بود نوتانما
 لا اخرجک موسی را علیه الصلوة والسلام در وادی مقدس امر تخلع
 فخلین آمد اخلع فخلین رسول ما را علیه الصلوة والسلام و سلم بر فرق فلک
 اطلس بتی انخلع فخلین آمد یا محمد لا اخلع فخلین موسی علیه الصلوة والسلام
 دیدار خواست رب ار فی انظر الیک و تنو و یلین ترانی حضرت رسالت
 صلی الله علیه وسلم چشم فرو خوا بایند تا زاع البصر و ما لقی و بان

تقاضای مسافه اش نمودند آنرا الی ربک موسی علیه الصلوة
 والسلام چهل و نازمیان قوم بیرون فرست چون باز آمد قوم وی گوسال
 پیرت شده بودند آنحضرت قوم موسی من لجه من کلیم عجل جسد الهی آنحضرت
 رسالت علیه الصلوة والسلام قریب نهصد سال کسری می شود که از میان
 قوم بیرون رفته و هنوز خاکساران همت روی نیاز پرستان حضرت غوث
 دار ندیل جلالت که رجال المپیهم بخار و دلاج عن ذکر الله از برای حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام و امتان وی من و سلوی فرستادند و انبیا
 علیکم المرق السوی از برای محمد صلی الله تعالی علیه سلم و امتان و ایشان
 و سیکه فرستادند هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین از برای امتان
 موسی علیه الصلوة والسلام دوازده چشمه از سنگ بیرون آوردند آنحضرت
 عینا از برای اصحاب حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه سلم از میان گشتان
 آنحضرت چشمه را حیات بخش بیرون آوردند الفجر المار من بین اصابعه
 عجب آن نیست که از میان سنگات بیرون آید چون آب که از میان گوت
 و پوست و خون و رگ و پی احتیاجی بیرون آید ذالک فضل الله یؤتیه من
 حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام که امتی دادند که امت وی بر دریا
 گذشتند که دامن خشک ایشان تر نشد و او فرقت باکم البحر حضرت
 مصطفی را صلی الله تعالی علیه سلم که امتی دهند که امت او بر دریا
 بگذرند که دامن تر ایشان خشک نگردد و جزای مومن فانی نور که
 اطلاق را بهی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در همه عمر خود و دوبار
 یا سینه بار حق تعالی می مناجات کرده امت محمد صلی الله تعالی

علیه السلام هر روز پنج بار با حق تعالی مناجات میکرد که ائمه صلوات الله علیهم
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام سینه بخود اضافت کرد و خود را در پیش
 آورد جواب کن ترا فی آنکه یکی گفت رب پروردگار من دویم گفت آن
 بنامی بمن سیوم گفت آنظرنا به بینم من خواجه ما علیه الصلوٰۃ والسلام
 در حین شناسه خیر حضرت حق تعالی اضافت فرمود و انت کما اثبت
 علی نفسک لاجرم حضرت او را تقاضای دیدار آنکه ائمه ترا لی ربک
 و حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام منع آمدن ترا فی اما
 بیان کیفیت انزال لوح موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 و ثبات تورات قدرت بران سخنران اخبار و مستبصر
 انار در تصانیف علی مقدسین ایراد نموده اند که چون حضرت
 و اهب العطیات و کاشف البلیات جل ذکره خواست که قلم حضرت
 موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام در انزال کتاب و ارسال خطابت و
 نماید و ایجاز و عده خود فرماید اول جبریل علیه الصلوٰۃ والسلام
 بجهت العدن فرستاد تا درختی ازان با عستان و دوخ ازان بوسه
 مقطع گردانید. نه لوح ازان تزیین فرمود که بصورت چون
 زمره اخضره مخفی نمود و در طول و عرض همه لوحه
 درع پدراع موسی علیه الصلوٰۃ والسلام عتد بود و حق
 تعالی متصدی کتاب تورات گفت و احکام و شرائع بران ثبت
 گردانید چنانچه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام صریح قلم احسا
 میفرمود تا بعد از آنکه سمت اتمام پذیرفت آن الواح را بر آسمانها نهاد

استماع طاعت برداشتن آنها را داشتند و بحجاب قدس خداوند
جل و علا این نیازمندی برداشتن که خداوند هیچ فردی را از افراد
مخلوقات تحمل این بار عالمی قرار نداد و حصصا جبرئیل را علیه الصلوة
و السلام فرماد تا این الواح برداشته بموسی علیه الصلوة و السلام
رساند جبرئیل علیه الصلوة و السلام رطاعت طاق گشته از تحمل آن
بار عاجز آمد بصحفا مناجات کرد که الهی حمل این الواح که مثل سنگ بر
انوار غیب و احکام و عهود لایب که تو اندنود و هیچ خلق رطاعت
حمل این تو اند تو و حصصا لی بشمار هر حرفی که در آن الواح از عبارت
تو ریه مثبت بود و فرشتگان بفرستاد تا اما داد جبرئیل علیه الصلوة و السلام
مژده آن الواح را برداشتن و بنزد موسی علیه الصلوة و السلام آورد
بر آن کوه نهادند کوه از گران باری آن الواح از هم برخیزد بنا بر آن
حصصا قرآن را نیز بهین صفت وصف فرمود که لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لراینه خاشعا متصدعا من خشية الله و یخس بن النس میگوید چه
تعالی که تو ریت بنفاد شتر وار بود و بیکس تلاوت آن با تمام برساند
مگر چهار نفر موسی و یونس و عیسی علیه الصلوة و السلام اما
از آنچه در الواح فرود گشته و بنظر حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
منظور شده و بیان مکالمه حضرت موسی با حق تعالی و برخی از آن
بر این کلام بیان مذکور ساخته و فضائل امت محمدی صلی الله تعالی
علیه سلم عیان گردانید و در تفسیر تفسیر نقل از قتاده مفسر حماد الله تعالی
آورده است که چون حق تعالی الواح بموسی علیه الصلوة و السلام انعام

فرمود و حضرت موسی بطالع ان استعاض یافت بخی تعالی مناجات کرد که الهی
 در الواح ذکر استی یافتم که بهترین انسان باشند و امر صرف و نهی ننمایند ایشان
 زمت من گردان حق تعالی فرمود و ملک ایتمه محمد ایشان است محمد اند صلی الله تعالی
 علیه وسلم گفت یارب در تورتیه ذکر استی دیدم که ایشان را بتعوی و عبادت صلاح
 و عاید و تقوی و زاهد و صالح خوانده خطاب آمد که هم امت محمد صلی الله علیه
 و سلم گفت یارب در تورتیه ذکر استی یافتم که آخر بیرون آیند در دنیا و او
 در آیند در بهشت خطاب آمد که هم امت محمد صلی الله علیه و سلم گفت یارب
 در تورتیه ذکر استی یافتم که صدقات خود خود بگیرند و بخود صرف کنند و بان با خود
 باشند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوند در تورتیه
 استی یافتم که با اهل ضلال قتال کنند چنانکه و جال را قبل رسانند فرمود هم
 امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوند استی یافتم در تورتیه که کتای
 و صحیفه ایشان در سینه ایشان باشند یعنی شرایع و احکام منزه را
 مستحضر باشند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوند
 در تورتیه ذکر استی یافتم که بهشت حرام باشد بر همه انبیاء تا در آید در بهشت
 پیغمبر ایشان و حرام باشد بر همه امتان تا در آیند ایشان فرمود هم امت محمد
 صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوند در تورتیه ذکر استی یافتم که ایشان را
 بیاموزی پیش از آنکه استغفار کنند و مطلوب ایشان که صفی نامی پیش از آنکه
 از تو بطلبند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوند
 تورتیه ذکر استی یافتم که راضی باشند از تو باند که روزی و راضی با
 تو از ایشان باند که عمل فرمود هم امت محمد صلی الله علیه و سلم گفت یارب

در توره ذکر استی یافتیم که هم خود شفاعت کنند و هم خود را شفاعت کنند یعنی
 شفاعت بعضی از ایشان را دیگر نیز برای فرزندان خود هم امت محمد صلی الله
 علیه و آله و نیز بر و میت کعب احبار رضی الله تعالی عنه موسی گفت علیه الصلوة
 والسلام خداوند در توره استی یافتیم که ایشانرا امت مرحومه گویند فرمود
 هم امت محمد صلی الله علیه و آله و خطبه الحجة بشهادة ان لا اله الا الله انشأ
 در بیت در آرم بجز و کلمه شهادة و اگر چند علی دیگر نداشته باشند گفت خداوند
 در توره ذکر استی یافتیم که ایشانرا در قیامت غمجهل محسور گردانی عیسى
 رویها سفید و نورانی و دست و پایی نیز سفید و نورانی چنانکه رویها ایشان
 بر مثال ماه شب چهارم نور میروند و فرمود هم امت محمد صلی الله علیه
 و آله گفت خداوند استی یافتیم در توره که چون یکی از ایشان نیکی اندیشد و کند
 از برای وی نیکی نویسی و اگر بسمل آرد یکی راده نویسی و زیادت کنی تا بقصد
 رسائی و اگر بدی اندیشد و کند بدی بدی بدی و اگر بدی را ترک کند
 از برای وی حسن نویسی فرمود هم امت محمد صلی الله علیه و آله گفت خداوند
 استی یافتیم در توره که روزی پنج نوبت نماز گذارند و در پنج ساعت توبه
 ایشان در بارستان کبشائی و بر ایشان انزال رحمت فرمائی فرمود هم
 امت محمد صلی الله علیه و آله موسی دو رکعت نماز کو امت و امت او در آباد
 بگذارند بیا فرمود ایشانرا هر گناهیکه در شبانه روز گذشت باشد و از آفات
 و بلیات در آمان من باشند یا موسی چهار رکعت نماز بگذارند و آن بانه
 ظهر است با دل رکعت مغفرت نماز ایشان کنم و بدویم رکعت منیر ان حسنت
 ایشان گردانم و بسیم رکعت فرشتگان موکل گردانم تا هیچ نیکی نباشد

و از برای ایشان آمرزش نواهند و یکصد چهارم در ایام شش ماه
 و چو ریان جنت برایشان نوشته گردانم یعنی نماز ایشان کرده روز قیامت
 رفیق ایشان سازم یا موسی چهار رکعت دیگر که احمد و امت او بگذارد و علیه
 الصلوة والسلام و آن نماز عصر است مانند هیچ نوشته در تهمان زمین
 مگر از برای ایشان استغفار کند و هر که ملائکه از برای ایشان استغفار کنند در روز
 عذاب نکنم یا موسی سته رکعت نماز دیگر که احمد و امت او علیه الصلوة والسلام
 بگذارد و در عین غروب آفتاب در ایام شش ماه را از برای ایشان بکشاید
 و هیچ حاجت از من نخواهند گویا حاجات ایشان بر آرم یا موسی چهار رکعت
 نماز که احمد و امت او گذارند صلی الله علیه وسلم و در عین غروب شفق و آن
 عشاء اخیر است و این نماز را ایشان است بهتر از دنیا و هر چه در دنیا است و چون
 این نماز بگذارند از گناهان خود بیستام بیرون آیند همچو آن روز که از شکم مادر
 متولد گشته اند یا موسی احمد و امت او علیه الصلوة والسلام وضو سازند و پنج
 ایشان را بر ما میم هر قطره آب که از اندام ایشان بچکد بهشتی بایشان گراشد
 فرمایم که عرض او چون عرض تهاها و زمینها باشد یا موسی احمد و امت
 او علیه الصلوة والسلام در هر سالی یکماه روزه دارند و آن ماه رمضان است
 پر روزه هر روزی ایشان را شهر در بهشت عطا فرمایم و بهر نافله که در آن ماه
 بجا آرند ثواب فریضه را ایشان را گرامت نمایم و در آن ماه شبی از چهار
 ایشان و ولایت نهاده ام که آنرا لیل القدر گویند هر که در آن شب یکبار استغفار
 کند از روی ندامت و صدق نیت اگر در آن شب روزی ببرد و یا در آن ماه
 فوت شود او را اجر شهید گرامت فرمایم یا موسی روزه ماه رمضان

بر بنندگان خود فرض گردانیده ام هر که در روز قیامت بیاید و در نامه
 اعمال او ده ماه رمضان باشد یعنی ده ماه رمضان روزه داشته باشد
 وی از جمله محسنان باشد و اگر بست ماه رمضان بود وی نزد من از این
 باشد و اگر سی ماه رمضان باشد او نزد من از شهداء فاضله باشد یا سحر
 بن عمران بدرستی که من اگر کنم ده ماه رمضان که حله عرش را تا از عبادت
 خویش بازایستند و بآیین گفتن دعائی روزه داران مشغول شوند
 که من بیزات خود چنین اثبات فرموده ام که دعائی روزه داران ماه
 رمضان رو کنم یا موسی بن عمران بدرستی که من الهام میکنم در ماه رمضان
 اهل باق سموات و ارضین و حیال و طیور و دواب را که آفرزش خواهند
 از برای صائیان ماه رمضان یا موسی بن عمران مومنان را بگو
 تا استعمال نمایند و بر آردن حاجت چون فرج خواهند و بخیلی نسبت
 نکنند چون بالقوه مقصود ایشان بایشان نرسائیم چرا که میداند که من بخیل
 را دشمن می دارم و هرگز بخیل نگویم یا موسی بن عمران چه مایحتاج خلق است
 از برای ایشان آفریده ام از خرفه دانه گیر تا مافوق آن هر حاجتی در خواهد
 و او داند که بر اعطار و مشغ آن قادم او را کفایت کنم و او را نیز بیا فرم
 و اگر حد من گوید و وقت اعطار و مشغ او را در دار حادان ساکن گردانیم
 و اگر بنده از من سوال نکند بی روی حساب دشوار گردانم و اگر سوال او
 عطا کنم و بی شکرتن نکند او را بعد از آن بتلا یا موسی در میان هست محمد و
 علیه السلام مردان باشند که بر بندگی بیایند و بشهادت ان لا اله الا الله
 آواز بردارند ایشان را فر دینم ان که است فرمایم و حجت خود بر ایشان

واجب گردانم و غضب خود را ایشان دور دارم و در توبه بروی ایشان در
 بندم تا مادام که کلمه لا اله الا الله بر زبان میزنند حضرت موسی علیه الصلوٰة
 والسلام گفت خداوند تو را توبه چنان دیدم که امی با ششده ماه رمضان
 روزه دارند هر چه پیش از آن از ایشان در وجود آمده باشد بیاموزی خدا
 آن است راست من گردان خطاب آمد که ایشان است محمد اند صلی الله
 تعالی علیه وسلم گفت خداوند اگر آن است راست من میگردانی آنگاه رابن
 النعمان فرمائی فرمود که آنگاه از آن است محمد است صلی الله تعالی علیه وسلم گفت
 خداوند از خصائص ماه رمضان شمه بیان فرمائی فرمود آنگاه ما بیت کار
 برای خود اختیار کرده ام و در آنگاه بجد است او علیه الصلوٰة والسلام
 عطا ما کرمت کنم که بچکس نداده باشم اگر آنگاه آسمان را اجازت دهم
 مرا اینجا نشقاعت کند و اگر زمین را اذن کنم بشقاعت ایشان مبادت نماید
 و اگر ملائکه را اختیار دهم در نیاه او را و اوقات بشقاعت ایشان صرف
 دارند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوند تو را توبه ذکر اکثر
 یافتیم که زیارت بیت احرام بجا آرند و آواز تلبیه و ناله و زاری بردارند چنانکه
 زمین و زمان از گریه و ناله ایشان در جنبش آید خداوند ایشان را است من
 گردان خطاب آمد که هم امت احمد علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوند چون
 ایشان با عمل اقدام نمایند یعنی چه اسلام بگذارند با ایشان چه معامله کنی
 فرمود ایشان را آمرزیده باز گردانم و در مادی ایشان شفیع گردانم حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوند شاید در میان ایشان کسی باشد
 که نفقه وی پاک و عمل وی صالح نباشد حق تعالی فرمود و ای موسی تو این واقعه را

از حیاء استی گفت خداوند اگر تو مرا بین و ناگردانیدی من بیدار شوم
 فرمود ای موسی نیکو کاران ایشانرا شفیع بداران گردانم و بدان که پیشگاه
 نجشتم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خداوند در تورتیه استی یا فخرم
 که در روز قیامت سکه فرقه محشور گردند ثلثی بحساب بهشت در آیند و ثلثی
 حساب سیر کرده بهشت فرستند و ثلثی را آذما لیش نموده فرشتگان گویند
 خداوند اینها اصحاب دماء اموال و فرزند یعنی خون ناحق و ظلم و فساد
 و زنا کرده اند اما اهل کلمه لا اله الا الله اند تو که خداوندی جل و علا ایشانرا
 بهشت را خداوند ایشانرا است من گردان فرمود هم امت محمد صلی الله
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت در تورتیه ذکر استی یا فخرم که یک
 از ایشان لقمه بردارد و بدان وی بر دهنوز بدرون وی قرار نگرفته باشد
 که او را بیامیزی و انیماطه بادی بحیث آن باشد که اقتضای آن بنام تو
 کرده باشد و اختتام سجد تو خداوند این گروه را است من گردان فرمان آن
 که هم امت احمد علی الصلوٰۃ والسلام حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت
 پروردگار استمای خیرات را محمد صلی الله علیه و سلم و است وی بسط فرمود
 مرا نیز از امت او گردان خداوند یا موسی ان چه طفیتک علی الناس
 بر سالاتی و کلامی فخر ما آیتیک و کن من الشاکرین و امام ثعلبی در خواص
 خود آورده است که چون اوصاف کمال و نفوت جاه و جلال این است سموع
 کلیم افتاد و تنهای دیدار این است در جمیع قلب آنحضرت استیلا یافته گفت
 یارب لیتی را یتیم پروردگار چه باشد که بدیدار این است فایز ایم خطاب
 که ای موسی از زمان تو تا بخسروج ایشان مدت مدید و آمد بعد در میان

و دیدار ایشان مگر در داراجلال میسر گردد و لیکن اگر خواهی تا کلام ایشان
 بسع شرفیت برسانم و او از ایشان ترا بشنوا من حضرت موسی گفت یارب
 اتی ارید یصح کلامهم خطاب آمد که یا امت محمد بیکبار همه بیت از اصلا بآباد و جام
 بهیات جواب دادند که بیک الهم لیک ان اسجد و النعمه لک و الملک لا شریک
 لک حق تعالی در جواب ایشان فرمود آن رحمتی سبقت غضبی عفوئی حقانی قد
 اعطیکم قبل ان تسئلونی و قد اجبتکم من قبل ان تدعونی فقد غفرت لكم من
 قبل ان تخطو فی اسی است محمد رحمت من سبقت گرفت بر غضب من و عفو من
 سبقت جبت بر عقاب من آنچه مراد شماست پیش از طلب شما انعام نمایم و
 پیش از اینکه مرا سخنانید اجابت فرمایم و پیش از آنکه شما بیاوریم
 من جاریم القیمه یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسولی و خلایقی
 و لو کانت ذنوبه اکثر من زبد البحر هر که روز قیامت شهادت توحید و آخرت
 بر سالت حبیب من صلی الله تعالی علیه وسلم براه خود بیاید و در پشت آید
 اگر چه گناهان وی زیادت از کفکاف دریا باشد و از کعب احبار رضی الله
 عنه و ولایت که صفا بموسی علیه الصلوٰة و السلام خطاب فرمود که ای موسی
 بسعادت رضا و دولت قربت من نری تا ما دام که من تو نزد و کبر تنبأ
 از سخن تو نپزبان تو و از آب دمان تو و از سیاهی چشم تو بسفیدی چشم
 تو و از جان تو بدم تو و از خطرات قلبی تو بدل تو حضرت موسی علیه الصلوٰة
 و السلام گفت خداوند مقصود و مراد من از تو چیست که باین دولت
 مستعد گردم فرمود اگر باین سعادت بخواهی فانی آئی اکثر الصلوٰة علی
 محمد علیه الصلوٰة و السلام محمد در دو بسیار فرست اللهم صل علی محمد و علی آل

محمد و بارک و سلم چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ذکر آنحضرت
 بدینخوان استماع فرمود و غیرت محبت بر آنحضرت استیلا یافته الواح توریه
 از دست بپایند تا از جلوه لوح سده لوح باز بجانب آسمان طیران نمود و شش
 لوح باقی ماند خطاب آمد که یا موسی خدایا اینک و لکن من الشاکرین انکاه
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت یا رب و من محمد حتی لا اتقرب
 الیک الا با الصلوة علیه خداوند محمد کمیت که من بتو نزدیک نیایم مگر بوسیله
 صلوة بروی حق تعالی فرمود یا موسی لولا محمد و امته لما خلقت الجنه و الانبا
 و لا الشمس و لا القمر و لا اللیل و لا النهار و لا ملکا مقربا و لا نبیا مرسل و الا
 اگر محمد علیه الصلوة والسلام نبودی نه بهشت آفریدی و نه دوزخ و نه قیامت
 پدید آوردی و نه ماه و نه شب ایجاد کردی و نه روز و نه ملک متفرع خلق
 گشتی و نه بنی مرسل و اگر محمد صلی الله تعالی علیه وسلم نبودی تو نیز بوجوه
 نگشته ای موسی اگر اقرار بنبوت محمد علیه الصلوة والسلام نکردی و بر تو
 در و نفرستی ترا با تشکیب و زرم و اگر چه ابراهیم خلیل من با موسی گفت
 علیه الصلوة والسلام اقرار کردم و ادای شهادة مینمایم فبعل محمد علیه الصلوة
 والسلام و قبول کردم که در دو بسیار شمار روزگار فرخنده انما آنحضرت نیکو
 الهی میخواهم بدانم که من نزد تو دوستم یا محمد فرمود یا موسی تو کلیم منی
 و محمد حبیب من صلی الله تعالی علیه وسلم و احبب الی من الکلیم گفت الهی منو ابراهیم
 نزد تو دوست نداری است محمد علیه الصلوة والسلام فرمود است محمد علیه
 الصلوة والسلام نزد من دوستم و ستر انداز به شان گفت خداوند آنچه خیر است
 محمد را دوست نمی داری یعنی بچه عمل مستحق محبت و مستوجب دوستی تو گشتی

فرمود اول جهت کرامت پیغمبر ایشان محمد علیه الصلوة والسلام و دیگر آنکه سبب
 خصلت از خضایل پسندیده آراسته باشند که سبب آن بدولت محبت قاف
 گردند گفت خداوند آن به خصلت کدام است فرمود طهارت و نمازهای پنجگانه
 و روزه ماه رمضان و حج و عاشورا و ریاض حین و زکوة و غسل جنابت
 و عمارت مساجد گفت خداوند از ریاض حین عبارت از چیست فرمود مجالس
 علم یا موسی علی است محمد صلی الله علیه و سلم مجالس منعقد گردانند و ذکر
 الاولیاء و ست رحمت و شدت عذاب من بیان کنند و مستمعان نشسته
 استماع علوم کنند و حال آنکه بر ایشان بر مثال کوهها عظیم گنایان باشند
 و چون از آن مجلس خبر بزنند بر ایشان هیچ باقی نماند یا موسی
 محمد را صلی الله علیه و سلم تمام رحمت است و برکت بر بندگان من باید که صلوة
 بر وی بنما کنند یا موسی محمد را صلی الله تعالی علیه و سلم دوست دار خدایان
 خود را دوست می داری و امن و پیرایه دوستی برگزین چنانکه بنی اسرائیل
 را بدوستی برگزیدی و خیر و برکت از برای است وی طلب چنانکه از برای
 بنی اسرائیل میطلبی و اگر بنمای اعمال ترا به دشو گردانم یا موسی چون
 روز قیامت شود همه آدمیان لغنی لغنی گویند و محمد صلی الله تعالی
 علیه و سلم امتی امتی گوید یا موسی بنو اسرائیل را خبر کن که هر که نسبت به محمد علیه
 الصلوة والسلام محمد و زود و بنوت وی اعتراف نماید زبانی و دروغ
 بر وی مسطر گردانم و او را این شایده دیده خود محجوب گردانم و هیچ
 شفیع مر و رانقاعت نکند و هیچ فرشته بر وی ترجم نماید تا آن هنگام
 که باقی در آید یا موسی بنو اسرائیل این پیغام برسان که هر که بگوید

انجالی علیه السلام ایمان آورد و صدیقی بر سالت وی کند و میگوید است و می
 خواهد وی گرامی ترین خلق باشد نزد من یا موسی هر که یک کلمه از آنچه محمد
 صلی الله تعالی علیه وسلم آورده است رو کند او را مسح گردانیده و در روز قیامت
 اندازم یا موسی هر که گواهی دهد بر بیل صدق و خلوص عقیده که نیست خدا
 جز من محمد علیه الصلوة والسلام بنده هست و رسول من و نیکی و بدی هم بید
 قدرت من از برای ان بنده براتی بنویسم آزادی از انش و زنج
 و اینی از عذاب یا موسی هر که مناجات سنت و ثلثه محمد کند صلی الله تعالی
 علیه وسلم غنی جان کند از وی بردارم و نهول نکند و نیک از وی دفع
 کنم و قبر او را در صندریاض جنت گردانم یا موسی محمد علیه الصلوة والسلام
 نوریت مرا کنس که بوی ایمان او در دواست وی آخرین امم اند و او
 در آستان بهشت یا موسی بهشت حرام است بر همه مینار تا محمد صلی الله
 علیه وسلم در آید و حرام است بر همه ستان تا امت وی در آیند یا موسی اگر
 فرشته از فرشتگان من و یا پیغمبری از پیغمبران من تصدیق محمد صلی الله
 تعالی علیه وسلم کند همه جنات او بسیار مبدل گردانیم و نام او را از سعد
 محو گردانیم و در دیوان شفیعان بنیم یا موسی چون روز قیامت شود
 ابراهیم از فرزند خود اسمعیل ببرد و تو از برادر خود یارون سفارقت جوئی
 و محمد علیه الصلوة والسلام از استان گنا بگاران خویش پسناری
 نکند تا همه شفاعت کرده از عذاب رها کند و ثواب برساند یا موسی آدم و
 نهای فدایات او در روز قیامت محسوس گشته در زیر او ای محمدی علیه الصلوة
 والسلام یا بشند یا موسی شسته است او را یکی ده و یکی بنفاد و یکی هفتصد کنم و شسته

یکی همان کی پیش نباشد و از برکت محمد و کریمت او صلی الله علیه و آله
یا موسی هر که بر محمد صلی الله علیه و آله سلام درود بسیار بفرستد نزد من محبوب
و مغرب باشد یا موسی حجت من تمام شمار احمد و نعمت او است علیه الصلوٰة والسلام
یا موسی حجت خود را هزار قسم کرده ام باین قسم را تا فرود همه نشان گردانیده ام
و نه صد و نود و نه قسم دیگر را بنام محمد و است او علیه الصلوٰة والسلام و خیر
ساخته ام حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت پروردگار اگر امت محمد
علیه الصلوٰة والسلام هرگز عصیان تو فرزند و تا فرامی تو نکنند فرمود
ای عصیان درزند و تا فرامی هم کنند تا بحدیکه مستوجب غضب من گردند تا
دو نوح برای ایشان زبانه زد و گیرد چون یکبار بگویند لا اله الا الله محمد
رسول الله غضب من ساکن گردد و مشغلات آتش و دوزخ فرو نشیند حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام چون آسمان انجملات کرد سجده در افتاد و گفت
مر از امت محمد گردان خطاب اند که میان تو و ایشان اند بعد خواهد بود اما
آواز ایشان بشنم تو رسا نم بینند و فرمود که یا امت محمد بلیک اللهم بلیک
جواب دادند چنانکه است گذارش یافت لذت آواز ایشان بشنم مبارک
موسی علیه الصلوٰة والسلام حسن آمد دیگر باید استماع نمود تا باز مدافعه نمود
و ایشان با جابت نمودند باز حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در خوا
کرد که دیگر باره آواز ایشان بشنود خطاب اند که ای موسی چون باد شاه
کریم بنده محتاج خود را بخواند البته با حسان و اکرام بنواز و دو نوبت
خواندم و اینها بطلب مبادرت نمودند و قسم از قسم ایشان
منغفرت کنند و اگر دیگر نوبت بخوانیم همه فریاد کردند و از برای عجمت

پیغمبر ایشان نصیب نماز این دو قسم را بر حجت آوریم و آن یک
 قسم را بقامت پیغمبر ایشان موقوف گذاشتیم تا بهم کرم مادر بار
 ایشان بظهور آید و هم جاه و شمت بنیامبر ایشان علیه الصلوٰۃ والسلام
 معلوم گردد و یاموسی سوگند بعت و جلال من که پیش از محمد هیچ خلق
 نیافریده ام و خلق نور او بر خلق سموات و ارضین سابق بوده است
 عرش و کرسی مخلوق از سدس نور محمد است صلی الله تعالی علیه وسلم و
 رخسار از من نور او و ماه از عرش نور او و منسوب از نور من صلوٰۃ بر نور من
 و حبیب من یقرا می تا تزار و ز قیامت منور بر انگیزم یاموسی صمد را علیه
 الصلوٰۃ والسلام در آخر الزمان مبعوث گردانیدم و امت او را آخر امت
 پیسرون آرم تا کث ایشان در خاک بسیار نباشد و چون لبث نبی ایشان
 و باقی امت تبویل نه انجا که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت احو
 محمد و امت او را علیه الصلوٰۃ والسلام و ایخته پنج عمل خواهی فرمود تا من
 اکنون بنی اسرائیل را بآن مامور گردانم حق تعالی فرمود محمد و امت او
 علیه الصلوٰۃ والسلام بدو رکعت نماز پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع
 صبح فرمایم و ایشان را به هر رکعتی نواحبیه شب کرامت فرمایم و در امان
 من باشند تا بنماز پیشین و چهار رکعت دیگر بگذرانند چون نماز شب و ال
 بنهیر و باول رکعت شان مغفرت خود از زانی دارم و بدویم رکعت بر چنان
 خود رسانم و سیم رکعت و ازین حسنات شان گران گردانم و چهارم
 رکعت در نماز پیش از یزای ایشان بکشایم در هر سجده هفتاد و چهار مرتبه
 در عقده ایشان در آرم یاموسی چهار رکعت دیگر بگذرانند در وقتی که سایه

چیزی و چند وی گرد و بهر کمتی ایشان را در روز یکساله است فرمایم
 و در آنها پنج فرشته نامدار برای ایشان آفرینش خواهد و هر که
 ملائکه از برای وی استغفار کنند هرگز بعباد مبتلا نگردد یا موسی سه رکعت
 دیگر بعد از غروب آفتاب مقدار دو ششیدن گو سفندی بگذارد و هر که
 هزار هزار حسنه برای ایشان ثبت سازم و هزار هزار سیئه محو گردانم و
 در بای آسمان از برای شان کشتایم و از حاجات خویش از من هیچ
 چیز نطلبند مگر آنکه حاجات ایشان را و اگر دانم یا موسی چهار رکعت دیگر بگذارد
 در وقتی که شفق احمر غایب گردد و نبوسم از برای ایشان فرد یک سال
 سال روزه و نماز گذرانیده در مسجد حرام چنانکه چهل سال طوافه یعنی عصیا
 نور زیده و دلهای ایشان را از نور خود پر گردانم و قبول ایشان را از نور خود
 سازم و ترازوی ایشان را در قیامت از نور پر گردانم و روی ایشان را
 خلعت پوشانم و هر حاجت که بطلبند و اگر دانم در رضای من بایشان
 قریب گردد و دو سطح من بعید شود یا موسی روزه دارند محمد و محمدیان صلی
 تعالی علیه و سلم در سالی یکماه بهر روزی فرد صیام سالی که است فرمایم
 و اگر یکساله جهاد دهم و جهان باشد که یکسال طواف بیت احوال نمود
 و هزار قطره از ذهب در راه من تصدق کرده باشند پیغمبر خداوند
 قطره چه مقدار است فرمود هر قطره صد بل و هر بل نیم من و دیگر
 ایشان و میان دوزخ و آفتاب در روزی نیم که کلاغی از وقت خودی
 در طیران در آید و از نیرسی در طیران بسید گفت خداوند کلاغی را
 چه مقدار عمر است فرمود هزار سال یا موسی در راه صیام برای ایشان

و دعوت نهاده ام که در آتش شصت هزار هزار شده را می آفرزم و با هزار
 هفتاد هزار دیگر که مستوجب عذاب و دوزخ شده باشند یا موسی الصلوة
 علیہ السلام و انا اجری به و مضایم به اعلاهای دهم که هیچ چشمی ندیده و هیچ
 گوشتی نشنیده و بر خاطر هیچکس خور نگذرد و بوی دهان روزه دار نرزد و
 خوشتر است از بوی مشک یا موسی در بهشت در است که آنرا باب الریان
 میگویند در نیابند از آن در گذر روزه داران یا موسی روزه سپهر است
 از آتش دوزخ و امانیت از عذاب یا موسی حق میگویی که روزه دار نرزد
 من بنبره فرشته بشود یا موسی محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام و است وی حج
 اسلام بجا آرند و در بید حرام احیا است اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام نمایند
 و ملت غلبه بجا آرند هر گامیکه در راه حج بپردازند ثواب عتق رقبة گرامی کنم
 و بهر گامی ثواب یکساله روزه دهم و هشتاد هزار حسنه بنویسم یا موسی
 مردان ایشان بر بلند بیاورند و مردمان را بنماز خوانند بعد از هر نماز
 او از ایشان بدورسد ده حسنه از برای بنویسم و او از ایشان بهر چه
 بفرمایم تا از برای وی امرزش خواهد تا بر روز قیامت ای موسی محمد
 علیہ السلام و است وی از کوفه مال خود بدهند بجهت آن بکنت در عر ایشان
 و مال ایشان گرامت فرمایم و محسنان ایشان را بیا مرزم و از سبیل
 در گذرانم و بر حمت خود منتشر گردانم و عذاب خود از ایشان باز دارم
 یا موسی محمد و است او علیہ الصلوٰۃ والسلام در هر روز جمعه غسل بجا آرند
 من نیت تمامی گناه ایشان فرو شویم و تا بهشت روز گناه بر ایشان ننویسم
 نقلت که حضرت موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام روزی یکوشتی

از کوچه بار بیت المقدس گذری کرد قومی دید که بجد و اهتمام تمام در طاعت
 و عبادات سعی بلیغ مینمودند از ایشان سوال کرد و احوال استفسار نمود
 گفتند ما از استان تویم هفتاد و سالست که عبادت حق تعالی مشغولیم و بر اینست
 و مجاهدت تمام عمر میگذرانیم خلعت صبر را لباس خود ساخته ایم و در ایوانها
 بر دوش نفس انداخته ایم و علامه شکیبایی سر سمیت نهاده ایم و عصا در
 بدست محالست گرفته ایم و فطین بنحو در پایی طلب در آورده ایم طعام ما گلیا
 زمینست و شراب ما آب آسمان و لباس ما پوست درختان و ما بت هفتاد
 سالست که بنشینوال میگذرانیم و در نیمه سر بجانب آسمان بالا اندوده ایم از
 غایت شرم و حیا من الله تعالی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از تو
 بعبادت خوشوقت شد گفت الهی بچگونه این امر سالف و لاحقہ افضل امت تو را
 بود و متعاقب بوی وحی فرستاد که یا موسی است محمد صلی الله تعالی علیه سلم
 روزی و شبی باشد که دو رکعت نماز در انشب و روز بهتر ازین هفتاد و سال
 طاعت و عبادت و ریاضت و مجاهدت این بندگان خواهد بود حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که الهی انشب و روز که ام است فرمود شب
 جمعه و روز جمعه ای موسی روز شنبه ازان است و در یکشنبه ازان عید
 و در دوشنبه ازان خلیل و شنبه ازان ذکریا و چهارشنبه ازان یحیی و
 پنجشنبه ازان آدم و جمعه ازان محمد است ان صلی الله علیه سلم و علی حمیم
 الانبیاء و سلم موسی علیه الصلوٰة والسلام ازین سخن منبجست و نگاه خطاب کرد
 که یا موسی بنو چرا میگویم و آنچه میگویم صدق میگویم بدرستی که امت محمد صلی الله
 و السلام چون از معاصی و حرام تو بکنند ایشانرا ثواب هفتاد و

پیشتر است فرمایم یا موسی حق می گویم که بر روی زمین هیچکس نزد من نیست
 از جوان و پیر اگر من نیست یا موسی محمد علیه الصلوٰة والسلام و است او در
 سواد شب و بياض بخار من از نیکنان دارند و جزای ایشان چون جزای بنی اسرائیل
 و صاحبان مقرر میگردد انهم یا موسی نماز گزارنده در شب از برای وی آمرزش
 میخوانند هر چه آفتاب بر روی می تابد و هر چه ماهتاب بر روی می تابد تا ماهیان
 دریای و مرغان هوای با استغفار متوجه آن مبارک است میچینند یا موسی
 هر که در عقب هر نمازی بقرات آیه الکرسی بر داند و در اول نماز آن و فرد
 پنجشنبه آن و عمل صد یقین که است فرمایم و رحمت خود بر وی بیسکندم و او را
 از در آمدن در بهشت باز دارم مگر باین ملک الموت و مقصدی بفضیلت
 او و اجلال و الاکرام با جلال و عظم نواله یا موسی من بیدوات خود و چنین
 اسباب فرموده ام که بیاورم و رحمت کنم بر مسلمان مستغفر در اسرار یا موسی
 طوبی لمن و جلد یوم القیمة فی کتب استغفار اکبر موسی علیه الصلوٰة والسلام
 گفت خداوند اطوبی چه چیز است فرمود و رختی است که پنج وی در زیر عرش مجید
 و شاخهای وی بر قصور جنب فرو گذاشته باشد ستارها بر آسمان بر روی زمین
 است بر هر شاخه بنفشه و نیل که نهاده است و هر سه را با نفاط طعم است از غسل
 شیرین تر و از سکندر نرم تر و از مشک و کافور خوشبوی تر یا موسی
 بچنان روز قیامت شود اولین و آخرین را جمع گردانم این بهشت را از اهل و غیر
 ایام یا موسی و استغفار در چهار روز نماز گردانم یا موسی حق میگویم که روزی که
 ایام بیضی چون اسرار برای سحر بخیرینند و استغفار کنند سیرب میرود و
 سیراب در بهشت در آید و او را از دنیا برون آید تا جای وی در بهشت آید

شکایم یا موسی روزه داران ایام بعضی کبر نام است حاجت سوار شود که در آن
 رو به بار ایشان چون ماه شب چهاردهم و در سبتهای ایشان برات آید و
 از آتش امان از عذاب یا موسی استغفران در چهار ترازوی ایشان
 در روز قیامت از نیکی گران باشد و قدیم ایشان از غنای بدین بطریقی
 در امان بود یا موسی سوگند بعبادت و جلال من که صدائنا عطا می کرد
 که کم که چشمهایشان روشن گردد تا به توبه بعضی از ایشان در پیشگاه
 از حسرت که چراتانی عمر خود را بعبادت نگذرانیده از بسیاری ثواب
 خیریل که در برابر جودم قلیل بشمارد کند یا موسی سوگند بعبادت من و حال آنکه
 من غنیمت و سوگند بعبادت من و حال آنکه عظیمم که هیچکس در دنیا نقش در
 اگر سینه نگردد اند و بر شکی صبر کند مگر بهرید ثواب و طلب رضا من مگر کسی
 مرد و اعطا دهیم پیش از سوال و از وی را منی خودم کمال رضا همه بلا آید
 مصروف گردانم یا موسی سوگند بجن من و حال آنکه حق من عظیم است که هر که در
 شب نماز گذارد و مردم در خواب باشند و مرا دوی از ان نماز استغفر و چنان
 من باشد بدستیک من شرم دارم که آن بنده را عذاب کنم و اگر چه گناهان
 او بگناهان تهران رسیده باشد و بر و بحر و سهل و جبل را پر کرده باشد یا
 موسی بر بندگان جوهر عقل که است فرموده ام و عقل میان ایشان نصب
 کرده ام هر که بقتضای عظیم عقل قبول کرده بقتضای آن عمل نموده و در پیش
 در آرم و هر که عقل را در زیر قدم خود در آورد او را در آتش افکنم
 یا موسی اگر خواهی که بجالس قیصر راه یابی بر عامه خلق رحم کن چنانکه بر خدا
 رحم می کنی یا موسی اگر خواهی که هم در دنیا و آخرت مخدول نگردد

سایل را تو مید باز گردان و بهر شیخ هم کن یا موسی اگر خواهی که عمار
تزاره و کنه و عمار خود را عمام کن و از برای عمام کن و از برای عمام کن
طلب که از برای خاص مطلبی یا موسی اگر میخواهی که در این دوزخ
فرشته نشاند که اینیکه روز قیامت بر تو سلام کند و مصافحه نماید تسبیح و
و تهلیل بسیار گوئی یا موسی اگر خواهی که بتو مباحات کنیم در میان ملائکه
از راه بهار مسلمانان هر چه سبب ایذا را پشانت دفع کن یا موسی اگر خواهی
که در ایام حیات خود را هر بار بخوانی و بیکس جواب هم و روز قیامت هر چه
بطلبی گویم نعم بر تو باد و حسن خلق تا باینکه دولت مستعد گردی یا موسی اگر
میدانی که دشمن ترین خلق نزد من کیست آنکسی است که در دل وی کبر باشد
و در زبان وی نفاق بود و دل وی قاصی از بسیاری معاصی گشتن
و چون او را گویند از خدا بیعتی بر سر او را نگه بندرگ خویشی افزاید
هر که بدین صفت باشد بروی لعنت کنیم و فرشتگان من بروی لعنت کنند
و هر که با من بروی لعنت کنیم بچکس بروی حرمت نتواند کرد و از حرمت عظیم
و اسرار من محرم ماند یا موسی اگر خواهی که روز قیامت گوشه تپا بر کنم
از آنچه دوست می داری بر درختان چنان رحم کن که بر نشسته زندان خود
رحم میکنی و بر ابل عافیت رحم کن چنانکه بر بتلایان رحم میکنی و بر جابلان رحم
کن چنانکه بر عالمان رحم میکنی و بر اغنیاء رحم کن چنانکه بر فقرا رحم میکنی
و بر کبیران رحم کن چنانکه بر صغیران رحم میکنی یا موسی علم یا موزو علم
یا موزان که من قبور عالمان و متعلمان را منور گردانم تا در قبور خود مستور
نباشند انگاه فرمود یا موسی تو بدو نگاه را چون آتش است و بنیرم را آید

محکم گنایان خود را تجسید نماید و بر روزی که گرامی ترین خلق نزد من گشت
 که بعد از شیان و عصیان تو بکنند و تحقیق حسنات و کثیر و خیرات و میرات
 منی نماید و دشمن ترین بندگان نزد من گشت که بعد از طغیان کند بظاهر
 عبادت اشتغال نماید و بخوار و در مصیبت افتد و ایضا الکاف النفاق الاکبر ایضا
 مرتباً نزد چون پدر مهربان باش و چون مادر شقیقه و عریبان چون
 بیاد و قریب تا من نیست ترا چنین باشم یا موسی زیرا که امانت به من گشتی
 و خاطر من را نیازاری که من شکسته بال و سفته دست و شب و روز منم
 و اندوهناک همه که کان خندان و او گریان و هر شش دان و او محزون که گوی
 و همیشه تیر و سیری و بر تنگی و زیادت از کم شش دست شفقت بر من
 من و او در دوشی ایشان سعی بلع پسند و او را و احسان و پادشاه
 بنفیر سان و او اگر تیریم منند باش چون شبیم گردید عرش مجید بلند
 و زمین گردید یا موسی ارحم تر هم کن تا بر تو رحم کنند هر چه داری تصدق کن
 تا از آنچه در خست بانه خود دارم به تو عطا نمایم یا موسی کشفاده روی باش
 رحیم بر ساکین و شاکر در نعمت با تا از نعمت پر نعمت میفرایم و دم بدم در
 بارگاه پرستید گردانم یا موسی که در زمانه ترا در دنیا و آخرت بر امت
 انبیا و مرسلان مکرم گردانم یا موسی پدر استیکار من بخیل آرزو مند باش
 که عذاب او در دوزخ چون کافر منی باشد یا موسی که از اخلاق منست
 و هر که متعلق بخلق از اخلاق من گردد دشمن دارم که او را با من مغضب
 گردانم و او را کان کافر اگر چه کفران من و زید باشد یا موسی غیر از
 چون تو گنایان گرامی دارم و الا تمام حسنات تو در روز قیامت خاکست گردانم

و سیات ترا چون جبال روانی بزرگ سازم یا موسی اگر نه فقر است و قاسم
 اغنیا میگردد و اگر نه امیر می شود و مرز بین را تا اغنیا یا القمه ساختی و در بین
 و فقیران بسلامت است و تا غنایم یا غنای موسی یا سکینان منشی کن
 که رحمت من طرفه العینی از سکینان مغارق نیست یا موسی حاجت به فقر فقیر را
 کفایت میکند و جامهای شوقین ایشان را می نوشی تا برضا من برسد
 و با مان و مشغرت من فایز آبی گویند که موسی علیه الصلوٰه و السلام
 در هر ماهی هفت روز بخدمت فقرا اشتغال مینمود و جامه ها را ایشان می
 و قضا حواج ایشان مینمود و آرزوهای ایشان تر میب میکرد تا احتیاجی
 نرود و ای موسی گواه میگرم ذات خود را بر ذات خود و ملائکه خود را بر خود
 انیکه من از تو راضی گشتم و تمامی تقصیرات ترا بیا میزدیم و هر که نسبت به فقر
 این عالم پیش برد با او نمیز آن کنم که با تو کردم قطعت که موسی علیه الصلوٰه
 و السلام بستی که خریدیده بود و از برای غسل ثیاب و قضا حواج فقرا
 باز داشته تا مهمات ایشان کفایت میکرد و در خدمت فقرا بجای آوردند
 تاحق تعالی با وی خطاب کرد که تا ندین ندان و کما تجازی می تجازی و کما تدع
 تحصد یعنی هر معالکه با فقیران پیش بری با تو همان پیش برند و هر
 که بکاری همان بد روی بهیت و بهتان ساخته و چه خوشتر گفت با پسر
 کای تو چشم من بجا از گشته ندروی یا موسی گفت علیه الصلوٰه و السلام
 یا رب منجا هم بد است که نزدیکی تا با تو نباشد تا از گویم و یا دوری تا با تو نباشد
 با و از بلند گویم که من استماع کلام تو میکنم و ترا نمی بینم که قرب و بعد بدانم
 و الله تعالی فرمود که ای موسی پیش و پس و راست و چپ تو محال و تمامی حاجت

تو در احاطه شست ایستادی و حرکت کنی بنده است چون بپا و من شستول
 باشد و من باینده خودم چون ایستاده ایستادی و السلام گفت ای
 بنده ایستادی که تو از بنده گان خود کردی و دست می داری تا من نیز از دست
 دارم فرمود ایستادی چون بنده ایستادی که یادم بسیار میکند با کلام این توفیق
 و عنایت غنت و نشان محبت من نسبت آن بنده و چون بنده ایستادی که از یاد
 من غفلت بداند که من او را محبت داشته ام و او دشمنی بسیار که از لذت یاد
 خود محروم گردانیده ام موسی علیه الصلوٰۃ و السلام گفت یارب کیست عبادت
 در بعضی نماید بوی چه گرامت میفرمائی فرمود برو می و در شسته و کل گرامت که
 در قبر و می بعبادت و کفایت امور و می شسته ای باشند تا با تو گفت که بشود
 کرد و موسی گفت علیه الصلوٰۃ و السلام کسی که شیش جنازه کند با دی چه کنی
 فرمود بدانکه ریش شیش دی و شستم تا با دی همراه بود و گفت ایستادی
 هر که بنده این محبت رسیده رود با دی چه میبایست فرمائی فرمود او را در ظل خود
 جای دهم در آن روز که پنج سایه نباشد مگر سایه من گفت خداوندان بنده که در او
 صدای بیش آید و شیش بآن در و بگذراند و برو می صبر کند مرا و در برابر او
 چه عطا کنم فرمائی فرمود و هر که شیش بدو رسد بگذراند و بر آن صبر کند و را
 بهضای من جزای آن باشد که او را رفیق تو گردد و نام در جنة الفردوس است
 علیه الصلوٰۃ و السلام گفت پروردگار مرا دی می نیم در زیر عرش سرور
 و نور می در دمان و بی بر مثال کا فر خداوند و می از جمله انبیاء است و یا
 از زمره مرسلین فرمود ایستادی او بنده ایست که هیچکس از عفت نگردد و با
 قدم نهاده و هر که با نصف نصف باشد جزای دی نزد من چنین است

موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت الهی چه عقلت که مرا از عقوبت تو برهانند و
 برضای تو بپایند و از تحت رعداب و نجات و هدایت نهالی فرستند و نه خطا
 بزبان و پشیمانی بدل و ترک گناه بجای گفت خداوند اکه ارم بسنده نبرد
 تو از همه بندگان دوست تراست فرمود آنکس که از برای مردم آن خوابد که از
 برای خود میخوابد یعنی هر چه بر خود نپسند و بر هیچ مسلمانی نپسند گفت
 خداوند اکه ارم بسنده از بندگان تو دانا تر فرمود آن کسی که علم از مردم بگیرد
 و بر علم خود میفشارد یعنی همواره در طلب علم باشد و از تحصیل علم ساعتی عاقل
 نگردد و یا موسی اعلین از آتش برست آورد و عصا از وی و از طلب علم قدم
 در راه نهد و چندان در طلب علم سعی بلیغ مینماید و اگر اعلین آتشی سوده گردد
 و عصا در زمین فرسوده شود که علم چون درخت بی ثمر و عسل بی تل
 چون مالیت بی زکوة و عملی که مخلوط گردد بحسب ارم چون در و یا قوتست بر گردان
 تو دهم و خنایر موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خداوند اکه دشمن ترین مردم
 شوند تو کیست فرمود آنکس که غیبت مردم کند بجز بیک در ذات وی موجود بود
 و مردم را دشمن گیرد و بصفته که خود را از ان اجتناب نماید گفت خداوند اکه بزرگترین
 خلق کیست فرمود آن کسی که راست گوید و غضب و رضا و عفت و رحمت یعنی
 بهیچ حال از راستی درنگد و گفت خداوند اکه از بندگان تو که رسم ترکیت و ترک
 آنکس یک شام خود بپساکینان افنام کند و آنشب باجماعت بگذراند گفت خداوند
 از بندگان صابر ترین کیست فرمود آن کسی که در حال غضب شمشیر خود فروخورد
 و بپایند ای همسایه فقیق خود صبر کند گفت خداوند اکه از بندگان تو کول ترین
 است ترکیت فرمود آنکه همیشه آرزو کند بمیل و رزق جوید بی دعا گفت خداوند

از بندگان تو بخیل تر کیت فرمود آنکه سایل را محروم گردانند با آنکه تواند که
مقصودش رسانند و دیگر آنکه بایر در میان اسلام بجنگی کند گفت خداوند
از بندگان تو تو نگر تر کیت فرمود آنکه بر وزی روزی و ز راضی باشند گفت
خداوند از بندگان تو کدام یکدل روشن تر فرمود آنکس که مرگ نزد و در
از حیات دوست تر و فقر از غنا محبوب تر و غلت از عزت خوشتر گفت خداوند
از بندگان تو کدام سخت دل تر و سیاه دل تر فرمود هر که عمل او در باز تر و حشر
او در جمیع مال بیشتر و گریه او از ترس من کمتر گفت خداوند از بندگان تو محسوس
کیت فرمود آنکس که نکوی کند با کسیکه با وی بدی کرده است بکرات مرا
گفت خداوند اسی کیت از بندگان تو نترس فرمود آنکس که گناه میکند
و میخندد گفت خداوند از بندگان تو نیک تر کیت فرمود آنکه طرفه العینی
عصیان نوزد و گفت خداوند از بندگان تو نیک تر کیت از بندگان تو گفت آنکه عصیان
من و زود تو بکنند گفت خداوند از بهترین مردم کیت از بندگان تو
فرمود آنکس که طاعت را بکند و می رست که از وی قبول نکنند گفت خداوند
بدترین مردم کیت از بندگان تو فرمود آنکس که از مکر من نترسد گفت
خداوند از ظالم ترین مردم کیت فرمود آنکه منی رست و باک منیدار و گفت
خداوند از بندگان تو سختی تر کیت فرمود آنکه از وی انچه بطلبند بد
و چون بر مقام قادر شود عفو کند گفت خداوند از بندگان تو که مسرقت
فرمود آنکه باک ندارد و هر چه خورد و از هر جا خورد گفت خداوند از بندگان
تو که قبیح تر فرمود آنکه از بنده فاحشه پند و آزار فاحش گردانند
از آن نترسد فرمود یا موسی و اعف عن ظلمک وصل من قطعات گذران

از هر که بر تو تسلیم کرده است و بوییدند با هر که از تو بریدن است یا موی مرا
 پرست و بمن شکست میا بخند و ندا بگو شکست که می آرد فرمود و آنکس که عمل
 میکند و یا عطای پیش میرود از مردم متنقطع میدارد و می بیند شکست می
 آرد یا موسی دوست میداردی که حبیب من ترا دوست دارد و ملائکه و
 جمیع خلایق محب تو باشند گفت آری خداوند فرمود و مرا در دل بنندگان
 من دوست گردان گفت خدایا و ندا ترا در دل بنندگان چگونه دوست گردان
 فرمود انبیا ترا اله و نعمار من یاد ده وجود و کرم من بر انبیا نشان ظاهر و
 احسن و جمال و فضل و کمال من بدانند و بعد از احسان و اگر مردم من گویند
 یا موسی میخواهی که ترا در روز قیامت مخدول نگردد انچه بجناب خود قبلا
 نسا زم گفت آری خداوند فرمود و در صبح و شام میباید که زبان تو بر باد
 باشد و هیچ سال مرا فراموش نکنی یا موسی میخواهی که هرگز دشمن نگردد
 و بشهوات اعداء مبتلا نشوی گفت خداوند دشمن من کسیت فرمود یا موسی
 آری خداوند میخواهم فرمود فریضتها را در اوقات آن ادا کن که چون
 فرایض در وقت ادا نکنی دشمن گم کردی یا موسی میخواهی که در قیامت
 از تشنگی بجات یابی گفت آری فرمود از برای منوسین و منونات تنگ
 کن گفت خداوند چگونه تنگ فرمود در هر روزی بستم پنج بار گویی
 استغفر الله لی و لوالد می و جمیع المنوسین و المنونات و المسلمین
 و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و هر که بدین اقام نماید از برای خود
 نوازش صحت و رفعت صدیق گرامت کنم یا موسی خواهی که هرگز از ستم
 باشد که هرگز از ستم سیر و ن نیاید و بر دوزخ باشد که هرگز از ستم نکند

و تفسیر می شود اینست که هرگز فائز نگردد و در اینجا ویت نام باید که هرگز مستحق شود
 موسی علیه الصلوٰۃ و السلام گفت ای کسانی که می توانند که این اعمال مبارک را بنمایند جنتی فرمودند
 هرگز آن عمل و کرم ناه بود و از خلق قطع کرده باشند تا آن که مکرر من تو را کرده باشد و همیشه نماز است و هر
 روز با خود از مال انبی نگذارد و او همیشه در روز است و هرگز انداختی از خلق نذر دارد و می نذر کند
 و هر که از من بهترند و نفس را از هوا می آید باز دارد و می همیشه جهاد است
 یا موسی از گنا همگان در گذر و هر که ترا بخواند اجابت کن و اگر چه بر تو نباشد
 آید یا موسی میخواهی که حسنات تو در قیامت برابری کند با حسنات جمیع
 خلق گفت آری فرمود و پیشش بیار آن کن و در نهان او پنجاه راضد
 بدو و عیبها مردم پیش یا موسی میخواهی که ترا در هیچ حال خواهر شو
 نگذرد گفت آری خداوند او فرمود و غایت یکن یا موسی میخواهی که هرگز
 محتاج بخواب نشوی گفت آری خداوند او فرمود و طمع از مال مردمان بزدار
 یا موسی میخواهی که محل تو از ری پاک باشد گفت آری فرمود و ثنا از مردمان چشم
 مدار یا موسی میخواهی که همه حسنات خود در قیامت بی نقصان باز یابی گفت
 آری فرمود و غیبت مردم مکن و عیبی که در ذوات ایشانست ظاهر مگردان یا موسی
 میخواهی که محمد علیه الصلوٰۃ و السلام و اصحاب او بر تو سلام گویند گفت آری
 فرمود و در شب و روز قدم از راه سبزه باز گیر یا موسی میخواهی که ترا در روز
 قیامت در سایه عرش خود جای هم گفت آری فرمود و تیم را گرمی داری یا موسی
 میخواهی که ترا از حوض محمد علیه الصلوٰۃ و السلام آب دهیم گفت آری خداوند او
 فرمود و جدای مجوی از کسی که نسبت بتو تقصیری کرده باشد و کینه او در دل
 نگاه دارد که من کینش را در قیامت آب ندیم گفت و در سایه عرش من جای هم

یاموسی بنحواهی که تراز در قیامت بر روی سبها و نصیحت کنم گفت آری خداوند
 فرمود و پرده پرده مسلمانان را و تضرع بکنند تا هیچ کس نماند که من را قیامت
 پرده کسان را بدارم که پرده مردم دریده باشند یا موسی اگر بر بنی در قیامت
 کسانیکه عهد داشتند و در امانت خیانت کرده اند که چگونه ملائکه بر روی
 ابرایشان میزنند در وقتیکه از حسرات آتش و رنج میگیرند و باز آتش
 نشان می اندازند و ما را آن چگونه مرایشان از خرم میزند و از شدت غدا
 و شورت ناله و فریاد ایشان تمامی و در خیانت بنگ می آیند تا بحدی که
 کافران از عذاب ناقض عهد و امان میطلبند یا موسی بنحواهی که از هول انبیا
 نجات یابی گفت یارب چگونه نخواهم و حال آنکه از استماع انبیا بملول
 انخطاب دل در اضطراب آمده و موسی پیراندام برخواست و قوت از پا
 رفته و زبان از گفزار باز مانده فرمود یا موسی نیز بسیار در امانت حیات
 گفنی و عهد یک میان تو و مردمان افتقاد پذیرفتی منقض نگردانی یا موسی
 اگر نجات میطلبی نظر بقوت خود کن تا عظمت من بدینی و نظر تحت خود کن تا
 حد خویش مشاهده کنی که حد زندان نیست که بنده گان را در اینجا محبوس گردانم
 و نظر بهین خود کن تا بهشت را یاد کنی که بهشت ثواب نیست که بنده گان را بان
 بنوازم و نظر بشمال خود کن تا دوزخ را فراموش کنی که دوزخ عذاب نیست
 که بنده گان را بان بگردانم و نظر در پیش روی خود کن تا از مرگ غافل نسازم
 که مرگ رسول نیست بنده گان را از سخت حیات بخت مانت میخواند و هر کس را
 بسزا خستندار او میزساند بعد از آن خطاب فرمود که یا موسی هیچ میدانی
 که تراز چه بجهت خود برگزیدم و بر مسالت و کلام خود فایز گردانیدم گفت از

فرمود از آنکه در وقت سجود روی بخیزد بر خاک و بگوید یا علی بن ابی طالب
و هر که در وقت سجود روی بخیزد بر خاک و بگوید یا علی بن ابی طالب
آن روز می در قیامت از جمله یونسین مسعوده ضاحکه مستبشره باشد یا صوم
رحمت ابراهیم مقدار قیاس کرده گفت خداوند چون رحمت داد به پدران بر
فرز ندخولین من بعد و ای موسی خطا کردی آن مادر که پرسیدند خود تو رحم
مینماید آن اثریت از آثار رحمت من گفت خداوند اتون خود بیان فرما
خود را از رحمت من شنیده است که هر چند بنده گناهکار باشد چون رحمت
من میرسد وارد بود ولی عیب خود میکند و دامن کرم مرا از لوث نقصان
پاک می دارد و لا جرم رحمت و مغفرت من غایب نگردد و اگر از رحمت من شود
گردد وی عیب من میکند چرا که گناه خود را بر رحمت من غالب می نماید
و در رحمت من نقصان نکند می برد و لا جرم از رحمت من محروم
نماند و بالشد منها بیت اگر چه نیت مرا کنم گناه شکر خدا که بیشتر گناه
منت حجت او یا موسی اگر مومن ترا چون کا فزان عذاب کنم میان
مومن و کافر چه فوق باشد بلکه با کافران بدل عمل کنم و با مومنان بفضل
تا رحمت و مغفرت من ظاهر گردد من خود را رحمت و رحیم خوانده ام یا
بنده مومن آن کنم که لائق رحمت و کرم من باشد یا موسی قوم خود را گوئی
که یک فصلت عمل کنند تا در بهشت شان در آورم گفت انحضلت که ام است
فرمود خصمان خود را خوشنود کنند گفت خداوند انداشاید که خصمان ایشان
مردم باشند فرمود منم زنده و پاینده که هرگز نمیرم مرا خوشنود کنند
گفت ترا چگویند خوشنود کند فرمود چهارچوبه از بنده خوشنود گردم

یلی بیانی دل دیگر استقار زبان سیوم آب دیده و چهارم نه
 جواج حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام گفت الهی ترا در چه وقت
 بخوانم تا اجابت فرمائی مقتضای من بود یا موسی تو بنده منی و من
 پروردگار تو هرگاه بخوانی اجابت کنم گفت الهی وقتی میخواهم که در کوفت
 اجابت و عاتق کند حق تعالی من بود آن ساعت بگوشه است که اگر
 مرا در آن ساعت هر که بخواند اجابت کنم و روز کنم اگر چه چهار باشد
 یعنی دهستان و لشاهی یا موسی بر لب من فلک استخوع و تنگی
 انضمام ثم ادعنی استجب و من الدعی عینک الذموع و عارک بدل
 خود خضوع پیش آور و زود دیده و موع پیش آور تا دعائی تو مستجاب
 شود و از تن خود خضوع پیش آور یا موسی بر تر با کشت ماه کنی و اگر ایستاد
 گردی باید که در توبه و انابت تصحیر کنی که گناه تو چون شب و روز
 در پی یکدیگر در دنیا که هر چند گناه بسیار بود و از رحمت من نومیزد نشود
 که عیب نومیزدی من عاید میگردد و عیب گناه عاید نمیشود حضرت موسی
 گفت الهی او شامان و نیار استا شاگاهیت که هر چگاه خواهند از من اغل
 و نیویه بر استا بند خدا و ندانند استاگاه و استا جای تو که ام است فرمود
 یا موسی مرا نعم و اندوای نیست که محتاج به استاگاه ای باشم و لیکن مرا
 منظر گاهیت که در وی نظر میکنم گفت خداوند آن که ام است فرمود و لیکن
 امتان محمد و اسرار ایشان یا موسی تا مادام که امت محمد علی الله
 علیه سلم زنده اند حفظ و حمایت من قرین ایشانست و چون روح ایشان
 از بدن مفارقت کند رحمت من حواله ایشانست و چون در قبر مدفون گردند

فستی من مقارن ایشانست و چون مبعوث گردند نور من همراه ایشانست
 و چون بجهنم برس من حاضر گردند بشارت من نقد وقت ایشانست
 و چون بمنازل جنت قرار گیرند دیدار من بدر و عطیه ایشانست بعد از آن
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خداوند انیخواهم که از حضرت
 توحید بیکم چند بهرسم ولیکن از ترک ادب و تیرسم فرمود سل علی باب الک
 بهرس هر چه میخواهی گفت یارب این است خداوند اگر خواهم ترا بیایم
 کجا جویم فرمود فی قلب المؤمن النقی و دل نبوده مؤمن بهر بینگاه
 گفت خداوند انی کجاست فرمود و انک از حلال بهر بین کن از ترس آنکه نباشی
 که در سام افتد گفت یارب و این سکنک خداوند هر چند از سکن
 اما تنگناه غرت و بارگاه سلطنت تو کجاست گفت فوق العرش و لا یدر
 العرش این انا استانه کبریا من فوق العرش است و عرش نیز
 از سر اوقات غرت من خبر ندارد و لغت که یکی از مناجات طریقت میگفت
 که چون آواز از الرحمن علی العرش است و بدو و از سمع ما رسید
 دل را بر عرش فرستادم تا کیفیت حال معلوم کند چون بر عرش رسیدم
 عرش را از خود نشاند ترا فتم بیت بر عرش دویدم که بگو یا رکعت
 گفت بالت شب و روز من طلبی و امیر کبر جاشنی گیرش بده اغفر
 امیر بین قدس سه در رساله خود از من معنی خبر باز داده ابیات

گویند ستوران ایام	از قطب زمانه پیر بطلام
گفتار قفص چو بر فشاندم	مرکب بسیر عرش را ندوم
با لگی نبردیم که چست حالش	ما را خبری ده از دشتا شرم

از خانه بیرون دویده ام زن	انجا بنشان رسیده ام من
ایور شش بدین بزرگواری	پنای نشان او چه داری
این سینه کبریاست آتش	انجا خطاست آتش
آشفته باز عرش اعظم	گفتا که نسیم اسیر این غم
محنت زده ام چه تو در نیگار	تو از من و من ز تو طلبگار
ایخواجہ حدیث عرش شنو	دنیا کار خویش میر و
انجا نزد خستد و تو و اگر	این ره دل صد نذر خون کرد

عجب کاری تاج استوار فرق عرش نهاده و خود را از مکان نشسته
گردانیده و صد هزار عقل و حافل را در گرداب حیرت انداخته هر روز چند
بار عرش مرکبی را گوید که بل عندک خیر و کسی عرش را گوید که بل عندک
افراستمان زمین را گوید بل فیک طالب زمین پسمان را گوید بل فیک
عاشق ابیات اسی در درون جانی و جان از تو بجزیر از تو جهان
پرست و جهان از تو بجزیر کی پی برد و دل و جانم که جاودان و جهان
و در دلی دل و جان از تو بجزیر جویندگان گوهر دریای گشته تو در واد
یقین و گمان از تو بجزیر از تو خبر بنام و نشانت خلق را و آنکه همه بنام
و نشان از تو بجزیر حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یا رب من
چند که خداوندانند حضرت تو کبست فرمود و فرشتگان من گفت خداوند
فرشتگان چه مقدار اند فرمود و از ده سبط اند گفت هر سبطی چه مقدار
باشند فرمود هر سبط و از ده هزار برابر تمام آدمیان و پریان و
شیاطین و بهائم و طیور و سوران گفت خداوندان فرشته نزد تو و سوار

یا آدمی فرمود موسی صلی الله علیه و آله و سلم خیز و من و دهرت تراست از فرشته
 گفته خداوند اصلاح کیست فرمود آنکه هر روز باصلاح دین خود مشغول باش
 حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت یارب پیش از آنکه بهمان بزرگ
 بیا فری و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ پدید آری کجا بودی فرمود
 یا موسی در سی سفید پیش از آنکه عرش و کرسی و سموٰة وارضی
 آفریده بودم طول و عرض او پانصد هزار سال راه قرارگاه قدس
 سن آن در بود گفت یارب آن در کجا شد فرمود یا موسی با آن در یک
 گفتم از بهشت کلام من در آید و خطاب در آمده بگذاخت و آب من
 در آن آب بغیرت اندازی افکندم آن آب بغیرت بجوش در آمد و بخار کرد
 از وی منتضاه گشت و در متوج در آمد و کف که بر روی انداخت آن
 بخار آسمان آفریدم و از آن کفانی من ماموجو گردانیدم و از آن
 امواج کوهها پدید آورد و دم و بغیر از آن باقی ماند که صخره بیت المقدس
 است و زمین بخشد را روز قیامت از وی بسیران آرم بر مثال قهر
 سفید و خلایق را بر وی حشر کنم و بساط عدل بر وی بگسترانم و
 نصرت مظلوم کنم و انتقام از ظالم بستانم حضرت موسی علیه الصلوٰة
 والسلام گفت یارب پیش از خلق آن در کجا بودی فرمود ای موسی
 قایم بعد از خود بودم چنانکه منع را در هوا و سیلاب را بین الارض
 و السماء آسمانی ستون بعد از خود گذاشتم و در پیش از بچا
 مخلوقات بعد از خود قایم بودم حضرت موسی گفت یارب من
 هستی انت فی الالوهیة از کی باز نشود واجب الوجودی تو لطیفی

الکویت منفتح است و از کی باز بالو هبت موصوفی نو مودیا موسی از غامض
 علم من و باطن قدرت من سوال میسکنی و اگر نه آن بودی که حجت
 من بر غضب ساقبت ترا از سطوت این سوال بلی سوختم و اگر چه بر تبه
 ابراهیم ظلیل بودی علیه الصلوٰۃ والسلام موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 گفت یارب مرا چه البیوختی قسمه مود که خداوندی مرا غایتی و نهایتی
 اعتقاد کرده و بدایتی و اخنای گمان برده و حال آنکه وجود مرا بدایت
 نیست و سلطنت مرا نهایتی فی حضرت موسی گفت یارب ما انت لجل
 وانا اردت ان اعلم سابق حکمتی بدایتیک خداوند از هیچ کار کرد
 بتجلیل نمیکندی و بالفوریت بگناهیگس تاخی نمیکبری مقصود من ازین
 سوال آنست که میخواهم سبقت علم ترا در بدایت کار بدانم فرمود یا موسی
 من بودم و هیچ چیز غیر من نبود اول چنین بگویم که شما فرمودید
 شش شهر آفریدم هر شهر ششانی هست برابر تمام این دنیا ارتفاع
 هر شهری آن مقدار که اکنون از زمین تا آسمانست تمام این هشتاد
 هزار شهر را بر خورده و آنه سفید کردم و مرغی آفریدم سبز را و آفریدم که
 هر چه درین شش شهر نهانست از بخورده و آنها همه رزق است خوش بخورید
 مریا و چون رزق خود متاسم کنی سکرات مرگ بچشی آفرخ از ترس مرگ
 هر روز یکبار ازین شهرها بخور و بعد از مدت مدید درین شهرها انقضای
 پدید آمد هر ماهی یکبار از بخور و از ترس مرگ تا مدتی مدید برین برآمد
 و در این شهرها انقضای دید در هر سالی یکبار تنه اول میکرد تا همه این شهرها
 با تمام کسبید چون دانه آخر تناول کردند بنالید و بگفت گفت خداوند

اولین که سن سکر است الموت و مرا ایله ای از تلخی جا بکنند و گفت پروردگار
 مرا عمر و رازی ندادی و روز قی بسیار از زانی ندانستی اکنون از تو درخواست
 میکنم که سکر است موت برین نشان گردانی که من بعد و هر دانه که خورده ام هفتاد
 بار تسبیح گفته ام و هفتاد بار تحمید بجا آورده ام و آخر الامر بناله و اضطراب تلخ
 مرگ جان داد و میت اگر صلواتی در یکی روز نه بیاید رفت زین کاخ خال فروز
 بعد از آن یا موسی و هر شهری هفتاد هزار کس شهیدیم و از فرشتگان
 و نه از آدمیان بلکه قومی بودند که با مرکن موجودشان گردانیدم هر کس
 را از ایشان هفتاد هزار سال عمر دادم هر سالی سیصد شصت روز هر روز
 هزار سال مثل این سالها و شاپس از جلا نیخلاق یک کس عصیان میوزید
 تمامی این مداین را بر سر اخلاق فرو گرفتیم و بشامت آن یک کس را
 بغضب خود بپاک گردانیدم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خدایا
 آن مصیبت چه بود که موجب بپاک آلتوم گشت فرمود یا موسی اصحاب خود را
 بگوئی که نیکویی بجای زنت و بدی بجای زنت است ایشان تصریح نفرمود
 مصیبت آن خود را بنا بر ستاری خویش و ابهام با بکالتی نیست ناشی
 از سیر بوده که درین اعتقاد ثابت نبوده اند یا موسی بعد از آن شصت هزار
 سال نور صفتی خود و حبیب خود محمد علیه الصلوٰۃ والسلام بوجود آوردم آن
 نور هفتده هزار سال نرود من برستم خشوع قیام نموده نمازی را اگر در
 و قبضه از نور خدای بروی نشان کردم و مرا سجود می کرد از آن سجده نماز یاد او
 بروی ایجاب کردم بعد از آن برخواست باز بنماز مشغول گشت هفتده
 هزار سال و دیگر در بنماز بسر برد غلظتی از نور خود بوی که است کردم سجده

و یک سجا آورد و از آن سجده نماز ظهر بردی واجب گردانیدم و همچنین هر روز
 هر نوبتی هفتده هزار سال نماز قیامت نمود و من خجسته از نور بونی انعام نمودم
 و وی هر نوبت بسجده و سباده رت بپوشید و تا پنج وقت نماز بردی واجب گردانیدم
 بان پنج سجده و بعد از آن شصت هزار سال دیگر عرش را بیافزیدم بر آب
 و بعد از آن فرشته خلق کردم و فرمودم تا عرش را بزراد و کل موعود
 برسانند و آنست فرشته دیگر بیافزیدم بر توستند و آنست فرشته بیافزیدم
 بیافزیدم بر جبهه و او تمام نمودند و توستند تا هر چه بیافزیدم بر آب
 از انگشتان بنی آدم و آنطور چه را فرمودم تا در هر عرش را آمد و آنست
 بر زبان راند که بسم الله تو کلت علی الله و انعمت الله لاجل و لا قوت
 الا بالله العلی العظیم و برکت انگیز عرش را برداشته و بهار وی رسانید
 بان فرشتگان خطاب فرمودم که یا ملائکتی اگر شما نیز نشینند لای اسرار
 من نمودی چنانکه این ملائکه و شما را نیز قوت می دادم چنانکه در یاقوت
 و ادم بعد از آن کرسی را از نور عرش آفریدم و آفتاب را از نور کرسی و
 ماه را از سدس شعاع نور آفتاب و عرش را کرسی و قمر را از نور
 محمد صلی الله تعالی علیه سلم بعد از آن زمین را از لکات و کوهها را
 از امواج آن آب خلق کردم بعد از آن بهشت را شصت هزار سال از
 در و یاقوت و جوهر و مرجان و زهره و عقیق و فضه بیافزیدم و در و
 از برای مطعیان خبر بیافزیدم که هیچ پانزده و هیچ کوشی نشینند
 و بر قیصر یکس نگه نشسته بعد از آن شصت هزار سال دیگر عرش را از غضب
 و سخط خلائش در وجود آوردم تا انتقام از عاصیان بان ستانم

بعد از آن جان را که پدر چشمتانست بیا فریدیم از نارسه سوم بعد از آن آدمی
 آفریدیم پیش از آدم پدر تو و او را هزار سال عمر دادیم چون اجلش منقضی
 گشت آدم دیگر آفریدیم و ده هزار سال دیگر شش عمر دادیم چون بزرگ
 آدم دیگر تا ده هزار آدم پیش از پدر تو آدم صغی الله علیه و آله و السلام
 در وجود آوردم و هر یکی رده هزار سال عمر دادیم بعد از آن یده هزار
 سال دیگر آدم صغی را که پدرت بیا فریدیم یا موسی هیچ خصمانه و سی که
 از آن زمان که هشتاد هزار شهرستان به جز دل آفریدیم و آن رخ را چون
 آن دانه باز داشتیم و بعد از آن هفتاد هزار نفر بیا فریدیم و هر یکی را
 هفتاد هزار سال عمر دادیم هر سالی صد و شصت روز و هر روز هزار بار
 هزار سال این زمان بود بعد از آن ششصد هزار سال نور حبیب خود
 صلی الله تعالی علیه سلم بیا فریدیم بعد از آن ششصد هزار سال دیگر عمر
 را از عدم بوجود آوردم بعد از آن ششصد هزار سال دیگر بهشت را بوجود
 آوردیم بعد از آن ششصد هزار سال دیگر دوزخ را خلق کردم بعد از آن
 ششصد هزار سال دیگر هزار آدم فریدیم هر یکی رده هزار سال عمر
 دادیم و پیش از همه این مادی آفریده بودیم ششصد هزار سال
 هیچ شمار این سالها نگاه داشتی تا دانی که از کی باز بعثت الوصیت
 منیعت بودم و از هر وقت باز خدای موصوفم حضرت موسی علیه السلام
 و السلام چون استماع آن کلام نمود و از غایت حیرت بیخود و آید و از
 هوشش خود غایب گشت تا هفت شبانه روز مایوسش بود چون بهر
 باز آمد گفت سبحانک قبت الیک و انما بین خلا و خدا دیگر

تو بر گردم که از خاص صفت علم و باطن قدرت تو سوال کنم ولیکن خداوند
 از یک خصلت سوال میکنم تا مجبور شوم بگویم و فرمود بهر پس
 گفت یارب من اقرب الیک من خلقک خداوند از بندگان تو بنویس
 که نزدیکتر است فرمود انکس که نزدیکترین عابدترین خلقی باشد و نزد خود بدترین
 خلقی گفت خداوند علامت این بنده کدام است فرمود انکه در طاعت جد
 و اهتمام بسیار نماید و متبیرسد که از وی قبول کنم و دیگر ترک حلال کند از ترک
 انکه بجرم مبتلا نگردد و دیگر انکه حسنات خود را همچنان پوشیده دارد
 که سیئات را و دیگر انکه از بدیها بکلی اجتناب نماید و دیگر انکه خود را بدترین
 خلق دانند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یارب کی از بنده ای که از اینها
 فرمود ای موسی چون مومنی متواضع بینی که خاموشی پیشیه کرده باشد و با خود
 قدرت بر طعام گرسنگی اختیار نماید و از شهوت و از دنیا محنت باشد
 و همه مردم را مح و شناسا گوید و خود را خدست کند گرسنگان را طعام دهد و خود
 گرسنه باشد و بدینسان را بپوشاند و خود را برهنه دارد و خدا را عیبی حق
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یارب اگر کسی بدین صفت شصت
 نیایم و چنین کسی را قشاسم حکیم فرمود یا موسی هرگز اینی که بصیبت مسلمانان
 نمکین است چنانکه بصیبت خود لیسر و در فرج مسلمانان سدر است چنانکه
 بفرج و سدر خود بداند و می نزدیکترین بندگانت بمن حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام گفت اگر چنین کسی نیز نیایم حکیم فرمود یا موسی چه
 کسی بینی که اگر غضب کند برای من کند و اگر خوشنود باشد برای من
 و اگر سخن گوید سخن من گوید و اگر خاموشی باشد برای من خاموشی باشد

بد آنکه وی ولایت از اولیاء من حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت
 یارب اگر چنین کسی نیایم بگویم فرمود یا موسی هر که چون غضب کند برای من
 خود کند و چون خوش شود و شود از برای نفس خود شود و سخن و خاموشی و
 همه برای نفس او باشد اگر مرد را صحبتی باشد ده وی دراز باشد و اگر استقامت
 را صحبتی رسد از آن باک ندارد بد آنکه این بنده دشمن نیست حق حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یارب مراد لالت فرمائی بر اینچند دوست
 میداری در رضای حضرت تو در آنست فرمود یا موسی رضای من در آنست
 که تو انگیزی را در دار دنیا دشمن داری و فقر را دوست داری و غرض را
 در دنیا نخواهی و خواری را اختیار کنی چون با شیطان تمام نمایی دنیا
 در نظر تو خوار گردد و نفس ترا در نظر تو عظم نماید آن هنگام ترا نزد خود
 عزیز گردانم و ترا خلعت عاقبت پوشانم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 گفت یارب این حرکت در خلق شهوات بود فرمود تا بیا زایم بان بندگان
 خود را تا کیت که برگزینید شهوات آخرت را بر شهوات دنیا حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یارب این عفت ترین خلق کیت فرمود آنکه طعام
 او کمتر و کلام او کمتر حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یارب
 بدترین مردم تو کیت فرمود آنکس که نماز گذارد و روزه دارد و از آن
 باک ندارد که از وی قبول کنم یا کنیم گفت یارب بهترین مردم کیت
 فرمود آنکه صحبت مردم نخواهد و با خلق الفت نگیرد بهترین مردم است
 نزد من گفت یارب کدام یک از بندگان از نزد تو دور فرمود آنکه
 در میان مردم سال حق نقل و عشا یر خود عزیز تر گفت یارب نزد

حضرت تو عزیز تر گیت فرمود انکما یا عیس خود دشمنی کند و طلب
 رضای من گفت یارب کدام دل صفائی تر و نورانی تر فرمود دل
 خایگان از بهت من و ترسناکان از خوف منم گفت یارب کدام
 دل محکم تر فرمود دل‌های کتاب‌نگاران و حرام‌خواران گفت خداوند
 میخواهم که بدانم کدام منسمل زینا زل جنت فاضلتر حق تعالی
 فرمود و خطیرة القدس از بهت من از آن گفت یارب کسان بخیر
 چه طایفه باشند فرمود اصحابی که خداوند اصفیت ایشان
 بیان فرماید که ایشان ظالمانند که چون ببلا نشان بنگار
 گردانم صبر کنند و چون نبشتان نبوازم شکر گویند و چون صیتی
 پیش رسد گویند انما الله وانا الیه راجعون یا موسی سگنان خطیر
 اینها اند گفت یارب از من خوشتر و دینی فرمود یا موسی از بهر آنکه
 خود سوال کن اگر ایشان از تو خوشتر و اند من نیز خوشتر و دم گفته
 یارب مرا چیزی براموز که از آن منتفع گردم فرمود و چون علی مکنی با پنج
 پیدانی چه طایفه است بپندانی ای اسیر عمران و البشاش و اگر توانی
 شناسی باز ده و اگر توانی در من او نیز مرا نگذار چون مرا نگذاری
 نور خود در دل تو افکنم که روشن تر بود از نور آفتاب و روشنتر
 از شمس و بهر از دل تو بیرون بر تو نقلست که حق تعالی وحی کرد
 لم یوزی علی الصلوة والسلام که یا موسی ای ابریدان اجاب و که من میخواهم
 که با تو مشیعی کنم و از تو مفادت بخیرم چون با خطابت شرف
 گشته از غایت اقبال برخاست و باز بهشت حق تعالی بود و وحی

فرمود که یا موسی! او را ذکر کنی خدا را و رها کنی چون یا دمن کنی
 بدانکه من بآنوقت بنشینم یا موسی بدانکه هیچ چیز من بچنان نزدیکی
 نمی بر خدا و قضا من و هیچ عمل نکنی که حسدات ترا جبهه گرداند مثل کبیر
 که صیاط علیه است ای موسی نزد اهل دنیا نفع کنی که بسط چشم من بکمال
 گردی و دین خود را بجهت دنیا و ایشان منتقص نگردانی که در راه
 رحمت خود بر روی خود در بندم یا موسی بگوئی هرگز نیاید که از گناهان
 خود پشیمان نشوید یا بشنود که ایشان را شهادت دهد و بگوئی مطیعان خود پسند
 را که باز یان باشند یا موسی بگوئی هرگز ایستادگی که بخت نیست
 نیست و مال مال من و ثمانیندگان من نیست مرا مال من بخیرید اگر
 سود و کنید نفع از آن شد و اگر زیان کنید ضرر از آن من یا موسی
 از چهار صنف از بندگان خود شکایت دارم یکی آنها که ایشان را نعمت
 و مال و جاه و جلال عطا فرمودم و بعد از آن چوینکه از آن بفرمود
 میطلبم بچلی میکنند و بمن تعرض می نمایند و دوم آنانکه ایشان را از
 ایشان خد فرمودم و ایشان از دشمنان خود کردند سپیدم آنانکه ایشان
 را سخت دعوت کردم و ایشان اجابت نکردند چنانکه من گفتم که ایشان را
 را از آتش بیم کردم و ایشان از آن منفرجه گشتند بگاور و آمدن من فرج
 جد و ابهام می نمایند بعد از آن فرمود یا موسی! هیچ از برای من
 بفرمودیم رسانیدی حضرت موسی علیه الصلوة و السلام گفت پروردگار
 من از گزاردن ام در دوزخ داشته ام و تصدق نموده ام و هیچ
 و تجوید و تبلیغی که فرموده ام و بجهت آنها خاص از برای تو بوده

خداوند احقّی منسوب و یا موسی اما سزاوارتر است بر اینست و در دوزخ
 را ترا سپید از آتش و صدقه مرتزاسایه است از آفتاب قیامت
 و تسبیح و تهلیل قصور و اشجار است از برای تو در بهشت عملی که از برای
 من کرده که ام است حضرت موسی گفت خداوند با این تقدیر کدام عمل از
 برای تو تواند بود و حقّی منسوب و یا موسی اهل الکیت لی و لیا قط
 و اهل عادیات لی حد و اقطای موسی هیچ دوستی را برای من دوست
 داشتی و هیچ دشمنی را برای من دشمنی گرفته قتی حضرت موسی علیه الصلوٰة
 و السلام از محوای این کلام دانست که فاضلین اعمال دوستی است
 برای خدا ای حقّی و دشمنی از برای او سبحانه و تعالی یا موسی هر چه
 داری از مال و منال پیش فرست و از ریخ بر دوست خود بخور و از دین
 خود و محو زلفی خود را وسیله حصول دنیا گردان و راضی باشی باین که
 از دنیا بادی در دست یا موسی اطاعت فرمان من نمای بقدر حاجت
 خود بمن و عصیان من و زلفه صبر در آتش و دوزخ و از دنیا انقدر
 تصرف کن که در دنیا خواهی بود یا موسی مردم را خوشنود گردان
 تا من از تو خوشنود باشم و با خلق مدارا بکن تا من با تو لطف کنم و با
 بندگان من صامت میکنم تا من بنده با تو صامت کنم و بیچکار
 یاد کن که بخیر و پرده بر عیوب خلق بپوش تا من بنده پرده بر عیوب
 تو پوشم و با طفل صغیر بر مثال مرغی باشی که از گناه پاک کند و دنیا را
 مردان و آخرت را دارم تو صبر کن بهر چه بتو رسد از محنت و فشار دنیا
 مباش بد آنچه بتو آید از نعمت که شادمانی بطنیان میکند با بد که طعنا

بیچکس نخورد و گریستند و تو نیز طعام بیچکس نخوری مگر طعام مستحق
 و در کار ما که مشورت کنی با مستقیان مشورت کن و اگر با کسی صحبت دار
 با مستقیان صحبت دار که مصاحبت و پیوستن با فاسقان قسوت و زل
 زیاده می کند و کالی در عبادت افزاید یا موسی که حق بگوئی خواه فخر
 تو در آن باشد خواه ضرر یا موسی که سبحان الله و بحمد الله بسیار بگوید
 و بگفتار سبحان من لغز بالقدره و قهر العباد بالموتة اقدام مینمائی
 و کلام لا اله الا الله الملك الحق المبين در زبان خود دارد و بدانکه بیچ
 پیغمبر فرستادم مگر آنکه در راهم بیاخته ترا امر کردم باید که هر چه
 فرمودم بجا آری و آنچه نهی کردم ازان جنبان نمانی و بکاری نه
 پردازانی که ازان فروداشته باشی و از مکر من پنهان باشی و از من
 من نومید نشوی و مرا باشی تا من ترا باشم و السلام علیک
 اما ذکر بعضی اخبار و آثار که موسی کلیم الرحمن علیه الصلوٰة و السلام
 در حین مناجات و خیران بود و در کسبیده و در کتب معتبره
 صدق بر وی کشیده نقلست که روزی حضرت موسی
 علیه الصلوٰة و السلام حق تعالی مناجات کرد که الهی مراد لالت کن
 بعلی که چون بتقدیم رسانم از من خوشنود گردی حق تعالی فرمود
 یا موسی بگوئی لا اله الا الله موسی علیه الصلوٰة و السلام بگوید
 بگفت و باز بهمان سوال اعادت فرمود و علی ازین زیادت طلبید
 که نفس او را در آن مجاهدتی باشد باز از جنابت من همان جواب
 موسی علیه الصلوٰة و السلام کردت سپردم باز استند ما و حکم که محبوب

بضای حضرت خداوندی باشد جل و علائمه حضرت موسی و الهیوس
 بکماله الله تعالی و ان الله تعالی و ان الله تعالی و ان الله تعالی و ان الله تعالی
 کردم و سببیکم گشتن نوح را علیه الصلوة والسلام از گرداب طوفان
 سلامت بیرون آوردم و بشرف انبیا بر ابراهیم علیه الصلوة والسلام نش
 را برد و سالم گردانیدم و سعادت انبیا را از برای اسمیل علیه الصلوة
 والسلام فرستادم و بدولت این کل یونس را علیه الصلوة والسلام از
 شکم ماهی نجات دادم و قیام سموات و ثبات الارضین انبیا را بکماله یاسوس
 اگر انبیا را در کف نهاده و بخت طبعه است و زمین را در کف دیگر انبیا بر همه
 اطباق سموات و الارضین راجع آید لعل که موسی علیه الصلوة والسلام
 بجهت ساجات که خداوند اندامی خواهم تا آدم را که ما را از بهشت بیرون
 آورده است بمن نماند تا با وی سخن چند گویم حضرت موسی را بوی الهی
 علیه الصلوة والسلام موسی گفت قوی پدر من آدم گفت آری گفت تو
 که خدا تعالی از روح خود در تو دمید و ترا تعلیم سپارد که راست فرمود و ملائکه
 را امر سجده تو کرد تا همه ترا سجده کردند گفت آری گفت ترا چه خبر بران داشت
 تا ما را و خود را از بهشت بیرون آوردی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 گفت من بهت تو کیستی گفت منم موسی بنیمبر بنی اسرائیل توئی که حضرت
 موسی را در ای حجاب با تو سخن گفت و میان تو و میان خود رسولی در میان
 نهاد در از خلق خود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت آری حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام گفت در کتابیکه خدا تعالی بتو فرستاد چه
 یافتی آن عالم که ازین در وجود آمده بود پیش از خلق من و بلوح محفوظ

بیفت گشته بودیانی گفت آری فرمود پس سپرد امانت کنی و هر چه بخواهی
 الهی جل و علا پیش از خلق بمن را این سبقت یافته است و این محبت آدم بر
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام غالب آمد لطف که حق سبحانه و تعالی فرمود
 فرمود موسی علیه الصلوٰۃ والسلام که موسی فلان خراف را بگو تا بدو
 که ساخته است در هم شکنند موسی علیه الصلوٰۃ والسلام پیغام حق سبحانه
 بان مرد را شنید رسانید آن مرد گفت یابنی الله در اول بار می شنیدم که
 این رفته که ساخته ام و شفت بسیار در ترتیب آن کشیده ام ضایع
 و نابود گردانم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در و دل اندر و پیش
 حقیقتا سر و من کرد و این حق تعالی فرمود که موسی و تحقیق که دل آن مرد را
 بشکستن بود و کوزه سفالین او خوش نصیب لطف و کرم من کی گنج
 که فاشی که بید قدرت خود را فریدیم و صورتیکه در بخار خات و من حسن
 من الله صبیغه نگاشته ام باقی و دوزخ بسوزانم لطف که و تحقیق
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام در مقام مناجات گفت الهی من خواهم
 که از کمال علم و قدرت و رزقیت و رحمت خود بمن نیای فرایان آنکه که
 موسی صفات کمال و عظمت جلال ما را عقل بشری در یابد یا موسی
 اگر همه و یوان و پریان و آسمان و تمامی حیوانات بر و بجز با ملائکه
 اطلبان سموات و هر چه از جمله مخلوقات اند و هر چه بودند و هر چه هستند
 و خواهند بود و تا قیام قیامت و چندین هزار و یک در یک صواب
 شدند و هر یک بنغمه و آواز و نواخت و بیانی بجز و مخافته مرا خواهند
 و از من هر یکی حاجت خواهند موسی بکمال علم خود حاجت هر یک

بدانم و او از هر یک بنوم و مقصود هر یک بدانم و اگر در شب دیکر
 در زیر حقیق طیفه زمین در حجاب ظلمات و تحت الزمی بر صخره صامت
 کمتر از زره که در سخت دیدار از ضعف بنیت در دنیا بد حرکتی کند ایوست
 حرکت وی به یقیم و آواز پای وی بشنوم و سرش بدانم که از کجا
 آید و کجا میرود و مقصودش چیست و مطلوبش چیست ای علم السرائح
 صفت کمال نیست که نهان بدانم و نهان بدانم یا موسی اگر خواهی
 تا آتانا قدرت تو بنامیم توری را بنام و صفت نبانم روز آتش در دگر
 برافروز تا چنان شود که آتین فولاد از تاب وی آب گردد و سنگ
 خارا از حرارت وی پاره پاره شود و انگاه دانه چند گندم انداز حضرت
 موسی علیه الصلوٰه و السلام بحکم فرمان پیام بنمود چنین توری
 بنامت و آن چند گندم در دهی انداخته سر آن تورا استوار گردانید
 بعد از سه روز فرمان در رسید که ای موسی سر تورا بکشای و آتانا قدرت
 ما مشاهده کن چون بکشد دید که آتش زبانه میزند و دانه ها گندم
 را دید در آن میان کشتیر و شناخ پیر کشیده و خوشه پدید آمده و از
 برگ خوشه ها روی قطره آب متعاقب گشته چنانکه فی آب آتش را است
 میگردونی آتش آب را بپست می گرد گفت موسی قدرت ما به بین کرد
 ای بنده مومن با شنش تا فردا آتانا قدرت او مشاهده کنی و آن
 حکم الا و اردو ما قدم در آتش کشی برنج و ذریخ بی بدانی که چگونه
 نگاه میدار و چه مومن فغان تو که اطفالی یا موسی اگر میخواهی
 تا بنماز نذاتی ما بدانی بساطل در بار و تا حقیقت آن به تو کشد

چون بساحل دریا آمد جبرئیل علیه الصلوٰۃ والسلام بفرمان آورد که ای
 عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد و قعر دریا پدید آمد سنگی ظاهر شد
 و در وی پنج درزی و سنگانی نه موسی بفرمان حضرت عصارین
 سنگ زد و شکافت و از درون سنگ کرکی پدید آمد خورده و ضعیف
 برگی سبز در میان گرفته بکنیز آن خورده و نیمه دیگر مانده ایو—
 انجیو ان ضعیف را بی درخواست او در درون انجیو نهاد و حجب
 ظلمانی در قعر دریا ضایع و جالغ نگردانیم و روزش روز بر دریا
 مومن موجد را که بر روزی دادش قسم یاد کرده ام بی روزی کی
 گذاریم یا سوسنی انفرزاتی دیدی اکنون آثار حتم را به بین یاد دار
 و قتی که ترا بر سالت نزدیک فرعون طاعنی باغی میفرستادم چه
 گفتیم فقیر لاله قولا لاینا ایو سی چهار صد سالست که دعوی خدای می کند
 و لاف دروغ میزند و بنده گان مرا می خجاند تیرا فرمودم که با وی
 درشت گوی نرم گوی بکنش بخوان و او را بنام مخوان مرد را
 ملک و بادشاه گوی گوی که خدا بفرماید که چهار صد سال
 نعمت صحت و عافیت بتو ارزانی داشتم و احسان و انعام آنچه
 کردنی بود کردم و تو نیز آنچه ناکردنی بود کردی مضی ماضی گذشت
 آنچه گذشت یکبار گوی لا اله الا الله تاجله کفر و عصیان و بی ادبی
 و کتاختی ترا از تو در گذرانم و چهار صد سال دیگرت بعافیت عمر
 دهم و نعمت استجھانی بالغت استجھانی متصل گردانم یا موسی رحمت
 من بالحد بگانه چنین است قیاس کن که با موجد و آشنا چگونه با

نقلت که حضرت موسی صلوات الله تعالی و سلامه علیه روزی
 در مناجات خود با حق تعالی عرض نیاز کرد و گفت یا رب خلاق از
 عدم بوجود آوردی و بالواقع نیز میثاقان بسیارستی و بنعمتبار
 که تا کنون پرورش دادی و بعد از آن ایشانرا بدو رخ فرستی
 عقل چگونه فهم انجلیت تواند کرد حق تعالی وحی فرستاد که قم فائز
 نزد عالمیوسی زراعت کن تا جواب این سوال وحکت در افعال من
 بدانی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام زراعت مشغول شد
 و ترتیب آنرا میگردانید تا محصول رسید بارود و خرمن کرد و یکوفت
 و دانند از گاه جدا کرد و کاه داد و ضبط کرده محفوظ گردانید و حق تعالی
 بوی وحی فرستاد که ای موسی باز زراعت خود چه عمل کردی گفت خداوند
 محصول آنرا چنانچه قاعده و بهقالت رفع کرده ضبط و محفوظ کردم
 فرمود هیچ چیزی از آن باقی گذاشته گفت خداوند هیچ باقی نماند
 مگر چیزی که در روی هیچ چیز نیست حق تعالی فرمود که ای موسی من نیز
 در آتش در نیارم مگر کسیکه در روی هیچ چیز نباشد و آن کسیت که
 از گفتن کلام لا اله الا الله استکف ننماید و تنگ دارد که اینکمه بر زبان
 راند نقلت که مردی در زمان حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
 از عالم تفکر در حال آنکه انیر و عمر در فسق و فجور و معاصی گذرانیده بود
 بسایه و مجلسیان بسیار رنجانیده مردم از غایت بد زندگانی وی
 بحال وی التفات نمودند و متعین و متجهیز وی نپذیرا خندیدند و از کشتن
 کشتن بر زبان نداشتند حق تعالی عالمیوسی علیه الصلوٰة والسلام وحی فرمود

که یا موسی و یحیی از اولیای ائمه در قتلان شهر و در قتلان محله در گذشت
 است و مردم از غسل و دفن وی استنکاف نموده اند و در فریاد مطوح
 ساخته اند و خیرینند و بدان محله روی آورده آن بنده ما را از فریاد
 بیرون آور و غسل ده و کفن کرده بروی نماز بگذار و مدفون ساز و حق
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بفرمان جنتعالی بدان محله القبر آورده
 و از حال میت سوال کرد مردم در فسق و فجور و اعلان او در عصیان
 مبالغه بسیار نمودند و چون موسی علیه الصلوٰۃ والسلام مامور بود
 بضرورت مکان او معلوم کرده بدان فریاد حال آند و نشانی بخت
 شوریده دید و مردم بید زنگانی وی گواهی داده بجنّتعالی مناجات
 کرد و گفت خداوند مرا از میفرمائی بغسل و دفن این بنده و حال
 آنکه مردم در حق وی چنین میگویند و تو بحال بنندگان دانا
 تری حجتاً فرمود که آنچه مردم میگویند از فسق و فجور و فساد این
 بنده همه است میگویند بلکه از صد یکی هنوز نمی گویند در وقت
 وفات با من نیاز مندی چند فرمیان آورده که اگر فی المثل تمامی
 گناهکاران عالم را از من در خواست که همه با من نیاز وی می فرمایم
 خلیف که از من مغفرت گناهان خود خواست و انا ارحم الراحمین حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یارب آن نیاز مندی و حق کدام
 بود فرمود چون وفات وی نزد یکسید با من مناجات کرده
 گفت یارب تو میدانی که اگر چه من مرکب معاصی گشته ام و در نافرمانی
 اسراف نموده ام اما دایم محبت و نافرمانی ترا کرده میداشتم

و لیونوی سه خصلت بمعصیت مبتلا میگشتم اول هوای نفس دوم
تمشین بد و سوم وسوسه الیسین هر چند میخواستم که عاصی شوم
بشامت این سه قاطع طریق از طریق تحقیق دوری افتادم و معصیت
گر قمار میگشتم خداوند را چون میدانی که راست میگویم بیامرز گناهان
مرا دیگر گفت یارب تو میدانی که من اگر چه ارتکاب محاصی نمیدوم و
با فاسقان هم نشین نمیگردم فاما صحبت صاحبان و هم نشینان ایشان
دوست میداشتم دیگر گفت یارب تو میدانی که صاحبان در دل من
دوست تربو دند از فاسقان تا اگر مردی صاحبی مرا کاری فرمود
و نیز مرد طالحی بمن حاجتی داشت من کار آن صالح را و کفایت
مهمات او را بران طالح تقدیم کردم تا کار او ساخته نشدی بکار
آن طالح نیز در ختمی و دیگر گفت یارب اگر بدانم که بسوختن من در ملک
تو زیادت میشود و فایده ایستمانه که بای تو ملحق میگردد هرگز از
تو آمرزش خود نخواهم و دیگر گفت الهی از گناهان من عفو کنی و مرا
پیامرزی همه بنیاد و اولیاء تو شادمان و خوشدل گردند و ابلیس
و دشمن من و دشمن بنت محزون و عیالین شود و میدانم که شادی انبیا
و اولیاء نزد تو دوست تر است از شادی شیطان و احوال او
خداوند مرا پیامرزه و دلها را بنیاء خود شادمان گردان ای موسی
باین نیازمند بها که بجناب من عرض گردانید بروی رحم کردم
و از گناهان وی درگذشتم فانی روفت رحم باموسی بفرموده
قیام نمای و مردم را بنماز وی دلالت فرمائی که هر که بروی نماز

برکت وی مردار بسیار از مرقع نقل دیگر مثل این بشنو آورده اند که در
 عهد حضرت موسی صلوات الله تعالی علیه و سلم علیه فاسق بود که اهل آن شهر
 از فسق و فساد وی مضطرب بودند تا باینکه از غایت اضطراب و احتیاج ایشان
 به موسی علیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که جوانی است فاسق و از فسق
 و فجور وی بنوا اسرائیل تنگ آمده اند بجهت آنکه ما نالیده اند فرمان
 چنانست که آن جوان را از آن شهر بیرون کنی نباید که بشمارت وی آشی
 بنیاید و مر شهر را بسوزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آن جوان را
 بفرمان حق سبحانه و تعالی از آن شهر احسباج فرموده آن جوان در دیگر
 قرار گرفت حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام امر فرمود تا او را
 از آن قوم نیز احسباج کرد و آن جوان روی به سیاهان نهاد و در دنیا
 بی زرع بود و بی مرغی بی جوشی بی طبری و در آن سیاهان آن جوان
 بسیار شد و مردار هیچ بیمار داری بی و یار و نگه داری بی و چلو بزرگ
 نهاد و در سر پرشنگه و آتی سوزاند دل بر می آورد و می گفت لو کانت
 والدتی عندی لراستی لرحمتی اگر مادر من بر سر من بودی بر من رحم کردی
 به بیمار داری من میام نمودی و بر ندالت و خواری من بگریستی
 و اگر پدر من اینجا حاضر بودی بمیامت من میام نمودی و در وقت
 مرگ کفین و چنبر من کردی و اگر اهل و عیال من بر سر بالین من بود
 بر فراق من بگریستی و اگر اولاد من پیش من بودی در عقب جنازه
 من گرهای کردی و از برای پدر گناهکار خود آمرزش خواستی و در
 لوح خود چنین میگفت اللهم اغفر لوالدنا الغریب العاصی الفاسق

اسطر و من بلالی تریه و من قریه الی مفازة و من مفازة یخرج من لید
 ایسا من کلشی بعد از آن گفت خداوند چون مرا از مادر و پدر و اولاد و
 از وراج جدا انداختی باری خداوند از رحمت خود و در منید از چنانکه دل
 مرا بغراق ایشان سوختی مرا آتش عذاب خود و مسوزان ایناست تعیین
 من چون آن بیچاره از ینجا جات باز پیراخت خدای خور و بصورت
 مادر و خورای دیگر بصورت زوجه وی و غلمان جنت بصورت اولاد و فر
 لبستاد و فرشته را بصورت پدر وی بر سر بالین آن بنده فرستاد
 تا بر سر بالین وی نشستند و اولاد را روی می دادند خاطر وی بدان ^{سبب}
 تمام حاصل کرده از دنیا بیرون رفت و رحمت خداوندی جل و علا و اصل
 شد خدای رحیمی فرستاد یحیی علیه الصلوٰة والسلام که یاموسی لفلان
 بیایان برو که در فلان موضع دوستی از دوستان من وفات یافته و
 تکفین و تجنیز نموده بروی نماز گذارد و دفون گردان چون حضرت موسی
 علیه الصلوٰة والسلام بان سفازة آمد انخوان را که از شهر اخراج کرده
 بود و مرده دید و خوریان بر سر بالین وی نشست بروی گریان گفت
 خداوند این نه همان جوان فاسق است که فرمودی تا از شهر کش برود
 کردم بان قریه روی آورد فرمودی تا از آن قریه هم اخراج کردم
 فرمودی همان جوان است ولیکن بروی رحم کردم و از گنایان وی تجاوز
 نمودم بان ناله کرد در وقت بیماری حسرت و جناب ما گردانیده و ب
 غری و جدایی از وطن و سکن و مغارفت پدر و مادر و زن و فرزند
 تا بحال رحمت و بنده نوازی خوریان جنت بصورت مادر و ولایت زوجه

ایستادم و عثمان بهیبت فرزند و فرشته بطریق پدیده در آن غریب گزید
 بدافقتش نبواختند و خاطر او را فائز نگذاشتند یا موسی چون غریب میزد
 همه اهل آسمان و زمین بروی یگرینید و بروی رحمت گفتند چگونه من که ارحم
 الراحمین و اکرم الاکرمین ام بروی رحم کنم فقلت که حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام روزی در مناجات خود گفت الهی من بخوابم که در آن
 از اولیاء و صفی از اصفیاء و حبیبی از احباب من مناسی که دیده رمد دیده بدیده
 روی روشن گردانم خطاب آمد که ای موسی بفلان کوه رود که ما را انتخاب نموده
 ایست که در آن عشق و محبت جبین معالما و پیدا است و آثار نجابت و انوار
 ولایت از صفی ضمیر روی هویدا یا موسی در تمامی روی زمین هیچکس نزد تو
 دوست تر از روی نیست و از روی اخلاص و طریق اختصاص از روی
 نزدیکی حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بدان نشانیکه خفتگان
 فرسوده بود بدان کوه روی آورد و جوانی دید که آخته عباد و شمشین
 بردوش انداخته بیماری وضعف تن او را ضعیف و نحیف گردانیده
 که مان گوشت و پوست وی در هم درآیند چشمها بسوی آسمان کشا
 حیران و دلموش ایستاده حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت
 که چون نظر مبنا ده دیدار او مخطونا گشت سمع نیز بشنیدن گفتار او
 مخصوص گشت شنیدم که می گفت که الهی و سیدی و مولای تو قطعتی
 فی البلاء اربا بار با ما نزد تو الا حیا حیا فلک الحمد علی ما اعطیتی و
 لک الشکر علی ما ابلیتنی موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بروی سلام
 کرد و جواب گفت و علی السلام یا موسی بن عمران حضرت موسی گفت مرا چگونه

شناختی گفت یا موسی از روح بندگان و رضای هوای قیاس با یکدیگر
مصاحبت دارند و معرفت و نکت از لوازم آنصورت روح من با روح
حضرت تو در مقام اتحاد شش در اندام معرفت آنست حضرت
موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ایحرم حرم قربت و ای همدم ندم کرد
چه شود اگر در مقام مناجات از حضرت دوست کشف بلا و محنت و دفع
این درد و کربت در خواهی تا بصوت و عافیت و شکر گردی گفت ای موسی
ما شرم می آید که از دوست چیرنی طلبیم که رضای حضرت او و جان نیا
ما بدین حال میدارد تا دامنم که رضای وی در آنست حضرت موسی فرمود
خاطر شریف هیچ چیز میل دارد و گفت اگر شربت آبی باشد شاید حضرت
موسی علیه الصلوٰۃ والسلام رفت تا دم آبی بیارد چون باز آمد و بشیر
از خاکدان دنیا پدرو کرده بود حضرت موسی رفت تا کن از پدرو
وی تریب کن چون باز آمد دید که دوان در آنجا به در آمده او را غذا
خود گردانیده حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بجاییت اند و بهنا
شد استخوان پاره های ویرا در دای مجیده مدفون ساخت و تخی سجا
و تعالی مناجات کرد که الهی محسنا و قو باد وستان چنین است که اول
تن او را به بیمار بیاگون ناگون مبتلا گردانیدی و گوشت و پوست او را
طعم که مان سازی و جگر او را از تشنگی بسوزانی در پی خدمتی مرا بفرستی
و همچنان تشنه و همگین داند و بگین از غالشن میگردون بیری و بعد
از آن قالب او را غذای دوان بیابان گردانی که دامن دوست باد و
انیمال کرده است که قویس کنی فرمان آمد که ای موسی این بنده را حاضر

که بود حق الزاد و خواستی اکنون در طلب النجا بفر ما کرد ما نیز دل جان
 او را طموسگان خود گردانیدیم سوگند بفر و جلال من که اگر از من آب
 خواستی ما ویرا از حوض کوثر سیراب کردی اما ای موسی بیایا نگاه کن تا ما
 حجاب از پیش دیده ات برداریم تا ببینی اگر چه بظاهر باد و نسیم و نسیم طنین
 چه مراتب با ایشان انعام میفرمایم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 چشم گشود و جوان زد و دید در قیافه از نور شسته و پیر سر تاجی از نور سخا و ده
 بدست عصای از نور گرفته و نیربان شیرین تلقین انجینی که ان نور الهی
 العظیم مثل نه اعلیٰ عمل العالمون نقل دیگر در منبأ لب جو منقول است که در
 نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام اظهار فقر و فاقه و ناداری نمود
 نمود و درخواست کرد تا از حق تعالی برای وی درخواست نماید تا زنی
 و بی کساده گرداند حضرت موسی از حق تعالی برای وی ارتقاست
 نمود خطاب آمد که ای موسی از برای وی زیخوای بسیار یا اندک گفت
 خداوند اندک از کم تواند که طلبیدن مناسبت الهی سالک ان نیز
 کثیر چون موسی علیه الصلوة والسلام این سوال کرد فی الحال و در
 از بیابان درآمد و اندر ویش را در هم درید و دل او را از فکر قلیل و
 کثیر فارغ گردانید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام چون شایسته
 انحال نمود و حق تعالی بنالیه جواب آمد که ای موسی از مازق کثیر طلبیدی
 و هر چه در دنیا است از ابتداء تا انتهاء همه قلیل است که قبل متاع الدنیا
 قلیل الاجرم او را بعطایا کثیره اخر و میفرست گردانیدیم نقل است
 که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روزی بمناجات میرفت

در راه محبوس پیش آمد و گفت ای موسی بمناجات میروی رسالتی دارم
 انجا معروضند اری حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام با مید پیام
 وی گویند بجانب او داشت تاج رسالت دارد محبوس گفت برونگاه
 خود را از من بگوئی که من ربوبیت منجوا هم و از تو روزی چشم منیدارم
 و از تو استنکاف میدارم و هرگز بتو ایمان نمی آورم حضرت موسی علیه
 الصلوٰۃ والسلام چون این سخنان ناخوار جام ازان بیکانه بشنید چنانچه
 مبارکش مقبوض گشته روی ازان بی ادب بگردانید پیری با شصت سال
 وی آمد و با موسی علیه الصلوٰۃ والسلام عرض احوال خود کرده گفت
 یا موسی کو دکان صغیر دارم و من هیچ چیز از متاع دنیوی مالک نیستم
 و فرزندان من بجزرت تمام میگذرانند از تو درخواست آن دارم که از
 مناجات چون فارغ شوی از حشمت لبرای من نعمت صافیہ رسالت
 نمائی تا عمر باقی را با عافیت و سلامت بگذرانم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام از وی تمنای قبول فرموده قدم در راه سخا و جوانی دیگر
 پیش آمد و گفت یا بنی اسرائیل بمناجات میروی مامول آنکه از حق تعالی
 درخواست نمائی تا مرا بجهت خود مخصوص گردانند جوانی دیگر ملاقات
 کرد گفت یا موسی در آئینه نگاه کردم بغایت صورت خود را قبیح دیدم
 و دیدار خود را منکر مشاهده نمودم بر در دگار خود را بگوئی که چون
 صورت من می آفریدی دینیوانستی که بحسن صورت بیارای و چون
 با بصورت قبیح مرا از خلق ممتاز گردانیدی من نیز شرط کردم که دیگر
 هرگز ترا ببینم و ترا عبادت نپذیرم بعد از آنکه موسی علیه الصلوٰۃ

والسلام از مناجات فارغ شد رسالت موسی را بحجت قباحت تو برگزید
 ادب بخواند که اظهار کند حق سبحانه و تعالی منزه بود که ای موسی رسالت
 موسی را چرا ادا نکردی اما نمی که تو سپرد و هست خیانت در وی جایز ندارد
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خداوند اتودانا تری باحوال من
 مراقبه آن نیست که آن نوع هدایات بجا نیست پس تو سر و من توانم که
 حق تعالی فرمود که چاره نیست ادای رسالت می باید نمود حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام آنچه شنیده بود و تقریر فرمود و حق تعالی فرمود و ای موسی
 جواب سوال وی بوی رسان و بگوئی که حق تعالی میفرماید که اگر بویست
 من نیخواهی من عجب و دیت تو میخواهم و اگر تو از من استخفاف مینمایی من
 از تو استخفاف مینمایم و اگر تو مرا میخواهی من ترا میخواهم و اگر تو روزه
 من نیخواهی من روزی تو میرسانم تا همه خلایق بدانند که من منم و تو تو
 بعد از آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام مراجعت نمود و مجوس
 بر سر راه نشسته بود تا موسی جواب پیام وی جمعی آمد و چون موسی را
 الی حل و علا در جواب بوی تقریر شد موسی را ابتناهی حاصل شد
 گفت معبود چنین را ترک کردن از عقل نشد که جبار را و فاما بگویند
 و بدی را به نیکوی جزا و بدی را محال در زمره اهل ایمان منخراط گشت
 و اما انخوان که استمدع محبت کرده بود با جابت مقرون گشته
 چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بطلب رفت تا او را
 بشارت دهد بقبول دعوت و بدید که انخوان از خلق متفرگشته بود و خوش
 صحرای آرام گرفته چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام قصد و کرد

تا با او ملاقات کند از موسی علیه الصلوة والسلام که زبان شد مود
 علیه الصلوة والسلام از نیال متعجب شد حق تعالی خطاب فرمود که
 یا موسی انقذار ندانستی که من وجه مجتبی الایمان من منجری هر که
 شربت با نوشش کند غیر ما را فراوشش کند و هر که لببت ما را نش گیزاند
 غیر ما وحشت پذیرد و اما پیرا و عده ده که ما مول وی میزد و گشت و مرد
 بمحصل و میوست بگری تا فرود افلان وادی رود تا لغت صافی که از ما
 طلبیده است بوصول یونند و چون رسید بوجوه و معبود و جل و علا با آن وادی
 روی آورد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نیز با وی سواقت نمود
 بجهت رسیدن که لغت صافی استجا متوقع بود بیکبار شیری از آن وادی
 بیرون آمد بستر خشنه بر ابعالم عدم فرستاد موسی از آنجا متخرون
 چون بشهر درآمد بکوچه گذشت برود و دید که خانه فرود آمده و میخی از کوه
 و عورات در زیر دیوار هلاک گشته پس بد گفت اینجا نه آن پیر است که حاج
 با تو همراه بودی رفته است موسی را علیه الصلوة والسلام حیرت بر
 حیرت پیروز و گفت خداوند از برای آن پیر لغت صافی طلبیده و ما را
 بقبول دعوت بشارت دادی آنچه بود که با پیر فقیر و اهل و عیال وی
 پیش بر دی فرمود یا موسی تو از ما لغت صافی طلبیدی و لغت صافی
 در داری که در دست میسر نگردد و لا جرم ایشانرا با آن دار صفا بزم تا لغت
 صافی در ایشانرا کرامت فرمایم و اما آن جوان که از قباحات صورت و
 رکاکت شکل خود شکایت میکرد یا موسی هر و را بگوئی که بعد از آنکه اعتراف
 نمودی باینکه خالق تو نعم و بخر از من خالق دیگر نیست ترا پیامم ز بدم

خواه ترا سجده کن خواه کن گشته بدان اید و دلیل که چون گرم الهی جل جلاله
 باره گشته اخان بنی اسرائیل با تیر تیرت قیاس کن که لطف و احسان خود
 و امتنان وی در باره مشتاقان این است بجه مرتبه باشد آوردند که بنویسند
 گفتند یا موسی از ما که فاضلتر که ما را نه صد و نود و نه صومعه است و در هر صومعه
 راهی است که خدا تعالی را عبادت میکنند فرمان آید که ای موسی بگوئی بنویسند که
 را تا محمد ویرا صلی الله تعالی علیه و سلم فراموش نکند که من محمد و است
 ویر علیه الصلوة والسلام سه کلام داده ام که هیچکس را نداده ام اول کلام
 شکر داده ام که چون آن گویند جهان باشد که حمد اولین آخرین گفته
 دوم گویند شکر داده ام که ثناء اولین و آخرین در آن مندرج است
 کلام داده ام که دعای همه استانیان و زمینیان در آن موجود است
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت خداوند آن سه کلام که است
 فرمود کلام شکر الحمد لله است و کلام ثناء التحيات لله و کلام عارینا التثانی
 الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار حضرت موسی علیه
 الصلوة والسلام گفت خداوند این سه کلام است من عطا فرمای
 خطاب آید که این کلمات خاصه محمد است او است علیه الصلوة والسلام
 نه گفت که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام برب در یابی قلزم
 طعامی می ساخت بنگلی صیاج افتاد و خادم را گفت مقداری نیک آرد
 بستان و بیار فی الحال جبریل علیه الصلوة والسلام در رسید که
 یا موسی ملک تعالی سلام میرساند و میگوید که یا موسی از غیر ما چیزی
 میطلبی هر چه ترا میباید اگر نیک خمیر است و اگر علف خمیر است از من بطلب

ای موسی چه مانند از لطفت و کردم که در باره تو چو الفرم و دم هفتاد هزار مولود
 بنی اسرائیل را فدای جان تو کردم بخمان اسطرلابها در پیش آفتاب
 دانسته ترا بطلبیدند بحجت رضای فرعون من ل فرعون راستنق
 محبت تو گردانیدم شش پر فطی زدی و او را کشته من آن جنایت
 را حواله شیطان کردم که بداند اول شیطان بگو طوری بر آمدی تا با سبانی سخن
 گوی صد و بیست و چهار تا سخن بوی اسطرلاب تو در میان آوردم و این آوازه
 در عالم در دادم که و کلام الله موسی تکلیما هر کسی را از برای کاری بشردیم
 و ترا از برای خود و فریدم که و اصطفتک لغتی چون قدم بر تارک طوری نهاد
 فی علم داشتی و فی کتاب هزار سوره توریه هر سوره هزار آیه بر آید
 بقره در وقت حاجت از طور برداشتی و آتینا موسی الکتاب العرفان
 آن زمان که با من مناجات میکردی مقربانه گفتیم که شما بمقام خود باز روید
 و انیمقام را موسی علیه الصلوٰۃ والسلام باز گذارید که موسی مرد غیور است
 و عاشق غیر را در میان نتواند دید تو بدان قانع بودی که ذره آتش بدست
 آری من ذات و صفات خود را بر تو جلوه دادم یا موسی انی انما لدلاله
 الا الله الا انا پاره چوب بدست گرفتی ای موسی چندین محجزه از وی ظاهر
 گردانیدم ای موسی چندین نعمت دیگر که از حد حد بیرونست در باره تو تفکیک
 رسانیدم و گوشت من نبود دادم شکم چه از دیگری مطلبی اندر ویش
 حصه تو از فیضه است چندین خاطر میگذرد که کانه سبحانه و تعالی ای نبی
 من ترا از کتم عدم بفضاء عالم وجود من آوردم خلقتک و لم تک شیاء اول
 تخمیر طلیف تو بید خود کردم حضرت طلیفه ادم پیردار بعین صباحا از روح خالص

خود در تود میبدم و فحخت فیض من روحی ترا بسجود فرستگان گردانیدم
 فسبح الله انک تعلم اجمعون چون انگام ظهور تو آمد قطره آب می را بنایان
 قدرت از لپشت پدرت برجم مادر فرستادم انوار ایمان منون و اتم مخلوق
 ام سخن الخالقون باز چون غولیت خروج کردی ترا در گهواره و کنار مادر
 قرار دادم و تبرکیت و تثنیت روز بروز ساعت بساعت تا بحد کمال
 رسانیدم و پیش از آن دیدن تو پنج سال تقدیر روزی تو کردم و روز
 بروز تا با مرد و وظیفه تو بتو رسانیدم تو همه افتخار از اسباب و سببها
 دانستی و سببها فراموش کرده رو بدرگاه خیر آورده و بخدمت و ملازمت الهی
 مشغول گشته و همچون خودی را محذوم بلکه معبود خود گردانیده چنانکه این
 گوید ابیات پدر که رفت چنین گفت کای پس هر که ز بجهر جا پشت نزد
 بصبح و شام کنی و گرت بدست فتنه جفت گاو و خر و نه یگی میزد و گراور زینام
 کنی و اگر نیاشد آن نیز و فاو را و آرد و روی و نان جوی از جو و دام
 و اگر چنانکه پیشتر نگرد و آن نیز کنی بشهر گدائی و ترک نام کنی و هزار
 بار از آن بهتر است که زنی رزق و مکر به بندی و بر مردکی سلام کنی
 فقلت که ملافتی بپوسی علیه الصلوة والسلام فرمود که یا موسی
 دانی که چرا ترا از میان خلق به نبوت برگزیدم و خلعت و احاطت من
 در تو پوشیدم و بر عیون من مشهور تو زشم و قربا بنجیا کشیدم گفت
 الهی تو دانا تری مرا از کنون مسلم تو آگاهی نیست گفت ای موسی
 یاد داری که یکروز بنی غالا از من بگریخت و تو شبانی گوسفند از من
 علیه الصلوة والسلام میگردی آن بنی غالا میدید و تو از فحاشی و

مید ویدی هم توانده سیدی آدم وی اخرا و در یافتی و برگر فتو و نشسته
 بنواختی و در بر گرفت و گفتی ای جبار ره بخور شدی و ما را نیز بخور گردانید
 با سیزن پیشینه خود گرد از روی وی بستری و باز و ارمیان رسد او روی
 بهین مقدار شفقت ترا خلعت نبوت بسیار استم و کلیم حضرت خود خواندم که در
 و شفقت بر خلق شقی است از شوق نبوت نفیست که روزی بنواختی حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفتند از خدا میبای در خواست کن تا آنچه صفا
 حضرت او سبحانه تعالی بود را باین پیشه من باید تا در تحمیل آن جهنم نمایم
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ای سید انی تو پیشه منی که چه بگو
 ای ادا و موسی اینها را بگوئی و حق که شما از من راضی شوید و اندر مقام خود
 از شما راضی شوم اندر جلال و بزرگوار است از و سب بن مبر رضی الله
 عنه گفت روزی حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نشسته بود پیری او
 که در اندر حق پستیده در فقر بیرون کرد و نیز یک حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
 اند و گفت السلام علیک حضرت موسی جواب داد و گفت من است گفت انا ابلیس
 حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت و در گراناد خدا تعالی مرا از من
 تا سلامت صبا و نزد یک بر چو اندی گفت مرا خدا تعالی از درگاه خود
 رانده و رقم نیست بر صلیه معالمت من کشیده و مرا پیش همچو ران گردانیده
 ما من دوستان او را دوستی دارم محبت گزینک نسکر خریدی موافق
 باری گس از نزد است که میراثم تو از نزد یگان درگاه اولی آمده ام تا ترا
 سلام کنم گفت این حق چه پستیده گفت فرزندان آدم را این نیزیم حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ای ابلیس تو بر بنی آدم کی دلیتر و عاقلتر

باشی گفت نگاه که وی بخود نکرده و خود را کسی ندارد و اندر عمل نکرده و در چشم
 او بزرگ نماید و گناه خویش را فراموش کند حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام گفت یا عزرا زیل شادی تو کی باشد گفت انگاه که مروی نامحرم
 با زنی خلوت کند من با اعران خویش جلد شاد بیا سیکم و اینها بر ترحلص
 مینایم تا انگاه که بنا شناسبت در افکنم گفت ای ابلیس اندو گین کی باشی
 گفت در دو وقت یکی آنکه خدا بخالی عهد کند و بعد خود وفا نماید گفت
 دیگر آنکه کی از بهر خدا میخالی صدقه بدی بدین اندو گین بشوم که خدا
 تعالی صدقه دهنده را و عده سقوت داده است و الله یجزم مغفرت من
 و فضلا فقلت که بنو اسیریل از حق تعالی باران خواستند ملک تعالی
 ایشان را باران داد و گشتند ایشان بالیده و پسندیده گشت و لیکن
 هیچ دانه در خوشه پدید نیامد نزد یک موسی علیه الصلوة والسلام آمدند
 و بنالیدند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی عالمی باحوال ایشان
 وحی آمد که ای موسی ایشان از من باران خواستند نه روزی آنچه خواهند
 بداد و در رزاق خلقان منم رزق ایشان دادم که چگونه باید داد و این
 موسی تنوری برپند و حضرت موسی تنوری برافروخت و گرم بینا
 خطاب آمد که ای موسی عذاری چشم درین تنور قفسان انداز حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام شتی گندم در آن تنور پاشید در حال
 در میان آتش شاخ گندم پراکند و خوشه بر آوردند آمد که یا موسی
 فیل نامه بالست و قضا نامه لعلت ما نسبنا الربوبیه ان نسیم العبودیه
 فقلت که موسی را علیه الصلوة والسلام در دشکم پدید آمد بنالیده

گفت الهی منک الداء و منک الدواء و روی ایندرو چیست
 خطاب اند که ای موسی فلان گیاه بخور تا تیر شفا و هم حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام بفرمان حق تعالی آن گیاه بخورد بالفور شفا
 آمد شکر آن شیفته هم رسانید مدتی برین برآمد باز همان درد پدید آمد
 موسی علیه الصلوة والسلام باز همان گیاه پیدا کرده تناول نمود
 در زیادت شد گفت الهی در دهان بود و گیاه همان آن نوبت
 شفا بود و این نوبت در دماغ الی آن گیاه را با وی بسخن دادند
 تا گفت یا کلیم الله آن نوبت بفرمان خوردی و این نوبت بام خود دیگر
 ندانستی که حضرت اوسحانه تعالی او کند که او خواهد اگر خواهی در
 شفا دهد و اگر خواهی از عین شفا در فرستد و گفت که در میان
 بنی اسرائیل قحطی پدید آمد هر چند و عامی که دند اجابت نمی آمد موسی
 علیه الصلوة والسلام وی اند که ایشانرا بگوئی که اگر شب تار و زلفی
 قیام کنید و چندان عبادت کنید که تنها شما ضعیف گرد و چند
 بگریدید که دیده ناس شما ضعیف گرد و چندان عبادت کنید که تنها شما
 از خواب بیدار گرد و دعا شما اجابت نکنم و برگردید شما رحم نکنم مادامیکه مظلومان
 که در دین خود دارند ادا نکنید چون این پیغام بشنیدند در استراحت و منظم
 کوشیدند و از گناهان نوبه کردند باران آمد و قحط از میان برخاست
 گفت که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از مناجات فارغ گشت
 خواست تا باز گردد و اندک باموسی در فلان جا دوستی از دوستان یافت
 است بجهیزی کرده بروی نماز گذار و او را و او فن کن حضرت موسی علیه

الصلوة والسلام بیا بد جماعتی در ان مقام که نشان داده بودند گلکاری
 میکردند از آن مردم پرسیدند که هیچ ولی مسیحی در نیجیله وفات یافته است
 ناید فن میسایم نامیم گفت فی بار رسول الله گفت آخر نیکو اندیشه کنید یکی
 گفت مرد فاسق گناهیگاری در نیجیله فوشت شده است مازد یانت خود روا
 ندانستیم که بروی نماز گذاریم ویرا در جاهای اکلنده ایم گفت حراره بر سر
 استجانه نمایند بفرجهایش دلالت کردند از چاهش بدراورد و پشت
 کفن کرده او را دفن کرد بعد از آن بحقیقتی مناجات کرد که خداوند آفریننده
 که سو منان گویانان تواند و دروغ گویند قوم میگویی که انیرد و دوشمن
 و مردم فاسق دی گویای میسندند اند که یا موسی ایچ من میسندم
 از فسق و فجور آن مرد انیردم ندانند بلکه از صدیکی باز شناسند ولیکن
 در آخر عمر کاری کرد که بواسطه آن بروی رحمت کردم و گناه از وی در
 گذرانیدم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی انکار چه بود
 و آن طاعت که سبب مغفرت اینهمه گناه کرده کلام بود گفت ای موسی
 انیرد بر این میبرفت و هو البغایت گرم بود سگی را دید در راه تنه بران
 از دها ن بیدرون افتاده چاهی بود در امتوضع و دلوئی و راسه
 حاضر نبود و وی بستار از سر باز کرده اندرون چاه سر و گذاشت
 و باز تر کرده کشید و در دها ن آن سگ نشسته و تا آن سگ سیرت
 تنجی گنا مان او را در سر و کاری آن یکشربت آب سردم که آن
 سگ داده بود بروی رحمت کردم لطفست که حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام بحیثی تعالی مناجات کرده گفت الهی انرا که در

همشین من خواهی کرد و در دنیا میخواهم که بمن بنامی جبرئیل علیه السلام
 والسلام آنکه که فلان قصاب جلوس تو خواهد بود و در بنیت موسی علیه
 الصلوة والسلام بدر دکان وی آمد جوانی دید بر شکل عیسا را آن
 گوشت می فروخت موسی علیه الصلوة والسلام از دور در وی نگاه کرد و جا
 وی نه بر اطوار سخن دید چون نماز شام شد مقداری گوشت برداشت
 و روی بخانه نهاد موسی علیه الصلوة والسلام با وی همراه بدر خانه آمد
 و گفت امشب بهمان میخواهی گفت عزیزت و حضرت موسی را علیه الصلوة
 والسلام بخانه در آورد و طعامی ترتیب کرد و بنیل داشت او خجسته از اینجا
 فرو گرفت و در آن بنیل سپهر زالی بود بغایت عجوز او را بیرون آورد
 و بنشت و شوی داد و از آن طعام او را سپهر کرده باز در آن بنیل نهاد
 آن عجوز زبان در دنان حرکت داد و او را باز بر سقف خانه پرتابید و نگاه
 سفره پیش آورد و نام موسی علیه الصلوة والسلام طعام خورد و حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای جوان میخواهی که کیفیت اینجا را معلوم
 نمایی جوان گفت این عجوزه والد منست و مرا از مال دنیوی چند آن بنیت
 که قوامم از یرای وی کثیر کی حسد یکدم و یا کسی را با جارت گیرم تا نقد
 وی نماید لا حرم بخود منصفی ام وی شده ام و او را در بنیل نهاد
 ام تا از موزیات مصئون ماند و هر شب بنیت و شوی و طعام و شراب نصیب
 میکنم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت بعد از آنکه کفایت مروت
 می نمودی او زبان در دنان خود حرکت داد و در آنوقت چه میگفت
 گفت هر بار دعا میکند که تعمر الله تعالی لک و جعلک طیب موسی علیه الصلوة

والسلام یوم القيمة فی مقبلة ودر حقیقت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 گفت ای جوان ترا بشارت باد که من موسی ام وحق تعالی دعا و دعا و در حق تو
 اجابت کرده مرا چیریل علی الصلوة والسلام از آن آگاه گردانیده
 و در ریاض القدس مثل انقیل نفی دیگر لطیف بیان فرموده میگویی
 که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی کی از اولیا خود پیش
 من نمای چیریل علی الصلوة والسلام بیاید که میوسی در مصر بفرمان
 مردی قصابست وی از جمله اولیا است حضرت موسی بمصر آمد و بسیار
 جوانی دید خود بروی که گوسفندی ذبح کرده و گوشت پیش خود او ریخته
 هر که سیم دادی ترا زود در پست وی سخاوی تا گوشت خود بپوشید
 حضرت موسی گفت علی الصلوة والسلام و این یکی باری نشان ادب
 بروی سلام کرده و بدو کان وی نشست چون روز شب کشید حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام از دوکان وی درخواست تا بروی قصاب
 گفت ای نیکبخت برادر دوکان ما شستی حق تو بر ما واجب است
 بزا و یمن نزول فرمائی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت او
 در محله روز از من و من تا خود معامله وی در شب بر چمنوا حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام اجابت فرمود چون بخانه وی درآمد
 حصیری و پیرا کشیده و سجاده و تسبیحی سخاوه در گوشه دیگر سبوی خرم
 روزنی فاخته خوشن را آراسته آن مرد طعامی حاضر می نمود
 بایکد یکد تناول کردند آنگاه درخواست و آن سبوی خرم بیاورد و
 در میان سبوی بر خیزد و گفت الهی اگر این خرم را بابت بگذاشتی از من

شایستی که فساد بسیار نکند کردی انگاه یکدینار زر سرخ بان بن
 داد و گفت ای سرور شیده خدا یتقانی بسیار عصیان در زبیده ای
 با وی صلح کن و آن شبها که در فسق و فجور گذرانیده اشب عذر آن بخور
 و حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام گفت ای برادر تو از راه دور آمده
 یکساعت بیاسائی و انگاه سجاده بپایند و بعبادت مشغول شد هرست
 روی بر خاک نهادی و تضرع و زاری کردی حضرت کلیم علیه الصلوٰة
 والسلام با ما دیر خواست تا او را دوا کند و برود چون گفت ای
 کلیم ما را دهن کنی جائز نیست رفتن حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
 گفت تو چه دانستی که من کلیم گفت من از تو درخواستم ام که جان من
 بر ندارد الا بحضور تو دوش در کتافات با من بگفتند گناه آن آمد که
 بنزد یک مائمی من دانستم که تو رسول خدائی جل جلاله این گفت و جان
 بحق تسلیم کرد حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام چهاروی بساخت
 و او را دفن کرد و اندک که با کلیم قصر این جوان در بهشت با تو یکجا خواهد بود
 که او از ما این درخواست و ماملول آن با جابت قرین گشته فصل و کسر
 لطیف بشنو در فصل الخطاب آورده است که در زمان موسی
 علیه الصلوٰة والسلام فاجری بود دولت سال در فسق و فجور گذرانیده
 و بانواع ظلم و فساد و جور و عناد مو منانرا آورده ناگاه ملکوت
 بقبض روح وی آمد و آن چاره حبت تمام از عالم نفکیده مردم میت
 وی بنساخت تمام شوند و بشکر گذازی در صدق و خدمتکاری مقرب
 بعد از آن پایی وی گرفته در مغربله از مزابل بنی اسرائیل افکندند جبرئیل

از نزد حق تعالی در آمد و گفت ای موسی حق تعالی سلام بسیار میسرساند
 و میفرماید که دوستی از دوستان ما از دنیا تفکر کرده و دشمنان او را
 و کینا منتهی اسرائیل افکنده اند و از عز بله بیرون آر و غسل کرده بشکفید
 و بجهنم برو از بنی اسرائیل بنماز وی دلالت کن تا بکبرت نماز وی
 همه مغفور و میروگردند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بان فرمود
 آند آن بجایه را از آنجا بیرون آورد و بجهنم تکفین وی کرده بر
 وی نماز گذارند و مرورادفن کردند بعد از دفن بنو اسرائیل از موسی
 علیه الصلوة والسلام استفسار حال آن عاصی کردند حضرت موسی
 بجهنم مناجات کرد که ای انیزدلیت سال لعین و خور بر سبیل اعدا
 در میان بنی اسرائیل است دام منین و معاصران خویش را با انواع
 ظلم و فساد میخیزند بچ عمل منظر لطف گشت خطاب آند ای موسی
 وکی در فرق و فجور صد چند است که مردم میگویند اما وی یکروز توبه تیر
 بکشد و در اینجا نام محمد صلی الله علیه و سلم محبت حضرت محمد علیه
 الصلوة والسلام در دل وی تصرف کرده آن نام محمد را علیه الصلوة
 والسلام بر دیده خود مالیده تا بکبرت آن حرمت داشت محمد علیه
 الصلوة والسلام گنایان دولت ساله ویرا آفریدیم و او را از حله
 مقربان خود گردانیدیم ای است محمد نبیارت با در شمار که بنی امیه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند و بدل محبت و سودت او نیز بان
 نام بارفت او صلی الله تعالی علیه سلم نقلت که در بنی اسرائیل
 مردی بود که هشتاد سالگی و پرستیده بود روزی در باغ

انگاه و رانچرا سید ناگاه رعد صعب لغزید گاه و از او از رعد بشنید
 رسید و از باغ بسیر و دید آن عابد گاه و را دیده دل مینا گشت
 و از عبادت هشتاد ساله خود پشیمان گشت و روی سوی آسمان
 کرد و گفت یا رب سبحان عراب خود راه نمایی بموسی علیه الصلوة والسلام
 فرمان آمد که بفرمان باغ رو و انجام و لیست از کرد از خود پشیمان
 زینهار که بتاریکی روی وی ننگری که پنجاه سالست که بیوکل و در و در
 شسته اما بغیرت من که بدان بگذره نور معرفت که در دل وی نهاده
 اگر آن نور را بیدار کنم از شرق تا الغوب رو دشمن شود او را بگوئی
 که ما ترا خواسته ایم تا ما را بخوانستی در گاه ما را نمیشناختی و از جیب
 ما دور بودی اکنون ترا خوانستیم و شایسته درگاه خود گردانیدیم و
 از خود ترا جدا نکنیم نکته ایدر ویش گاه و پستی که هشتاد سال عبادت گاه
 کرده بیک توجه انجنا حبس او ندی بدین طریق مقبول حضرت او میگفت
 موسی موحی که هشتاد سال عبادت حق تعالی کرده باشد اگر دعا
 رد بر چنین او ننهند از کرم خداوندی جل و علا دور نباشد و جفا الهی
 بزرگان اهل تفسیر و ارکان علماء و تواریح قدس الله تعالی ارواحهم
 چنین تفریر نموده اند که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 الواح توری از جناب قدس الهی جل و علا بدست آورده بمیک آتوم آورد
 مجمعی ساخت و الواح تسو را ظاهر گردانیده و با او امر و نواهی و احکام
 و مواعظ و عبادات و معاملات که بر جفای آن نوشته شده بود
 برایشان خواند و تسلیم و انقیاد دعوت فرمود و فی الواح شریعت

ان علیه و احکام ان لغایت عظیم بود بنی اسرائیل قبول آن احکام
 شاق آمده گفتند سمیعنا و عیننا شنیدیم اما فرمان نبریم و حضرت موسی
 را علیه الصلوة والسلام از خیمت ملائقی عظیم روی نموده حضرت
 مناجات فرمود حق تعالی بسبیل علیه الصلوة والسلام فرمانداد
 تا گواهی از کوه بار فلسطین قلع کرده سوازی معکری بنی اسرائیل
 پیر بالائی ایشان نداشت مقدار قامت آدمی چنانکه حق تعالی در قرآن
 از آن خبر باز داد و آذخدا میثاق و رفعت قومک الطور و فتنه فرمود
 و آتشقنا بحبل فوهم کانهم ظله و نیز آتشی در پیش روی ایشان پدید آورد
 و دریای از قفای ایشان ظاهر گردانید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 روی بد ایشان آورده گفت ای قوم اگر کتاب خداوند تعالی قبول میکنید
 ازین بلیات ربانی می یابید و الا این کوه بر شما افکنند و مجال گیر خیرتر
 ندهند چه در پیش روی نشست و از لبش بت دریا ایشان هر چند امتناع
 نموده بهر طرف دویدن گرفتند بهر چه خلاصی شایده نکردند پس از
 روی عجز و سکنت بسجده در افتادند و احکام توراتیه بنا کام و ضرورت
 قبول کردند و لیکن در خاطر خویش میگذرانیدند که هرگاه کوه از بالا
 سر ایشان دور شود باز فرو نمایند لاجرم نمیکشیم روی بکوه
 نگاه میکردند و نصف دیگر بسجده افتاده تضرع مینمودند تا باکنون بود
 سجده بر زمین و ان بجای آرند آخر الامر تن بقدر بختانند و احکام شریعت را
 بقدم تلقی پیش آمدند باز چون کوه از محازی روی ایشان منور گشت
 نشرد موسی علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند یا موسی سمعنا و عیننا

و لولا اجل ما اطلق النور لم يكن من الواجب ان تخفيف الاحكام من
 واعمال فوق الطاقه سائى تا از عهده آنی بیرون توانیم آمد و حضرت
 موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود حق تعالی دشوارها را که قویتر
 بران بود آسان گردانید و سائی احکام را بشخصه و مسینه و حکم باز
 آورد و بعد از آن حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بنی اسرائیل را
 بخوالی مصر برد و از حد و دشت شرق مصر که اراضی شام است ناصد و منزه
 مصر که زمین اندلس است برایشان سلم شد قال الله تبارک و تعالی
 و اورشالیم القوم المنین کافوا سیضعفون من ارق الارض و مغارها
 التي بارکنا فیها و کنت کلمة ربک احسنی علی بنی اسرائیل با صبر و اود و متا
 ما کان یضیع فرعون قومه و ما کافوا لیرثون ابو هريرة رضى الله تعالی
 عنه ان حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه سلم روایت میکند که حضرت
 فرمود که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام با خدا تعالی سخن گفت
 بعد از آنکه ای تعالی مرد را قوت بنیای برتر بنمود و که جنبش مورچه
 در شب نار یک بر سنگ مسا از ده فرسنگ راه میدید و خدا تعالی
 نوری در جبین وی نهاده بود که هر که در روی وی نظری کرد روح
 او از بدن وی مفارقت مینمود لاجرم برق بر روی مبارک خودی
 گذشت تا مردم بشاهد جمال وی مینزد و واقعه صفورا از وجه وی از
 پیشش گذارش یافته است و بالله الاعانة و التوفیق ذکر احداث
 صندوق الشهادة و استخلاف بارون علیه الصلوٰة
 والسلام بدانکه از باب تواریخ در صفات خود چنین ایراد کرده

که ده ماه شصتین الاول که ماه هشتم بود از سال هشتم و نیم از عمر حضرت
 حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام فرمان ربانی جل و علا صادر
 کرد که برای ضبط الواح که شصت یک کلمات عشره بود صدوقی ترتیب
 کنند و الواح را در آنجا نهند و بر بالای آن صدوق قبه بزنند
 در طول سی گز و در عرض ده گز و ارتفاع پنج گز و بعد از اتمام تحصیل آن
 نوبت بهات صدوق و قبه و سدا پرده چهارون علیه الصلوة
 والسلام و الیه بارونی تفویض کنند موسی علیه الصلوة والسلام
 بموجب فرموده فرمان داد تا صدوقی از طلا و احمر ساختند و قبه
 از دیوار هفت رنگ لصب کردند و بگردان سدا پرده زر نگار برقرار
 و مجموع آلات و ادواتی از طلا و نقره ترتیب دادند و همه آنها را بجا آورد
 بنین و لالی نفیس مرصع گردانیدند و خزانه الواح را صدوقی الشهباء
 نام کردند و قبه را بیکل خواندند و سدا پرده را باقوان و لواحق آن
 گشتند و مقام نارون علیه الصلوة والسلام و الیه دین و خلفا
 نارونی در اندرون سدا پرده بجالای بیکل مقرر گردانیدند و همچنین
 مقام قربان و محل حجر بنی رات و عطریات لقمین نمودند و چون
 از اتمام بیت المقدس فراغت یافتند نوری ساطع از آسمان
 کرده بدان سداوق و قبه محیط گشته و پیرامون آن ابری
 در آمد و شعله و فروغ آن نور بر تبه رسید که هیچ آفریده غیر سوخته
 و بارون را علیها الصلوة والسلام دخول و خروج میسر نمیشد
 و نور اندرون قبه زیاده از نور سدا پرده بود و در دست و سینه

حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بنی اسرائیل را فرمود تا قربان
کنند و نفیس مبارک خود هفت روز قربان گردانند آخر ماه از ریدان مهم
قیام مینمود و چون صبح روز هشتم که غره نیان بود طالع شد حضرت
موسی بارون را علیه الصلوة والسلام طلب کرد و خلافت خود
یا آن تقویض فرمود و آن شغل را بحسب وصایت فرستاد و اهل بیت بعد
لبن سقر گردانید و انارة فتادیل و حجر بخور و تولیت قربان و البکار
ملابس معینه جهت اصحاب مناصب و غیر ذلک برای صیانت
وی مفوض ساخت و تمامت بنی اسرائیل را بر نمیعنی اشهاد فرمود
و مخالفت او و اولاد او را پیرایشان حرام گردانید و خون کسانیکه
خلاف بارون و فرزندان بارون نمایند مساج ساخت و لعن
باز قربانی عظیم بجا آورده انشی از آسمان فرود آمد و قربانیها را
بتمام بخورد و بعد از این روز را عظیم کنند و فضایل بسیار گویند چنانکه
یکشنبه است که ابتدا خلقت عالم درین روز بوده است و اول هفته و
غره ماه اول سال است و اول روز است که مردم اجتماع نموده زیارت
بیت المقدس حاضر آمدند و اول روز است که جهت ولایت خلافت
بارون علیه الصلوة والسلام قربان کردند و انش فرود آمده همه
قربانیها احاطه کرد و چون بنو اسرائیل درین روز فرج و نادی بسیار
ظاهر کردند بارون امام کمال که غایت امنیت و نهایت امان بود
متو اصل شد و اجماع حاد عظمی که موجب جزین و اندوه بسیار بود
روی نمود صورت واقعه آنکه در پسر بارون که شایسته و

در آن زمان که آتش از آسمان فرو داده و بریان شود و باد سیاه و بوی بد
 آمده و ستوری خوابستند تا صبح بر بخور گفتند و مجلس نه بیدار از حصول
 اجازت مگر قدری آتش غیر از آتش بیت المقدس برداشته و بر بالای
 بخور پهنادند همان سحله و دوی از آن حجر متصاعد گشت و بدماغ ایشان
 راه یافت و در طاع اثر ناکرده باطن آن دوی زاده را بنام خست
 موسی و یارون علیهما الصلوٰۃ والسلام و مجموع بنی اسرائیل از وقوع
 این حال مضطرب گشته مخزون و محسوس گشتند آخر الامر با ذیال مصاب
 متک نموده هر دو را با جامها و ملائیس ایشان دفن کردند و روز
 دیگر یارون پسر خود و خود را که به العار از موسوم بود و لیبند خود گردانیدند
 و در همین روز عامیل بن راحیل مقتول شد و القصد بده اما ذکر قبیل
 بن یعنی عامیل بن راحیل و بر وایتی بن شرا حیل
 گویند عامیل مردی بود از بنی اسرائیل بکثرت مال و منال موصوف
 و به بخل و امس که معروف و برادر زادگان فقیر داشت و چنانچه
 بایشان نمیداد آن دو برادر زاده اتفاق نمودند که عم را بقبل سارند
 و اسوال او را بارت تصرف نمایند و فرصتی بسته عامیل را بر حرم
 کار و هلاک ساختند و روایتی آنکه مر عامیل را دختری بود و برادر
 زاده اش فقیر بود و به مال خویش طعم کار و هرگز این عم نسبت بوی
 نمی نمود و برادر زاده گفت حلیه نسایم تا او را هلاک گردانم و چون دارش
 بعضی از من و دختر کسی دیگر ندارد دختر را در عقد خویش در آورم و تمام
 مال عم خود را تصرف نمایم روزی با عم خود گفت کار دانی رسید

تجارت و شتایی آورده اند که در سه پد و فروخت او سودی بسیار
 بنو قریظ و چون در میان مردم بفرود افتاد مردم از آن متاع و متاع
 آن شخص بی حد و حصر اگر موافقت نمایی تا همراه یکدیگر بکار و آن بر
 رویم و چون تو به شرف و غنا شهرت یافتی باز رگان بخت و شتایی
 و از عمر این سود و سودی بدست آورده همیشه بتیر بگذرانیم با نخیله
 عم را با خود پیرون بر دو بودی در آورده اند که نام او ادی گیدوم
 بود چون میان دو سبط از اسباط بنی اسرائیل رسید ندیم ماند
 شده بود ساعتی با ساحت مشغول گشت برادرزاده فرستی منقسم
 شمرده سنگ برداشت و سر عم بالنسب فرو گرفت و انگاه فریاد
 بر آورد که عم مرا کشتند و این سبط قضیل از ایشان بود بآن سبط
 عداوت قدیمی داشتند خصوصیت یکدیگر برخواستند و قضیه بموکل
 علیه الصلوة و السلام رفع کردند بنا بر آنکه قاتل معلوم نبود حکم بقصاص
 فرمود چنانکه در شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدان عمل
 مینمایند و در تیسریگوید که حکم قتل قاتل و می معلوم نبودی و
 در میان دو دوی و بیاد و محله یا فتنه چنان بود که آن دو دوی قتل
 کردند یکی بهر کدام نزد یکدیگر بودی ولی آن قاتل اهل انقریه را جمع کردند
 و استفسار نمودی اگر قاتل و می معلوم شندی قصاص کردی
 و الا بنجاه نفر از اکابر انقریه را بیاوردی و گاو و سنخ و بچ کردی
 و آن بنجاه نفر بترتیب دست بر آن بقره مذبح میداد و سوگند میداد
 بانیطری که باشد الرب الموقر الی بنی اسرائیل ما قتلناه و ما علمناه

قاتلا و چو سوخته میخوردند دست المغنول بر ایشان ایجاب کردند
 تفاوت میان شیعیان و اهل بیت موسی علیه الصلوة والسلام همین بود
 بقره است بعد از آنکه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آن زمین
 را به یهود بیک قسمه کرد و یکتر بود و به ایشان طریقه که مذکور شد دست
 بر ایشان ایجاب فرمود ایشان گفتند که ما دست قبول کرده ایمیم
 ولیکن قاتل و سبی نمی دانیم و بر اوست و منه خود از حق تعالی است دعا
 مینمایم و بواسطه این حکم اختلاف در میان قوم پیدا شد ایوست
 گفتند که چون کشنده عاملیل را غیر از عالم العقیب یعنی دانند و عا باید کرد
 تا قاتل ظاهر شود و موسی علیه الصلوة والسلام دعا فرمود و وحی آمد
 که گادی بیاید کشت و مسقاری از گوشت وی بر آن مرده زد و تازه
 شود و قاتل خود را نشان دهد قال الله تعالی و اذ قال موسی لقومه
 ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة و چون ایشان خبر شنیدند و عقل
 ایشان ناقص بود و این امر از قیاس دور است و دانند گفتند
 آنچه تا نزد اله قصد چون یقین داشتند که ظهور قاتل موقوف
 بر ذبح بقره و رقص گاو و مبالغه نموده بنیاد اسحاق کردند و صفت گاو
 می پرسیدند تا کار بجای رسید که خبر نیل علیه الصلوة والسلام شروع
 کرده وحی آورد که چون بنی اسرائیل در یقین او صاف است آن بقره
 اسحاق و مبالغه مینمایند بقر تا گاو می پیدا کنند که نه بر باشد و نه جو
 و زنگش زرد و خوش رنگ بود و زراعت ناکرده باشد و آب شیرین
 باشد و گردش کار سخت ندیده و در موضع ناپاک نخورده و از وقت

تولد تا باینکه چون هیچ امر شاق سکنت نشده باشد و این عباس رضی الله
 عنها میگوید که اگر بنو اسرائیل در سی ساله اوصاف آن بقوه مبالغه
 هرگاه که فرج کردند مقصود بحصول می بریوت و چون ایشان بسیار
 و اسحاق بسیار نمود و لاجرم کار بر خود و شوار کردند تا گاو بی بضیفت
 پیدا کردند و بعقبت غالی بدست آوردند و کیفیت واقعه گاو چنان بود
 که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و در او را سی ساله صغیر و آن مرد گوساله داشت
 آن گوساله را بصحرای برد و با حقتالی مناجات کرده گفت خداوند ای یکتا
 را بتو میسپارم تا فرزند من کبیر شود از نیکو ساله متسی باید بعد از آن
 آن مرد فوت شد و آن گوساله در صحرای بود تا آن کودکی کبیر شد و گویا
 هر که با آن گوساله تقریبی آن گوساله از وی تفر نمودی و چنانکه گفت
 و آن فرزند را چنانکه باریت بار و نسبت به مادر فرمان بردار بود و فقیر و مفل
 الحال چنانکه روز بصحرای رفتی و ایستادم آوردی و پدر و ختی و کیش از
 بهاء آن بروج پدر بصدق کردی و یک نیزه دیگر در فقه خود و باور صبر
 نمودی و شب را قسم کرده بودی و ثلثی از شب بخواب بگذرانیدی و در
 بطاعت حق تعالی و ثلثی بخدمت مادر و هرگز مادر را خلافت نکردی
 روزی این فرزند منادی شنید در بنی اسرائیل که گاو بی بضیفت
 کلاست که بهر جایی که گوید بخیریم پس مادر را از آن حال حکایت کرد مادر گفت
 این فرزند ترا گوساله است بی بضیفت که از پدرت میراث مانده است بفرمان
 مرغزار و اگر روزی تو باشی حق تعالی تو رساند و چون نظرت بر آن
 گوساله افتد بیالای بندگی برود و گویا بخت خدای ابراهیم جل و علا

که پیش من آتی و چون پیش تو آید گوی بختی خدای برده همسیر من
 که مرا مطیع و منقاد گردی و چون انقیاد تو ننماید او را گرفته با خود بشهر آورد
 بعد از آنکه بسیر بر طبق نشانانی مادر در وصیت او عمل نموده آن گاو را بدست
 آورد و بشهر می آورد در راه ابلیس با وی بصورتی شبانی بیمار ملاقات کرد
 پیش وی آمد و گفت مردی شبانم و گاو وی دیشم که بروی سوار شد
 اکنون از من گریخته و من در طلب او ترو و بسیار نمودم و ضعیف و ناتوان
 گشته ام و از غایت ماندگی قوت پیاده رفتن نداشته و بر من رحم کن
 و مرا برین گاو و نشان تا بزمه خود رسم و در برابر این جهان که بمن شیر
 پیری یک سرگاو دیگر بتو ازانی دارم انخوان در جواب وی گفت که
 صاحب این گاو مرا اجازت نداده است که کیسی بدم گفت اگر مقصود از من
 طلب زیادتى است گاو بدیم جوان را بامیکرد و شیطان در بدل می
 افروزد تا بدو گاو رسانید جوان قبول نکرد گفت مرا بزرگوار بنمای
 قدمی که گاو بردارد در می بدم گفت نشانم گفت بهر قدمی دیناری
 بدیم گفت نشانم اگر همه ملک دنیا بمن دهی قبول نکنم و صاحب این گاو
 را خلاف ننمایم این نصیحت انخوان در اند گفت اگر تو آدمی را نصیحت
 تو حاجت نیست و اگر شیطانى اعوذ بالله منك ابلیس از وی بگریخت
 و بصورت مرغی پیش ان گاو آمد و گاو از وی بر سیده بر مید جوان
 همان سوگند که مادرش تلقین نموده بود و گاو فرو نمود و باز گاو مرد را
 منقاد شد و او را گرفته با خود بشهر پیش مادر آورد و مادرش گفت
 بپازار برو و بفروشش گفت بچند فروشم گفت بسد دینار بشهر مارضا

سن که مادرم جوان انگا و را بیا زار آورد و فرستاد بصورت آدمی
مرد را پیش آمد و گاو را خریداری کرد و گفت بچند فروشی گفت بله
دینار بشه طر رضای مادرم نوشته گفت بشش دینار بمن بفروش
بی رضای مادر گفت نفروشم و بخانه باز آورد و روز دیگر مادرش
بشش دینار بفروشی رضای من همان نوشته بخویداری آمد
و گفت بد و از ده دینار بمن فروش بی رضای مادر گفت نفروشم
بی رضای مادر و باز آورد و دیگر روز مادرش گفت بد و از ده دینار
بفروشی رضای من جوان بیازار گاو را برد و کتالی همان خسته
را بفروستاد و بیاد و گفت ای پسر مادر خود را سلام بپسان و بگوئی
که خریدار اینکاه و سوس پنجه است علیه الصلوة والسلام باید که تا پوست
اینکاه و پیر زنگنه نفروشی و روایات دیگر نیز بر وجه مختلفه در نیایا
بورد و در سیده چنانکه بعضی از ان در تفسیر سحر الدرد بعضی دیگر در تفسیر
حدائق السحاقین ایضا کرده ایم اینجا مطالعه یابید که القصه نبوا سیریل
در بهار گاو میفروند و در خریدن آن عجب بیمنه اند تا قرار بدان یافت
که پوست گاو را پیر زرسنج کنند و برین بیم مادر و پسر راضی گشتند و
از مال مقتول انگا و را بخیریدند بعد از ان هیچ کرده یک عضو آن بر این
مقتول زدند و حقا که محی الاموات است جل و علا بقدرت کامله آن مرده را
زنده گردانیده برخواست و خون از رگهای روی میرفت و بعد از ان گفت
که قاتل من برادر زاده های من اند که اکنون مدعی خون من ایستادند
مرا بجهت طمع در میراث کشتند این گفت و در حال بغیث او و میراث

که چون قاتل غامیل ظاهر شد و معلوم شد که هم داوران وی بوده اند
 حقتاً ایشانرا از میرانم محمد و مگردانید و ایشانرا بقصاص حکم فرمود
 و بهود گویند که انگار و اسوخته خاکسترش را تسلیم میبارونی کردند تا هر
 نوبت که مثل القضیه روی نماید از آن خاکسترش شری بر مقتول زن
 تا قاتل و قاصد معلوم گردد و مدتی مدید اینچنین در میان بنی اسرائیل
 قائم بود و علما میگویند که بیش از بیوا فقه قاتل از صورت مقتول خجسته
 میرانهای بر دوازده روز باز سوخته شد قال رسول الله علیه
 و سلم لا یرث قاتل عبد صاحب البقرة و ان حکم شلیح ماند تا بر وزیر قیاست
 و ان یقول امیر المؤمنین عمر علیه و عجله و عبد الله بن عباس و سعد بن سب
 و عروه و یغنی است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بدانکه اهل اشارت
 را در مقصد اشارت و نکات اشارت اولی قاتل غامیل را قبل
 صورت وی باعث و چسبیده بود یکی حرص مال عم و دیگر شهوة خمر عم
 این دو صفت ذمیه و پلایان داشتند تا حق دین و دیانت فرو گذارند
 و قاتل آن یگانه مبادرت جست لاجرم حقتاً او را از هر دو محروم
 ساخت و جان نیز در سه و کار او کرد تا دانی که بقضائی این دو
 ذمیه عمل نمودن موجب پیران دین و دنیا است و در صحف ابراهیم
 خلیل علیه الصلوة و السلام آمده است که مهلا مهلا یا ابن آدم قاتل
 مقتوم و احرایح محمد و ابیخیل مذموم و احمس و مخموم و الیایا
 لاتدوم و الرزاق هو احمی القیوم اشارت ثانیه اگر کسی سؤالی
 که خصوصاً در است بر زنده کردن بزرگوار است چه بود که امر نوح

بقدره و نمود جوابی که حکمتهای صفای بسیار است و محمول
 بشمار از ادراک شمه از ان قاصدا آنچه در فقه کثیر و انوار الشرح و کلام
 است که در فقه بقدره فواید بسیار بود فایده اولی آنکه در فقه
 نوع تقریبی بود بجناب پس خداوندی حل و علا فایده ثانیه نفع
 باکل لحم وی فایده ثالثه بر خور داری یتیم با خدمن و بی ستونی
 فایده رابعه آنکه یتیمی باشد مطالبه آنرا که چون خواهند بقصد خود و اولاد
 کردند البته بقدره اقدام نمایند تا بیکت آن بحصول مراد فایز آیند
 فایده خامسه آنکه تا است حبیب علیه الصلوة والسلام از نیوا قده اعتبار
 بگیرند و در تحصیل امور رشد و نمایند و در امثال او امر سرعت
 و رزق و تقشیر بسیار و کثیر سوال کنند فایده سادسه تا بیکت شر
 و احسان نسبت بوالدین مسلم شود که صاحب بقدره را بیکت خدمت
 مادر آیند و است می گشت فایده سابعه تا بزار باب بصیرت و جهاد
 و کافه فطنت متحقق گردد که موثر در انار است نه سبب زیرا که رسیدن
 عضو مرده بر مرده ممکن نیست که مولد حیات تواند بود بی تاثیر قدرت
 سبحانه و تعالی اشارت ثالثه اگر سالی برسد که حکمت چه بود و خدایا
 از میان سایر قرائین جواب این سوال از تنه وجه است وجه اول آنکه
 تقرب بقرب این نزد ایشان چه یک بفضیلت بقدره بنود لاجرم از برای
 احراز آن فضیلت بان ماسو گشتند وجه دوم آنکه پیش ازین امر
 بعبادت عجل بعضی اشتغال بینوده اند و محبت او در خلوت ایشان مرکوز
 می بوده که در استر برانی قلوبهم البخل و بعد از ان بجناب ندی حل و علا

ربو مع کرده بسیار و در حضرت او اقدام نموده اند و حق تعالی خواست تا ایشان را
 باین مجبور ایشان بیاورد تا حقیقت توبه ایشان ظاهر گردد و انقطاع محبت بکل
 از صمیم قلب ایشان معلوم گردد و که ان فی التیسیر و حبه سیم آنکه تاجزای او فی
 بان یتیم حسن بجاورد و پدر و اصل گردد و که گادی با نصیفت گویند که در رد
 زمین مران یتیم را بود و پس والله تعالی علم بیک اشارت را این است
 اهل الحقیقه شیخ عبد الرزاق کاشی قدس سره در تفسیر حقایق التائید
 آورده است که چون ابراه اشارت بفتن حیدرانی و فرج او کنایه است
 از قطع و قس وی از بهای وی که آن هو اقایم مقام روحست مرد را
 بسکین ریاضت و شکر مجاهدت و شیخ المشایخ روز بهان قدس
 الله تعالی روحه الغریز در تفسیر عرالیس آورده است که حصفالی امر
 فرمود بقتل زنده از برای احیاء مرده نامر سالکان طریق تحقیق را
 تشبیهی باشد که دل مرده را زنده کردن بنور معرفت بیشتر گردد و در هر لحظه
 قیل نفس با انواع اجتهادات و ریاضات بجهشتی که از ذات سالک
 همین بیکل مانند عاری از کل صفات چنانکه هیچ اثر از آثار صفات
 نفسانی بجهت بقا صورت فراهم حقیقت روحانی نگردد و خستری ماند
 بی حقیقت و دل حقیق گردد و بی رسم و تحقیق کما ینبغی با جمیع صفات
 که در قرآن مذکور است و صفات نفسانی مناسب آن در تفسیر حدیثی
 مفصلاً ایراد نموده ایم اینجا بهین بهت از کفایا و دلیل بر این
 چنانکه قوم موسی را علیه الصلوة والسلام گفتند که زنده را بکشید یا نه
 زنده گردانیم ترا میگویند که نفس زنده را بکشید یا نه بکش بر تو

شریعت تا دل نترازنده گردد اعم بنور ساطع و هر که بنور ساطع
 و روح انس زنده شد حیات طیبه رسید که هرگز مرگ بان نرسد و هر
 طریقت جمید بعد از وی قدس است و یکی از دوستان خویش را که از دنیا افتاد
 بود غسل میداد و در ولش انگشت مسجیحه میگرفت و میگفت اجوده الموت
 جواد ادا که او ما علمت اننا لانموت بل ننقل من دار الی دار و زنده
 و مرگ اگر دانی که چیست و زندگی مرگست و مرگت زندگیست و هر که
 اندر عشق میر و زنده شد و جادو دانی زنده پائیند شد و عاشقان را
 موتی فوت قناست و بلکه نفیست زین سدا تا آن سراسر است و نیم
 جانی بر فشان در راه عشق و صد هزاران جانستان از شاه عشق
 بساط سخن بد اندکده طایفه مرده بودند ماکتالی بحال قدرت
 خویش زنده گردانید از برای بهشت چیز اول عزیر بود علیه الصلوة
 و السلام که او را زنده گردانید از برای کشف شبیهت قائمات
 مات عام ثم لعنه و دیم قوم انمویل بود علیه الصلوة و السلام که این
 را زنده گردانید از بهر شفاعت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
 و هم الکوف خذرت الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم سیوم
 آن فکات و کس بودند از قوم موسی علیه الصلوة و السلام که ایشانرا
 زنده گردانید از برای دعوت ثم لعنناکم من بعد موتکم چهارم صحابا
 که گفت بودند که ایشانرا زنده گردانید از بهر فضیلت ثم لعنناکم لتعلموا
 ان وعد الله حق پنجم زنده گردانیدن موتی بود بدعا علی علیه
 علیه الصلوة و السلام از بهر محبت و احی الموتی باذن الله ششم

زنده گردانیدن مرغان بود از برای ابراهیم علیه الصلوة
 والسلام بحیث تاکید خلعتش نمود و عمن پایشک کعبه انقسم زنده
 نگردانیدن عاسیل بود بواسطه بقعه از برای عدل و حکومت یافتند
 اصغر بویه بیوضها بنشتم زنده گردانیدن زمین است بعد از موت
 از برای دفع شبهت و یحیی الارض بعد موتها بنم زنده گردانیدن
 خلایق است در رد و قیامت از برای عرض و محاسبت و عوضوا
 علی ربک صفاد استم زنده گردانیدن دل مرده است بنور معرفت
 از برای اظهار لطف و رحمت او من کان متیافا حیناه للشیخ
 الرومی قدس ه مرده بودم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
 دولت عشق آمد و من دولت پابنده شدم گفت کردیوانه نه
 لایق اینخانه نه رفتم و دیوانه شدم سلسله در زنده شدم تا اثر
 جان یافت دلم نور رخسان یافت دلم اطلسم جان یافت دلم
 دشمن این زنده شدم گفت مراد دولت او راه دور نچشم و اگر
 من از لطف و کرم سوی تو آئیده شدم ذکر توحید نبی امیر
 بصوب برتیه فاران و واقعات آن علماء فن تواریخ
 چنین ایراد نموده اند که در غره ماه ایام حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام مامور شد بانکه لشکر خویش را شمار کرده
 بر دقانه ثبت فرماید آنحضرت نفرموده عمل نموده از بسبب ساله
 تا پنجاه ساله بشمار در آورده شصت و سه هزار و پانصد و پنجاه
 نفر بودند و رای آنکه از بسبب کمتر و از پنجاه زیاده بودند و چون

از بیم فراغت حاصل آمد ابری که سایه ایشان افکند حقتا
 برای ایشان نغمه ستاد و مقرر آن بود که هر جا آن ابر روان شود
 بنی اسرائیل تابع آن سحاب باشند و هر جا که توقف نماید آنجا
 ساکن گردند آن ابر ترددی نمود و بنو اسرائیل در سایه آن ابر
 میرفتند تا در برتیه فاران سوار یافته بنو اسرائیل نیز مسکن خویش
 آنجا سفر ساختند و رخت افاست در آن بیابان انداختند و گویند
 که شعب بنیامین علیه الصلوة والسلام در آن اوان از مدین در برتیه
 فاران نیز یارت موسی علیه الصلوة والسلام تلقی حضور از آن
 فرمود و یاریت یکدیگر میبخشید و شادمان گشتند و حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام از برای وی مهمانی عظیم و دویمه جسم شریف
 فرمود و هارون را علیه الصلوة والسلام با سایر یمنیه و احبار
 و عظام و اکابر بنی اسرائیل در انضیافت احضار فرمود و بواسطه
 تشریف امور ضیافت تردد بسیار یکجمله الرحمن علیه الصلوة والسلام
 راه یافت حضرت شعب علیه الصلوة والسلام چنان دید که ریاست
 هر بطی را بشخصه که کجالت تدبیر و گیاست و اصابت راسی و
 فراست و مردانگی و فندرانگی متفرد باشد مفضول گرداند و در حل
 و عقد مهمات ایشان مطلق العنان سازد و هم پیش و کار جهاد
 در عهده او کند تا نفقه خاطر و تردد باطن حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام را تنفیض پیدا آید و موسی علیه الصلوة والسلام با آن
 شعب علیه الصلوة والسلام دو از ده نفر اختیار نمود و نقایب با

هر سبطی را یکی از آن روزها، تفویض شد و او سامی آن دو نوزده
 نقیب در عریس امام پیش از حمله الهی مذکور است بعد از آنکه
 ثعین انصاری بر سبط بنی اسرائیل مقرر و تحقیق گشت مدت هفتاد
 و نه روز در بریه فاران اقامت نمودند روز هشتم از ماه آب
 فرمان شد که تجنیز لشکر کرده بدینار شام روند و اراضی مقدسه را از دست
 حبابیر و عمارقه مستخلص گردانیده بقصر درآیند و مطلقاً از سبط
 جسم و ضخامت بدن و افراط قوت حبابیران نیندیشند و حفظ
 ربانی خل و علا و نصرت آسمانی ممد و معاون اهل توحید خواهد بود
 و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بموجب وحی سادسیه
 بکار سازی حرب عمارقه مشغول شد و بعد از ترتیب و تنبیه امور
 لشکر با اتفاق بنی اسرائیل روی بدینار حبابیران نهاد ذکر طریقت
 بنی اسرائیل از بریه فاران پیش بجانبان فاولیش
 و مقانله حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با جبابیر
 شام و ابتلائی قوم او ببلتیه و حوادنی که در آن ایام
 دست داده قال الله سبحانه و تعالی و اذ قال موسی
 لقومه یا قوم اذکروا نعمه الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم لوطا
 و اناکم الم یوت احد من العلمین یا قوم اذ خلوا الارض المقدسه
 الی کتب الله لکم الی آخر الآیات و نیز گانزد تفسیر ارض مقدسه
 که درین اثبت مذکور نیست اختلاف افتاده است مجاهد میگوید
 رحمه الله تعالی که طور سینا و حوالی آن مقاتل میگوید رحمه الله تعالی

۳۵۸: است
 که ایلیا است و بیت المقدس و بکلی میگوید رحمة الله تعالی زمین است
 و فلسطین و بعضی از زمین اردن و صحا که میگوید رحمة الله تعالی
 که رمله است و اردن و فلسطین و تذر و قساده میگوید رحمة الله تعالی
 که مراد از تنهام شام است و عکرمه و سندی رحمة الله تعالی میگویند
 که مراد زمین اریحا است و گویند که باعث برین امر که حضرت موسی
 علیه الصلوٰة والسلام بتوجه بان زمین مامور شد آن بود که چون
 ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام از بنار خانه کعبه فارغ شد ملائکة
 فرمود که هر کوه ابو قبتیس بر آید و نظر مبارک بر اطراف و جنوب
 ارسال فرماید هر چه در نظر شریف آنحضرت در آید از ان اراضی
 مجموع مخلص از ان و اولاد او باشد و چون بر آن کوه بر آمد
 اراضی کنعان و اردن و بعضی از دمشق فلسطین نظر میفرمود آنحضرت
 نقشه و بامراهی جل علا در آن ساکن شد و عمر شریف در آن بزم
 پاک گذرانیده هماغجا بدار بقا رحلت کرد و حق تعالی بموسی علیه الصلوٰة
 والسلام وحی فرمود که ای موسی از زمین مصر جایی شناسیت شمارا بهما
 زمین که میراث آبا و اجداد شماست رحلت میباید نمود و قوم را چون
 بحقیقت میل اقامت در مصر را چه بود نشئت بذیل غذا می نمودند تا
 موسی علیه الصلوٰة والسلام ایشانرا بحفظ و حمایت و فور عنایت
 حضرت جلال احدیت چنانچه و تعالی دل قوی گردانیده باینست
 تشریف دادند خالما انچه از جمله ضروریات معیشت ایشان بود از موسی
 علیه الصلوٰة والسلام استعما نموده گفته که ای موسی ساfran را

از چند چیز جابه است مرکب و زاد را حله و طعام و شراب و میان
 ما و شام همه بیابان خوشخوار و وادی جانب پارت حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ و السلام گفت آن را بگویم بجهل لکم من امرکم پس و منجر جا
 و آنرا رحم بکم من انفسکم یعنی پروردگار شما بر شما آسان گرداند
 چرا که نسبت شما از شما بخود مهربان تر است گفتند پس از حضرت او
 اسند عاکن تا از برای طعام و شراب و کسوت و راهیانشان
 فرماید و از برای مادرین بیابان سائبانی نصیب کند تا از آفتاب
 و حرارت آن مصون و محفوظ مانیم و در شبها نارگشت عله از نو
 برای ما ترتیب فرماید تا طلعت شب را بان مشرف گردانیم حفا
 موسی علیه الصلوٰۃ و السلام وحی شد بود یا موسی شنیدم آنچه
 بنی اسرائیل گفتند من میسر ایم آسمان را تا برای ایشان من بیاورد
 و با شهر و آیات من عبارت از ترنجبین و لیکن ترنجبین که طعم
 وی طعم نانی بود بر وزن و غسل آینه مقرر بر آنکه هر فرد از افراد
 بنی اسرائیل از آن پیمانه زیادت اختیار نکنند چنانکه قوت یکروزه
 بودی و در روز جمعه دو پیمانه بگرفتند و تا حصه شنبه نرسیده
 نمودند و ندی که در شنبه این وظیفه در خانه غیب مخزون بماند
 و از وایتی آنکه این من را بهر سال آرد می رشتند و نان می بخند
 و آنگاه تناول می نمود و طعم وی مثل شهدی بود که بر وزن
 و شیر سرشته باشند و دیگر احتقالی نبود که میسر
 امرکم مراد را تا از برای ایشان سلوی بر نراند و سلوی

بروایت مشهور در حدیث که او را اسمانی گویند و سمائی را دیگر گفته
 کرده اند و بعضی بکتاب فرستاده و آورده اند و بعضی روایات بخفته
 و بریان می آید و بعضی روایات خود و فرج میگردند و تناول میگویند
 و مقرر آن بود که در وقت رسیدن صبح قوت یکروزه از نیت عام
 بردارند که اگر از آنوقت تجاوز نمودی و در تحصیل آن مبادرت
 ننمودی حتی آنکه در آنروز فوت شدی و اگر زیادت از قوت یکروزه
 اختیار کردی البته بگنبدیدی و ضایع گشتی بعد از آن فرمود یا مگر
 انگشت کرد و در وقت نزع ثیاب جامها تو برداشته میرفت تا آنکه
 فرموده بودیم بجا فطرت و می همان سنگ از تو بره سیه و آن
 و عصا بروی میزن تا مالفدرت خویش اتب خوشگوار از آن سنگ
 بیرون می آید تا اسباط هر یک برای خود از آن اتب بر میدارند
 و دیگر از آن و هم تا بر ایشان سایه اندازد و هر جا میسرند
 با ایشان سیر کنند و هر جا قیامت نمایند بایستد آنگاه بموس
 علیه الصلوة والسلام بحیث لباس خود و اهل و عیال استغاثه نموده
 بودند و حق تعالی اجابت دعا نمود و موسی علیه الصلوة والسلام فرموده
 فرمود که جامهای گننه از آن اتب که از آن سنگ افتخا یا نیت گردید
 تا بحالت تجدد باز آید و چون و سح و چرک گیر و آتش اندازند تا سقید
 و پاک گردد و بعد از آن اراده الهی جل و علا مستغرق بدان شد
 که هر طفلی از مادر متولد گردد با جامه آید چند آنکه او نشو و نما نماید چنانچه
 نیز می توانی قیامت او در طولی و عرض بنفراید چون حضرت موسی

علیه الصلوة والسلام این وعده از حضرت حق سبحانه تعالی باینست یا مبلغان و یا
 خاطران یا ترائی یا بحال استیلا یا الیها حاصل اند آن هنگام باموسی علیه الصلوة والسلام
 قدم در بادیه نهادند و حق سبحانه تعالی بمقتضای وعده خود عمل فرموده این
 نعمتها باینسان عظام میفرمود و مدتی برین تسمیه میگذاشت تا باز بخت مو
 علیه الصلوة والسلام شتافت گفتند که مدتیست که طعام ما از من سلوی مقرر گشته
 و اکنون بواسطه مقرر طبع با من معلوم نتوان گذرانیدن و ما را احساس و بیاز و
 بقول نبیائات ارضی مهم است و ما کن تا ازان یغیبی یا بیم و بدان خورسند
 شوم و از قلم موسی بن نصیر علیه طعام دادند و مع ثمار یکب بخرج لیا
 ما نیت الارض من قبلها و قناینها و فومها و عهد سها و صلها حضرت
 موسی را علیه الصلوة والسلام ازین التماس مالالت روی نمود و گفت
 انشد لولن الذی هو ادنی بالذی هو خیر و فی طریق تو بیج و سر زلفش زانو
 که بمطو امصر فان لکم ما سألتم یعنی اگر توانید بمصر روید که اینها اینجا است
 آید زهی قوم جاهل که نبیائات ارضیه را بر موی سنا و فیضیل میبندند
 و طعام حیوانی را بر مایده روحانی ترجیح میکنند و موسی و هارون
 علیه الصلوة والسلام از قوط جهالت بنی اسرائیل و فسادت قلوب
 تنگدل گشته بر آن شدند که از میان قوم بیرون روند و اینجا بلان
 بی غایت را بحال خود باز گذارند اما چون انبیاء را علیهم الصلوة والسلام
 صبر و تحمل در مهات از لوازم است بآن سخنان مجتنب التفتات ناکرده
 دست در عروه و نقی شکیبائی زدند و منتظر امر الهی جل علای بودند تا
 از و رای پرده غیب چه خبر لعالم ظهور می آید و چون بنزدیک مدینه رسید

رسیدند به پیریه فارس و در آنجا رسیدند و حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
 فرمان داد که آن دو از ده نفر که بجانب خود منسوب بودند بر یک نفر
 و تخصص ببلاده عاقله روند و کیفیت اوضاع ایشان معلوم کرده و نزد
 باز آیند و نقیض آنی غصب مشوجه و یا در آن طایفه گشتند حکما یا لیسوا
 و اقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و اقبنا منهم انی غصب نقیض چون
 بنزد یک در آن ملک ایشان رسیدند بر و این شهر عوج بن عقیق که بضاعت
 جسته و عظمت بدن از سایر آنجا بسیاران اینیازی داشت بدیشان باز
 خورد و حال آنکه پیش از نیواقه در میان جبار به شهرت یافته بود که طایفه
 از جانب مصر بجای ایشان می آیند و همان ساعت عوج ابن هو از ده
 نقیب را گرفته در دستین خود را آورد و بر وایتی در دامن خود افکند و مخصوص
 بادشاه آورد که یکایک اینها را از آن لشکر نیکو بجای و مقاتله می آیند
 و چنین گویند که طولی است هر یک از نقیض که کوره از ده و از ده گز و عوج
 از پنج گز و شمشیر که کمتر نبود و لیکن در جنب جسته بر یک از آن عادیان کمتر
 از عصفور میزدند و از این مکر رضی الله تعالی عنهما منقولست که طولی قامت
 شمع نسبت و نرسه هزار و سیصد و سیه گز بود بدراع ملک که از درام عامه بقدر
 قبضه زیادت بود و ماهی از قدر دریا بدست آوردی و بر تابه خورشید
 بریان کرده تناول نمودی و در طوفان حضرت نوح علیه الصلوة و السلام
 در کشتی راه نیافت هر چند آب بر کوهها از غجاج یافته بود از زانوی عوج
 درنگ نداشت بود و عمر وی بسنه هزار سال رسید و عاقله و را بدست حضرت
 موسی علیه الصلوة و السلام پالاک گردانید چنانچه در محل خود بسین گردید

و مادر این عوج عشق بود و عشق دختر آدم بود علیه الصلوٰه و السلام رحمة
 وی نیز سبز رنگ بود چنانکه هر جا بنشینست یک جریب زمین اساطیر کرد
 و درازی هر انگشت وی بسه گز بود و بسیر انگشت دو ناخن داشت تینر بر
 و دواس اول کسی اندو لا دو دم که در دنیا فساد کرد و از کتاب خویش
 نمود و او بود لاجسد و مقتضای ماران بروی گمانت هر کی بهار هیل
 و گرگان هر کی بجاست شتری و اگر کسان هر یک بهار بهاری تا او را
 بنماست از کتاب انیفل نال پسندیده هلاک گردانیده خوردند و حجت
 الی القصر روایه عرابی است که چون عوج بان لقب را شنید و شنید
 ایشان را در دامن کرده بخانه آورد و پیش زن خود بر زمین ریخت و
 گفت بدین که این نوع مردم باین مهیت وضع مهیت بمقتضای آئینه
 خواست که ایشان را بیزیرتدم در آورده یا مال گردانند زن گفت که
 این ایشان را بمیان قوم باز فرستی تا غفلت و مهیت و کثرت قوت بمقوم
 لشکر باین خویش باز گویند عوج چون زن قبول کرده ایشان را باز کرد و ایشان
 از اخبار و آثار و غرائب و عجایب آن شهر خواستند که چیزی معلوم کرده
 بمیان قوم خود خبر باز گویند بباغبان و میوه دار ایشان گذر کردند هر
 خورشید بگو ایشان را نیز گئی بر تبه بود که پنج نفر از او سبک با قوت با یستی
 که تا او را برداشتی خوشه را خوب در میان آورد و چند نفر برداشت
 و بنوبت می بردند و کینه آثار را از دانه تهی کرده پنج نفر یا چهار نفر و در
 آن شستن توانست القصر فقیه آن بعد از شایسته احوال و معاشه اهل
 بفرار یا چوخت بیجا نیست اسیر نیل مراجعت نمودند در انشا و راه با یکدیگر

مقرر گردانیدند که هیچ روی مهابت و تسلیم در مقابل ایشان نباشد و
 بغیر از موسی و هارون تعلیم الصلاة والسلام با دیگرانی حکایت نکنند
 چون بنی اسرائیل مردمی ضعیف البدن خفیف الراهی قلیل الهمة بودند و
 بی شک چون حال این طایفه را معلوم کنند از حریفان نمایند و انوجب تبلا
 و سبب نزول بلا گرد و یقیناً بلشکرگاه آمده ده نفر از ایشان تقصیر عهد
 نمودند و شوکت ذات و عظمت استعما و یازدهانی اسرائیل در میان
 نهادند و اما یوشع بن نون و کالوب بن یوشنا در کمان پیکر کشیدند
 و لشکر موسی علیه الصلاة والسلام ایشان را نصیحت کردند و دلاری داده
 نصرت و فیروزی وعده فرمودند بجای می رسیدند و چند انگلیش
 و کالوب زمین شام را دید گفتند و ایشان را بر فتن ترغیب نمودند و حجاز را
 جباریه را سهل انگاشتند سلفاً یعنی ایشان التفات ننمودند و موسی
 متفق انگاشتند گفتند هرگز مباد که ما در آن شهرن در آئیم و چگونه بپای
 و یا طمع کنیم که ما را قوت مقاومت ایشان نیست و با موسی علیه الصلاة
 والسلام گفتند که اگر ترا میل حکومت و تصرف آن بلاد است آفرینست
 و رباب قحطالانا ههنا فاعدون موسی علیه الصلاة والسلام اندر مرد
 قوم و غضب فرشت سر سجده مضاعف و گفت رب انی لا املك الا نفسي و عیالی
 فافرق بنیاء و بین القوم الفاسقین و یوشع و کالوب بنیاء از غایت
 وضاحت که بواسطه جبرالت و قنات بنی اسرائیل بدیشان راه یافته بود
 جامها برتن بجا کردند و مسجد نهاده بحضرت عزوجل علامت ببالیدند
 درین اثنا ناگاه آری در هوا بدید آمد و خطاب می فرمود از آن سحاب

نازل شد که ای موسی این شعبه بنده اسرائیل را کی خصیان و زندقه و
 آیات واضحی را انکار کنند آخر منی اندیشند که بکنیز از طرفنا لعینید همه را
 هلاک کنم و از برای تو جمعی دیگر احضار فرمایم تا بدیدم تو را حضرت موسی
 علیه الصلوٰۃ والسلام گفت یا رب اگر از کمال قهاری و عظمت و تمام خود
 این شعبه را هلاک کردی و این در ملک تو هیچ خصمان بدیدنیاید ما بر پیشانی
 بعد از اینها بیایند و افشا و عداوت نماید و بشنوند سبب عقوبت ایشان
 و عای مراد شوند و گویند که موسی قوم خود را بجز نتوانست بود بدعا
 هلاک گردانید انگاه گفت یا رب صبر کن طویل و نمک کثیر و انت انتقام الله
 فاغفر لهم ولا تهلکم لعنته چون اینها جات معروض جنبان پس گردانید
 و دیگر باره خطاب آنکه ای موسی دعای تو اجابت کردم و گناه ایشان تو
 بخشیدم اما چون فاسق شان خواندی ایست و جلال خود که غیاز بندگان
 خاص من تو و برادرت هارون و کالوب بن یوسف است نبی اسرائیل
 را درین بادیه بیخ و سر سبز نگاهدارم و بگذارم تا اجساد این جماعت در
 بیابان نابود گردد و در روزگارشان بخواری هر چه تمام تر سپری گردانم
 و بعد از آن مخاطبات اجزای آن ده نفر که خبر عمالقه را ایشان کردند
 فرو رنجیت و اجسام ایشان بگذاخت و چون آب روان گشت به اعناق
 زمین بتنگشت و بنوا اسرائیل در آن بادیه ماندند و در بلاد جلا و قضا
 و عنا مأخوذ و محاصره شدند و باندک فرصتی حضرت منتقم جبار جل جلاله
 نامرادی و ذلت و خواری و سبک بر ایشان گذاشت و روز بروز
 محنت و بلیت بر نبی اسرائیل مضاعف میگشت تا در مدت چهل سال قری

اجتماعت که در بیابان خاورینش بسدی بودند مافوق بستان ساله و
 دون پنجاه ساله به شصت و فانی گشتند و کلی نفر از ایشان خلاصی
 نماندند مگر یوشع و کالوب و روایین که در نیده هر چه از بنی اسرائیل
 فانی گشتند همان مقدار از نسل ایشان پدید آمدند چنانچه در وقت خروج
 از تپه سینا به لشکر کردند و سوازی بود در تعداد ایشان در وقت خروج
 در تپه سینا زیاده است و نقصان و ذالک بمقدرة الله تعالی المکرم الکرام
 جل جلاله و هم نواله و علماء را در سبب احسان بنی اسرائیل در دنیا و اوست
 بیشتر برآیند که سبب ماندن بنی اسرائیل در آن بیابان و عا
 بلعم بن باعور بود و او انجنان بود که چون عوج بن عقی مرآن دوازده
 نقیب را گرفته پیشش فاجوس نام برد که قدوی صد و پنجاه گز بود و
 عرض وی هشتاد گز و با کلا گفت که ای ملک این نوع ضعیفا بقصد اهلک
 و اسبصال ما آمده اند سخا هم که جمعی از لشکر خود و فبرستی تالشکر ایشان
 احاطه نموده و مقدار ایشان تخمین کنند آن هنگام من ببنده
 هلاکت ایشان را قابوس جمعی بفرستاد تا لشکر موسی را علیه الصلوة
 والسلام حوز کرده خبر آورند که موسر ایشان فرستاده است در فرنگی
 عوج کو بی بیدار و سنگاف مقدار فرستاده در فرنگی ببرید و بر ستاده
 بغیر میت قتل و هلاک لشکر موسی علیه الصلوة والسلام آمده حقیقتا
 در بار ابره شهادت بدریای که معدن الماس است و در آنند و بر ستاده
 الماس گرفته بدستی سران لعین سواران کرده آن گرفته و لغیرمان خدا و
 جل و علا امکو را سواران کرده در گردن آن لعین بکشدند چنانچه

که عروج را بمجال آن نمائند که بر است و چپ نگاه نوازند که در عتق است
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام وحی فرستاد که ای موسی دشمن ترا بدین طریق
 بمقتید گردانیده ایم و غلی از اعلان سنیت بحال قدرت برگردن وی نخواهد
 ایم اگر با دشمن دست بردی خواهی نمود و وقت حصر است علیه الصلوٰۃ والسلام
 عصا برداشته بطلب وی بسیر و آن چون او را بدین حال مقتید دید
 و قدمها برکشیده گردید و عصا نیز در ده و مقداره گردید دیگر بر حست و عصا
 بر کعب وی زد تا وی از پای درآمده و قتل وی مبارک است شود بدین
 حقیقت خوف خوشت و رد عمل مخالفه شما تا از موسی و شکری و ترسان
 پادشاه ایشان قوم خود را خوانده با ایشان در امر موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام و شکری مشورت نمود و گفت که اینها قومی اند که بیملکیتی که
 روی در آوردند آن بلاد را سخو گردانیده بر اهل آن بلاد استیلا
 یابند و واقعه عون اهلک ویران و دلیل قول خود آورد قوم وی گفتند
 هر گچا که عاملی که گردوی اند با قوت و شوکت با این قوم بجاریه و متقاتله
 مقاومت نتوانند نمود و ضرورتا نشب بذیل داد و اعانت امور خود
 باید نمود و استغاثه بهم و او عیبه صلح و گوشه نشینان باید کرد و از جمله
 انبطا که مردیست در نواری ملک تو که مرد را بلعم بن باعور ابن لوط بن
 باران بن تاریخ گویند و این تاریخ از دست پدر بر اسم علیه الصلوٰۃ
 والسلام و وی مردیست که در چهل و چند سال زراعت و پیشین و هم عظم
 مرد را دست داده و دعای وی سبب است بوی التجا باید نمود تا
 برین قوم دعا کند تا از کید و کفر ایشان محفوظ مانیم با پادشاه ایشان

که موسوم بود به بالی بن صافور بلعم با محور را بطلبید و با وی قوی نموده
 گفت که ای بزرگوار دین مدیت که بخت جو از تو شرفیم و دقایق
 حسن مجاورت با تو مرغی داشته ایم و انیمو یعنی موسی علیه الصلوٰه
 و السلام بر زمین باروی آورده و در صد دستمال افسانه و قول
 ما است و چنانچه ملک مصر را پیش خود فاسد کرد و انید اکنون ملک
 ما را نیز میخواهد که همچنان سازد اکنون ملتمس از تو آنست که روی بفرمای
 آورده بر ایشان دعا کنی تا بیکت اسم اعظم شریفشان از ما دفع
 گردد بلعم گفت من چگونه بروی دعا کنم و حال آنکه دین وی موافق دین
 و وی پیغمبر نبی اسرائیل است اینجا و مناسک احوال من نیست این بزرگوار
 گفته باز بگویم خود مرا جفت نموده گویند استعدا قوم و استغفار
 وی چند نوبت اتمار یافت تا بعد از آن ارکان ملک با بادشاه
 گفتند که ما چنین شنیده ایم که ویرانیت جمیل و بلعم از قول و قربان
 وی بخا و زبانی نماید با آن زن تقرب با یحسین و یهدایا و عطا یا
 بر آن داشتن تا بلعم را بدعا و لالت کند و مقصود حصول پیوند و گویند
 که طاسی از زر و شیخ پراخته اند و نه بدین زن فرستادند و
 گفتند چنانچه مرد اطاعتشده مان اهل خود نماید اطاعت هیچکس نداشت
 طمس آنکه بصر طریق میسر گردد شیخ را بر آن داری تا در حق زطایفه که
 استیصال ما با بنحانب توجه نموده اند دعا کند تا از ایشان باز یهیم
 زن آن هدا یا قبول نموده پیش بلعم آید و بطریق خدام سخنان میسر
 صوابی القادرین گرفت گفت ای شیخ انیمو و چندین است

که تو در میان ایشان و هرگز از تو هیچ چیز استماع نکرده اند و هیچ امر
 بجز جرم نموده اند و اکنون تا دشت قومی مرا ایشان را پیش آمده و بتو الحاح
 نموده اند و البته که سخن ایشان زدگنی و در کفایت مهم ایشان کوشش ست
 بلم علم غرض خویش در میان او زد زن گفت حق تعالی مکافات خیر دوست
 دارد و احسان در باره اصحاب استحقاق شمار و بلم گفت مرا از غیب دستور
 نیست که بر نفیوم دعای بدکنم زن گفت که دیگر نوبت استخاره نموده ببرد
 و اگر حق تعالی این امر را مکرده دارد ترا از دعا باز دارد و مبالغه میکند
 تا شیخ برانان خود سه ارشاد بعزیمت دعا بیرون آمده ببرد
 دو کوه رسید چنانچه از آستان بفرستاد تا میان این دو
 کوه را ببال خودسد و گردانید و راه بلم بر لبست چون بلم بر سر
 ایستاد یعنی نمود و دانست که اجازت نیست لاجرم مراجعت نمود و زن را
 کیفیت واقعه بیان کرد زن باز دوسو ساله قاز کرد و گفت شاید انداد
 طریق مبینی بر امر دیگر بوده باشد ترا بدعا و نماز انجامایید کرد و بعد از آن
 از حق تعالی استیذان نمود و شاید که اجابت دهند بر سبیل جرم اذعان
 عالم غیب تحقق پذیرد بلم بنماز و دعا پرداخته استخاره نمود و در واقعه
 دید که مرد را گفتند این عالموانست و لیکن آن شست فافعل اگر خواهی
 بکن دور و این امر مبینی بر وعید بود چون واقعه نزد زن گفت
 زن گفت ای بلم این اجازت است نه وعید زیرا درین امر خیر گردانیده
 اند و اگر چنانچه نخواسته و مکرده داشتی ترا فرمودی لا تفعل بلم علم
 بکلام زن گشته بیرون آمد و متوجه مسکرموسی علیه الصلوٰه و السلام

گشت چون حضرت موسی را از دور دید و توجیه ایشان بجانب شام
معلوم کرد و بد موسی و قوم وی نشیب با سم اعظم نموده لغزین کرد و تحقیق
بحسب اسم اعظم دعا و دی سبجاب گردانید و حضرت موسی را علیه السلام
و السلام با قوم وی در نیه سگردان ساخت تا چند کوشش میکردند
از ان بیابان که با شهر و ایات شش فرسنگ و در دوازده فرسنگ
بود و بر وایت دیگر هفت فرسنگ در هفت فرسنگ بیرون آمدن
نخواستند تا هر صبح که اعلام زلفیت جمشید بخورشید بطارم ز برجه
قامت قصر هفت اشنام پدید آمدی بنو اسرائیل غریمت کوچ مصمم گردانیده
از منزل خویش روان گشتی و تا شب سمی نمودی و چون غاشک شینام
بر روی اینغروس آتوسی عماری کشیدی و مسافران از سمی باز
مانده میل تیرول کردی هم منزل ولین که از اینجا رختال نموده بودند
حلول نمودی حضرت موسی علیه السلام چون مشاهده خیال
نمود و جمیع مناجات کرده گفت خداوند اینچه حالتیست که بر ما طاری گشته
و روز روشن بر مثال شب تاری شده درین بیابان سرگردانیم
ایم و راه نجات از بنور طه باز نمی یابیم و تو خود مرا امر شدی که بیابان
شام روید که آن زمین میراث ابا و اجداد شماست ای ابراهیم و اسحاق
و یعقوب علیهم الصلوة و السلام تحقیق و حی فرستاد که ای موسی مردیست
درین بلاد نام وی بلعم بن باعور ابن لوط ابن یاران و دی از اولاد
انبیاء است و اسم اعظم خود با و کرامت فرموده ام صحبت اکر ام ابا و
اجداد وی میل بدینجا کرد و با وجود انکه آیات بنات بوی نمودم

و آنرا بکرات نسخ فرمودم و او را دزن و هوا نفس می قبول ثبوت
 نموده و بعضی دنیا فرسید و داده ببردن آمد و بر تو و پرستگرت
 دعا کرد و من که خداوندم حل و علا در آن روز که تنها می آفریدم و زمین
 گسترانیدم چنین حکم فرمودم که هیچکس را باین نام بخواند مگر آنیکه اجابت
 کنم و اگر چه آن دعا شکسته ضرر فرشتگان مقرب و زوال زمین و آسمان
 باشد لاجرم آن دعا در حق تو اجابت کرده از زمین شام ترا باز داشتم
 و درین بیابان سید گردان گذاشتم حضرت موسی الصلوٰۃ الله تعالی
 و سلامه علیه گفت ای حق تو رب که من شنیدم فرمودی و مرا تعلیم فرمودی
 و بحق آن نام پاک در تو رب مندرج گردانیدی و بحق خوشنمید تو و
 بحق تعظمت تو که چنانکه دعای وی در حق من اجابت فرمودی دعای من
 نیز در حق وی اجابت فرمای حضرت موسی و او ای موسی ما کن آنچه میخواهی
 که مغفون با جابست حضرت موسی علیه الصلوٰۃ و السلام گفت ای از
 تو درخواست مینمایم که آن هم اعظم که بوی عطا فرمودی از وی باز
 داری که او را استحقاق و اہلیت آن نیست که سیکه رشوت قبول کند
 و بظلام دنیا میل نماید و بهوای مراد زن عمل کند و اطاعت فرمان
 بادشاه ظالم کند سبب نیست که معرفت و ایمان نیز از وی سلب کند
 و او را قرین کافران و رفیق جاحدان گردانی تا بخل و نکال دنیا
 و آخرت مبتلا گردد و حضرت موسی فرمود که دعای تو ای موسی در حق من
 اجابت کردم و تو معرفت از سبب و سبب گردانیدم و اسم
 اعظم بر وی فراموش ساختم و او را زندقه گردانیدم و گوی

اول کسیکه در اسحاق کتب نصیحت کرد وی بود و از وهاب بن سبئه روان
 کرده اند و رحمه الله تعالی که بلم بدرعای بدرجی بنی اسرائیل بر مرکبش نشاند
 شد و روز اول زوهای عظیم مرد را پیش آمد از آن نزد ها که نزل باز
 روز دوم باز نشاندن پیش پیر و ن آمد فیله راه بردی گرفت
 مراجعت نمود و روز سوم کو بی عظیم طریقی وی مسدود گردانید باز گشت
 روز چهارم باز بر مرکب سوار شده بهر چند سعی کرد مرکب وی از رفتار
 باز ایستاد فرمان وی نبرد با مرکب زجر نموده گفت ای نمون برو و جربا و
 بسخن در آمد و گفت فرشته در پیش من ایستاده است و مرا از رفتن باز میدارد
 و این قوت باز گشت و از آخر پیاده شد بر سر راه آمد و بدعا خدا ام نمود
 و نیز از وهاب منقولست رضی الله تعالی عنه که بلم مرکب را گفت که بنبر
 در سبب اتصال قوم موسی علیه السلام است که جمعی از زنان تابکار که
 بحسن و جمال آراسته باشند و بزور را بهیر آراسته در میان لشکر ایشان
 فرستند که در میان ایشان جوانان بسیار اند و از عیال دور مانده شاید
 که بغواش مبتلا گردند و بشامت زن حاضر غالی ایشان را بجهت مبتلا گردانند
 بنا برین سخن فساد دیگری که در دست آینه زنان فاحشه را آراسته بهر ستم تجارت
 بخیمهها و بنی اسرائیل فرستادند مردی از قبایله شمعون باز فی لبس و تنوع
 بود و یوشع بن نون هم زانی در هم زانیه را میبستند که دره از خیمه بیرون آورد
 و در میان بنی اسرائیل مسناوی کردند که هر که با نخیل ناپسندیده اقدام
 نماید با نخیل مبتلا گردد و آن فواحش را از میان قوم بیرون کردند
 بنوی زن را در میان لشکر موسی علیه السلام و السلام و باید بداند تا

هفتاد هزار کس در آن انقلاب بکشت افتادند و باقی در میان
 سرگردان بماندند قطعت کرجون تاج ایمان از تبسم میر بودند
 و در وایع عرفان از سیر وی بسیر و نیکو شدند و آنوقت هشتاد هزار
 مومن را از ایمان عاری گردانیدند و خلعت ایمان از ایشان سلوختند
 آری هرگاه اثری از آثار فیهاری ظهور کند و در صد هزار مظهر ظاهر گردد
 و همه را بطبع پنجه سیاست از تخت عرفان بپا و به خذلان بکنند و همچنین
 چون اثر لطف الهی و انوار رحمت خداوندی جل جلاله حایل نماید صد هزار
 بیگانه را استنسا سازد و ناچشم را بدار نعم بشدل گردانند شنیده باشی
 که چون خطاب بانار کوفی برد او سلاما علی ابراهیم متوجه آتش نمود و
 گشت از تمامی تشبهار روی زمین حرارت مسلوب گشت و همه اشکها باطلها
 و ریاحین گشت هر چند خطاب بآن یک آتش بود اما چون خطاب لطف
 بود همه تشبها بیک آتش خلیل برآمدند و خود را در عرض خطابه الهی
 جل و علا در آورده و در بیت تا مگر زایل خطاب تو تو انهم بودند تمام
 هر کس که میری بنده جوابت گویند نصیحت پذیر و پیش لبم باخوار که
 مدت چهار صد سال در صوامع و زوایا بطاعت و عبادت میبادرت
 جست و داد ریاضت و غزل و مجاهدت بداد و مرا از علوم و معارف
 بهره کامل و خط شامل داده بودند تا بر تبه که گویند هرگاه وی با فاق
 علوم اشتغال نمودی چهار صد و اربع و درین در مجلس می نهاده و در
 دو انهای دیگر همه فواید علوم و می نویسنند ایشانست میل بدینا
 و اطاعت فرمان زن همه علوم شرعیات بعد از کشت و سعادت نشر

بشما و تش منتقل شد و از معانی انسانی عاری گشته با خلاق سخنان
 متمثل گشت تا خستگی فرمود و تشنگی گشت تا در روایات آمده است
 که روز قیامت صورت بلغم را بسنگ صفا کهنه دهند و صورت او را
 در بلغم بوشانند و اهل اشارت میگویند که بلغم بواسطه علی حقیقت که مناسب
 صفات کلیت بود و متمثل بکلب آمد یکی آنکه سنگ را هر چند صاحب وی
 با انواع تکلفات تربیت کند و اسبابا وی جمع دارد و او را همراه
 خود ببرد چون در راه مرداری بیند یا آن مرد ارش فلول گردد و حساب
 خود را فرو گذارد و همچنین ملکات الی بلغم را نیکو میدانست و با اسم اعظم
 و علم لدنی تکریم گردانیده بود چون جبلت وی پاک بنمود و در نهاد وی
 طبیعت سنگی موجود بود و لاجرم بدنیای مردان سرود و او را و از کمال
 دون یعنی باین حدیث مخزون گشت لاجرم فرمود و تشنگی گشت تا کلب دیگر آنکه
 هر چند در ذات سنگ صفتهاست که پسندیده است بر مثال قناعت
 و دوام خدمت و ملازمت است آن خداوندی خویش و مراد است اموال
 و مجامعت و ایامی و امثال اینها اما کلب پسندیده است که همه صفات
 را مغلوب بگیرد و با وجود این اخلاق مرد را بخش العین میسازد و آنرا
 آزرده گشت و چون موسی علیه الصلوٰة والسلام در آن دیار غریب بود
 و وی در صد و آزار آنحضرت در آنجا با وجود اینهمه کمال بر مثال سنگ است
 قرب و دور و بنیاست که نمیند گشت بطرد و لعن ابدی گرفتار شد و ذکر
 نعمتها که بنی اسرائیل بان مخصوص نبوده اند که امرته لبنیه
 موسی علیه الصلوٰة والسلام قال الله تعالی یا بنی اسرائیل

از ذکر و اتمشی الهی نعمت عظیم و اگر چه آن نعمت باریک داشت از خضر و نوح و
 ولیکن آنچه در قرآن و اخبار مذکور است چند نعمت اولی افضلاق بوده و بخت
 ایشان از مذلت فرعون و نمرود و بنیان بود و اهلک اعدای ایشان
 و میراث دادن و یار و اموال ایشان به بنی اسرائیل و دیگر انزال
 تورات و اظهار شریعت و بیان احکام و تحقیق آنچه بدان محتاج بودند
 از امور دنییه و دنیوییه و دیگر آنچه در بنیه ایشان کرامت فرمود و
 ایشان با وجود آنکه در رعایت آداب تقصیر میکردند محتاجی در توفیر
 نعمت و تکثیر عطیت میفرمود و آنچه آن بود که ایشان را موسی را علیه السلام
 و السلام گفتند که ای موسی ما را از خانمان بسیر و نواز و از
 عمران و بنیان میفازات سرگردان گردانیدی و درین میانان خود
 در تاب آفتاب بی سایه سرمای بازداشتی چنانکه بیاسخ خاطر ما را خضر
 موسی علیه السلام و السلام از برای ایشان سایه بان ایستاد و بفرمود
 بفرستاد سایه گسترده و روح پیرا از حرارت آفتاب ایشان صیانت نماید
 و چون سیر کنند با ایشان سیر کنند و چون ساکن شوند بر سر ایشان
 و چون در روز حرارت آفتاب برکت آن سحاب باز رستند و از
 تاریکی شب تیره حضرت موسی علیه السلام شکایت آغاز
 کردند موسی علیه السلام عرض نیاز بجناب او ندی ^{جلال}
 مرفوع گردانید چنانکه از برای ایشان هر شب عموئی نور از بهمان
 میفرستاد تا بآن نور ظلمات شب و بجز راهی نمیگردانیدند با خضر
 موسی علیه السلام شکایت آغاز کردند گفتند سایه نور

بیشترند اکنون طعام میباید حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام
 بمحض بنالید و گفت خداوند این بجهلان از حضرت تو هستند عا
 طعام مینمایند و حق تعالی از برای ایشان من فرستاد و در تعیین من
 مفسر نیز اختلاف است چنانکه میگوید رحمه الله تعالی که چیزی بود بر مثال
 صمغ که بر سرخراشجاران بادی پدید می آمد و طعم آن بر مثال شهد بود و
 صمغاک میگوید رحمه الله تعالی که ترجیحین بود و دو صمغ بنمید میگوید رحمه الله
 تعالی که نان تنگ بود و دوسوی میگوید رحمه الله تعالی که حاصل بود و شیر
 بر درختان ظاهر میگشت و ایشان از آن تناول میکردند و عا میگوید
 رضی الله تعالی عنه که چیزی بود بر مثال رب غلیظی و بر هر قول این من
 بر اشجار ایشان پدید می آمد بر مثال برف که بر درختان نشیند و هر
 آدمی را هر روز صاعی از آن مقرر ساخته بودند و در او خا از برای رزق
 دیگر نچیند نفرموده بودند پس باز آغاز ناز کرده یا موسی زبان ناسپ
 بکنادند و گفتند ما هلاک شدیم تا چند ششیر خوریم و جلالت فاعت
 کنیم بهج گوشتی و چربشی نمی یابیم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ب
 حق تعالی مناجات کرد حق تعالی برای ایشان سلوی فرستاد و
 و در سلوی نیز اختلاف است ابن عباس رضی الله تعالی عنهما میگوید که
 مرغی بود مانند سمائی سسرخ حق تعالی ابری میفرستاد که ابر
 چون باران از آن ابر نازل شد مقداری می یک نبره نبره بر یکدیگر
 می نشستند و نزد بعضی کبوتر بود و بغایت قریه و طیب همه پرکنده و پ
 کرده بادی آورد و در لشکرگاه ایشان مجتمع میکردانید ایشان

بان طعام لذیذ چاشت و شام به طعام می نمودند و آنچه زیادت از طعام
 شام و چاشت ایشان بودی در گرفتن او مجوز نبودند مگر در روز جمعه که وظیف
 روز شنبه ذخیره می یافتند چنانچه بنین گشته بعد از آنکه حر لیمان بر خلا
 فرمان ذخیره برداشته قطع موده رزق گشته مستوجب عقوبت و عذاب
 شدند و از رزقی که بی مؤنت و شفقت و رحمتی و حجاب و مہیات و
 محروم مانند و آنچه ذخیره برداشته بودند همه فاسد گشته مشغول درین
 رسم از آن روز در میان اولاد آدم علیه الصلوٰۃ والسلام باقی ماند
 چنانچه ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ از حضرت رسالت ابی صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وسلم روایت میکند کہ فرمود کولابنوا اسرائیل لم یذخر الطعام و
 لم یحجم اللحم و لو عاود لم یخن استی از وجعینی اگر بنو اسرائیل خلاف فرمان
 نکردی و ذخیره از الطعام بر نداشتی هیچ طعامی فاسد و بد بونشدی و هیچ
 گوشتی ناگوار و دشمن نشدی و دیگر چون بطعام فایز گشتند بموس
 علیه الصلوٰۃ والسلام رجوع نموده از سنگ سنگایت آواز کردند گفتند ما
 موسیٰ درین بیابان آب اگر بخواهد بود حضرت موسیٰ در دل آن بیابان
 بسمتعالیٰ مسدود و سد گردانیده اطلب فرمود خطاب آمد کہ ای موسیٰ از صخر
 بعصا کہ آن صخره را بر سنگ زن و علماء را در تعیین سنگ اختلاف
 و تہیب بن سبئ گفت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ آن سنگ متعین نبود بہر سنگ
 عصا زدوی آن صخرہ بطور آمدی قائما کہ علماء بر آنند کہ آن صخرہ مخصوصی بود
 و دلیل بر آن الف لام تعریف است و ابن عباس گوید رضی اللہ تعالیٰ
 عنہما کہ سنگ بر دھشیف و مراح بر آید آدی با خضعتا سنگ بردار

بود و با خود همراه میداشت هرگاه که بابت حاجت گشتی عصا بر سنگ
 زوی انقباض کفایت میکردن آندی و آلوده رفت میگوید حمزه علیه السلام
 که بر سنگ دو دانه سوراخ بود از هر سوراخی آبی خوشگوار ناخودآگاه
 از اسباب انقباض نمودنی و بجانب آن سبط روان گشتی تا به سیرت
 و گویند هر روزی شصت هزار نفر از آن آب سیرت بخفتی و تسبیح بن جبرئیل
 رضی الله تعالی عنه که انگشتی بود که حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
 در وقت غسل کردن جامهها بر آن سنگ خنده بود و آن سنگ بفرمان حق و
 جل نکره آن جامهها برداشته راه فرار پیش گرفت و سبب فرار آن بود
 که بنو اسرائیل موسی را علیه الصلوة و السلام بجلت آلوده منسوب میشدند
 و آنحضرت از آن علت مبر بود حق تعالی خواست که بر اوست او ظاهر گردند
 انگشت را بجهت در آورد تا بنی اسرائیل را معلوم شد که آنحضرت از آن
 مبر است انگاه انگشت از حرکت بازماند موسی علیه الصلوة و السلام هرگاه
 خود برداشت و جبرئیل علیه الصلوة و السلام گفت یا موسی حق تعالی
 میفرماید که این سنگ را بردار که درین سنگ چهار قدرت خواهم نمود
 و تره حجرة قوی خواهد بود و محمد بن عبد الغفر که تانی حمزه علیه السلام میگوید
 که چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام بعد از نزه و تمام انگشت
 جامهها و خود را بنام غضب موسی علیه الصلوة و السلام ستولی گشته بعضا
 انگشت را ادب فرمود چنانکه دو دانه ضرب عصا بروی رسیده و دوازده
 اشهر روی پدید آمد و از هر وضعی ضربی مثل پستان موضع پدید آمد و
 این دوازده چشمه از این پستانها جاری میشد هر سطحی آب خود از آن

چشمه سار میگرفتند قد علم کل انما من شمسیم بعد از آنکه طعام و شراب بهیا
 و سنبها گشت باز از آنجا زبیدی کرده موسی علیه الصلوٰة والسلام شکایت فرست
 کرد که همه اسباب خویش می یابگشت امور پوشش چگونه خواهد بود باز موسی علیه الصلوٰة
 والسلام بحق تعالی رجوع فرموده مدعای ایشان هستم همانند حضرتان
 نیز کفایت فرموده جامه های که داشتند بر ایشان باقی گذاشت و از گدازگانه
 شدن و بوسیدن نگاهداشت تا بر و رایام و منقضی شهر و او اتمام تارة
 تر و باطراوت تربیگشت و اولاد ایشان که از مادر متولد میشدند با جامه
 می آمدند و جامه زرخور و جسد ایشان بیالید و در زیستان تابستان
 از سرما و گرما مصیبتشان نمیشد و الله تعالی فیصل ایشان را در حکم مایه دایما
 شمه ز لطف الیق و اشارات ارباب حقایق و اصحاب
 و قایق قول تعالی و اذ استقی موسی افقوه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فدر
 سباعی هوشش بر در سچ گوش نشان و گوش بر ستاع این سخن فشان تا
 تحقیق انجمنی در ظاهر و باطن هر فرد از افراد او آدم بنمایم و قفل
 افلاق توفیق حضرت ملک خلاق جل و علا از دروازه ادراک بکشایم
 نظیر نواقع بخاطر این بی بضاعت چنین جلوه میکنند که در وقت خلعت
 حضرت آدم علیه الصلوٰة والسلام قدرت الهی جل و علا موسی و عصا
 حکمت بر تنگت آدم زد تا از برای بنی اسرائیلیان محوشتا و مدرکات
 دو از ده چشمه حواس و مشاعر هر دو از ده باطنیه پدید آید اما
 دو از ده چشمه ظاهریه باصره و سامعه و شامه ذالیه و لامعه و ناطقه
 حسن شکند و بهم و خیال و حافظه و متصرفه و مذکره سبط مبصرت از ده

بقصر آید بر داشتند و سموات از سامه و شمس و کواکب از نظام و مذوقات
 از ذایقه و لموسات از لایسه و طغولات از ناطقه و صور محوسات از حس
 رکش و معانی جزئیة از وهم و حفظ آن صور از خیال و حفظ آن معانی از خیریت
 از حافظه و ترتیب صور با معانی و تصرف اندران از تصرف و تدکار
 این تصرفات از تذکره و اما اسباط باطنیه است که بنوعیه ایلان
 ارواح و نفوس و عقول از مصر عالم غیب با موسی عشق ردی بقیه قالب
 او رده اند خط سال حدوث ایشان را دریافت آب وصال از جوی مراد
 باز ایستاد و درخت همت بر اسطه سموم غنوم از برگ خرت و میوه عصمت
 باز مانند تشنگی فراق جگرهای ایشان را دریافت آتش شبنامی سنبه
 ایشان را بسوخت روی لبوسی عشق او رده اند کای عشق برای ما آب
 وصال در جو بیامرغف جاری گردان خطاب مستجاب میرسد که آب
 عشق عصا رکبه توحید را بر سنگ دل خلاصه آب و گشت بزین تا قدر
 ما شاه کنی عشق الهی جل و علا کلا لا اله الا الله را بر سنگ بافرهنگ
 دل زد و دوازده چشمه پدید آمد شرح دل سم و دل بصیر دل حیات دل
 معرفت یقین خوف و رجاء محبت رضا و تیر لقا لا حیرم دوازده سبط نفس
 اماره و لوازم و ملهمه و مطبوعه عقل و دل و روح نباتی و حیوانی و انسانی و
 ملکی و قدسی و شغری هر یک از چشمه ساری ابی برگرفته قد علم کل اناس
 مشتمل بر نفس اماره آب مجاهدت برداشت نفس لوامه آینه اجابت برداشت
 نفس مطبوعه آب طمانیت برداشت عقل آب فکر برداشت دل محبت برداشت
 روح حیوانی آب تقویت برداشت روح انسانی آب تصفیت برداشت

روح ملک آت مکه شفقت برداشت روح قدسی آب سارادت برداشت و
 خنجر شراب تاب وحدت برداشت ذوالک تقدیر الغریز العظیم ایدر ویش
 انبیه زلال نوال از چشمه سار دل مستعطشان شراب تاب وصال می پیاپی
 و ظاهر و باطن را سیراب زلال وصال میگرداند با این چشمه سار را از لاک
 جان بالای تعلقات بشر پاک سازی و آنس و فاشاک که درت
 نفسانیه مطهر گردانی تا آت بی خنابت از دریای حقیقت از جن چشمه سار
 سر برزند و تمام اودیه نهاد و بادیه وجود را فند و گرد و از خشکسال
 حدوث و فخط امکان تبسام باز برهی لمولفه عفت عفت

چشمه دل پر ز آب زندگیت	غیر اهل دل لبالم زندگیت
در بیابان طلب تشنه لبیم	با هر دریا کشان هم شربیم
این عطش کس نیابد از آب جوی	بر لب این چشمه ای و آب جوی
کند رین چشمه است دریای پیاپی	هی و رین چشمه میا بازی گنا
ظاهرش چشمه است که بحق عمیق	غرق گشت از چهل در و صد فو
گرچه ماهی زاد و از آب تو	سوی این خضم شتاب تو
مرغ آبی کی ز آب اندیشه کرد	بلکه با بحر استنای پیشه کرد
مرغ خانه طالب روانه بود	کی بغوص بحر روانه بود
بط جوی آرد سر از ان بیضه بود	بر لبش و آب او را زبون
چون نهنگ زاده زان بحر خضم	غرق آن بحرم و زان بحرم غم
من چنان مستغرق آنم دبیرم	کند ران چون قطره در بحر اندر
قطره کو با بحر دارد اعتدال	کی توان کردن ز دریا شرف ارق

انجنان ششترم در بحر جو د [] کوسن و اوسن نایم در شهود
 واقع دیگر از وقایع نبیه موت بود در موسی بارون علیه الصلوة
 والسلام بر آنکه در کیفیت وفات بارون علیه الصلوة والسلام
 روایات مختلف بنظر رسیده است اما آنچه در عوایس امام غزالی رحمه الله
 تعالی آورده است آنست که در نبیه وحی الهی جل و علا موسی علیه الصلوة
 والسلام نازل شد که وفات بارون علیه الصلوة والسلام نزدیک است
 و اهلان موضع انقضیه روی خواهد نمود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 نیز یارت بارون آمد و پیش از آن دستور آن بود که بارون نیز یارت
 موسی علیهما الصلوة والسلام هر صبح و شب با نگاه می آمد و چون خواب
 بر خلاف عادت روی نمود و بنوا سدا بیل گفتند احمد شد که حکومت و
 موسی منتقل شد و سبب انعکاس حال و ایشانرا معلوم نمود و همداران بارون
 موسی و بارون علیهما الصلوة والسلام همراه گشته بشم که ه شود یک توچه
 نمودند و بر وایتی مشید و شبیر که فرزندان بارون بودند علیه الصلوة
 والسلام نیز ایشان همسره بودند و بر وایتی عاذر بن بارون بود
 و در انثناء سیر یو متعی رسیدند که هوای عطر انیر عنبر نذر داشت و در انجا
 خانه بی تکلف دیدند و تختی بلند که فراشهای نفیس بر آن تخت گسترده
 در انخانه نهاده بودند و درختی عجیب که در جهان عدیل نداشت در آن فضا
 سایه گسترده بود و نسیم روح و راحت میوزید بارون علیه الصلوة والسلام
 از اینصورت تعجب نموده با موسی علیه الصلوة والسلام گفت که مرا از رست
 که ساعتی بر این تخت استراحت نمایم و لحظه از تکلف راه برستایم انامی شیم

که صاحب اینجا نباید و پیر من غضب فرماید حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام فرمود که تو مرا حاصل کن که اگر صاحب بیت پیدا شود من بعد
خواهی او قیام نمایم بارون علیه الصلوة والسلام گفت ای برادر خاظم
آرام بنمیکرد و وظیفه الشک که تو نیز موافقت نمائی تا اگر صاحب این روضه
مناقصه کند در تحمل غضب و عتابش هر دو شریک باشیم و موسی بالتکلیف
او بر تخت تکیه کرد و بارون را علیه الصلوة والسلام پیر این بود که حتما
در وی پوشیده بود که آن پیر این ملقب بقبض الحیوة بود و بر تیر افروخته
بود که نور او بر نور آفتاب غالب آمدی و هرگز از آن پیر این جدا نمی بود
نه رشب فتر روزنه در خواب و نه در بیداری و تا آن پیر این در پیرومی بود که
ملک الموت را بروی است بنودی و چون موسی علیه الصلوة والسلام
انیمغنی است بود و وقت فوت دی معلوم کرده از بارون است عا
بنوده گفت که این پیر این ساعتی از پیروی کن و با تسرحت پرداز
چون بارون پیر این بیرون کرده سر بضع نهاد اجل موجود رسید
و روح مبارکش حضایت س خراسید انا لله وانا الیه راجعون و در
اشناز آنکه موسی علیه الصلوة والسلام خواست که بکفین و تدفین او
قیام نماید آن روضه با تخت خانه تا پدید شد و آنحضرت بجانب قوم
بازگشت صورت واقعه را با ایشان و میان سخا و نبوهراسیل گفتند
که موسی بر بارون حسد برده او را هلاک کرد بنا بر آنکه ما بارون را از
دوست تر میدانستیم و حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام چون مشاهده
ایشان در نیفول و حسد ایشان درین عتقاد مشاهده کرد و عا

تا سر بر بارون علیه الصلوة والسلام بر الجاهل طاهرش و بارون
 گفت که موسی ازین بهت مبر است و مرا متقاضی اجل ازین دارش
 بدار بقاییده و بحجاب قدس حق تعالی و اصل گردانیده این گفت
 و جهان بلا زمت جانان فرستاد موت وی مر بنی اسرائیل را بکشتن
 پر قنات وی تا سفت بسیار خوردند و در فراق وی بسیار بگریستند
 و بنی اسرائیل زبان از طعن در کام کشیدند و العاد ز پس بارون را بخلا
 بجای وی نصب کردند بدان محل آمدند که آن روضه و تخت نابدید
 گشته بود و هانجا عمارت اعلی بدینا و نهاده با تمام رسانیدند و سوختان
 گویند که این واقعه در سال سی ام بود از بلبیثیه و اقعه یک از وقایع
 کلیه تو چه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بود و بطالب
 علیه الصلوة والسلام و مقدمه این واقعه آن بود که چون حضرت الهی
 جل و علا نعم تا غناهی بحضرت موسی علیه الصلوة والسلام گرامت فرمود
 و علوم مرتب او بمویشش بود تا فیو نامی آید و دادای مرا سم شکو و سیا
 بهر چند روزی مجلسی ساخته بنصیحت و مواعظت قوم اشتغال بمنور و وظایف
 محبت تقار و الا ربانی نشد کرده بدکرا آن طب اللسان می بود
 چه تا سم نفس زد من از شکوه دست که شکری ندارم که در خورد اوست
 عطا یست هر موی او تیرسم و چگونه بهر موسی شکری کنم بگر و زری
 در انشا مجلس از مجالس مهور شخصی برخواست گفت یا بنی السدا آنچه از شر این
 و احکام از جناب قدس پیغام با میرسانی بسبع قبول اصغای تمامیم
 و کمال نبوت و رسالت معترفم و لیکن بنیخو اهم بدایم که اکنون در بسیار

غیر حضرت جلال احدیت را جل جلاله از تو بند عالم هست یعنی حضرت سر
 علیه الصلوة والسلام گفت ظن من خیانت است که امر و رضا ایتعالی را بر روی
 زمین از من عالمتر و قاضیتر نباشد چه مراد بشر است اعتقاد بر علی معراج عقل و علم
 و ارتقا باقصی مدارج فضل و علم شد گر دانیده و سعادت مکالمه حضرت
 خود و بدیع ملائین اصطفا و خلعت اصطناع از زانی داشته و بنده که بدین
 مواهب مخصوص و بدیضفات مجلی و موصوف باشد بی شک عالم فضل
 جهانیان و اقدام و اکمل عالمیان خواهد بود و متعاقب این سخن جناب علی
 الصلوة والسلام نزد دل رسیده اند حضرت شش سبحانه و تعالی خطاب
 امیر رسانیده که ای موسی چه دانی که ما علم خود در کجا و ولایت نهاده ایم و
 هر کس ازین بحر بی پایان چه نصیب داده ایم و اینکه مرانده است از
 تو عالم اگر چه بنوده ملاقات تقرب نمائی و اجتهاد و مبذول داشته بدین
 علم او در آئی بر تو روشن شود که این قصه خطاب ده ده و این دعوی
 مقرون بسبب افتاده و روایتی آنکه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
 منقولست فرمود موسی علیه الصلوة والسلام با حق تعالی مناجات کرده که
 ای که ام یک از بنندگان نزد حضرت تو دوست تر فرمودی آنکه مرا یاد
 کند چنانکه فراموشش نکنم گفت خداوند آنکه ام یک از بنندگان نزد لیضا
 حکم قاضیتر فرمود آنکه برستی حکم کند و پی روی هوای نفس کند گفت
 خداوند آنکه ام یک از بنندگان تا تر فرمود آنکه از مردم علم گیر
 و بر علم خود و میفراید تا بنیاید بکلیه راه برد که بدایت دی دران باشد
 و با نجات از غوایت بان حاصل آید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام

گفت خداوند ابر روی زمین از من بسیج کس عالم تر است تا بکار رفت
و استقامت او فایز ایم حق تعالی منمود اتری گفت خداوند اکیست
فرمود خضر علیه الصلوة والسلام حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از ملک علام حل جلاله منزل و مقام آن بنده بزرگوار پستفنا
نمود و طاقات او را مسألت نموده از محل و مسکنش تقصیر فرمود و حی
که منزل او قریب مجمع البحرین در ساحل دریاست حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام فرمود الهی مرا با او که راه نماید و دلیل که راه من باشد خطا باشد
که طعام تو راه شامی تو باشد انچه موسی و یوشع علیهما الصلوة والسلام
چند نان و ماهی بزرگ شکم سوده و یا بریان بر داشتند متوجه
مجمع البحرین شدند و ذلک قوله تعالی و اذ قال موسی لقصیه و چون گفت
موسی علیه الصلوة والسلام مر شاگرد خودم خود یوشع بن نون بن افریم
بن یوسف علیه الصلوة والسلام لا ارجح حتی المجمع البحرین مسافرت
خواهم کرد تا مجمع البحرین رسم و مراد از مجمع البحرین موشمی بود که در یاقا سر
در و درم اینجا مجمع میگردد و مجامع میگوید حمد الله تعالی که مجمع البحرین تیار
است مجمع کردن علم موسی با علم خضر علیهما الصلوة والسلام که هر دو
دریا بودند از علم ملو موسی علیه الصلوة والسلام بحر می بود از علم ظاهر و
و خضر علیه الصلوة والسلام دریائی بود از علم باطن در فشان انقضد چون
موسی و یوشع علیهما الصلوة والسلام سه روز راه قطع کردند جسر پدید آمد
قریب مجمع البحرین و خط آنجا آسوده ز بنیل طعام را در ان موضع پیا لاس
سنگ که بر ساحل دریا بود نهاده اند که سنگ مسی بود قبله البحرین

و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از المنو ضعیف و زلنوده یوشع بنجدید
 طهارت اینجا توقف نمود و از آن چشمه وضو میساخت قطرات آب که
 از غسل اعضا و او متقطر میشدند بران ماهی بریان افتاد از آن آب
 زندگانی زنده شده خود را در آن آب افکند و چون یوشع مشاهده این
 امر نمود موسی علیه الصلوة والسلام مرد را وصیت فرمود که سوخته ملاقات
 اینجا خواهد بود که ماهی را فرا موشش کنی و عقیب موسی علیه الصلوة والسلام
 دو ان شد تا کیفیت واقعه بوی باز نماید و چون موسی علیه الصلوة والسلام
 رسید از نیواقه فرا موشش کرد و با موسی مقداری راه طی کردند و در آن
 سفر هیچگونه تعقیب موسی علیه الصلوة والسلام راه نیافته بود مگر در نیمه راه
 مجامعت با آنحضرت راه یافته یوشع گفت آستانه ازنا لعلنا من سفرنا
 هذا نصبا طعام بهاری بامیار که درین سفر ریخ و شفت با رسیدن یوشع گفت
 و موشش که صخره را مادی ساختن ماهی را اینجا فرا موشش کردم و از خاطر من
 این واقعه را زایل نگردانید مگر شیطان قال بایت اذا وینا الی الصخرة
 فانی لیت السحوت و ما انسانیة الا الشیطان ان او کرده گفت در آن شهر
 وضو میساختم و نشان آب بران ماهی رسید زندگانی یافت خود را در آن
 افکند و من قاصد از برای اخبار این معنی تمجیل تمام آدم تا ترا از اینجا
 آگاه گردانم بی اختیار بر خاطر من پوشیده گشت حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام هذر یوشع قبو لکرده که یک نیت هم بدان محل باز گردیم که اینجا
 خواهیم بها اینجا یا بیم لاجرم بالفور مراجعت نموده بخشیم رسیدند و اثر آن
 ماهی در آب مشاهده کردند و گویند از اینجا که ماهی خود را در آب زنده بود

و جریان نموده بر مثال اخذ و دی نور دریا پیدا آمده بود و بان
 نشانی تنج نمود و حضرت خضر علیه الصلوٰۃ والسلام مشغول طاعت
 و عبادت یافته قوجا عبد امان عبادنا آتیناه رحمة من عندنا
 و علمناه من لدنا علما بعد از آنکه از وظایف عبودیت فراغت یافت
 موسی بروی سلام مبادرت گفت که السلام علیک یا خضر حضرت
 خضر علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ای بارضنا السلام درین زمین سلام
 و سلم از کجایه یا پدید بعد از آن سیر برآورده راست نشست و گفت
 علی السلام یا بنی اسرائیل حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام گفت
 تیرا که گاه کرد که من پیغمبر بنی اسرائیل گفتم آنکس که ترا بدین فرمود آنچه
 از حال موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نفیض نموده حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
 و السلام گفت مقصود ازین سفر آنکه چند گاه ای ملاقات عزیزت من
 گردیم تا از ریشخت حشمت علوم تو چنین امان نامه و فرخنده گردد و از
 نسیم انفات تو عنجه مراد ما شگفته و خندان شود قال موسی اهل بیت علی
 ان تعلمن معاشرت رشتاد اساس کل رازان سان حکم افناد که موسی
 یا خضر میگردد و استاد چه ممکن نیست رفتن بی لیسله پیغمبر بیاید
 جبرئیل علیه الصلوٰۃ والسلام جواب داد که التماس من و است اما چرا
 کاری مشکل است چه شاید که من از روی علم باطن ماموری قیام نمایم که
 بدایت آن از که الهی خدای نباشد ولیکن مال آن شکر خیر و کرامت
 و چون تراصیر نباشد که حقیقت آن ظاهر گردد و بوقدم انکار پیش آئی
 و بصورت اقراض مبادرت نمائی و بدینجهت مصاحبت گسیخته گردد

و طریق مرا گفت مسدود کرد و قال آنکس الشیخ معی صبراً موسی علیه الصلوة
 والسلام گفت سجده کن افشاء الله صایراً و لا اعصی لک امر احضر گفت علیه
 والسلام اگر تو متابعت میکنی از هیچ چیز سوال نکن تا من تداو کنم بیکر
 قال فان اتیتی فلاتکلمنی عن شئی شخصی احدی که منته ذکر و بعد از آن
 خضر و موسی علیهما الصلوة والسلام بر ساحل بحر روان شدند و بقول جمیع
 یوشع علیه الصلوة والسلام با جازت موسی علیه الصلوة والسلام مرا حب
 نموده بقوم ملحق شدند بعد از آن خضر و موسی علیهما الصلوة والسلام بخبر
 در آمدند چون کشته میمان در یار سید خضر علیه الصلوة والسلام تیری
 برداشته بکشتن کشته مبادرت نمود و هر چند اهل کشتی سفینه نمودند غنیه
 نیامد موسی علیه الصلوة والسلام تیر درخواست نموده گفت یا عیبه الا کل
 لک ان تخرق سفینه القوم فقرعهم خضر علیه الصلوة والسلام طفت اعرصا
 قوم نشده رخنه در کشتی پدید کرد و آب از آن ننگاف در کشتی درآمد
 گرفت موسی علیه الصلوة والسلام جامه از بر بپیردن کرده رخنه را با
 جامه سد و گردانید انگاه رودی بخضر علیه الصلوة والسلام آورد گفت
 اخر فیهما تفرق ابها لفق حب شیا امری اسی امر اعطیا گفت جاعتی
 بشرف هلاک رسانیدن و کشتی بدین متانت و استحکام را سوخت
 کردن چه فایده دارد موسی را علیه الصلوة والسلام در خاطر شریف گشت
 که من در میان بنی اسرائیل بملکوت کلام و ابلاغ احکام مشغول بودم
 و بنی اسرائیل را بطاعت فرمان و اجتناب از عصیان دلالت نمود
 کردم و ایشان از من قبول آن مینمودند اکنون از آن کار و کردار

باز ماندم و صحبتی که بشمار کردم که شش غیر از ابی حمزه می‌سکنند چون
 آنحضرت در خاطر موسی علیه الصلوة والسلام خطور کرد و حضرت علیه الصلوة والسلام
 فرمود موسی بنیوای که آنچه در غیبه خود گذرانیده بدو اظهار کنم گفت بگوئی
 تا در دم چه چیز گذرانیده حضرت علیه الصلوة والسلام آنچه در خاطر گذرانیده
 بود تمام فریاد نمود و بعد از آن گفت ای کمال آنک که نتوانست طبع حق
 صبر اموسی علیه الصلوة والسلام از احوال آنحضرت از منور و صمد و روان را
 بفراموشی خود التماس کرد و الا تو اخذتی بیا بعت و لا تری بعضی من امری علیه
 ای لا تظننی من امری ثبنا و مشقة و موسی علیه الصلوة والسلام فضل
 حضرت علیه الصلوة والسلام دانست و بعد از آن از کشتی بسیر و ن آمدند و
 شهری رسیدند در آنجا سیر کردند و آنجا گفتندی و آن شهر را بجل شهر از آن
 بود و بعضی از اطفال با خود خورند و حضرت علیه الصلوة والسلام از میان ایشان
 طفلی را که بصیاست و بچ و ملاحظه شکل ممتاز بود و او را بقتل رسانیدند
 و در کیفیت قتل وی بآنها گفت که وی گویند همان کودک را بخوابانید
 و کار در کشیده سرانجام آنجا ساخت و بختی گویند ویران صروح ساخته
 شش از تن جدا کردند و طایفه گویند که در زیر قدش در آورده و با
 گردانید و بر خنجر برانند که سر وی بر دیوار میسند و تا لاک گردانید و دیگران
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام زبان چاقو برانیدند و گفت و گفت و گفت
 نفس از کینه بجز نفس یعنی بشارت نفس آنکه که هنوز بجلایق جسم او نماند
 نفسانی که خوار نشد و نفسی که موجب قضا من باشد از وی صادر گشته
 بخود و عقل مستکبره و بجم شمع مستنکرات لقه حیات شیان که ای منکرا

باز حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود و اقل کائنات من شطیط می میرد
 موسی علیه الصلوة والسلام باز بجهت حضرت پیام نمود و شرط کرد که اگر
 از تنوع افعال باز نبرد و از جنس این احوال استفسار نماید و لا فصل
 بر و اصل اختیار کند قال ان سکنک عن شیء بعد اطلاق حاجتی قد بلغت
 من لدنی عذرا و از اینجا نیز روی بسبق آورده مثب التکام که برودت بر
 هواستولی گشته بود بقول بن عباس رضی الله تعالی عنهما بقریه اطاع
 رسیدند و اهل قریه طلبیام نموده ایشان از ضیافت حضرت موسی
 علیهما الصلوة والسلام ابدا و امتناع نمودند و حضرت از ایشان روی تافته با
 موسی علیه الصلوة والسلام بجای علی نزد دل کردند دیوارش قریب
 انهدام بود و بتجیل در عمارت اوسمی نموده آن دیوار را راست کرد و در
 بعضی اخبار آمده است که بلندی آن دیوار دو لبست گرد بود و بگو آن مرد و
 درازی آن دیوار پانصد گرد بود و پهنای آن دیوار پنجاه گرد بود که آنرا
 حضرت علیه الصلوة والسلام عمارت کرد و علماء را در کیفیت بنجید و تعمیر آن
 اختلاف جمعی گویند دست مبارک خود بر آن دیوار نهاده و آورده
 آنجا و آن باستوار استقامت بنال گشت و بعضی گفته اند که سستونی
 بر آنجا نصب فرمود و بدان جهت از انهدام مصئون و محروس ماند
 و احتفا و طائفه آنرا از اصل قلع کرده اساسی جدید بنهاد و رسوم او را
 بتازگی احیاء داد و علی ای التقادیر موسی با حضرت گفت علیهما الصلوة
 والسلام که چون انبلی بن دیار از طریق بهمان نوازی بجا آورده
 چنان واجب نماید که اجرة این مسکنی و انبیا سپیران جوع را

بواسطه ان بنشانی حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام گفت ہذا فریق نبی است
 مفارقت را ادا و شوی پیش ازین در اندیشہ مضاجبت و مراقت مبارک
 ولیکن خط گوشتش ہوش بجانب من دارد حصہ دانش از حقیقت ہر
 من پر و اراغ حق کشتہ را سبب ان بود کہ مرا این سفینہ بردیار ملک
 جباری تنگ گارست در نام وی اختلاف است یعنی برانند کہ نام وی
 جلید بود و وی کا فر بود و محمد بن اسحق میگوید رحمہ اللہ تعالی کہ نام وی
 منولہ بود و پسر جلید از دینی و بقول ہرین پدر بود و ہرین بادشاہ را
 سیصد و شصت کوشک بود و در ہر کوشکی خاتونی داشت و ہر کشتی
 صحیح الارکان کہ در حصہ ملک رسیدی بطریق غضب بستاند و صاحب
 کشتی را از ملک ان بی غضب گرداند بنا بر ان ان کشتی را میوہ ختم
 تا بدست ان سکنیان بماند و کشتی تعرض ان نشود و از ایشان نشاء
 و از تعب اجبار رضی اللہ تعالی عنہ منقولست کہ وی گفت معاشی فقیر
 باز بستہ بآن کشتی بود کہ انہ از ان اسبج مرصحت دیگرنداشتند و ہمہ فقیر
 و بیمار بودند و در عوالم احوال ایشان تفصیل مذکور است و اما قبل گوید
 راجعت ان بود کہ پدر و مادر او از اہل قحب بودند و بہر حال ازین کوہ
 غلیظ زکفر و غصیا و فساد و طغیان چیزی در وجود نمی آمد و می رسیدیم
 کہ اثر فسق و مصیبت او بوالدین رسد و بشامت ان پسر شیر گرفتار
 گردند و دیگرانکہ مامل از کہم خداوندی آنکہ در بدل انہ فرزندان ایشان
 نعم الہدی کہ است فرماید و در عیوض انہ فرزندان طامع و صالح بدیشان
 از انی دار و خاوردان ان بہد ہمار بہا خیر منہ زکوٰۃ و اقرب رحامی

اوصل الرحم و ابتر بوالديه و از امام جعفر بن محمد بن الصادق رضی الله
 تعالی عنهما مرویست که فرمود بعد از قتل و هلاک آن پسر پندار
 و تخری در عوض بدان مومن و مومنه که از دست برود که هفتاد و پنج هزار سال
 وی در وجود او ماند و قناده مفسر میگردد رحمة الله تعالی که در روز تولد
 آن پسر مقبول مادر و پدر نشاندن و فرحان بود و در روز هلاک
 وی غمین و پنهان و اگر آن پسر زندگانی سبب هلاک مادر و پدر
 بودی پس باید که پندار مومن بقضای محتاج راضی باشد فان قضاء
 الله تعالی للمومن فیما یرید غیر که من قضایه فیما یحب اما اقامت دارد
 تعمیرش را فایده آن بود که آن دیوار ملک و بیتیم است که ایشان را
 احرم و حرم گویند و پدر این پسران مرد صالح و متقی بود و کاخ نام
 و بنیر این دیوار بجهت فرزندان گنج خاده است و اگر آن دیوار متساقط
 میشد گنج بدست دیگران می افتاد و ایشان از آن بی بهره ماندند
 لاجرم بر حسب علم ربانی با قامت آن شغال نموده شد تا آن دو کوک
 بحد تمیز رسند و بر تیر نشند و رشاد و ترقی نمایند و گنج خود را تصرف
 کنند و در آن گنج طلا را اخلافت بعضی گویند گنج عبارت بود از
 چند صحیفه که بر انواع علوم اشتغال است و جمعی بر آنند که صد و قی
 بود بر از طلا و نقره و از امام جعفر بن محمد الصادق و امام حسن بصیری
 رضی الله تعالی عنهما مرویست که فرمودند آن گنج لوحی بود از طلا و
 بر وی چند سطر بنویشت بود بسم الله الرحمن الرحیم عجب لمن
 یور من بالقدر کیف یخزن و عجب لمن یوقن کیف یعوب و عجب

لمن یؤمن بالموت کیف یفرح و محبت لمن یؤمن بالحساب کیف
 یعقل و محبت لمن یقن بالنا کیف یضحک و محبت لمن عرف بخته
 یقینا و هو لیستخرج محبت لمن یقن برب الوالدینا و یطلبها کیف یطمین
 الیهما لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی از توابع پنج آورده است
 که در جانب دیگران نوم اینکلمات مرقوم بود که ان الله لا اله الا هو
 لا شریک لہ خلقت الخیر و الله قطوبی لمن خلقته للخیر و اجریتہ علی ید ید
 و الی لمن خلقته للشر و اجریتہ علی ید ید احمد بن مسعود رحمه الله قال لی
 منقولست که وی گفت صلاح پدر تو در حق است و حفظ اولاد و اولاد
 اولاد دوست و نیز تاثیر میکند در بقعه که در وی ساکن میبوده و بقا
 که در حوالی بقعه است که آنجهموع ببرکت صلاح ان کینه در حفظ و حیات
 الہی است جل جلالہ چیرہ و آیات بنبوت پیوستہ کہ این بیتان بخت
 مرتبه با نذر صلاح نسبت درست میکند تا تقوی و صلاح وی در تمام
 نسل وی سرایت کرده مال و جہا نشانیان در کف حفظ و حمایت او اند
 جل جلالہ مندرج گشت و از سعید بن مسیب رحمه الله قال لی منقولست کہ مر
 پس خود را بگفت یا بنی لازیدن صلونی من اطلب رجاء ان یحفظ فیک
 ای فرزند من در خدمت و نماز میفرایم از برای تو تا ببرکت ان حفظ
 الہی شستہ کردی و ابن آیینخواند فہلکست کہ چون حضرت کلیم علیہ السلام
 و استلیم نسبت بخضر علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اعراضات یفقدیم
 رسانید و در خرق سفینه و قل غلام واقامت جبار مجانا عجب نوم
 خواجہ در جواب وی گفت ای موسی مرا بحق سفینه لامت میکنی از سر

بنا بر قوم وی غرق گردند و توحال خود فراموش کردی که در هنگام
 طفولیت چگونه مادرت در دریاینداخت و تو صغیر و ضعیف بودی
 خدای تعالی چگونه ترا نگاه داشت که اکاب میتواند که در شبی شکست قوم او را
 از غرق و هلاک نگاهدارد و دیگر املاست که و قتل انعام عیب
 میفرمائی و قتل قطی را فراموش کرده که بی اموالی جل و علائق
 رسانیدی و دیگر در عبارت و قناعت ان دیوار املاست که
 در برابر ان چرا جرات نمیگیری و از حق انعام مؤخران شعیب علیه السلام
 و السلام یاد کنی آری که حسب الله تعالی طبع فرد بنقدیم رسانیدی که
 ایوبی ترا علم تو بر بنده است و مشغولی به بنی اسرائیل بعلم لدنی
 فایز گشتن کار هر کسی نیست فطرت که موسی و خضر علیهما الصلوة
 و السلام در اثناء سیر ساعتی بر صخرة بنشستند و علی آمد و بر کنار دریا
 منقار خود را در آب فرو برده بیدون آورد و ببال خود مسح کرده
 بجان مشرق پر و از کرد و چند انکه از نظر ایشان غایب گشت باز باز آمد
 بر ان صخرة قرار گرفت بعد از ان پر و از کرده بجان مشرب طیران
 نموده چند انکه غایب گشت بعد از ان باز باز آمده بر صخرة قرار گرفت
 باز پر و از کرده بجان مشرب دریا شافت چند انکه از نظر غایب باز
 باز آمده بر صخرة نشست و اوج خضر علیه الصلوة و السلام با حضرت
 موسی صلوات الله و سلامه علیه گفت که ای بنی اسرائیل از برای
 طلب علم آمدی نزد من گفت آری گفت این مرغ سوگند یار میکند
 بر پر و در کار استمان و زمین و خدا و مشرق و مغرب علیه السلام

که تمامی فرزندان ادم را از دریای مسلم الهی جل و ایزد کرده انفا از پیش
 نداده اند که از آب دریا برفت از این مرغ رسیده قطعت که حضرت
 موسی علیه الصلوٰۃ والسلام مدینه نبرده روزی بجهت خضر علیه الصلوٰۃ
 والسلام فایز گشت و بعد از آن استفاذه علوم نموده از یکدیگر گفتگفت
 بین خودند کلیم الله علیه الصلوٰۃ والسلام از آنحضرت التماس وصیت نمود
 خضر علیه الصلوٰۃ والسلام گفت استودعک الله یا ابن عمران کن
 تقوا عا ولا تکن صغارا وارجم عن الحاجة ولا تمس فی غیر حاجته و الا
 تصحاک من غیر عجب و لا توار خطائین بخطایا ام و انک علی خطیتک
 و لا توتر عمل الیوم الی حد یا ابن عمران و بعد از آن که خضر علیه الصلوٰۃ
 والسلام سو اعظم بقدم رسانید حضرت موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام
 وداع فرمود و باز گردانید و آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
 متقولست که اگر نه آن بودی که موسی را علیه الصلوٰۃ والسلام از شرط
 که با خضر علیه الصلوٰۃ والسلام کرده بود حیا مانع شدی هر آینه که از
 عجایب بسیار الهی جل جلاله غائب امور نامتناهی بسیاری شاهد
 کردی و حضرت کبریا رب سبانی غوغا ره مارا از تمامی آن اخبار نمودی
 و بنا قبط العارفین شیخ محمد الحق والدین قدس سره در فتوحات آورده
 است که در بعضی بیابانها همراه خضر بودم علیه الصلوٰۃ والسلام و در
 اثنا و حکایات کلام میفرمود که مصاحبت آنحضرت با موسی علیه الصلوٰۃ
 والسلام شد چون از حقیقت انحال انقض نمودم فرمود که از دریای
 پسر عمران بزرگتر مسله میپا کرده بودم چون بر سر مسله میفرمود است نمود

از اظهار دیگر سایل متقاعد شده طریقی صاحبان مسدود و اگر دانیدم و میان بیدار
 اخبار را خلافت که ملاقات موسی و خضر علیهما الصلوة والسلام پیش از ابتلا
 متحقق گشته یا بعد از آن واضح اقوال آنکه در اثنا مجلس تیه انقیضه بوقوع پیوسته
 و اگر کسی سوال کند که بنو اسرائیل در تیه مجبوس بودند و راه خروج از آن
 مجلس بر ایشان مسدود می بوده پس بر تقدیر نیابت فرستاده حضرت را با یوسف
 علیهما الصلوة والسلام از بلبله تیه الین بوده اند و از تیشفت که به بنو اسرائیل
 بواسطه خلاف فرمان الهی گشته مصنون و محفوظ می بوده اند و الله تعالی
 اعلم بحقایق الامور اما ششم از اشارات انقیضه طیبان ارباب
 عساکرات مسیحاً معبراً بدان ایدرویش که موسی علیه الصلوة والسلام
 خود را در نظر خود با علم و دانش جلوه داد و خود را اعلم و اعرف اهل عالم گشت
 هر دو حق تعالی مقتضای تربیت ربوبیت او را بنا کرد و موسی خضر علیه الصلوة
 والسلام فرستاد تا سالکان طریقی تحقیق بدانند که هر که بنظر اعجاب خود را در
 نظر خود غریر شمرد نقایص جلیله و معایب غریزی وی بوی نیامند و عجز
 و نقصان خود به بیند و بحد گمان فضل و کمال نهد و اکنون تفصیل بعد الاجاب
 بشنو و تذلیلی بعد الاکمال بدان ایدرویش چون حق تعالی است مانند اگر کتم
 ندیم بفضاء عالم وجود او را و او را با جبرام کو اکب و اعلام و اقب مزین
 گردانید آسمان بحد و بنازید گفت بنیان رفیع الشان منم و خضر شدید الا که
 منم مستغف کنبه خانه زمین منم معراج هفت پای سید المرسلین منم دریای
 جواهر زده ابرو منم قلعه حصیه ملائکه و جو منم شادردان زرفشان مجاهر
 قدس منم الوان عالی ارکان صوامع الن منم طاق مقدس عالم منم

رد اقی مقولش طارم دالایم بر کار بر کار دوار بر مراکز کرات بساط
 عالم امکان مشتمل بر سینه سیکه لو بود بار گوهر نخله در باره و ظاهر به موج اوج گردان
 منم خراپ شبنش بر کارگاه قدرت کوی زرین خورشید بر تپه زینت
 تقدیر مدور و منور ساخته در میان میدان جولان مانده آخته کرد اشک
 خیاط ارا و نقش محیط گشت جرم نیر ماه سین را چون نکر زرین کوی گریبان
 کریمه فیروزه رنگ ماساخته که و القرا ذاکلها و رقی حکمتش صحایف لطایف
 اوراق طباق منقش مع مار با عشر زرین کواکب و اخماس سین نوا
 زمین داده که انار زینا السماء الدنیا و الکواکب سباق قدرش موی کعب
 کواکب بر مرآت رد و آفتاب چون اهل لام نور بر طاقی عبور بسیاران عالم
 نصب بوده که و بالبحر هم نهی و ن چون آسمان به طالع خود را دیده و بحک
 قبول سپندیده حضرت جلال احدیت جل و علا بر فوق آسمان منعم عمارت نصب و
 به پیری هفت آسمان و هفت زمین و او را از سقف عرش خلق گردانیده
 اجرام طلوی و اجسام سفلی را در حیطه وی در آورده تا عجز آسمان ظاهر گردد
 و بصفت کمال و غر و اقبال خود متنازه و انگاه عرش مجید را خلعت وجود
 پوشانیده بچند زمین فرین گردانیده اول قلا و بخیه ذوالعرش المجید و
 حید تابیدوی در آفرود و او را پشت اضافت خود از سایر ملکات
 بر سر آورد و دویم گوشه را با کرم در گوشه محاطه او در آورد و خیا قله
 حضرت خود را بوی نسبت داد که رب العرش ملکرم تعویم لباس عفتش بر
 او را منسوب بحضرت خود گردانیده که رب العرش العظیم از عظمت عرش
 شریفش آفریده و منعم بر او است و او است بیکند سلسله الی عالم الغیب

و الشهادة جل جلاله که حضرت جلال احدیت فرمود جل و علا که عرض من
 سیصد و شصت هزار قایمیه است هر قایمیه شصت هزار برابر سیصد و شصت هزار
 زیر هر قایمیه شصت هزار شهر است در هر شهری شصت هزار صحرا است و در هر
 صحرای شصت هزار عالم است هر عالمی شصت هزار پادشاه و پادشاهان و پادشاهان
 که پادشاهان این عالمیان و چون آدم ابو البشر و اولاد و غیره و شصت و شصت
 است که هرگز نه نام آدم شنیده اند و نه از وجود او اندیشیده اند الفصح
 چون حق سبحانه تعالی عرض را بدین طریقی فرید عرضش عظمت خود بنمایان
 گفت مرا سیصد و شصت هزار قایمیه است شرف اضافت را به منش الکرم قاید
 عزت و ایزد است فلک الافلاک منم چه اگر بخت بر کار فلک در کار و در خط
 دایره منست اقرب الاجسام الی الملکوت منم که ضیاء و محبت ملکات برکت
 اناره منست لقب بقلک اطلست منم و فرج کجای حضرت آدم من منم این
 هفت قذیل منقرض لا جوردی پس بگو از طاق ایوان من آونجه این منست
 فانوس من مندر جبهی منظر از ساق بنیان من نور گنجینه در جات من
 ارفع درجات ذمه العرش حرکات من هر حرکات است اسرع حرکات الاله
 حرکات العرش ظهور نور استوار و منجیل وجود من است بلا با بد که الرحمن علی العرش
 استوی آفتاب اوصاف کمال الی جل و علا در احیاء جمال من کمال
 میثاقه و بیکان عرشه علی الماء حق تعالی هیچ خلق از من بزرگتر در وجود
 نیاروده و کنوز انوار در موزهر لب من سپرده ربیب لبین جل جلاله و
 نیز طبیبانچ سیاست مؤدب گردانیده بجز طوقش ساخت کمر و را
 هفتاد هزار بالست و در هر بالی هفتاد هزار پرست و در هر پری هفتاد

هزار و سیست و در هر روزی هفتاد و چهار مرتبه بآیات که از هر زبانی ابعده و قضا
 باران و برگها و دختنان در گیاهای بیابان و درویشهای انجیران تسبیح
 پروردگار سبحانه و تعالی بقدیم میرسانند این مایه برگرد عرش طوبه
 گردانید تا تمامی عرش را احاطه کرده هنوز نصفی از وی خالی و بجا نیست
 خالی مانده بعد از آن فرشته از نور بیافرید و فرمود زیرا برای احتمال
 عرش آفریده ام چه مقدار قوت میخواهی گفت چند تا که هفت طبقه آسمان را
 اگر خواهم بیک انگشت بردارم فرمود که راست کردم فرشته دیگر از حرم
 بیافرید و فرمود چه مقدار قوت میخواهی گفت آنقدر قوت میخواهم که طبقه هفت
 زمین را بردارم بوسی القام فرمود فرشته دیگر از باد آفرید و در قوت
 باد داد و فرشته دیگر از آب و قوت آبش عطا فرمود و خطاب کرد که ای
 فرشتگان عرش هر یک از اینها چه مقدار قوت و در هر عرش در آمدند
 و هفت هزار سال تمام نمودند تا مقدار تمامی دریاها عالم از آنند ام ایشان
 عرق روان شدند و با وجود آن عرش از جای و می حرکت داد و آن
 بختی از ضعف و خجسته نیاید نه حقیقی از ضعاف مضاعفه آن قوت
 بایشان که است فرمود هنوز از محل عرش مجید خارج مانند رباب المجله
 بنظر رحمت در ایشان نظر فرمود و کلمه جلیله لا حول ولا قوه الا بالله العلی اعظم
 تعلیم شان فرمود بکرت اینک عرش خداوندی را جل و علا بر خاسته بهشت
 وی رسانیدند و همواره بگفتن اینک مبادرت مینمایند که اگر بخله انشبت
 بذیل اینک عاقل گردند از محل خود سقوط نمایند و در شرف انصاف او رسد
 که طول قامت هر یک از حله عرش میرسد و دست نهاده و مقدم هزار سال

راوست و مقدار موضع فام هر یک از ایشان سیصد و هشت هزار ساراه
 حاصل کلام آنکه حاملان عرش لغوت و شوکت خود بنایید گفتند عجبست
 بر عنوان نشان ماست دستور عظمت توفیق رفیع ایشان ماست طلیس
 عندیت و من عنده لا یسکرون عن عباد و ولا یستحسرون بر دوش
 تحسین ماست جلیباب مکتب بل عباد و کرمون در آغوش تکوین باطلت
 محدث الذین یحکمون العرش ماست بر قامت با استقامت ماست
 اشارت بشارت سبحون بجزر بهم دیو نمون به علامت سلامت ماست
 و دند طاعت در میدان استقامت سبحون اللیل و النهار لا یخسرون
 ماناخته ایم کند از چند غرت بر کنگر بلند ایوان قربت و لا اله الا انت
 ماناخته ایم عرش الرحمن جل جلاله که اعظم الاجرام فی عالم الایمان
 لقب اوست بر بانه وی شوکت ماست لوح محفوظا کرام الکتاب القرا
 کیت اوست در کنار دولت ماست چون حاملان عرش بنظر توفیق
 و اعزاز در ذات خود دیدند لغوت و صفات خود بر میزان تحسین
 و احسان پسندیدند حق تعالی مورچه خلق فرمود بمقدار گشتن آدمی و او
 نام عالی انجام حضرت خود تعلیم فرمود و باعانت و امداد آنحضرت
 عرش مجید را تنها برداشت حاملان عرش خود دانستند و بقصور خود اعراف
 نمودند انگاه کسی که مستفیض انوار قاسی است و عظمت و وسعت
 بوی بر تبه ایست که اطباق سموات استیج در مقابل وی چون حلقه باشد
 در بیابانی بر بین وی ده هزار کسی است و بسیار وی ده هزار
 دیگر بر هر کسی و ششصد و بیست و آید اگر کسی شمول گشته و نوا

ان تلاوت بفاریان ایة الکرسی مسلم داشته و صفالی قلم قدرت
 ایة الکرسی را بر جوالی کرسی ثبت ساخته و هر که تلاوت آن آیت را
 نماید بوزن کرسی ثواب بروی مقرر گردانیده حاصل کرسی گفت
 که محل انوار قدسی منم بزرگوار انسی منم جلیاب و سعت بردوش
 دارم و سحر کرسی است و الارض نوید با بوس غت در گوش دارم
 الکرسی سوخته و نقد بین چون کرسی خود را زبان مدح است و حضرت
 جلال حدیث جل و علا و چون قندیلی از ساق عرش سفل میا و تحت
 تا دیگر عجب است و عظمت بنیت خود و مغرور نگردد آفتاب بیاب
 که باحت ارباب است صد و شصت و چهار برابر تمام روی زمین است گفت
 خوش سیار مکان منم جمع ستارگان منم دایره نبره فلک منم تقدر
 ثانی ازین گرد خوان لا جوردی فانی منم شعله نور افشان کرده خاک منم
 گوی میدان طارم افلاک منم قندیل شعاع با شفق در طاق محراب نظام
 فلک فیروزه من افروخته ام عود بی دود بخور نور در جامیر ظهور و عود
 سرای جهان بر افشای من سوخته ام ان کل عمل خداوند که هر صبا
 پنجم نسیم سحر چون در دناز پرورد و انشین بیکر برین کلبر ان خضر و
 طارم زبرجدی منظر شکفت منم ان حکاک چالاک که بر کارگاه افلاک
 گوهر از هر حدقه اهل بصیر با الماس نفوذ تصرف نظر سفته است منم چون
 اقصاب بنظر اعجاب در خود دید جناب من انجمنی از وی پسندید
 قلم السحاب همه عرفت عجز با بعد از ان ماه که شاه بارگاه افلاک است
 و حل پوشش عود سان تماشاگاه کرده خاک زبان بدعوی بکشاد و گفت

یکی از بزرگترین نعم اصل در تعلیم همین نعم قایم مقام است تا بهم خدا ملک
 ملک شکو اعدا بسنن و الحساب بخت ملک تمام باج هر مصر
 مذین قام برشته است تحت دولت و مرام و دواج و بیاج طمع تمام
 در برشت و سخن چنین ملک طبع کل زرنگار و ورق نعم در بزم انجمن
 ملک جام می مرق و القوا اذ الشئ منم بر طرف لوح لاجور و ملک
 شمشید و رم بهام این گنبد فیروزه قام متوق زین بیکر منم منکد منصف
 با نیصفا و پذیریم لاجسم در عالم بی نظیرم قابله اند نعالی
 بالذقان حی عرفت عجزه بهشت را بجز و قصور و عواطف و لطایف
 بیاراست و با شجار و انهار و ریاض و میاض مزین گردانید بهشت
 بنازید که سرای ایدار منم مهبط النوازم منستل از ارم منم موهب دیدار
 منم حوریان ماه بیکر من دارم و حور عین کائنات اللؤلؤ المکنون
 بکوشکهار عالی منظر من میگذارم و هم فی الفرات امنون طعماهای
 آراسته و تخم طیر مایسته و در ضیافت منست جوهران فوخر است
 و لطوف علیهم ولدان نخلدون در خدمت راحه و بهیاخت و بهیاخت
 که و انصهم لضره و سرور از شراب ظهور بخت و غنای منست
 و سقیم ربکم شرابا ظهور غلوه ابدی و جوار ابدی جل علا عبارت از
 مسکن منست ان لطیف عنده بهم جنات النعیم کلام باقی و سلام ست
 موقوف در آدن منست سلامه لاسن ربکم بهشت چون اوصاف
 کمال لغوت جاه و جلال خویش بر طبق عرض بناده حق تعالی آدم حق
 را علیه الصلوٰه و السلام در وی در آورده و بهیبت آورده از انجا

بیرون آوردن تا بهشت میخورد بداند بعد از آنکه آدم علیه الصلوة والسلام
 از بهشت بیرون آمده بدارد دنیا نزول شده بود زمین را بوجود وجود
 خود نشسته گردانید زمین خود را با وجود افتادگی بکشید و اظهار کمال خود
 بر ورق جدال مثبت گردانید گفت منکذ زمین بساط مبسوط بساطینم و ربا
 مربوط مسکینم کاروان سراسی قوافل احیاء و امواتم خالقاه خیرات
 و صومعه عباد و اتهم مطیه بلا و محنتم جرد و نوش خنجر محبت کساج حکمت حکم
 صفت او تار و پود و تار نقش و نگار بساط بوقلمون مرا شحون
 بقوشن موزون و موشح بالوان گوناگون بر کارگاه بارگاه فاضل
 اتار رحمة الله بدین زیبایی یافته مشاطة قدرت در اصل فطرت لطف
 مقتدر را بحدین مرا بر قامت عروس باطین بن رخسای برسم تافته
 بعد از آنکه قایل قبیل تاویل شده ام منو و زریب و زمیت و جمال و ریت
 بغبار ظلم مبدل گشت و زبان بر حشرای زمین در کام محنت فرست
 خیزین محروس و محبوب بسیل نه کذا الک آدم صغی علیه الصلوة والسلام بنور
 از ارتکاب زلت بدولت صفوت خود دستنظر میبود و اوصاف کمال
 خود بر الواح جاه و جلال رقم بر میکشید میگفت من الضاحک الم کریم
 طینت من یقتضی سینه خمر طینة آدم بیدی را باین صبا حاسنه
 جمال و جلالت نشید تو اعد بنیت من یقتضای فحای فاذا سوتیه نشو
 بجناب حضرت فدو الجلال است جل جلاله خطیب حکمت بر منبر خلقت خطیبات
 بنام من خوانده که انی جاعل فی الارض خلقة خطا قدر است لکم نیت
 و مدد معیت صغی صحیفه بنیت مرا که سواد نامه بساط احدیت و کتب نامه روز

روز صمدیت با اصل موافق و با نقل مطابق ثبت فرموده که خلق الله تعالی اتم
 علی صورت مرغ روح کاز گلستان قدم بقضای صحرای کرم در طیران آمده بود
 در هشیان قلوب من آرام گرفته که و لغت فیه من روحی قیل زمره ملک
 جامع فلک در وقت سجود نشو و محراب وجود من بودند که قنقور استاج
 مناکب سوا کلبیک سموات مطیبه سینه تخت بخت من گشته مراتب مراقب
 ایا یکشبات مسکای مستهای شوکت دولت من آمده رباعی نفوس
 که صد هزار چندان منند و در فضل و کمال حلیه حیران منند و از دولت بستی
 آن شاه جهان خلق دو جهان بنده فرمان منند و فلما نظر آدم الی نفسه
 بالشرکیه کما اراه ربی المعصیه و النیه فی حین الیلته و نادى فی الملک و الملک
 بالشکوی و عصى ادم ربه فغوی کذا کنهت کلیم الرحمن صلوات الله
 و سلامه علیه ندیم حرم حرم انس و کلیم سلیم جنات پس بود با خود میگفت
 که سلطان تخت رسالت منم برهان تخت جلالت منم بلبل گلشن سیری میقتا
 منم طوطی وستان سیری تو ری منم مهربان کلام الهی منم سقراط الهام یادگار
 منم محرم راز و یار و مساز جبریل منم دوارشکر و سر دفتر عسکری الهی
 منم مظهر معجزات قاهره و آیات بنیات باهره ذات برکمال منست مطلع
 انوار غیبیه منبع اسرار لاریبیه صفات جاه و جلال منست صاحب نور
 و مظهر ظهورید بیضا منم منبع علوم و معدن حکم و کلم الله موسی تعلیم منم
 موسی بنی اصطناع و اصطناع لکنه از قصر بارق تعالیه منست منی معک
 منم در سپهر انوار وحدانیت انی انا الله ذرا صحرای جان آگاه من شود
 صلیک مرا یای قلوب بصیقیل محبت و ایقت علیک منی بیخجل دل

مقبل مراجعت الحکامس انوار حسن و شایع از عبار که در کتاب و کتب

زود و ده ۵ چون پرده ز پیش رخ کشوده ۶ آینه جان من زود و ده ۵

زین ابنه منیه می بود	نهنگ که ان سیر می بود
لقه و دجبان بمن رسیده	زان گنج نهان که گشاید
زان گنج نهان هزار قسمت	دادند از علم و حکمت

چون موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بعلم و دانش بنایید و در عالم از خود

عالم تر کس ندید لا جرم حق سبحانه و تعالی او را بنیلین خضر علیه الصلوٰۃ والسلام

فرستاد و حقیقت و فوق کل فی علم علیم بر وی ظاهر گردانید و انبیا

تتبعیه است و از باب فطرت را که هرگز بنظر اعجاب در خود نه بیند و پشگل کبر

نور زنده و همواره خاشع و متواضع باشند و بهم خلق را به خود ترجیح دهند

و خود را از هر نفس و مایه بزدانند نظامی آن و مان تا زنده باشی

چنان خواهم چنان کا فکده باشی نه بینی در که دریا پرور آید و زافاد

چگونه بر سر آید و چو دانه گر بیتی بر سر آید چو خوشه سرکش کن باد آری

مدا را کن که غوی جیح نندست بهت رو که پای عمر کند است و چو طفل

انگشت خود میزد و نمیداد ز خون خویش کن هم شیر و هم شبنم بگیر

این خورسندی را بچیز که هم خلقت و هم پستان و هم شیر و هم شبنم

بای زین پانا به تنگ که کفش تنگ پای را تنگ و قدم در نه

که چون رفتی سیدی و سمان الحاکمین ده رانیدی و اشارت کن

آورده اند که حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام نام خضر صلوٰۃ الله

وسلامه علیه بشنید و و عا تعلیم و تعلیم و فیتان آمد قرار و آرام از دعو

بشند هیچگاه مشغول نشد و از ساز سفر باز نه ایستاد و میگفت لا ابرح
 حتی بلغ شمع البحرین ایدر ویش موسی را تیر و عده گاه است و در آن
 و عده گاه وصول بمطلوب نیست و عده گاه که ام است خود عده الله المومنین
 و المومنات وصول بمطلوب که ام است و عده یومینا ناضرة الی ربها
 ناظره جهان باید که عارف پیر نیاز اند تا بوجه گاه نرسد که لهم السلام
 عند ربهم و تا بمطلوب خود و اصل نگرند که لذتین استخوانی فزیاده
 بریت اضطراب دلم آرام نیاید بپشت و دیدن روی دلارام من
 آرام است نصیحت حضرت موسی و یوشع علیهما الصلوٰة والسلام
 بموعود رسیده بودند فاما غافل شدند چون گریشتند طعام بستند
 نیافتند از راه افتاده بودند هر چند راه طلبیدند نشناختند همچنین غافل
 بودند نیاندانند که از چه دولتی محروم می ماند و از بمطلوب و مقصود چگونه
 محبوب میگردد و انگاه گردد که در عزات مرگ و سکرات موت بیجا است
 عدم بلاغت و فوت استطاعت مبتلا گردد و هر چند طاعت جوید زیاده
 راه بمطلوب بروی مشتبه گردد و اینجا موسی علیه الصلوٰات والسلام
 راه بازگشتن میسر بود مراجعت نموده بمطلوب بازگشت اینجا بنده را
 راه رجوع ممد و دگر و در هر چند درخواست کند رب از حیوان لعین
 اهل صالحا فایده ندارد و چند آنکه طریق وصول را در جوید که اهل استقامت
 من سبیل نشان باز نگوید پشیمان شود و پشیمانی سود ندارد و یا حشر
 علی ما فرطت فی جنب الله اشارت لطیفه الهی بریان
 بر نشان آب حیات یافته بستم اصل خود باز میگرد

که در آنجا سیلیه فی البحر سر با اید و لیس فی بندة موسی از ان ماست
 مرده بریان کرده فسد و تر نیست بعدی کن تا بحیرت آب حیات غفلت
 زهی که هر ولی که آب غنائت مولی اقلی خود زنده جاودانی گردد مگر
 او من کان مینا فاصیانه و مستقر اصلی خود باز گردد که ان الله وانا الیه راجعون
 سوال از وقت که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بیقات از برای
 مناجات آمده بود چهل شبانه روز آب و طعام نخورد از گرسنگی سنان
 و اینچا بیک روز مجاعت بفریاد میگفت چه بود جواب انجا دو حال قاید
 وی بود یکی شوق مناجات و دیگر امید قربت حق سبحانه و تعالی است
 که در کشایش این دو قاید بود او را از دنیا چگونه یاد آید دیگر آنکه ان
 سفری بود که خدا یتغالی او را می برد تا بنوازد و این سفری بود که او را
 می برد تا بگذارد و ان سفر مبینی بر تو وضع بود و این سفر مبینی بر عجب ان
 سفر تو از نش بود و نار نش بر او زد و این سفر گذارنش بود و مالش با او زد
 سوال حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت سبحانی ان شاکر
 صابرا و صبر نکرد اسمعیل علیه الصلوٰة والسلام گفت سبحانی ان شاکر
 من الصابرين و صبر کردن تفاوت از کجا خواست جواب است
 که اسمعیل علیه الصلوٰة والسلام دانسته بود که انفرمان خداوند است
 جل جلاله و لابد فرمان خدا یتغالی را انقیاد باید کرد و بران صبر کردن
 لازم باشد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ندانسته بود که انچه حضرت
 علیه الصلوٰة والسلام بنقد بپرسد انفرمان خداوند است سبحانه و تعالی
 و بظاهر خلقت شریعت میدهد لاجرم صبر کردن متوالست و بعد از آنکه

نکر دم ماضی بریان یافتیم تو صبه نکر دمی و تلفت نمودی لاجرم
 طعام ناساخته یافتی و ردایتی انت که آتوی بجانه و در میان ایشان
 بالستاد انجانب آتو که خضر بود علیه الصلوة والسلام بریان بود و
 انکه بطرف موسی بود علیه الصلوة والسلام خام بود تا حضرت موسی را
 علیه الصلوة والسلام هیسم تر متب بالست کرد و در پنج بسیار برد تا
 بنجته شود خضر علیه الصلوة والسلام گفت من کار بی طمع کردم لاجرم
 بی مؤنت یافتیم و چون کار تو ببینی بر طمع بود برنج و مشقت بیتاگشتی
 ابن عطا گفت قدس سره که رویه العمل و طلب الثواب بمطل العمل دین
 عمل و طلب ثواب بمطل عملست که کلیم علیه الصلوة والسلام بهین مقدار
 که در پیرا بر عمل طلب فرود کرد بفرات خضر علیه الصلوة والسلام مبتلاگشت
 رابعه بصری قدس سره بار و نومی ابر بقی اب در دست و اخگری اتش در
 دست دیگر میرفت پرسیدند انجیت گفت میروم تا این اب بر انش
 و دوزخ زخم و این اتش در پشت انگنم تا هر که او را پرسند نه از بیم دوزخ
 پرسند و نه بامید بهشت نگویم بد انکه ان دیوار که خضر علیه الصلوة والسلام
 برای بنیان عمارت کرد بجیت ان گنج بود که در زیر دیوار مخزون بود و
 تا گنج آن بنیان ضایع نگردد و نکته ایدر ویش بد انکه گنج ایمان حضرت
 پلال حدیث جل و علا در شش تیران وجود و خرابی بنی سینه در صندوق
 سیکند و دعیت نهاده است و چهار دیواری ان شرایع بجیت حفظ ان گنج
 از تصرف دشمن برگردان بر کشیده انجا خضر زاعلیه الصلوة والسلام
 بر پشت ان گنج فرستاد تا ان دیوار که بر پشت سقوط بود و بعلت آه و جار

منوط بشارت با بشارت خودستونم کرد امیدمان گنج میثاق صنایع
نگردد و ان فقیران جابج نمانند اینجا نیز حضرت محمد الرسول صلی الله
علیه وسلم بسر گنج معرفت باز ستاده تا دیوار شراب که حصن حصین تر
است بشارت شنیدم گرداند که قل انکمتم بخیرون الله فاجتوبنی بحسبکم الله
تا گنج معرفت این درویشان و نقد محبت این نیازمندان بدست دشمن که شیطان
است نیندازد و این فقیران بدائع خدایان خسران دنیا و الآخرة بنالانگردد اندک گنج
بینما نراجد ایشان نهاده بود و گنج معرفت را حق سبحان و تعالی بخودی خود نهاده
گنجی که مخلوق نهاده بود اندکرم خود درو داشت که صنایع گردد و گنجی که خود نهاده
است هرگز نرواند و که صنایع گردد اشارت شریفه اینجا حضرتعالی از صلاح
همه را ایشان خبر داده و کان ابوهم صالحا و اینجا ایمان مومنان را صلاح خود
و الصل الصالح یرفعه و اعمال مومن این صریح خوانند که صلح اعمالکم پس اینجا
که صلاح پدر را ایشان نریا کرد و گنج ایشان را نگاهداشت اینجا که ایمان و عمل
صالح بنده گانه است و ده اصلاح باشد مقرر است که در محافظت آن کرم خواهد
نمود و از زوال و نقصان در امان خواهد داشت اشارت دیگر
درویشان را در دریای کشته بود و بینان را در صحرای گنجی که انسانی رسد
خود را فرستاده تا کشتی در دریای اژدها ان ظالم نگاهداشته و در صحرای
گنج را حایب کردند تا عالیشان بدانند که معین ضعیفان ناصر درویشانند
اشارت دیگر در دریای کشته در سرب را بکشد و در صحرای دیوار کشته
را در دست نمودند از برای آنکه صلاح کشته در شکستن بود زیرا که اگر در دست
بودی بجا نکند خود نماندی و صلاح دیوار در دست بود که اگر در دست

سند می گنج بار باب او سرسیدی کذالك صلاح جمعی در دست می بخشد
 و صلاح گروهی در شکستگان فقیر است که اگر در ویش تو نگردی سی طاعت
 و باغی گردد و دین از دست بدهد و اگر تو نگردی ویش شود و شکاف و ناپاک
 گردد و دین فاسد گردد و تا بدانی که حقیقتی دوست مو مناست ان شاء الله
 ولی الذین امنوا هر کسی را آنچه صلاح کار وی در است چنان است که باید
 لطیف تحقیق بدان آید و ویش که دنیا بر مثال دریاست که انما مثل
 الحیوة الدنیا کما انزلناه من السماء و لیکن در پامیت بس با خطر و درد
 صواعق و حوادث قضا و قدر و کشته گزین دریا بواسطه ان بسکات
 توانی گذشت ایاست صاحب این کشتی کیت روح تو ملاح این سفینه است
 عقل تو درین دریا ظالم است که تو را بلبسیار دارد و کار وی همه آنست که
 این کشته را از صاحبان وی سلب بکنند و ایشان را در دریای مهلاکت
 میگرداند و در غرقان شقاوت بهلاکت آید و بیچاره بسیار و این ظالم
 کیت و نامش صلیب البلیس معان و نمان او نفس شهوت و هوا و طمع محبت
 دنیا و امثال ان و این ظالم لعین اگر این کشته ایما نذا عصمت و توفیق و
 اسباب طاعت آبادان بنید با عانت این نفس غضب کرده و خورسندگیها
 عجب از سرگروه چند اگر گرفته برین کشته زند تا کشته ایما نذا عیاد و آواره بار
 گردد و اند چون رب الارباب جل جلاله دشمنی و بد بمرقی از ان ظالم
 و ان شاء الله اصل کشته تو از تخمهای اعانت و توفیق و الواح اقرار و تصدیق
 ترتیب فرموده بعضی از مسامیر اعمال صالحه که بنده و لبست این الواح بانی
 بار بسته است ازین کشتی بزرگشده تا عریب و انحصار این کشته را به دنیا

علم است که تا اگر ابله ای در یکی از این مجرای دریا بدین گشتی رسد چون
 این مقدار غلغل در وی مشام کند از غضب و سلب وی دست کوتاه کند
 تا این گشتی بسلاست تبو با ند چنانچه خضر علیه الصلوة والسلام گشتی است
 باز اصلاح آن نمود بر وجهی که از اول بهتر و درست تر گشتی تعالی
 نیز فیه در کمال و رحمت شامل خود اصلاح آن عیب و جبر نقصان آن خلل
 بر وجهی نماید که همه معصومان عالم بالا و مقربان ملا را علی در آن حیران نماید
 سوال خضر علیه الصلوة والسلام در شکستن سفینه اضافت فعل بخود کرد
 که اوست آن اعیبها و در قتل انعام اسناد بخود و بحق تعالی کرد فارما
 ان یبدلها ربها و در عمارت جدار اضافت بحق تعالی کرد فارما در کتب
 ان یبلغنا الله بها ملک درین تغییر قول چه بود چو اسپا امام امام خضرین
 محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما چنین میگوید که اسناد چون اسناد
 فعل بخود کرده گفت ان اعیبها بسرومی و روا دند که سن نیست حتی تکون
 لک الارادة تو کیستی که اسناد ارادت بخود کنی و از خود و افعال خود
 اعتباری بر داری در گشت ثانی که اضافت فعل بخود نمود و بحق سبحان الله
 منادی در دل ندا کرد که سن نیست حتی تکون لک ارادة معنی تو کیستی
 که در ارادت با من مشارکت و رزی در گشت ثالثه بیام خود را از میان
 برداشت و اسناد امر بکلی بجهت تعالی کرد مقام اول نظر ثانی برین بود و
 اسناد فعل میباشان و مقام دوم ناظر طریقت بود که توفیق از جمیع
 دید و میباشان از خود و مقام سیوم خود حقیقت بود که ظلت مجازی را
 و جنب نور حقیقت منحل و متلاشی دید سوال خضر علیه الصلوة والسلام

در کثرت اولی و ثانیة عذر موسی علیه الصلوٰة والسلام قبول فرمود
 و در کثرت ثالثه بگوید حشت است بر هراق بینی و بینک حکم نموده حکمت
 درین چه بود جواب در دو فصل اولی نظر موسی بجهاد غیر بود و ثانیة
 خلق تخر نموده ان اراض میفرمود و در فصل ثالث نظر نفس نمود و ثانیة
 تا در خاطر وی طمع اجرة دخل کرده با تکلیم فرمود و ثیسند در کثرت ثانیة
 موسی علیه الصلوٰة والسلام شد طکرده بود که اگر من بعد تفرص نمایم لا
 لقصاصی بعد هذا و این شد طرا در اول و دوم فرموده بود و لاجرم در کثرت
 ثالثه گفت هذا فراق بینی و بینک لطیفه موسی کلیم باخضر علیهما الصلوٰة
 والسلام سه نوبت سخن باز گردانید حضرت را علیه الصلوٰة والسلام ملائک فرست
 عذر او باز خواست لهذا فراق بینی و بینک ای بنده اگر روزی هزار بار
 بقول ناله پندیده و فعل ناشایسته بر حادث نمائی هرگز نام فراق نشنوی
 و اظهار ملال از جانب مانه بینی بلکه تقاضای معذرت و طلب مغفرت از جانب
 ما شده کنی که مل من سائل مل من تائب مل من متعذر لمو لفت
 یار در بر روی صاحب بکشاد
 شهنشهر محمودم که کسبیل هجران خراب
 ایسین از دیار قلب من به باغشتر
 گفتیم کس جمالت چون طریقه بود
 لطف از بر تو نور بخلی زد عسل
 گفت با هستی من لاف از وجود خود
 حیث مل من تائب اندر جان در داد باز
 شد ز معاری و حش عاقبت آباد باز
 عقل منکوب خود در خلاص فساد باز
 تا با نام زنده زان قوتم بیاید واد باز
 طور هستی مرا بر کن از جنب یاد باز
 کی توان کردن کان بالا ترا واد باز

و ذکر احوال قارون و مرجع و مال الکن طعون و حشفت می

بد عالی موسی علیه الصلوٰۃ والسلام علما را اخبار
و دانقان اثار و استخراج حکایات الهی و سخنبران روایات باقی
در کتب معتبره و صحیفه منتهی چین ایداد فرموده اند که قارون پسر
حضرت موسی بود صلوٰۃ الله علیه چنانکه قارون پسر پسر بود و پسر
پسرش و قاتلش پسر لادی و لادی پسر یعقوب علیه الصلوٰۃ والسلام
و عمران که پدر موسی است علیه الصلوٰۃ والسلام پسر قاتلش است که جد
قارون است و بنابر یکی که در صورت کتاب در نسب حضرت موسی علیه الصلوٰۃ
والسلام مذکور است که عمران پسر یعقوب است و قارون پسر یعقوب است
کنند که قارون عم موسی بوده باشد و آن روایت محمد بن یحیی است و در
عزالدین غریبه مذکور و این روایت اکثر علما و مورخانست و در تفسیر
از تواریخ مذکور و الله تعالی اعلم و قتاده میگوید رحمه الله قتاده که
قارون در بنی اسرائیل طبق به منور بود و بحیث حسن صورت و زینت صورت
در قرات و احراز فضل و کمال و جاه و جلال و لکن از اعداء حق تعالی بود
چون سامری از جمله منافقان و آخر الامر اظهاری کفر و نفاق خود کرد و بر
موسی علیه الصلوٰۃ والسلام و بر بنی اسرائیل باغی گشتند کما قال الله تعالی
ان قارون من قوم موسی فبغی علیهم و در سبب بغی وی علما را اختلاف
بعضی گویند که فرعون را با وی نظری می بود و او را اغلبا میفرمود و بر بنی
اسرائیل حکومت باز میداشت و چون حکم وی بر مردم نافذ بود بواسطه
آن شجره بنی شد و بظلم انجا مید و نزد بعضی آنست که وی جامه های خود را
مقدار شیری دراز ساخته بود چنانکه بر زمین میکشید و در میان شکران

این رسم سیئه اوست باقی مانده و سفید بن جبر سبک بود رحمه الله تعالی
 که طغیان دینی وی بحیث کثرت مال و ثروت بود که در میان اعیان
 به عکس انفسه در گنج از زر و نقره بود که او را چنانکه حضرت خلی از ان خبر
 داد که و انبثاه من الکفر زمان سفاحی لشور بالعصبة ولی القوة یعنی
 او را از اموال مدخره چندان داده بودیم که کنیز یا خزاین ویرا چلی و
 با قوت و پیردینی هفتاد مرد در جزیرت تمام می کشیدند و در انجیل آیه است
 که کلید او را نصبت بشتر می کشیدند و در بعضی از تفاسیر آورده است که بعضی
 شتر کلید گنج وی می کشیدند که هر شتر وی را سیصد من بار بود و کلید کلیدی
 از ان خلی را بدست نمود و هر کلیدی چلی گنج کشا و ده میشد و در سبب جبر
 انبال خلافت کرده اند بیشتر علماء بران اتفاق کرده اند که وی علم
 کیمیا بدست آورده بود و در تحصیل العلم نیز اخلافت بعضی پیرانند که
 چون توحید موسی علیه الصلوٰة والسلام نازل شد امر آنکه او را باب
 در بر محالیت قرطیس بنشیند و حضرت موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام
 خداوند این کتابت بفرماید که هزاره سوره است هر سوره هزار آیه
 برای منی برادر سوره بفرماید ان مقدار استقداد نیست که کتابت این کتاب
 نیز گوارد باب از تو اسم کرد حق تعالی علم کیمیا موسی علیه الصلوٰة والسلام
 تعلیم فرمود حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ثلثی از ان علم پیران
 علیه الصلوٰة والسلام تعلیم کرد و ثلثی بوشع را بیدار بخت و ثلثی خواهر خود
 که در خلج قارون بود و قارون از خیال خود آنچه می داشت تعلیم گرفت
 و بفریب از قارون و یوشع علیهما الصلوٰة والسلام ثلثان دیگر بدست

اور و تاداران علم جهان بجمال رسید که از سرس طلا بساخت و از زین
 نقره میکرد تا زردسیم دی بر تیر رسید که گنجا بنها و دل بپ آن بر قوم
 تفاخر و تفاضل بحسب ثقلست که روزی بزینت تمام بر قوم میگذاشتند
 و بجایا و تکبر مردم را حقیر میسر و کما اخبر الله تعالی عن هذه الحالة لعمرو
 سبحانه و تعالی فخرج على قوم من زينة كونيدير شترى سفيد سوار بود
 مسبح بزین طلا و با وی بروایه عبد الرحمن بن زید مضاف و هزار سوار
 بودند و بر وایت مقاتل رجها الله چهار هزار کنیز جمیل که لباسها را
 ایشان همه بپا زلفت بود و بر پستان سفید مسبح بسروج زرین با و
 همراه بودند و همچنین غلامان با طوقها زرین و عمودها را سبیلین
 گویان پیشش میرفتند و حیل مرد قوی کلیدهای گنج دی با وی می
 بردند و اهل جهالت و ارباب ضلالت متنای حالت وی میشدند
 قال الذين يريدون الحيوة الدنيا ليت لنا مثل ما اوتي قارون
 انه لذو حظ عظيم و با وجود اینجابه و کنت مرد را در امور مملکت بچگونگی
 مدخلی نبود که حکومت در میان بنی اسرائیل مفضول بود و سر بود
 علیه الصلوة والسلام و خلافت و جورت هو الله بهارون علیه الصلوة
 والسلام و او را خاطر مایل آن بود که تمامی بنی اسرائیل محکوم فرما
 و با ششده و همواره از بعضی ائتش حسد در باطن وی اشتغال مینمود
 و گاهی بر موسی علیه الصلوة والسلام اظهار اینمغنی میکرد و بی صبر
 و بی شکی مینمود چنانکه روزی نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
 آمد و گفت ای موسی رسالت خود از ان است و جورت اندام را درون

علیه الصلوة والسلام و مرا خود هیچ شخصی نیست و حال آنکه من نور
 را از شما بهتر میخوانم و چنین و چنینم و دیگر طافتم طاق گشته و ماه ^{مطلب}
 در محاق افتاده حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت که سوگند
 بخدا ایتعالی که منصب خلافت و جودت بهار و ن علیه الصلوة والسلام
 من از تر و نفس خود تعیین نکرده ام بلکه حقتعالی بوی تفویض فرموده
 قارون گفت من ترا درین سخن مصدق نمیدارم تا بر مانی بمن ^{بسی}
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بفرموده و سارخی اسرائیل را
 هر کس عصای او را در دند و در هر موضعی معین نیز بین منند ویرند علی الصبا
 از میان آن عصای مارون علیه الصلوة والسلام بگزشت و برگ
 و میوه ظاهر گردانید و گویند آن عصا از جوب با دام بود حضرت
 موسی گفت علیه الصلوة والسلام ایقارون منشا بدو این برهان
 نمودی و حقیقت اینحال آنست قارون گفت امثال اینو اقامت
 از تو و ساحری تو غیب نیست و مقبوض و مغبوض از صحبت حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام ببردن رفت و چون معاملات موسی
 علیه الصلوة والسلام همه بطبق فرمان بود هیچ امر از او نبرد و نیو به
 بقارون تفویض نمیکرد و وفارون از صحبت تبر میفرود تا کار بجای
 رسید که بنی اسرائیل از موسی علیه الصلوة والسلام نفرت میداد و
 بکفر دلالت میکرد و بال میفریفت بسیاری از قوم موسی علیه الصلوة
 والسلام از دین برگردانیده بمتالعت خود در آورده حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام بحیث قرابتی که میان او و فارون بود صبر کرد

راستحار و در نماز خود گرفتار نشود و با وی مدارای لزوم تا حق تعالی
بر موسی علیه الصلوة والسلام انزال زکوة فرمود و پیراموال بنی اسرائیل
زکوة واجب گردانید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام حکم حضرت تعالی
بقار دن رسانید و بادی زکوة کش دالالت فرمود که در اینجاست

اللہ الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا و حسن کما احسن اللہ
الیک یعنی آنچه حضرت تعالی از غنا و ثروت تو از زانی داشته چندی
از آن در طلب آخرت صرف کن چنانکه حق تعالی بآیه نکوی کرده است
باینده گان وی تو نیند نکوی کن و در اینجا بکوة از هزار دینار
یکسپار و از هزار درم یکد رم و از هزار گوسفند یک گوسفند و همچنین
از هر چیز از هزار یکی با وی صلح کردند قارون چون با وجود حسد
آن یکی از هزار براندیشید بسیاری شدند بروی اعطای آن دشوار
آمد و گفت انما و مینه علی علم عندی گفت انبیا کسب و دانش خود
بدست آوردیم و در چاکس را درین حق نیست و تحصیل مال آنچه در اخص
کرده عطا و فضل خداوندی را جل جلاله در آن دخل نداد و کینه بود
علیه الصلوة والسلام در دل گرفته و حسد و اهنده ام قواعد رست
وی می بود و هر روز از برای ایدای کلیم اللہ علیه الصلوة والسلام
جیل می انگخت تا روزی بنی اسرائیل جمع کرده بطعامهای گوناگون
مهمانی کرد و بعد از آن سخن موسی علیه الصلوة والسلام در میان
آورد و گفت که موسی شمار را باده امر دالالت کرد و شما در کل امور
فرمان او نمودند اکنون طمع در اسوال شما کرده است و مراد وی آن

بود که بنی اسرائیل را از اطاعت فرمان بازدارد ایشان گفت
 تو سید و بزرگتر بنی اسرائیل هر چه فرمائی بدان قیام نمیکنیم
 اکنون مرا امری دهی نموده است میخواهم که بنده ایم رسانید و شما
 از تکلیفات موسی و تحکیمات وی بازمانیم پس بنی اسرائیل تخمین آورد
 نموده گفتند هر چه فرمائی در امداد اعانت سعی بلیغ نمیدانیم گفت
 فلان زن که در میان بنی اسرائیل بزرگکاری مشهور است مبادید خوان
 و او را بد راهم و دنا تیر مهنون و مهنون گردانید تا او را در محبی که
 بنی اسرائیل محبم باشند موسی را بنفس خود مشتم سازد و در حق موسی
 بزرگواهی دهد بنی اسرائیل تصدیق او کرده و قصد قتل موسی را در میان
 و مار از تکلیفات مالا اطلاق وی باز نمانند بنی اسرائیل بن را خلیف
 و یزافو اب شمرده آن زن فاحشه آوردند و قارون شستی پیر از زر
 بان زن داده و بوعده باز بزرگ نیز مشر گردانیده گفت که در حضور
 بنی اسرائیل نشو و میخواهم که با موسی چنین امری بمقدم رسانی بن
 قبول کرده علی الصباح قارون مجلسی بپا داشت و رؤسا و صنادید
 بنی اسرائیل حاضر گردانید و از برای حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام
 کس فرستادند تا آنحضرت نیز تشریف حضور از زانی فرماید و چنان نمود
 که مقصود ایشان از استعداده آنحضرت بیان اعلام دین و احکام میر
 است و آنحضرت بنا برین قدم رنج فرموده تفسیر آورد و داب آنحضرت
 علیه الصلوٰه و السلام چنان بود که مجلس گشته با بلاغ احکام و تبیین
 شریعت اقدام نموده در مجلس بنی بر طبق داب و عادت شریف بنده

مبارکت نموده در ایشار حفظ و نصیحت کلام منجز بایشان شد کف بودای بنی
 اسرائیل سارق را قطعید لازم است و هر که اقرار کرده در حق مسکینان و یتیمان
 بهشت و نماز یانه زنند و هر مجروری که زنا کند صد نماز یانه زنند و اگر متاهل باشد
 او را سنگسار کنند تا بمیرد قارون گفت و اگر چه تو باشی گفت آری و اگر نه
 من باشم قارون گفت که بنی اسرائیل را گمان آنت که تو بطلا نه فاشه خور
 کرده حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت که من این گمان نمیزند گفت
 آری فرمود آن زن را بخوانید اگر باین امر اعتراف نماید تصدیق قول من
 نمایم و چنان باشد که وی میگوید آن زن حاضر گردانیدند حضرت موسی
 علیه الصلوة والسلام روی بآن زن آورده گفت یا فحشاء چه اینهمه
 نسبت من و تو میگویند انچهان است و ترا سوگند میدهم باشما ای که دریا
 از برای بنی اسرائیل شکافته و توریته از برای موسی فرستاده جان عطا
 که راست گوی و بدروغ مخلوط نسازی حق تعالی از بکرت برتر حضرت
 کلیم علیه الصلوة والسلام در توفیق بر روی آن زن بکشد و بانو گفت
 که امر و در تو به بر روی خود بکشایم به از آنکه در صد و نودای رسول خدا
 یعنی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در ایم بگفت کلا و حاشا که نسبت
 تو یا بنی اند کسی اینکمان تواند برد و لیکن قارون مرا ببطام و بوی
 و لقیته تا در حق تو این فرابگویم و ترا منسوب بزرنا کنم چون زن باین سخن
 تکلّم نمود از آن مخرجالت نام بقارون بطی گشت فخر و او اکل و بنامی
 جمع خاموش شدند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از نیوا قوه لبابت
 بهشت و اگر به بروی ستولی گشته روی بر زمین نهاد و گفت خداوند

دشمن تو در صدد ایدای من در آمده و نصیحت من قصد کرده خداوند
 اگر من رسول و بنده مقبول تو ام از برای دوست بر دشمن اظهار غضب
 فرمائی و مرا بروی تسلط کرامت کن فی الحال وحی نازل شد که ای موسی
 سحر بردار که ما خداوندیم زمین را در فرمان تو در آورده ایم که هر چه فرمائی
 اطاعت فرمان تو نماید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روی بجنب
 اسرائیل آورد و فرمود که حق تعالی ما را بقارون بسوخت گردانیده است
 چنانکه بفرعون هر کس که از متعلقان اوست مقام خود را لازم دارد و هر که
 از مشایعان نیست از غیقام بیرون رود و بمقوم بیرون رفتن مگر بفر
 که با قارون در اقامت موافقت ننمودند انگاه حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام بر زمین خطاب فرمود که یا ارض خدیم ای زمین بگیر اینها را
 قارون از خطایک بپناهنده استند امیکرد که زمین چگونه تواند گرفت
 و اطاعت فرمان موسی علیه الصلوة والسلام چگونه نماید که ناگاه پا بر
 وی تا کعب بر زمین فرو رفت باز خطاب فرمود که یا ارض خدیم زمین
 تا بزانو مرا ایشانرا بگیرد چون این امر شاهده کردند و هر چند خواستند
 که با بیرون کشند نتوانستند خوف بر ایشان ستولی گشت و دانستند
 که زمین فرمان بردار حکم آنحضرت است با استغاثه در آمد حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام با استغاثه دی التفات فرمود و همچنان بانگ بر زمین میزد
 که یا ارض خدیم زمین تا بهر شکاره شان بگیرد باز خطاب کرد که یا ارض
 خدیم تا بگردن نشان بگیرد قارون بفر با و آمد که یا ابن عیال ابن عیال
 و اصحاب دی بضرع و زاری هر چند توسل نمودند مغیثت داد و همچنان

خطاب میفرمود که یا ارض ظمهم تا هر سه را بیکبار ابتلاع نموده فرو برد
 و زمین بهیئت اولی بازگشت و در بعضی اخبار آمده است که قارون هفتاد
 نوبت موسی را علیه الصلوة والسلام سوگند داد و حق قرابتی را
 بشفاعت او رد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام التفات نمود و
 همچنان بر غضب خطاب میفرمود که یا زمین مرور را فرو برد و بر آنگاه حقایق
 موسی علیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که موسی عجب غلطی که کردی است
 هفتاد نوبت قارون و مقارنان او بتو استغاثه نمودند بر ایشان رحم نکردی
 و بفرایشان رسیدی بغزت و جلالت من که اگر بیکبار حق تعالی را بخواند
 یا الله سیکف استغاثه بمن مینماید و او را اذن غداست بجات میدادم
 و در میناب بشارتیت که قارون کافر بود و در حق وی عذاب نازل شده
 و پیغمبری در معرض لعن و عذاب وی در آمده اگر بیکبار حق تعالی را بخواند
 اجابت میداید و از عذاب ابد باز میرسانید اگر بنده مومن که پیغمبر است
 چون محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در معرض دوستی و شفقت
 اوست که یا مؤمنین رؤف رحیم و نزول عذاب در باره وی بحد الله تعالی
 بوقوع نه پیوسته اگر حق تعالی را با ساجد و صفات اعلی بخواند و از
 حضرت او بجات است از عذاب و خطا طلبد اگر از عقوبت دنیوی و اخروی
 در حفظ و آمان خود دارد و چه عجب قناده مفسر گوید بحمد الله تعالی
 که چون قارون را زمین منهد و بردند حکم خداوندی جل علاه چنان
 نافذ گشت که مرور را هر روز بقدر رق و قاست وی زمین فرو می برد
 و همچنین خواهند برد تا بر روز قیامت و مردانیت که اثر و زکات قارون

وصاحبین سویرا بر زمین فرو بردند و در دیگر بنوا سر ایل گفتند استقصو
موسی از بلا کشتارون آن بود که مال و جهات او را تصرف نماید
چون این سخن مسیح شریف آنحضرت رسید و عا فرمود تا باغ و سرا و
کوشک و ایوان و گنج و اسوال او را بر زمین بند و بردند و ذالک
قوله تعالی بخشند تا به و بداره الارض و حصالی وحی فرستاد موسی علیه
الصلاة والسلام که دیگر بعد از تو زمین را مطیع فرمان بجایگزینم
و محکوم حکم هیچ فردا از فردا بنی آدم سازم اما آنچه نصایح و
مواعظ و اشارات و نکات که مناسب تقصیر است
شمه از آن بشنوئی که در روز خفتارون یکی از خواص او
زنی که از جمله متعلقان و متعلقان فارون بود و گنج و مال فارون در
دست او بود و لیکن مرد را شوهری بود که وی از متابعان موسی
بود و علیه الصلاة والسلام در آن روز از آن مرد خطاب بدست آن زن
دهده و عمارت پیچیده رشته از سر ستاران مرد موسی او بخت بود زن آن
رشته از سر دستا بختی که از گشت خود پیچید فرمان در رسید که گنج و سرا و خانه
و خزینه بان و متعلقان او را نیز زمین بند و بردند همه را فرو بردند چون
نوبت باین زن رسید از خفتارون منع آمدن فرشتگان که برین امر موکل
بودند از جانب حق استفسار نمودند که خداوند این زن از خایه گلیان
فارون است حکمت در منع او چیست خطاب آمد که وی رشته پیچیده
انگشت پیچیده دارد و اگر ممانعت کرد او را عذاب کنیم ابد وایش یکدیگر است
در جبل متین و استقصوا جبل المتد استوار کرده باشد و متکب بوده

توحید نموده اگر گفتی که کمال کردم از خدا بشو این گزیدند چه خوب
 دیگر دیگر فضیلت صلوات رحم مناسب این مقام آورده اند که
 حضرت یونس بنیامبر علیه الصلوة والسلام در آن روزیکه در دریای شکم
 ماهی در آمده بود و تمامی بر دگر عالم و هر چه در اطباق سبع از زمین بود
 در نظری کنونی گردانیده بودند تا قارون را دید که هر روز بمقدار
 قدری او را زمین منسوب و میرند و قارون نیز بحبل بوش علیه الصلوة
 والسلام اطلاع یافته پرسید از پسر عم من تویی چه خبر داری و گفت
 حال وی چیست حضرت یونس علیه الصلوة والسلام گفت که وی از هوا
 فدا بار بقا انتقال فرمود حق تعالی بفرشته که موی کل بود و بفرمود
 وی خطاب فرمود که دیگر قارون را از این مقام فرو تیر میر که دی صلوات
 بجا آورده است و از کرم من نشد که این فعل را ضایع کنم و اثر نهی
 با و نیز سانم بساط سخن حضرت موسی اعلی الصلوة والسلام با و
 دوست صحبت افتاد و خضر و هارون علیهما الصلوة والسلام با و
 جبار عداوت افتاد و فرعون و هامان و از و قرا بتشافت افتاد
 قارون و سامری و از و یارش اعانت و نصرت افتاد و یوشع
 و کالوب علیهما الصلوة والسلام و از و چیز در تیر بهیافت و دعا
 بلعم و فساد بنی اسرائیل و لبیب و قول از قوم از او و گفت افتاد و یکی
 آنکه گفتند اجل ان الیها کما لهم البتة و دیگر آنکه او را معلول العلبت آورده
 گفتند و لبیب و و خیر و را از قوم غلطت افتاد و بگو ساله پرستیدن
 و نسبت او بقتل هارون کرد و در دو کس مرد را دعا بخت افتاد

یکی قارون و دیگری طیم نصیحت عزیزا تمام ادا م که قارون
 فقیر بود متابع و ملازم موسی بود علیه الصلوٰه والسلام و برادر کاه
 حق سبحانه و تعالی بود و در میان بنی اسرائیل مقدم و پیشوا بود و
 با حکم توراتیه رہنما بود چون از فقیر عدول کرده بغنا منصف شد تمامی
 احوال و سبب الگشت و از ایمان بکفر منتقل شد کلا ان الانسان لیطغی
 ان راه استغنی تعلیه را نیز درین همت حال بدینمنوال بود اول که فقیر بود
 از شفا شیخ انوار ایمان ستیز بود چون بحطام و بنوی آلوده شد ایمان
 و اسلام از وی فرسوده گشت و وفاقت بنفاقتش باز آمد تا بدانی که
 از باب فقر را در میکار محرمیت با مسلم است و عند الله تعالی مغرور و تکبر
 آید و ویش فقر سرست از عالم گشت کثره انخفیا بر لیت از جهان نهان گشت
 و عده مایه هر که با فقر آشنائی ندارد دل او در عالم مسخر و نشائی
 ندارد هر که بقوت فقر گوشش نفس را تابانی داد و مرز سعادت خود را آفری
 داد هر که در عمارت فقر شببائی نمود گوی دولت از میدان سعادت
 در بود و بزرگی از بزرگان گفت هر که در ویش است روز و ولتش در پیش
 هر که بجزا دست ان بجزادی کلید دولت اهد یکم سبیل ارشاد است نظر
 حمت الهی جل و علا نصیب وقت در ویش است سر و هو مظم استما کنتم
 همواره رفیق ایشان است در ویشان طوطی استان انسانیت اند بلبل
 کلین عالم روحانیت اند طریقی تحقیق را دلیل اند عارف هر قل متاع
 الدنیا قلیل اند و در ویش از قیمت غالی است و همت عالی و حبش ایشان
 از اسرار عالم الغیب بر لالی سه اگر خواجده زرد مال غنایافته است

عیش و طرب و طول بقایا فیه ثبت و اینها همه سیلانیه خواجه بود و در
 شکسته دل خدا یافته است نصیحت ای دنیا دار بدینا شاد و مسرور
 که قار و نر گفتند لا تفرح ان الله لا يحب الفرحین دنیا امر و زنت بزرگ
 اما فرات بگذازد و همین نصیحت که موسی و هارون علیهما الصلوٰه و السلام
 قارون را کردند حق تعالی مومن را همان نصیحت کند لکیلا تا سوا علی قاتل
 و لا تفرحوا بما انیکم اگر شادی میکنی بنوحید و بشهادت کن قل فیض
 و بر حمت بندگ فلینفرحوا بنوحیه ما یجمعون فیل فضل الله تعالی
 الایمان و رحمة القرآن کسیکه گوهر دارد لبنگ و سفال شادی کند
 و آنکه از خدا بیقالتی خسر دارد و چه پروای سیم و زر دارد و هر که لذت
 حقیقت داند دنیا و عقیقی بجوی نمی ستاند رباعی اتم دل ز سر عشق آگاه
 پسند که غیر را در راه بود از دنیا و عقیقی و بهشت و دوزخ بگذشت
 که الفقر هو الله بود نصیحت قول تعالی لا تنس نصیحت الله
 بجمع دنیا مشغول مباشی که از جمع کنی نصیب خود فراموش کنی عمر در جمع
 بگذرانی و در منع جان بدی که در حدیث آمده است که در سه چیز زیان
 عظیم است یکی آنکه مردی ببال خود غلامی بخرد و این غلام صلیع باشد و خواجه
 سفید بود و در قیامت غلام مستوجب است که در خواجه مستلزم دوزخ
 شود و دیگر مردی که خلق را علم آموزد و ایشان بعلوم او کار کنند و او بقیض
 علم خود عمل نکند مستعلمان بیکت او بهشت رزند و عالم را بحیث تقصیر
 در عمل و بدوزخ فرستند سیوم کسیکه مال بسیار جمع کند و از حلال و حرام
 بهم نهد و آسمان بجزات صرف نکند و زکوٰة مال نداند به چون بهیسه

در روز او انما گیسند و بوجوه غیر مضر و فساد است و بسبب آن
 مال روز قیامت و در راه بهشت فرمان دهند و جمع کنند مال بدین
 فرمایند انجام روزگار حضرت موسی علیه الصلوة
 والسلام و اختلاف او یوشع بن نون را و ذکر
 بعضی از بعضی از قضایا که در آن احوال بود قیوم
 در بسیار و اصحاب آنرا چنین ایراد نموده اند که چون زمان ارتحال
 حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نزدیک شد فرمود تا بنویسند
 نوبت دیگر شماره کنند و از احوال جماعتی که در حین سیر و جاده
 بودند تفحص نمایند و نصیبان مجدد بدان شغل تعیین نموده و بعد از آن
 و تحسین غیر از یوشع و کالوب علیهما الصلوة والسلام چه متعین از تقسیم
 باقی مانده بودند و چون صورت قضیه بعرض حضرت بنوی علیه الصلوة
 والسلام رسانید فرمان فرمود که اولاد ایشان مجموع حاضر آیند
 و مجلس عظیم ساخته احکام توراتیه و مضمون الواح بر ایشان احادیث و تورات
 و معانی الفاظ آن مبیان ببالغ روشن گردانید و ایشان را بتلاوت
 و در کس و بحث و تعلیم فرزندان بتعاقب و توالی و صحبت فرمود و
 کاتبان نصب نموده حکم کردند تا در سفر با بنویسند و در زمینها بودند
 نهند و بعد از آن بخط اشرف خود سفری ستام نوشت و با جبرئیل علیه
 الصلوة والسلام مقابل کرده آن سفر را با پیکر بار و فی تسلیم نمود تا
 در صندوق الشهادة نهادند و چون کتاب دیگر اسفار با تمام رسید
 مجموع را بدین سفر مقابل کرده و تصحیح فرمود و با سباط قلمت کرده هر یکی را

سفری از زانی داشت و در روز بیستم از ماه از ارباب قوم را حصار
 فرموده مجلسی عظیم ساخت و یوشع را خلیفه و موسی گردانید و بنی اسرائیل
 بعد از ضمان حفظ ابی بل و عطا بوی سپرده و تدبیر و رعایت مهمات
 ایشان وصیت کرد و اسباب را بمطاعت و انقیاد او حجت گرفته و فرمود
 که امروز که بیستم ماه از اوست بنی من بمسجد و بیست سال رسیده و
 بهنگام ارتحال نزدیکند و اکنون بنده که از بنندگان خدا بخواهم
 که با خلاص نیت از شما مستأجر است بر شما خلیفه ساختنم و خداوند تعالی
 و فرشتگان و زمین و آسمان را بر منی گواه گرفته باید که در وصیت
 من تقصیر و تنها و ن نورزید و در اعتقاد خود و بنی و خلایق راه ندهید
 و حضرت جلالی حدیث را بجل جلاله شریک و انبیا را نگیرید و بغیر
 از وی استعانت نجویید و هر کس از شما خواهد که بر او قیامت در
 روز مرده من عهد داشته باشد باید که وصیت مرا مراعی دارد و از محبت یوشع
 و اتباع احکام او و پیغمبران دیگر که بر ما نازل شده و بعد از او
 مبعوث گردند خالی نباشد و زمینها را که از خلافت ابی بل را که از فرزندان
 ما رودن امام اعظم است بر عهد باشد و با مخالفان فرزندان ما رودن
 علیه الصلوة والسلام مبارکست نمایند که موجب عجز و انتقام
 شما گردد و شماست بنی اسرائیل و وصیت ای حضرت نبوت شماست
 علیه الصلوة والسلام بعد از اتمام وصیت را بیکدیگر سپرده
 ایشانرا و اداع کرد و دوست یوشع گرفته از میان بنی اسرائیل
 بیرون رفت چون مسافت بعد بسیار ایشان و بنی اسرائیل

در میان آمده و بادی نرم از جانب مغرب وزید که گفت چنان
از اثران یوشع را بوفات حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
شعور افتاد بعد از آن حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام یوشع
را کنار گرفته بود و بوی هم از میان بیسرامن غایت شد

اگر ملک زماهی تابناست بدین عمری که چندین پیچ دارد چو بی پر باد دارد عمر پیچ است چنین عمری که دو جان تشنه است نشینان را کن کا ندین کاخ نی بینی که قلب کاخ خاک است	سراخامت بدین دروازه است مشو غره که بی بر هیچ دارد بدین کین هیچ را صد که بخت چو مرگ آید بجانی تو که باد است بیرون پر ز نفیس دوان گستاخ خاک آن که علایق همان و کاست
---	--

و چون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام ناپدید گشت و پیرهن
وی بدست یوشع ماند از آنجا متأسف و لول خاطر بیخی اسرائیل
مراجعت نمود و صورت حادثه را باز راند و قوم او را بخون حضرت
موسی علیه الصلوٰۃ والسلام منهم دانسته جماعتی را بروی گماشتند
تا بعد از نبوت ابضاصل رسانند مگر کلان شب بخواب دیدند که
شیخه میگفت که یوشع از خون حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
بیگنا هست و بار بتعالی او را بمقصد صدق نرود خود جای داده لاجرم
دیگر روز بعد از خوابی یوشع علیه الصلوٰۃ والسلام قیام نموده او را
اطلاق فرمودند و یاد آنکه در وفات حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام
روایات دیگر نیز درود یافته و چون این روایت بحال نبوت نسبت

بود قلم بر مشکین رقم تحریر آن مهاذرت بنود و الله اعلم
 نقلت که یوشع بن نون علیه الصلوة والسلام بعد از وفات حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام مرد و در خواب دید که وی پرسید کیف
 وجدته الموت یا نبی الله فرمود همچون کوسفندی که ویران زنده پوست
 کنند و گویند که روح هیچ بنده آسان تر از روح مبارک حضرت
 موسی علیه الصلوة والسلام قبض نکرده اند با وجود آن از مرگ
 موت خبر چنین باز نمیدهند احوال دیگران را بر آفتاب معلوم شود

للشیخ الخطامی قدس روحه

حصار چرخ چون زندان شد چگونه تلخ نبود و عیش آن مرد زجان دادن کسی جان در خود زخود بگذر که با این چاره بودند بسا بیک که گفتی آهین اند برین زربن حصار آن شد پیر زن و فرزند و احوال ز روز روند اینهمه بان غمناک با تو ازین شتی خیال کار و این	کمر بسته بگردش از دایمیت که خواب از دایمیتش کرد که پیش از مردن خود مرد خواهد نشاید رست ازین بهشت آهین بند بصد زاری کتون زیر زمین که از خود برگرفت این آهین بند همه بختند بهر او تو تا گور نباید هیچکس در خاک با تو عنان بستان علم بر نهان
--	---

خاتمه قد و قتی الله تعالی با تمام هذه الفصلة الشریفة الموسومة
 علیه الصلوة والسلام و تحسنتها بحون الله تعالی او صلی علیه و آله
 و عاله الی الدرجات العلیا و اما الان اسئل الله تعالی ان یقر

لی ولس نظر سے کتابی ہر ماہیہ و مہیہ من قول و عمل انعام
 نے عاقبت و کفایت اسور مانی الذیہ و مہیہ من قول و عمل انعام
 اکھا فیتہ و اما العبد الفقیر المحتاج الی ان الغنیۃ سجاتہ لقا لے
 سعید المسکین ختم لہ یاخیر و السعاده و الايمان والايمان بالشیء
 و اسما لہ و لا و احسن باطن و
 ظاہر احادیث و مصلیہ و سلم
 فی غرہ و مہیہ ختم لہ یاخیر
 و الطمئنتہ الیہ
 تسعۃ من الحجۃ
 البقیۃ علیہ الصلوٰۃ
 والسلام

Molvi MASUD
 MUSLIN
 Rashid Ahm

قطعه تاریخ از تاریخ طبع سلیم فہم رسالہ سجاد الدین ابن قصبہ کہ ضلع بلخ شہر خراسان
 ہجری ۱۲۵۰ موی کہ بود و لہذا چرخی
 شہ طبع چون بزرگیت و قریب بزرگ
 بہاد و تاج زینب ابن موزیب

۱۲۵۰ ہجری
 اشتہار
 یہ کتاب بوجہ تہذیب و تہذیب کے داخل سبب جہت
 کہ انتہی کو فہم رسالہ سجاد الدین ابن قصبہ کہ ضلع بلخ شہر خراسان
 کا کہ ہے

CALL No. { م ۱۲ م } ACC. No. ۶۸۸۹
 AUTHOR معین الدین فرای (معین مسکین)
 TITLE انجاء رسولی

R28.11.00

م ۱۲ م		۶۸۸۹	
انجاء رسولی			
Date	No.	Date	No.
۱۲/۱۱/۵۵			
۱۲/۱/۵۶			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

